د افغانستان جمهوریت

۴

دبلخی امیر خسرو دعلمی او ادبی مقام دیادونی په مناسبت

دبلخی امیر خسرو مجلس



د اطلاعات او کلتور وزارت
عامه اطلاعات

د اطلاعاتو او کلتور وزارت

مجلس امیر خسرو بلخی

۶۵۱-۷۲۵ هـ ق

گرد آوردهٔ فقیر محمد خیرخواه

مجموعهٔ بیانا تیکه در مجلس علمی
امیر خسرو بلخی (معروف به دهلوی)
بمناسبت مرور شش و نیم قرن
از وفات او بتاریخ ۲۰ حوت ۱۳۵۳
در کابل ایراد گردید.

د بیهقی کتاب خپرولو موسسه

۱۳۵۴



بنام خداوند بخشایندهٔ بخشایش گر

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبه قدس است بملک قدیم

(امیر خسرو)

پیشگفتار

چون یکی از اهداف وآرزو های عالی دولت جمهوری افغانستان حفظ میراثهای علمی، عرفانی، هنری، فرهنگی و قدردانی از دانشمندانی است که درطول تاریخ این سرزمین کهن مصدر خدمات قابل قدری شده اند- جای بسی خشنودیست که به سلسله جلسات علمی و محافل یاد بود ابوریحان بیرونی، مولانا جلال الدین بلخی و بایزید روشان اینک سیمینار بین المللی بزرگداشت یکی از فرزندان گرانمایهٔ بلخ یمین الدین امیرخسرو فرزند سیف الدین محمود بلخی(۶۳۲ - ۷۳۰ ه.ق ۱۲۵۳ - ۱۳۲۵م) با اشتراك دانشمندان افغانی، هندی، ایرانی اتحاد شوروی و بنگله دیش بتاریخ ۳ شنبه ۲۱ حوت ۱۳۵۳ درتالار رادیوافغانستان و تالار محمود طرزی ازطرف وزارت اطلاعات و کلتور دایر گردید وساعت یک بعد ازظهرروز یکشنبه ۲۵ حوت ۱۳۵۳ درکابل پایان یافت.

این سیمینار علمی ثمر نیکی بار آورده در استحکام دوستی و تماسهای بیشتر علما و دانشمندان کشور های شامل سیمینار بیش از پیش افزود چنانچه «طرح کابل» یکی از فیصله های پنج مرحله یی اعضای این مجلس است که در مورد تهیه، ترتیب، طبع و نشر آثار گرانبهای خطی و چاپی امیرخسرو تصویب نموده اند .

اعضای علمی شامل سیمینار از خدمات ارزنده دانشمدانی که در مورد تحقیق احوال و آثار، طبع و نشر کتابهای نظم و نثر این شاعر و عارف پرکار زحمت کشیده اند به نیکی یاد آورشده آرزو کردند تا با « طرح کابل» از هیچگونه همکاری دریغ نفرمایند .

قبل برین یک رساله به سلسله (اطلاعات عامه) در باره زندگانی و آثار امیرخسرو بقلم دکتور روان فرهادی از مجله آریانا استخراج و چاپ شده و همچنین سه جلد اثار گزیدهٔ امیرخسرو به کوشش مشترك یکعده دانشمندان با مقدمه و اهتمام دکتور روان فرهادی در ۱۳۵۳ بچاپ رسیده است .

هنگام نشر سه جلد گزیده آثار امیر خسرو وعده داده بودیم تا مجموعه بیانات و مقالات مجلس امیرخسرو طبع و نشر گردد- در جریان مجلس علمی منعقده کابل دانشمدان شامل سیمینار نشر این مجموعه را توصیه کردند. بنا بران وزارت اطلاعات و کلتور مجموعهٔ مقالات خوانده شده در مجالس را که در تقدیم و تاخیر مضامین آن تکامل زندگی شاعر در نظر گرفته شده است برای علاقه مندان ادبیات و هنر و محققینی که میخواهند دربارهٔ احوال و آثار امیر خسرو مضامین تحقیقی به دست داشته باشند تقدیم نموده موفقیت علمایی را که زحمت اشتراك درین مجالس را متقبل شده اند آرزو میکند .

وهم امید وار است در آینده راجع به سبک شعری امیرخسرو، نفوذ و تاثیر نظم و نثر امیرخسرو برمکتب ادبی دری هند و شعرای منسوب باین مکتب، تاثیر و نفوذ سنائی غزنوی و نظامی برسبک شعری امیرخسرو، نوآوریهای امیرخسرو بلخی در موسیقی هند، امیرخسرو و عرفای زمانش، مضامین بیشتر و مفصلتری باین سلسله طبع و نشر گردد .

(وزارت اطلاعات و کلتور)

بیانات مجلس افتتاح

۲۱ حوت ۱۳۵۳

امیر خسرو
مرد دانش و بینش
وسزاوار حق شناسی بی پایان

راز بقای ملت ها: حفظ میراث گرانبهای
فرهنگی وشناسائی کامل واقعیت ها

پیام ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت
وصدراعظم افغانستان

هموطنان عزیز ، دانشمندان گرامی !

مسرورم که یکبار دیگر موقع میسر میگردد تا محفل یاد بود یکی از فرزندان این سرزمین رابوسیلهٔ این پیام افتتاح نمایم .

دوماه قبل در جلسات علمی و تحقیقی یاد بود و تجلیل یکی ازمرد افغان سرسخت آزادی و تمامیت وطن ما بایزید روښان توسط دانشمندان افغانی و کشورهای دوست تذکار بعمل آمد و در تحلیل احوال و آثارش یک صفحهٔ از تاریخ مبارزات آزادیخواهی مردم ما در برابر تجاوزات بیگانه در انظار مردم جهان جلوهٔ خودرا تجدید کرد .

امروز که از هفتصد مین سال تبارز عرفانی امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل بعمل می آوریم، به جنبه های عرفانی ثقافت باستانی خویش در آثار پرارزش این شاعر متصوف دقیق میشویم، و سلسله پهناور معارف اسلامی را که از سنایی غزنوی تا جلال الدین بلخی آفاق بیکران راطی کرد دنبال می نمائیم. امیرخسرو شاعر متصوف، عالم متفکر و عارف کامل بود.

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با اظهار حق شناسی بی پایان در برابر دانش و بینش وی احترام و تجلیل مینمائیم و با افتتاح سیمینار تحقیق احوال و تحلیل آثارش، توسط این پیام، سخن مختصری به نسل های امروز و فردا میسپاریم، و آن اینکه: بزرگترین راز بقای ملتها در پهلوی حفظ میراث گرانبهای فرهنگی شان، شناسایی کامل واقعیت ها ییست که قانون تکامل اجتماعی آنرا در جلو شان قرار داده است و مردم ما خوشبختند که با درك این واقعیت بزرگ، غنای فرهنگی خود را از نسلی به نسلی به شکل متکامل تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال، ساختمان زندگی فردای خود را، با تضمین و امیدواری، تکامل و پیریزی نمایند.

نارفته ره رونده بجایی نمیرسد

ناچار رفته‌اند ره آنکه رسیده اند



پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور حین قرائت پیام ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم بمناسبت افتتاح سیمینار امیرخسرو بلخی – درتالار رادیو افغانستان.

کوشش برای شناختن مفاخر علمی، هنری، عرفانی و ادبی...

بیانیه پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور در افتتاح مجلس بزرگداشت امیر خسرو بلخی

همکاران محترم مهمانان عزیز!

برای وزارت اطلاعات و کلتور جای بسی خشنودیست که مجلس یاد بود یکی از فرزندان گرانمایه بلخ یمین الدین امیرخسرو فرزند سیف الدین محمود بلخی با شترا ک دانشمندان کشورهای دوست و برادر در وطن اصلی آن استاد بزرگ ادب و هنر برگزار میشود .

همانطوریکه در پیام شاغلی رئیس دولت و صدر اعظم ذکر شده است راز بقای ملتها در پهلوی حفظ میراث گرانبهای فرهنگی شان شناسایی کامل واقعیت هایی است که قانون تکامل اجتماعی آنرا در جلوشان قرار داده است .

بدین سبب است که تجلیل و یادو بودو کوشش برای شناختن مفاخر علمی، هنری، عرفانی و ادبی مادر پالیسی کلتوری ما بعنوان یک اصل مهم شناخته شده است .

امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی یکی از فرزندان بلخ است که در قرن هفتم هجری در آن هنگام که سیر ادب براثر حمله چنگیز درین ناحیه آسیا به توقف ورکود تهدید میشد باسرودن اشعار شیوای عارفانه وداستانی وتاریخی که تعداد ابیات آنها کمتر از یکصد هزار بیت نبود راه‌را برای گسترش ادب دری ونشرفرهنگ‌خراسان‌در سرزمین هند باز کرده همانطور یکه یک فرزند دیگربلخ مولانا جلال الدین در همان روزگار بیرق عرفان‌را درسرزمین ترکیه برافراشت ودرنتیجه خدمات این‌دو بزرگمرد بلخی نهال ادب‌وعرفان باروربگردیدو فیض آن تاعصر مادوام یافت .

امیرخسرو دربیست سالگی بعنوان شاعری بلند آوازه و عارف مشرب شناخته شدو بحساب سالهای شمسی اکنون ازآغاز شاعری وی هفت قرن میگذرد اودر راه خدمت بادب وهنر تاپایان زندگی ازپای ننشست واکنون از وفات او شش و نیم قرن کامل سپری شده است و این هردو مناسبت، شایسته تذکار است .

امیرخسرو نخستین بنیانگذار سبکی درشعردری است که بعدها راه تکامل پیمود و اخیرا به سبک هند شهرت یافت‌واکثر شاعران افغانستان درقرنهای اخیر به آن‌توجه داشتند. وی علاوه بر کسب افتخار بنیانگذاری سبک مزبور از انجا که درموسیقی‌نیزاستادتوانا بود از راه تلفیق موسیقی خراسانی باموسیقی هند به‌نوآوریها و

ابتکاراتی درموسیقی موفق شد که گذشته از تخلید نامش در عالم هنر خود او هم منزلت یک حلقه وصل درصله های برادری و فرهنگی مردم افغانستان و مردم هندرا پیدا کرد .

وزارت اطلاعات و کلتور گزیده آثار نظم و نثر امیر خسرو را درسه جلد نشر کرده تا بدین وسیله توجه علاقه مندان را برای تحقیقات مستند علمی جلب نماید یقین کامل دارم که دانشمندان محترمی که درین مجمع علمی اشتراك ورزیده اند بادقت و تعمق که از ایشان انتظار میرود حق آن استاد بزرگ را ادا خواهند نمود و بخصوص درمورد این نکات که قابل بررسی و تحقیق بیشتر است روشنی خواهند انداخت: نفوذ امیرخسرو بلخی برمکتب دری هند و شعرایی منسوب باین مکتب، تاثیر و نفوذ سنایی غزنوی و نظامی بر سبک شعری امیر خسرو، نوآوریهای امیر خسرو بلخی در موسیقی هند، ارزش منظومه های مطلع الانوار، شیرین وخسرو، مجنون و لیلی آئینه سکندری و هشت بهشت دراد بیات دری .

بیگمان بحث هاییکه درین مجمع علمی درباره تحقیقات مربوط به زندگینامه و آثار و افکار امیرخسرو بعمل خواهد آمد نه تنها سهم این فرزند شایسته بلخ رادرگسترش فرهنگ روشن خواهد نمود بلکه به پرورش روحیه تفاهم و همکاری علمی نیز که دنیای امروز به آن نیازمند است مدد خواهد رساند .

موفقیت اشتراک کنندگان این مجلس وخشنودی مهمانان گرامی دانشمندان کشور های برادر ودوست رادر ایام اقامت ایشان درافغانستان ارزومندم.

خیر مقدم
دانشمندان افغانی

از : پوهاند میر حسین شاه

دانشمندان وادبای افغانستان - سرفراز و شادمانند- که درین آستانه نوبهار بمناسبت مجلس بزرگداشت امیرخسرو بن سیف الدین محمود بلخی- از دانشمندان کشور های دوست و برادر- پذیرائی میکنند .

امیرخسرو یکی از سخنوران بزرگ جهان- واز استادان بزرگ ادب دری است .

علاقمندی افغانستان به امیرخسرو جنبه های خاص دارد و آن اینکه شاعران وادبای افغانستان - در هفت قرن گذشته امیرخسرو را به حیث یکی از استادان عالی مقام خویش شناخته و پیروی کرده اند .

مقام برازندهٔ زبان و ادب دری در هند- در طی هفت قرنی که از آغاز شاعری امیرخسرو می گذرد تحت تأثیر آن استاد بزرگ بوده توسعه و ترقی ادب دری در طی قرن ها در سرزمین پهناور هند وابسته و موازی



یکدسته از هنر مندان رادیو افغانستان حین اجرای موسیقی قوالی که موجدآن
امیر خسرو بلخی است .

با پیشرفت ادب در افغانستان می باشد. مکتب های ادبی زبان دری که در هند نمو یافته است مرهون خدمات ادبای خراسان است و بنا برین میراث مشترك افغانستان و هند به حساب میآید. بنا بر این ادبای افغانستان در شناسائی ارزش والای سخنان امیر خسرو، پیشقدم بوده اند پنج قرن پیش از امروز ه در زمان عظمت تمدن تیموری هرات، در خراسان برای جمع آوری اشعار و دیگر آثار امیر خسرو، مساعی دامنه دار صورت گرفت. دانشمندان معاصر افغانی-از زمان واصل کابلی و ملك الشعرا قاری عبد الله-به آثار امیرخسرو توجه عمیق داشته اند. از آن به بعد نیز آثاری بصورت رساله و مقاله از مؤسسات علمی افغانستان نشر شد.

تصمیم انعقاد این مجلس به مقصد بزرگداشت آن سخنور بزرگ و انعقاد مجالس علمی بعد از قیام جمهوریت افغانستان مطابق پالیسی مدبرانه کلتوری دولت و ارشادات عالیه شخص رهبر انقلاب و مؤسس جمهوریت افغانستان است که به تجلیل از آثار بزرگان تاریخی و ثقافی کشور علاقه جدی دارند.

مندرجات پیام بنیان گذار جمهوریت افغانستان که قبلاً مطالعه شد نمایانگر این حقیقت بوده و منبع الهامات برای تجلیل از رجال بزرگ علمی دیگر کشور و تحقیق در آثار ایشان می باشد.

دانشمندان کشورهای دوست ما برای معرفی سخن و مقام ادبی

امیرخسرو، تلاشهای دامنه دار نموده اند، یک قرن پیش از امروز یکعده دانشمندان هندی برای چاپ متن مثنوی های خمسه و مثنوی های واقعه نگاری و دیگر آثار امیرخسرو بمساعی علمی پرداختند که از آن نتایج عمده بار آمد. از جمله تلاشهای تازه ای که برادران هندی ما درین زمینه بذل کرده اند چاپ دیوان امیرخسرو در لکنهودر سال ۱۹۶۷ به کوشش داکتر انورالحسن است کتاب معروف دکتور محمد وحید میرزا دانشمند هندی در بیان احوال و آثار امیر خسرو یک منبع عمدهٔ تحقیق درزبان انگلیسی است که مقام ارجمند آن تا حال محفوظ و مانند آن کتاب دیگری درین موضوع نشرنشده است .

دانشمندان کشور برادر ما ایران در معرفی اشعار و زندگانی امیرخسرو خدمات ارزشمند نمودند طبع دیوان امیر خسرو را با مقدمه استاد مرحوم سعید نفیسی و همچنین مقاله علمی استاد مرحوم محمد معین را قابل ذکر میدانیم .

دانشمندان کشورهای دوست و همسایه ما اتحاد شوروی درراه شناسائی آثار و پند از امیرخسرو بذل مساعی فاضلانه‌ئی نمایند چاپ انتقادی سه مثنوی از جمله مثنوی های خمسه که تا کنون به کوشش دانشمندان شوروی صورت گرفته است موجب قدردانی شایان ماست از ینجاست که اشتراک دانشمندان برجسته هند، ایران و اتحاد شوروی درین مجلس بزرگداشت امیرخسرو فرزند امیر سیف الدین بلخی شادمانی دانشمندان و همه مردم ادب دوست و سخن پرور این سر زمین است .

دانشمندان افغانی - مسرت دارند که علاوه بر رساله کوتاه - درباره زندگانی و آثار امیر خسرو سه جلد گزیدهٔ آثار او را به همه مهمانان گرامی خویش هدیه دهند :

جلد اول منتخبات شامل غزلیات و قصاید - جلد دوم حاوی مجمل مثنوی های خمسه - و جلد سوم گزیده یی از مثنوی های دیگر و آثار منثور امیرخسرو بلخی (معروف به دهلوی) است .

خشنودی مزید ما درینجاست که در طی مجالس علمی - که روزهای آینده منعقد خواهد شد - از آثار دانشمندان گرانقدری که بحیث مهمان ما تشریف آورده اند استفاده خواهیم نمود و نتایج مطالعات ارزنده ایشان را بعد از ختم مجلس چاپ خواهیم کرد .

در پایان مراتب محبت و ارادت خالصانه خویش را - به دانشمندان کشور های دوست که چند روزی در کشور اصلی و زادگاه پدر امیر خسرو تشریف دارند تقدیم می نمائیم و امیدواریم مهمانان گرامی ما ازروز های اقامت خویش - در وطن اصلی امیر خسرو خاطرات نیکی به کشور های خود برده و سلامهای صمیمی ما را به ادبا و دانشمندان خویش ابلاغ نمایند .

پیام مدیر عمومی یونسکو

به مناسبت مجلس بزرگداشت شاعر نامور امیر خسرو بلخی و تذکار مرور هفت قرن ازآغاز سخنوری او-تبریکات و بهترین تمنیات خود راالظهار داشته آرزومندم این مجلس که وقف شاعربی‌همتای تاریخ آسیای میانه است قرین موفقیت باشد.

احمد مختار ایمباو
مدیر عمومی یونسکو
پاریس

نابغه ایکه فرهنگ مشترك مارا غنی ساخته است

گفتار پروفیسر عابدی
ازطرف دانشمندان هندی

جلالتماب پوهاند دا کتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور جمهوریت جوان افغانستان وحضار نهایت گرامی !

باعث خوشوقتی و خوشحالی همه ماست که درین مجلس بزرگداشت حضرت امیرخسرو بلخی دهلوی بمناسبت مرور هفت قرن ازآغاز شاعری وگذشت شش و نیم قرن ازوفات آن سخنور شهرهٔ آفاق وعارف بزرگ اشتراك مینمائیم .

بنده ازطرف دولت هند وازطرف خود وهمکاران وهنرمندان هندی اظهار تشکر سی نمایم که وزارت محترم، مارا برای شرکت درین مراسم تجلیل آن شاعر بزرگ و نامور دری دعوت نموده مفتخر ساخته است .

حضرت امیرخسرو یکی از نابغه های بزرگ آسیا و هنرمند چیره دست میباشد که فرهنگ مشترك مارا غنی و ثروتمند ساخته است .

آثار رنگا رنگ وی در زمینه های شعر و ادبیات دری و موسیقی ابتکاری وتصوف هند واسلامی وزبانهای اردو وهندی کلتور مشترك مارا هرچه بیشتر قوی تر نموده است . افکار این شخصیت جهانی و پسرآسیائی مارا از تنگنای ملت و نژاد و سرحدات ساخته خود ما بالاتر میبرد .

آفریده‌های امیرخسرو گنجینهٔ مشترک ماست

از پروفیسور انورعلی یف دانشمند شوروی

جلالتمآب معاون صدراعظم، جلالتمآبان وزرای حکومت افغانستان وسفرای کبار، خانمها وآقایان محترم ودوستان گرامی!

اجازه بفرمائید از طرف اکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از جانب انستیتوی شرق شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوی آسیا وافریقا درجزو پوهنتون مسکو واز نام ۶۵ هزار نفر عضو انجمن دوستی و روابط کلتوری اتحاد شوروی با جمهوریت افغانستان ـ به حضار محترم و دانشمندان برجسته اعضای سیمینار بزرگداشت امیرخسرو بهترین تبریکات و تهنیت های صمیمی ما راتقدیم دارم.

شرق شناسان اتحاد شوروی، کشوری که بعد ازانقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، بیش از چهار هزار و پانصد کتاب به میلونها نسخه تنها بزبان روسی درباره تاریخ، اقتصاد، ادبیات و هنرهای افغانستان، ایران و هندوستان تالیف نموده‌اند. بسی خوشوقت و مسرورند از اینکه در کشور همسایه دوست ما جمهوریت افغانستان به رهبری

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم توجهات و اهتمامات بی نظیری نسبت به پیشرفت و ترویج علم و دانش معارف و فرهنگ مبذول میگردد .

سیمینار بین المللی یادبود امیرخسرو یکی از نمایندگان برجسته رنسانس شرق و همچنین شرکت دانشمندان افغانستان ، هند ، ایران و اتحاد شوروی در کارهایش مظهر آن میباشد که آفریده های حکیم امیرخسرو گنجینه مشترکی است که به ملل کشور های دوست تعلق دارد . و شرق شناسان اتحاد شوروی که مطالعات دامنه داری در این زمینه نموده و مینمایند و متون انتقادی آثاروی را به چاپ رسانده و میرسانند برای خود افتخار بزرگی میدانند که دست بدست سایر کشورهای عضو این سیمینار بین المللی به پژوهش های خود در باره خلقیات این سخنور بزرگوار ادامه دهند. میخواهم از طرف خود بگویم :

هرچه بینی درجهان پیری پذیرد مبدم
جزمحبت‌های انسانی که باشد جاودان
آدمی دارد شرف در زندگی از دوستی
ورنه کس خیری ندیده از عناد ناکسان
شوروی همواره پرچمدار صلح و دوستی است
اندراین پیکار هرجا پیشتاز و پاسبان

موفقیت ها و کامیابیهای دوستان دانشمند را در سیمینار بزرگداشت امیرخسرو نامدار از صمیم دل خواهانم .

بیادوبود
یکی ازسالاران فرهنگی

پیام رئیس دانشگاه تهران

انعقاد مجلس بزرگداشت امیرخسرو شاعرنامدارو بزرگ زبان دری در شهر کابل موجب مسرت کلیهٔ متکلمان بدین لسان شیرین است. لذا اینجانب ازطرف شخص خودو هیأت علمی دانشگاه تهران برگذاری این مجلس باارج رابه برگذارندگان و شرکت کنندگان تبریک می‌گویم و توفیق آنان راخواستارم. تردید نیست که از راه خطابه های علمی وتحقیقی که به این مجلس ارائه خواهد شد نکته های تازه ای‌درزمینهٔ شناخت احوال وافکارآن‌شاعربه دست خواهد آمد ومقام والای اودر جهان کنونی شناخته تر وپایداری فرهنگ اصیل وگسترده‌ای که توسط امیرخسرو دربخش بزرگی از آسیا در طی‌هفت قرن رواج یافت ،روشن ترخواهد شد.

امیرخسرو که همعصر باسعدی می زیست توانست که درقلمروی پهناورآثار باارزش رابه‌وجودآوردوقدرت و اعتباراادبی زبان‌دری راتااقصی نقاط آسیای جنوب غربی بکشاند. ارزش فرهنگی وادبی شاعرموجب شد که اورابه حق قالی سعدی گرداند.

اهمیت دیگرامیرخسرو درفرهنگ اسلامی به‌مناسبت‌رویه‌و مشرب فکری اوست وگواه برین امرآن است که عارف معروفی چون نظام الدین اولیاء که ازبزرگان مشایخ عصرحوزهٔخودبوداحترامی‌زاید الوصف بدان شاعرداشت .چندانکه روایت کرده‌اند که‌نظام‌الدین دربارهٔ امیرخسرو گفته است:همه‌می‌دانید که‌روز قیامت ازهرکس خواهندپرسید که‌چه‌آوردی؟چون ازمن بپرسند می گویم:سوز سینهٔ خسرو آوردم.

و امیرخسرو خود گفته است :

اشک خسرو همه خون است وحذر زین دریا
کاین نه‌موجی است که‌از دجله و جیحون خیزد

یا

خسروازمزمهٔ عشق نهان نتوان داشت
هرکجا عود بر آتش بنهی، بو آید

وباز در غزل دیگری گفته است :

یابند زین پس از غزل خسرو، اهل دل
سوزی که‌درفسانهٔ مجنون شنیده‌اند

چنین شاعری که سراپا شور و شوق بوده یکی از سالاران فرهنگی است که زبان شیرین شاعران ما نمایشگر جلوات آن است. همچنانکه ادبا و دانشمندان برادر افغانی تحقیقات متعددی در بارهٔ امیرخسرو دارند، دانشگاه تهران مسرت دارد که عده‌ای از اعضای هیأت‌علمی آن در راه شناسائی این شاعر بزرگ قدمها برداشته اند و از جملهٔ استادان فقید بدیع الزمان فروزانفر، سعید نفیسی و محمد معین تجسس های بسیار ارزنده در احوال و آثار او کرده‌اند. نیز استاد ذبیح الله صفا فصلی از کتاب تاریخ ادبیات در ایران را بدین گویندهٔ نامی اختصاص داده. همچنین سعی شده است که مقداری از نسخ خطی آثار شاعر و عکس آنها در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد برای تحقیقات پژوهندگان ادبیات فارسی جمع آوری شود و طبعاً در اختیار کلیه کسانی است که میخواهند درین زمینه به بحث و تجسس بپردازند. البته دانشگاه تهران آماده است که در راه نشر آثار امیرخسرو نیز وسایل هر نوع همکاری مشترک را فراهم سازد.

پیام خود را با چند بیت از آن شاعر نامور ختم می کنم:

ای باد سلام دلم آنجا برسانی
بوئی زلبم بر کف آن پا برسانی
یکبار رسانی تو سلام همه عشاق
صد بارش از آن من تنها برسانی
دیرینه پیامی که برون داده‌ام از دل
پرورده به خونهای دل آنجا برسانی

(هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران)

پیام رئیس دانشگاه تهران توسط بنا غلی ایرج افشار دانشمند ایرانی در مجلس بزرگداشت امیر خسرو بلخی قرائت شدو موصوف در ختم این پیام علاوه نمودند :

اما چند کلمه ای هم به‌عنوان عرض ادب به محضری چنین عزیز که از اهل ادب تشکیل شده است از جانب هیأت ایرانی عرض می کنم و آن ابراز مسرت و تشکر ست که امکان شرکت ما را بدین مجمع شریف داده اید .

اینک که به مناسبت بزرگداشت امیر خسرو برای سومین بار به افغانستان آمده ام ، احساس می کنم که هر نفر پاره های دل مرا بیشتر با خود می کشد و محبت و بزرگواری برادران عمیق تر در جوهر جان می نشیند .

بزرگداشت امیر خسرو هم از لحاظ گسترش زبان دری در شبه قارهٔ هند و هم از لحاظ کثرت آثار و هم از لحاظ جنبه های ادبی و عرفانی و هم از لحاظ تاریخ نگاری منظوم و منثور و هم از لحاظ ضبط استعمالات فارسی رایج در هندوستان در قرن هفتم واجب می نمود .

زمن پرس ذوق سخنهای خسرو

که من آن ره و ساز را می شناسم

به همین لحاظ از اقدام عالی دولت افغانستان اظهار خوشوقتی می کنیم و با اظهار امتنان وافر از محبتهای دوستان افغانی این چهار بیت را که از امیرخسرو است مهرمایهٔ سفر خود می سازیم :

از دل پیام دارم ، بر دوست چون رسانم
آنجا که اوست باری خود را درون رسانم
آن باد را که آرد از تو پیامم ای جان
یک جان چه باشد او را ، صد جان فزون رسانم
جان میبری ز سینه ، وزدل گرانی غم
تو دست خود مرنجان ، تا من برون رسانم
گفتی که خود مرا کس چون با کسی رساند ؟
چون در حضور باشم ، دانی که چون رسانم



لزوم شناسایی شاعران و عرفای بزرگ برای نسل جوان

از پوهاند دوکتور غلام صدیق محبی
رئیس پوهنتون کابل

کمال مسرت دارم ـ در سلسلهٔ اجتماعات علمی مطالعه محیط، سرگذشت و آثار امیرخسرو فرزند امیرسیف الدین محمود بلخی را ـ که به سلسلهٔ مجلس بزرگداشت آن استاد گرامی سخن ـ منعقد میشود اشتراک می‌ورزم .

علاقمندی مقامات علمی افغانستان به امیر خسرو بیشتر از همه ـ نظر به پیوندهای استوار آثاروی با تحول نظم و نثردری در ین ناحیهٔ جهان میباشد . پیشرفت زبان دری در نیمقارهٔ هند در زمان سلاطین افغانیه هند ـ و دیگر سلاله ها نتیجهٔ همکاری با ثمر فرهنگی مردمان خراسان بمردمان نیمقاره هند بوده است .

ازآنجا که آثار و پندار شاعران و عرفای بزرگ ما نند امیرخسرو جزء عمده فرهنگ ملی ما میباشد و شناسائی آنرا برای نسل جوان خویش لازم می شناسیم- اظهار امید میکنم که این مجالس علمی با اشتراک دانشمندان کشورهای عزیز و دوست ما در تحقیق بیشتر راجع به یکی ازصفحات زرین تاریخ ادب و عرفان ما ثمربخش باشد .

عقیده داریم همکاری مقامات تحقیقی علمی همه کشور های ذیعلاقه در شناسائی جنبه های عمدهٔ گنجینهٔ گرانبهای کلتور که با داشتن ارتباط خاص به هریک از ما ـ ضمنا میراث مشترک سردمان ما میباشد متضمن منافع علمی و فرهنگی است .

امیدوارم در نتیجهٔ این مجالس علمی نه تنها در بارهٔ سرگذشت و پندار امیرخسرو فرزند امیرسیف الدین محمود بلخی پیشرفت های قابل توجه صورت گیرد بلکه برای تحقیقات آینده در زمینه های مختلف طرح های سودمند بمیان بیاید .

تهیهٔ متن انتقادی همه آثار امیر خسرو (آن که از حوادث زمانه ایمن مانده و تا امروز بدست ما رسیده است) یکی از خدمات مهمی است که جز با همکاری دانشمندان و مراکز علمی همه کشور های ذیعلاقه نمیتواند بوجه نیکوصورت گیرد .

نشر متن کامل انتقادی همه آثار امیرخسرو به دانشمندان افغانستان و دیگر کشور های دوست موقع خواهد داد تا راجع به جنبه های مختلف سخنوری و پندار امیرخسرو بلخی (مشهور به دهلوی) در آینده خدمات مهمتری انجام دهند .

با این چند کلمهٔ مختصر برای اشتراک کنندگان افغانی و مهمانان کشور های دوست ما که در ین مجالس اشتراک مینمایند از درگاه خداوند توفیق مسالت میدارم .

ددې لرغوني هېواد او سېدونکي حق لري چه خپل بډای معنوي میراث ولمانځي

د ښاغلي محمد صدیق روهي،
د پښتو ټولنې د رئیس له خوا

ښاغلو پوهانو، د سیمینار محترمو غړو، درنو او ریدونکو

دهېواد د نامتو زامنو لمانځنه او د سترو ملي ویاړونو یادونه، د جمهوري دولت د کلتوري پالیسي یو مهم او ارزښتناک ټوک بلل کېږي.

که چېرې مونږ د افغانستان تاریخ په ځیر ولولو دا به راته جوته شي چه ددې خاورې زامن نه یوازې د هېواد پالنې او خپلواکي ساتنې د لارې قهرمانان دي بلکه د علم او ادب په ډګر کې یې هم خپل ابتکاري قدرت او نبوغ ښودلی دی. د افغانستان خلکو د ډېرو لرغونو وختو راهیسې د مرکزي ایشیا په مدنیتونو کې څرګنده برخه اخستې او په ادب، فلسفه او هنر کې یې ډېر نومیالي او وتلي کسان د نړۍ د سیمې ته وړاندې کړي دي. د تاریخي واقعیتونو په استناد، ددې لرغوني هېواد او سېد نکي

حق لري چه خپل بډای معنوي میراث وپيژني. پر خپلو استعدادونو باور ولري. د روښانه مستقبل امید ونه په زړونو کې وکري، او له خپل تاریخ نه د ملي غرور، پرتمان ویاړ او هیوادپالنې درس زده کړي.

د اطلاعاتو او کلتور وزارت چه د افغانی ټولنې د فرهنګي میراث د ساتنې او پالنې په ترڅ کې د هیواد د نومیالو شخصیتونو لمانځنه او یادونه کوي، د اخل یې د بلخي امیرخسرو د مړینې د شپږ سوه پنځوسم کال په مناسبت سیمینار جوړ کړی دی. دا باوري خبره ده چه د دغسې علمي سیمینارونو جوړونه سربیره پر دې چه اکاډیمیک اړخ لري، زمونږ د تاریخ او کلتوري مشخصاتو د روښانولو په لاره کې هم یو ارزښتناك او مهم ګام ګڼل کیږي. امیرخسرو که څه هم د خپل عمر زیاته برخه او په یوه بل روایت ټوله برخه، له خپل پلرني ټاټوبي څخه د باندې تیره کړې ده مګر په کلتوري لحاظ، د امیرخسرو د تفکر ډول، د ده ژبه، سایکالوجي، معتقدات، ارزښتونه او ایډیالونه له هغې سیمې سره اړه لري چه مهم تاریخي مرکزیې غزني و. د هند په خاوره کې چه د امیرخسرو د افکارو او آثارو د خپرولو د پاره کومه زمینه برابره شوې ده د هغې بنسټ افغانانو او په تیره غزنوي محمود ایښې و. ورپسې غوریانو، خلجیانو، لودیانو د غه شتمن فرهنګي میراث د مغلو دوری ته پرېښود او د هند په نیمه قاره کې د دري ژبې ډیر ستر او نومیالي شاعران او لیکوال پیدا شول.

د امیر خسرو د ژوند د حالاتو او آثارو په برخه کې زمونږ نامتو پوهانو او محققینو ډیرې علمي څیړنې کړې دی چه په خپل وار به په دې سیمینار کې واورول شي. زه د پښتو ټولنې په نمایندګۍ د دې سیمینار د جوړونې په هکله د اطلاعاتو او کلتور د محترم وزارت اقدام د قدر وړ بولم او هیله لرم چه په دې سیمینار کې به د افغاني کلتور د غنا بیل بیل اړخونه وڅیړل شي او ګټورې نتیجې به لاس ته راشي.

اوضاع سیاسی و اجتماعی

محیط امیرخسرو بلخی

نوشته از: پوهاند میر حسین شاه

حدود هشتصد سال قبل در ۶۱۶ هجری حملهٔ چنگیز بر آسیای مرکزی، خراسان و افغانستان آنروز شروع شده هجوم قبایل تاتار بر ماوراء النهر و خراسان که از جمله آبادترین بلاد عالم و مرکز علم و تمدن و صنعت جهان عصر خودش شمرده می شد (۱) به ویرانی و سقوط مدنیت منتهی شد. ولی از جانب دیگر ایجاد، توسعه و استحکام مدنیتی را در پنجاب و شمال هند میسر کرده امیرخسرو نه تنها شاهد این جریان بود بلکه در آن سهم قابل توجه داشت. باثر این حمله عده ای از قبایل و مردمان خراسان از بلخ و اطراف آن و از دیگر بلاد چون غزنه و هرات به پنجاب و هند هجرت کردند. یکی ازین قبیله ها قبیله لاچین بود که یمین الدین ابوالحسن خسرو و پدرش سیف الدین محمود به آن تعلق داشت. قبیلهٔ امیرخسرو در بلخ جاگزین شده و فرهنگ زبان دری را گزیده بودند. سیف الدین محمود با این قبیله پس از هجرت از بلخ و اقامت در غور بند

نظر به روایتی وسپس در پشتونستان امروز(۲) به هند آمد و بدربار شمس الدین التتمش (۶۰۷-۶۳۳) از امرای سلسلهٔ افغانی پیوست و به مواجب هزار و دوصد تنگه در سال، سمت امارت یافت(۳) عماد الملک یکی از بزرگان دربار که سمت عارض ممالک را داشت دختر خود را به نکاح سیف الدین بلخی داد .

شمس الدین التتمش مرد علم دوست وعرفان پرور بود که در محیط فرهنگ و ادب و تصوف خراسان نشو و نما یافته و با ارباب تصوف و شیوخ و خانقاه ارادت داشت (۴) نور الدین مبارک غزنوی بهاء الدین زکریای ملتانی، خواجه قطب الدین بختیار کاکی ، جلال الدین تبریزی ، نجیب الدین نخشبی ، قطب الدین کاشانی در دهلی نزد او جمع بودند . (۵)

دانشمندانی که از مراکز مهم مدنیت در خراسان و آسیای مرکزی به هند می‌آمدند دیگر راه مراجعت به اوطان شان نداشتند و یا تشویقی که از ایشان در هندوستان بعمل می آمد اقامت در آنجا را ترجیح میدادند .

سی سال بعد از التتمش غیاث الدین بلبن در اصلاح راه‌ها کوشید (٦) و حکومت دهلی را بطرف غرب تا بنگال توسعه داده و ازطرفی مقابل هجوم پیهم و سالانه مغول را از جانب شمال غرب گرفت بطوریکه پسرش محمد قاآن که بعدها معروف به خان شهید شد جان خود را بر سر این کار گذاشت و امیرخسرو مدتی باسارت رفت.و بعد از وی خلجیان سلطنت مقتدری را درهند بوجودآوردند.با استقرار حکومت وتعمیم امنیت و بهبود راه ها دانشمندان وشعرا وصوفیان به‌آسانی توانستند به‌شهرها وقرای هند سفر کنند و بامردمان آن بلاد بیشتر محشور باشند دولت نیز با استفاده از رجال وتشکیلات اداری محلی توانست آن کشور بزرگ را بهتر اداره کند. باین ترتیب خراسانیان باخود ثقافت اسلامی- خراسانی را به هند بردند وآن باسنن وآداب هندی امتزاج یافت واز ترکیب این‌دووضع تازه یی در سیاست و اجتماع هند شمالی به وجود آمد که‌وجوه مختلف انرا ذیلا می بینیم

سیاست واداره :

درعهد سلاطین معزیه و شمسیه دولت تابع نظام فیودلی بود و پادشاه از بین امرائیکه حقوق مساوی داشتند انتخاب می شد. قانون معین وراثت درسلطنت وجود نداشت. بعد آخلجی ها و تغلق ها قدرت سلطنت را بیشتر ساختند و پادشاه را از اعضای خانوادۀ سلطنتی انتخاب نمودند.

پادشاه کارها را توسط دو مجلس اجرأ میکرد:

(۱)- دیوان خاص یا مجلس خلوت.

(۲)- دیوان عام یا بارعام.

دایون خاص انجمن اداری یا مشورتی بود که در آن افسران بزرگ ملکی و نظامی جمع بودند و به پادشاه مشوره می دادند. در دیوان عام پادشاه بحیث ممثل قدرت اعلای اجرائی و قضائی بار میداد. معاینه سپاه و قبول شعرا در دیوان عام به حضور امرأ و درباریان صورت می گرفت (۷) -

کابینه (باصطلاح امروز) مشتمل بود از چهار وزیر :

(۱) وزیر مالیه .

(۲) وزیر حربیه- صاحب دیوان یاعارض ممالک -

(۳) صاحب دیوان اشرف یا دیوان انشأ.

(۴) صاحب دیوان رسالت (۸) گاهی هم نایبی به نام نایب ملک تعیین میشد که وظیفۀ او بلند تر از وزیر بود. علاوه بر دیوان های وزرأ دوایر دولتی دیگری نیز وجود داشت مثلاً دیوان قاضی ممالک دفتر زراعت یا دیوان امیر کوهی- دفتر پوست یا دیوان صاحب برید .

مملکت از نظر اداری به ولایات تقسیم شده بود که والی یا مقطع در رأس آن قرار داشت. حفظ امنیت و جمع مالیات از وظایف مهم مقطع بود. تعداد ولایات در طول سلطنت دهلی اختلاف داشت معمولا بین بیست و بیست و پنج ذکر شده است .

عسکر مشتمل بود بر گارد سلطنتی (یا جاندار) که فرمانده اعلای آنرا (سرجاندار) می گفتند (۹) قوای مرکز و ولایات و قطعات رؤسای قبایل

هند و افسران نظامی به سه دسته تقسیم شده بودند: خان-ملك و امیر که پدر امیر خسرو در زمان التتمش باین عهده اخیر مقرر شد .

مجال بحث بیشتر درمقام و وظایف ما مورین عسکری و ملکی سلطنت دهلی در این مختصر میسر نیست تفصیل آنرا در کتب اختصاصی این رشته باید جست (۱۰) اکنون صورت ترکیب این نظام اداری رامی بینم :

اداره ملکی حکومت دهلی در واقع ادامه طرز اداری قدیم بود باندکی تغییر مخصوصاً در نامها تا بتواند بساوضع و حال جدید سازگار آید. (۱۱) در عهد غیاث الدین بلبن در دیوان عرض (که در تشکیلات اداری اسلامی تاریخ قدیمی دارد) دفتری بنام راوت عرض ساخته شد (۱۲) وآنرا بهجد مادری امیر خسرو (عماد الدین) گذاشتند واو در حدودسی سال این وظیفه را بهعهده داشت راوت در گجرانی و باندك تغییر یعنی روت RAUT در سرهتی به معنی سواره نظام است. با ایجاد این وظیفه اختیارات زیادی به راوت عرض داده شد ضیاالدین برنی گوید: «و سلطان بلبن حرمت و حشمت راوت عرض بواجبی مراعات کردی و فرموده بود که زیردست خانان و ملوك بلبنی او نشیند و در دیوان عرض او مطلق العنان باشد و هر سواری که در وقت عرض راوت رامستعد و چالاك نمودی مواجب او از گذشته زیادت کردی و او را جامه دادی و بنواختی......» (۱۳) به قولی، راوت یکی از قبایل هندی است و عماد الملك از آن قبیله بود و از اینجهت وظیفه او رادر دیوان عرض راوت عرض گفتندی (۱۴) .

القاب رای- راو- رای رایان برای امرای محلی هند استعمال می شد. علاء الدین خلجی به رام دیو راجه دیو گیر، لقب رای رایان داد (۱۵) در تشکیلات اداری ولایات علایم این ترکیب بیشتر موجود بود، واحد اداری کوچك ولایات عبارت بود از «پرگنه»- پرگنه در تشکیل اداری اهمیت زیاد داشت زیرا در آنجا مامور مستقیماً با زارع در تماس بود



در هر پرگنه چهار مامور مشغول کار بودند:
(۱) مامور اداری
(۲) تحصیل دار وخزانه دار
(۳) دو امین دفتر.

یکی بزبان دری ودیگری بزبان هندی یکی از مامورین قابل توجه منصف بود که وظیفه تحصیل مالیات وفیصله منازعات زراعتی را داشت و درست معادل بود باآنچه در زمان موریا راجو که RAJUKA میگفتند کوچکترین واحد قریه بود و مامورین مؤظف آن خوط و مقدم و چودری و پتواری.

خوط اصلاً کلمه مراتهی است به معنی مستاجر مالیات ارضی، این شغل در کون کسن و قسمتی از مراتهه ارثی بوده و مؤظف ان ماموریت جمع مالیات را بعهده داشت (۱٦).

زبان دولت در ادارات دری بود اما در غالب موارد مخصوصاً در مراجع عمومی مثلاً مسکوکات و کتیبه ها دری و هندی هردو بکار برده می شد. وجود زبان هندی را در دفاتر مالیاتی قرأو دهات قبلاً دیدیم و اما استعمال زبان سنسکریت در سکه ها تاریخ نسبتاً قدیمی تری دارد. در مسکوکات سلطان محمود که در شهر لاهور ضرب وان شهر بنام محمودپور یاد شده است ذکر یکتایی خداوند واینکه محمد پیامبر خدا است آمده است: اویکتم ایکم محمده اوه تاره و روی دیگران: (ایم تنگه محمود پوره گهتی) کلمهٔ اوه تاره، که اصلاً معنی دیگری دارد به معنی پیامبر گرفته شده است. باینگونه همچنان که کلمات و اذکار مقدسه اسلامی در زبان دری (که از خانواده اوستا و پهلوی است) ترجمه شده است در زبان علمی هند نیز آمده است.

روی یکی از سکه های طلائی محمد غوری مضروب در هند یکطرف سکه لکشمی نشسته و طرف دیگر آن عبارت شری محمد سام به خط دیوناگری نوشته شده است.

التتمش در بعضی از مسکوکات خود زبان سنسکریت را بکار برده بود روی یکی از سکه های نقره ئی وی گاو خوابیده نقش و بدور آن مستنصر امیرالمؤمنین به خط دیوناگری یعنی خط متداول سنسکریت نوشته شده بود، روی دیگر صفحه اسپ سوار جوان دیده میشود که بدور آن عبارت

(شري خليفه) حك گرديده است (۱۷) . باید دانست که تا پیش از زمان امیرخسرو زبان هندی بحیث زبان علمی یا ادبی یا اداری بکار نمیرفت و محض زبان گفتاری بود ، یگانه زبان ادبی هند که مقام عمده داشت سنسکریت بود و اشکال تحول یافته آن بنام پراکریت (مرحلهٔ وسطی) .

امیرخسرو خود در مثنوی نه سپهر عظمت زبان سنسکریت را می ستاید و از تعدد زبانهای هند سخن میگوید و می نگارد که با آموختن سنسکریت و بعضی از زبان ها همت گماشته است .

یکی از سکه های قابل توجه عصر امیرخسرو سکهٔ نقره ئی است که به یکروی آن تصویر اسپ نقش شده و در قسمت بالائی «چهج» به خط ناگری خوانده میشود که حرف بعد آن محو شده ، برروی دیگر آن حروفی است محو شده به خط ناگری . آیا این سکه متعلق به ملک چهجو علاؤ الدین محمد کیشلوخان یا کشلی خان است که برادرزاده غیاث الدین بلبن و اولین مشوق امیرخسرو درزمان نوجوانی شاعر بود وخسرو در وصف او گفته بود :

بود پنهان آفتاب آندم که صبح
همدمی با بادعنبر بو نمود
صبح را گفتم که خورشیدت کجاست
آسمان روي ملك چهجو نمود

کذلك در سکه های زمان علاء الدین خلجی سکه یی است که به یك روی آن سلطان الاعظم علاءالدنیا والدین و روی دیگر آن شری سلطان علاءالدین بخط دیوناگری آمده است .

واما کتیبه : در پالم کتیبه ای پیدا شد به زبان سنسکریت مورخ به ۱۳۳۷ و گرمی ۱۲۸۰ میلادی ، درین کتیبه راجع بهرفاه حال مردم و توجه دولت به امور عامه مطالبی آمده است .

در پایهٔ جناح چپ که درمدخل طبقهٔ چهارم قطب منار ساخته شده است عبارتی بزبان سنسکریت وخط ناگری حك شده است که

ترجمه دری آن این است: منار پیروزی پادشاه عالیجاه علاء الدین (۱۸).
امیر خسرو در خزاین الفتوح به ترمیم منار قدیم در مسجد قبة الاسلام (معروف به قوة الاسلام) و منار قطب اشارتی دارد (۱۹). و در مثنوی نه سپهر نیز عمارات دهلی را ترسیم کرده است.

در ادارات دولتی رجال اداری هند مشغول کار بودند. اشتغال شخصیت های اداری هندی در ماموریت های ملکی و نظامی در تاریخ افغان ها در هند سابقه بسیار طولانی دارد به قول ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی تلک با احمد حسن کار، دبیری داشت (۲۰) و سوندرسپاه، سالار سپاه هندوان بود. و نیز پس از وفات سلطان محمود پسرش سیوندرای را با سپاه هندی مقابل یکی از امرای لشکر باغی (ایاز) فرستاده نام رجال بزرگ عسکری هندی چون ترائین، جی سن، بی جی رای، مکرر در کتب تاریخ آمده است؛ (۲۱).

در دورۀ سلطنت دهلی مخصوصاً خلجی، هندیان وظایف بزرگ اداری را برعهده داشتند از انجمله است مثلا برنج تن BRINJTAN گوتوال (غالباً کوتوال دهلی). جلال الدین خلجی مند اهر را با مواجب صد هزار جیتل و کیسل در ساخت (۲۲). کتیبه ئی مورخ به ۱۳۱۶ که در جوده پور کشف شد میرساند که علاء الدین خلجی یکی از هندوان را خزانه دار مقرر نموده بود. (۲۳) ملک نایک که یکی از امرای بزرگ لشکر سلطان علاء الدین خلجی بود و مشار الیه او را با سی هزار سوار مقابل مغلان فرستاد هندو بود (۲۴).

علوم وادبیات:

اوایل قرن ۷ هجری ۱۳ میلادی از نظر علوم و ادبیات مخصوصاً علوم اسلامی ترقی داشت و برهمنان در توسعه و ترقی ادب سنسکریت تلاش میکردند عهد امیرخسرو عهد تلاقی هردو فرهنگ خراسانی اسلامی و فرهنگ سنسکریت بود.

درآغاز این قرن معزالدین غوری پس از سفرهای فراوان در پنجاب و هند بسال ۱۲۰۵/۶۰۲ در دهمیک (جهلم پنجاب) کشته شد و بعد از او رجال معروف در باروی، قطب الدین ایبک (۶۰۲-۶۰۷/۱۲۰۵-۱۲۱۰)

در لاهور و ناصرالدین قباچه (۶۰۲-۶۲۵/۱۲۰۵-۱۲۲۷) در پنجاب جنوبی وسند حکومت کردند و درحوالی همین آوان شمس الدین التتمش (۶۰۷-۶۳۳/۱۲۱۰-۱۳۳۶) اساس دوره شمسیه دهلی راگذاشت و به توجه این سه رجل بزرگ اداری، سه شهر مهم پنجاب وسند و هند یعنی لاهور، اچهه و دهلی از مراکز مهم علوم اسلامی و ادب دری گردید مخصوصاً آنکه اندکی بعد از اثر حملهٔ مغول برآسیای مرکزی و افغانستان رجال معروف و اهل علم و ادب خراسان (افغانستان امروز) به هند مهاجرت نمودند زبان دری و افکار علمی وسنن ادبی غزنی وخراسان را به آن شبه قاره بردند .

حسن نظامی نیشاپوری در ۶۰۲/۱۲۰۵ کتاب تاج الماثر را در تاریخ معاصر خود به فارسی مسجع و مرصع بنام قطب الدین ایبک نوشت و علاوه برفن تاریخ نویسی مکتب انشای ادبی و نثر متصنع دری را نیز در شبه قاره کشود .

کتاب پرتوی راج راسا در احوال پرتوی راج از امرای چوهان دهلی و اجمیر به انشای (چند) شاعر تدوین شد . پدر وجد چند از اهالی لاهور بودند وچون زبان دری در ان وقت در لاهور زبان دولتی بود ونفوذ بسیار داشت کلمات زیاد آن زبان درین کتاب آمده (۲۵) سدید الدین محمد عوفی کتاب جوامع الحکایات ولباب الالباب را انشا نمود و محمد منصور مبارکشاه وقاضی منهاج سراج کتابهای آداب الحرب والشجاعه وطبقات ناصری را تالیف نمودند .

با آمدن این رجال علمی وادبی نه تنها شعر و ادب دری در هند شمالی توسعه یافت بلکه رشته دیگری از علوم در تاریخ ثقافی هند افزوده شد و آن عبارت بود از تاریخ نویسی . تاریخ نویسی در هند تا ظهور حکومت غوری ها توسعه وترقی نداشت وغیر از پورانا ها تنها کتابی که در تاریخ نوشته شده بود عبارت بود از راجه ترنگینی بقلم کلهنه در احوال راجگان کشمیر، اما از قطب الدین ایبک به بعد بنا برذوق علمی پادشاهان واحتیاج دولت (۲۶) کتب مهم و مفید در تاریخ بوجود آمد و این کار

تنها به نثر محدود نمانده به نظم نیز کشیده شد علاوه بر کتاب هایی که در فوق ذکر آن رفت کتبی چون ملحقات طبقات ناصری-تاریخ فیروز شاهی ضیاء الدین برنی وتاریخ فیروز شاهی عفیف سراج، تالیف گردید. توجه باین رشته بحدی بود که امیر خسرو خودش مامور نوشتن تاریخ شد و مثنوی های قران السعدین و مفتاح الفتوح راساخت و خزاین الفتوح را در احوال علاء الدین خلجی نوشت و مثنوی عشقیه رادر بیان عاشق شدن خضرخان پسرعلاء الدین خلجی بردول رانی دختر راجه کرن، فرمانروای گجرات به نظم آورد (۲۷) و در مثنوی نه سپهر شرح وقایع راداد واقعه نگاری منظوم ومنثور به زبان دری قسمت مهم فعالیت ادبی امیرخسرو بود .

در شعرو ادب نیزدرین دوره شعرای بزرگی چون ابونصر ناصری امیر روحانی تاج الدین ریزه و مولانا شهاب الدین مهمره و عمید فخرالکلام تولکی پیداشدند شهاب الدین مهمره استاد امیر خسرو و همان شخصی است که امیرخسرودرحق اودرآخرین ابیات مثنوی های خمسه گفته بود :

من بدوعرض کرده نامه‌خویش
او به اصلاح رانده خامهٔ خویش
دید هر نکته را رقم برقم
رنج برخود نهادو منت‌هم

مولانا شهاب الدین مدت مدید در قید حیات بود زیرا امیرخسرودریکی از تالیفات اخیرزندگانی خود یعنی رسایل اعجاز (که پنج رساله در نگارش و انشاء وادب میباشد) نوشته است که مولانا این اثر او را اصلاح و تکمیل کرده است .

این ادبا و شاعران بزرگ از یکطرف افکار و سنن ادبی غزنه و خراسان را درهندی پرورانند واز طرف دیگر محیط وفکر هندی در

اشعارشان مؤثر بود از یک بیت تاج الدین ریزه مزبور که از شعرای زمان التتمش بود این امتزاج فرهنگی یعنی فرهنگ هندی و خراسانی به خوبی معلوم میشود :

مولدو منشاءمبین درخاك هندوستان مرا
نظم و نثرم بین که از آب خراسان آمده

امیرخسرو نه تنها ستایشگر زبان سنسکریت بود بلکه بزبان هندی علاقه زیاد داشت و میگفت :

غلط کردم گراز دانش زنم دم
نه لفظ هندی است از پارسی کم

این امتزاج را بیشتر ساخت و علاوه بر وصف قلاع و صحاری عمارات و مساجد و گل و گیاه هند :

چه بینی ارغوان و لاله خندان
که رنگی هست و بویی نیست چندان
گل مارا به هندی نام زشت است
وگرنه هر گلی باغ بهشت است
گزین گل خاستی درروم یا شام
که بودی پارسی یا تازیش نام
شدی معلوم تا مرغان آن بوم
چه سان غلغل زدندی درری و روم

کلمات هندی را هم بطور واضح و روشن یعنی بقصد علنی ذکر کردن آن و هم بطور پنهان چنانکه غالبا در گفتار مصطلح بوده بکار برده و قبل از و نیز الفاظ هندی در اشعار دری آمده بود سنائی مثلاً گفت :

نه در آن معده خدره میده   نه در آن دیده قطره پانی

(سیده به معنی اردو- پانی به معنی آب است).
اما خسرو یگانه کسی است که هندی ودری را بطور شیرو شکر به هم آمیخته والبته هیچ کس نمیتواند چون او از عهده همچو کاری برآید :

شوخی هندو ببین کودین ببرداز خاص وعام
رام من هرگز نه شد هرچند گفتم رام رام
رفتم به تماشا به کنارجویی
دیدم به لب جوی زن هندویی
گفتم صنما بهای زلفت چه بود
فریاد برآورد که در درمویی

در درمویی-یعنی هرتار موی من قیمتش یک دانه در است ، و در در هندی- برو گم شو ای قلاش ، و نیز:

چو بکشاد ندتیر بی خطارا
بزاری گفت هی هی تیرمارا

یعنی وای ! به من تیر انداخت . و یا شاید به شوخی گفته است :

حرفی بجاز کس نه شنیدم به ملک هند
غیراز همینکه گفت به مطرب بجاء بجاء

بجاء در زبان هندی به معنی بنواز (سازرا) میباشد .
آمیختن هندی با دری به طرز شیرو شکرپایه گذار وشالودهٔ تحول نوین ادبی بود که درحدود سه قرن پس از امیرخسرو بارورشد و آن آمیزش مطلق دری با هندی و ظهور زبان جدیدی بنام زبان اردو میباشد زبان اردو ملتقاو نقطه مزج و فرهنگ خراسان و فرهنگ هند گردید .

عرفان :

قبل ازورود اسلام‌در هند بعضی فرقه های هندوان در جستجوی عرفان بودند چنانکه کلمهٔ بهکتی در تاریخ فرهنگ هند نام درخشان دارد. باورود اسلام درهند تصوف اسلامی وارد آن سرزمین گردید رجال صوفیه گرچه از جزئیات عقاید هندوان بر کنار بودند مگر عقاید و سلوك بهکتیان‌را قدردانی کردند زیرا بهکتیان خودرا خدا شناس‌و مخلص درخدادوستی میخواندند وعرفای مسلمان را گرامی می شمردند. یکی‌ازعلمای معاصرهندو بنام کشیتی موهن سن که از دوستان‌رابند رانا تهه‌تاگور بود وصاحب‌یک‌رساله معروف‌درمذهب هندومیبا شد. نگاشته‌است که : «تاثیراین مذهب بزرگ یعنی‌اسلام برمذهب هندوخلاقانه بوده‌است.»سخنان عرفان‌خلاصه سوالاتی‌بود که هر کس نزدخودطرح میکرد :

نهانی‌ازنظرای بی‌نظیرازبس‌عیان‌هستی
عیان‌شد سراین‌معنی که‌میگویم نهانستی
گهی گویم نهانستی گهی گویم عیانستی
نه‌اینستی نه‌آنستی هم اینستی‌هم آنستی

واما منطق ازمحدود تجاوزنمیکند فلسفه دوبین است‌علم کتب باعث عجب‌است‌وحجب پس به قلب خود نگه کن که عرش الله فی قلب المؤمن .

بکوه‌هری رفتم‌و قندهار
بدیدم درآن‌زیروبالا نبود
به کعبه کشیدم عنان طلب
دران مقصد پیروبرنا نبود

سوی منظر قاب وقوسین شدم
دران بارگاه معلا نبود
نگه کردم اندر دل خویشتن
درآن جاش دیدم دگرجا نبود

مطابق عقیدهٔ بهکتی نیز درطریق طلب و راه عشق علم ظاهری و مطالعه شاستراها سالک را بجایی نه میرساند (۲۸).

مدتی بعد ازامیر خسرو کبیر اشعاری گفته است که محل تلاقی پندارهای صوفیان اسلامی و پیروان بهکتی هند میباشد.

اما امیر خسرو درسالهای واپسین زندگانی یعنی در دیوان نهایة الکمال قصیده ای گفته است که چند بیت آنرا تقدیم میداریم :

سپاس آن کردگاری را که شدزامرش جهان پیدا
نهان از دیدهٔ پیدا و در چشم نهان پیدا
گمان‌ها گم شده در روی یقین کم یقینا هم
که در صدق یقین است و نه در کذب گمان پیدا
جمالش ازهمه پنهان و رازش از خرد پنهان
نشانش در همه پیدا و ذاتش بی نشان پیدا
نه روحست او که بااجسام گویم خارج و داخل
نه جسم است او که باشد همچوجسم او رامکان پیدا
معمایی است کانرا کس نیارد خواندجز عارف
هران نقشی که کردست او به لوح کن فکان پیدا

علی هجویری غزنوی که اقدم عرفای اسلامی در هند است-دلیل وعقل را، وسیلهٔ معرفت می‌داند نه علت. پس عارف چون در آرزوی قرب ووصل شد وخود را پروانه وار برای سوختن حاضر کرد او را بروفق هدایت حجة الاسلام غزالی «لازم آید که به خلوت نشیند و به ذکر وورد مشغول شود وپی در پی لا اله الا الله» یا «الله الله» بگوید تا این الفاظ بطور بی اراده از زبان وی جاری شود وهمچنین مداومت نماید تا اشکال حروف مرتفع گردد وفقط معنی کلمه بطور لاینفک در قلب او بماند چون قلب بدین حالت برسد زود یا دیر نور خدا او را در یابد.

حافظ گوید:

از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

هردو (عارف و پیرو بهکتی) در صفائی دل می‌کوشند تا نور خدا ایشانرا دریابد:

گفتم: توان جمال تو دیدن؟ به‌عشوه گفت:
گر صاف دل چو آئینه باشی، هر اینه

هردو در راه سلوک پیروی شیخ وگرو را حتمی میدانند (۲۹) قرب عقیده پیروان دو فرقه‌را بیشتر به هم نزدیک ساخت، بین سلسله‌های صوفیه، سلسله چشتیه که امیرخسرو پیروآن بود در عقاید عرفانی وسعت نظر بیشتری داشت. روایت کنند روزی شیخ نظام الدین اولیا بر طریقت چشتیه کلاهی برسر نهاده در کنار آب تماشای عبادت و پرستش هندوان مینمود، امیرخسرو ظاهر شد، شیخ متوجه شده فرمود: «این جماعت را می بینی؟ هرقوم راست راهی ودینی وقبله گاهی»

وامیر خسرو بی تامل گفت:

من قبله‌راست کردم برسمت کج کلاهی

خانقاهای ایشان تانیمه های شب باز بود مردم از ملل و نحل

مختلف در آن جا جمع بودند جهت تسهیل افاده، زبانی بوجود آمد که بعدها اساس زبان اردو گردید (۳۰) نفس گیرای پیران طریقت در فرق مذهبی دیگر تأثیر کرد ودر قرون بعد (۱۴ و ۱۵ م) عقیده بهکتی به وجه تازه آن در تعلیمات راماننداوکبیر وگرو نانک وامثال ایشان پیدا شد و نیز از اثر تعلیمات صوفیان بزرگ عدهٔ زیادی ازمردمان پیرو این پیشوایان طریقت شدند ودین اسلام را قبول نمودند. (۳۱) اما متصوفین خود نیزمتوجه سلوك عرفای هندی گردیدند بعضی از شیوه‌وآداب عرفای اخیرالذکر را پذیرفتند. شیخ فریدالدین گنج شکرمثلاً کلمات هندی را در ذکر بکار برد. تعظیم به شیخ، آب دادن به مهمان هنگام ورود، دور دادن زنبیل تحلیق وسماع وچله، معکوس باآداب ومرتاضان هندی بسیار شبیه است. (۳۲)

آداب :

با معاشرتی که فرق مختلف مذهبی از قرن سیزده به بعد در هند داشتند توانستند سنن اجتماعی وآداب زندگی یکدیگر را به آسانی قبول نمایند، مسلمانها، نامهای هندی یا ترکیبی از آن نامها را انتخاب نموده بر خود گذاشتند.

ممدوح اول امیرخسرو کیشلوخان مثلاً به ملك چهجو ملقب بود همچنین بین امرای معزالدین کیقباد ملك اتمر کچهن از معاصرین خسرو معروف است.

جد مادری خسرو، عارض راوت لقب داشت. و همچنان نامهای مانند فقیه مهدو شید پندت ملك هرنمار هندی ویا ترکیب هندی است، پوشیدن لباس های گرانبها استعمال شمشیروخنجرمطلا وجواهر نشان چتربا الوان مختلف فیل های ازین بسته کاملاً هندی است.

افزودن ادویه درغذاو تعدد انواع آن و استعمال پان که امیرخسرو آنرا برگ تنبول نامیده درچند جای می ستاید هندی است. برنی درتاریخ فیروزشاهی دربیان ضیافت های عماد الملك جد مادری

امیر خسرو گوید : وتنبول راوت عرض در لطافت و بسیاری معروف بود (۳۳) ونیزدر وصف پان امیرخسرو می گوید :

شناسد آنکه مردزندگانی است
که ذوق برگ خایی ذوق جانی است

در لباس پارچه ولباس های هندی مورد توجه بود در زمان امیرخسرو پارچه ای پود ابریشمی که آنرادیو گیری می گفتند بنام دیوگر شهری درد کن خسرو در تعریف آن میگوید :

نکودانند خوبان پری کیش
که لطف دیوگیری از کتان بیش
زلطف آن جامه گوئی آفتابیست
و یاخود سایهٔ از مهتابیست

پوشیدن عمامه موسوم به چیره و پاگ هندی واز راجپوت گرفته شده بود و پین باصطلاح کج کلاهان دهلی مرسوم بود. استعمال انگشتری- گردن بند - گوشواره - ودست بند توسط مردان منشأ هندی دارد. ظهور خواجه معین الدین چشتی وتعلیمات چشتیه موجب تلفیق بیشتر موسیقی خراسانی وهندی گردید (۳۴) وامیرخسرو درآن سهم بارز داشت چنانیکه راجع به تلفیق آهنگ های خراسانی و هندی بواسطه امیرخسرو معلومات عمده به مارسیده است. (رجوع شود به فهرست مراجع مطالعات امیرخسرو در اخیر جلد سوم کتاب گزیده آثار امیرخسرو کابل ۱۳۵۳) ستاره که باحتمال نزدیک به یقین خسرو آنرااختراع نموده ترکیب خوبی از موسیقی خراسانی وهندی است (۳۵) کلمهٔ گتار در اروپا از کلمه دری سه تار مشتق است اما این کلمه از شرق تااروپا چندزبان طی کرده است تا گیتار شده؟ وعلاوه بر آن آله موسیقی نیز تغیر شکل داده .

طبقات :

مردم هند را از نظر طبقات اجتماعی درقرن سیزده به سه دسته می‌توان تقسیم کرد :

۱- اشراف- مشتمل بر پسران و نزدیکان پادشاه، امرای لشکر و وزراء و امثال آن، بین هندیان این دوره موقف طبقاتی راجپوت و وضع عالی اقتصادی ایشان محفوظ بوده .

۲- طبقه متوسط که تعداد آن از اولی بیشتر و مشتمل بود بر مامورین مالیات، قضات، مامورین پوستی و امثال آن- چون نویسندگان و معلمین بعضی از ین ها (یعنی کاتب ها و معلمین) به دربار مربوط بودند و مواجب بهتری داشتند عواید این طبقه به طور کلی مربوط به اراضی بود که کم یا زیاد باختیار ایشان گذاشته شده بود .

۳- اکثریت مردم: زارعین ودهاقین کارگر کسبه تاجران. ترکیب ثقافت خراسانی اسلامی و هندی بین صنعتگران و هنروران ود هاقین بیشتر مشهود بود .

این مردم نسبت به مردمان دیگر اختلاط بیشتری داشتند و مراسم و آداب یکدیگر را بآسانی می‌توانستند قبول نمایند .

علایق ازدواج بین مردمان مختلف وجود داشت- روایتی است که میگوید خواجه معین الدین چشتی با دختر راجه هندوی اجمیر ازدواج نموده (۳٦) بهترین نمونه این علایق معاشقه خضرخان پسر علاءالدین خلجی با دولرانی دختر راجه کرن والی گجرات بود که امیر خسرو

مثنوی عشقیه را در بیان آن پرداخت این علایق در طبقات عوام بیشتر وجود داشت .

خلاصه در سایه ورود تازه واردان خراسانی یا قبایل دیگر از خراسان به مملکت هندوستان در اوایل قرن هفت هجری ترکیب زیبای ثقافتی مدنیت خراسانی و هندی بوجود آمد که مظاهر آن در سیاست واداره وادبیات وعلوم وسنن وآداب محیط هند آن زمان و قرون بعد روشن بود و امیرخسرو مثل اعلای این ترکیب و امتزاج .

مآخذ :

۱- بهار ، ملک الشعرا ، سبک شناسی جلد ۳ تهران ۱۳۲۱

۲- Mirza, Mohammad Wahid, the Life and works of Amir Khusrau, PunjabUniversity Lahore 1939.

۳- برنی ، تاریخ فیروزشاهی باهتمام سید احمدخان کلکته ـ ۱۸۸۲

۴- قاضی منهاج سراج ، طبقات ناصری باهتمام عبد الحی حبیبی - کابل ۱۳۴۱ جلد اول صفحه ۴۴۱ و ۴۴۲

۵- خلیق احمد نظامی ، سلاطین دهلی که مذهبی رجحانات ، دهلی ۱۹۵۸

۶- تاراچند ، در A short history of Indian People, کلکته ۱۹۵۳ صفحه ۱۲۲

۷- ایضا تاراچند اثر مذکور صفحه ۱۲۶

۸- برنی ، تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۵۳ ، وظیفه متصدی دیوان رسالت صریحاً بیان نشده اما این شخص ظاهراً مکاتبات دپلوماسی و خارجی را بدست داشته و گویا کار وزارت خارجه را انجام میداده است . رجوع کنید به : Habibullah, ABM, The Foundation of Muslim Rule in India. 1969 p. 239.

۹- حبیب الله کتاب مذکور صفحه ۲۶۳

۱۰-مثلاً رجوع کنید به هندوستان کی عهد وسطی کا فوجی نظام
K. M. Ashraf, Life and, conditions of the Peoples of Hindustan,Tripathi: As Pects of Muslim Administration Habibullah, the Foundation of Muslim Rule in India
و غیره

۱۱- Romila Thapav A History of India
پنگون، ۱۹۶۶ ج ا ص ۱۹۳

۱۲- Thaper، کتاب مذکور ص۲۱۶ و نیز رجوع کنید به هندوستان کی عهد وسطی کا فوجی نظام ص۷.

۱۳- تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۱۵

۱۴- Islamic Culture Oct. 1937.

۱۵- برنی، تاریخ فیروز شاهی صفحه ۳۲۶

۱۶- تری پاتی اثرمذکور صفحه ۲۵۶

۱۷ -خلیق احمد نظامی- سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات، دهلی ۱۹۵۸ صفحه ۱۸۲

۱۸- جوشی، Some Nagari Inscription on the Qutb Minar.
سید یول اندیا جلد دوم ایشیا پبلشنگ هوس ۱۹۷۲ ص ۳

۱۹ - امیر خسرو ، خزاین الفتوح با هتمام محمد وحید مرزا چاپ ایشیاتیک سوسایتی کلکته ۱۹۵۳ صفحه ۲۴و۲۵

۲۰ -تاریخ بیهقی با هتمام دکترغنی و دکترفیاض تهران ۱۳۲۴ صفحه ۴۰۷

۲۱ - الیت جلد ۲ ، صفحه ۶۰ و نیز ، گردیزی ، زین الاخبار ، تحشیه و تعلیق حبیبی ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۷ ص ۱۹۵

۲۲ - نظامی در Religion and Politics in India بمبئی
۱۹۶۱ صفحه ۲۸۹

۲۳ - خلیق احمد نظامی سلاطین دهلی که مذهبی رجحانات صفحه ۷۶

۲۴- خلیق احمد همان کتاب صفحه ۲۷۹

۲۵ - سید محمد عبدالله ، ادبیات فارسی مین هندون کا حصه، انجمن ترقی اردو ص ۶

۲۶-حبیب الله در The Foundation of Muslim Rule in India.
صفحه ۱۱

۲۷- رجوع کنید به هاردی در Historians of Medieval India,
چاپ لوزاك لندن - ۱۹۶۰

۲۸- Tara Chand: Influence of Islam on Indian Culture,
Allahabad 1963.

۲۹ - تا بر، دی هستری اف اندیا صفحه ۳۰۸

۳۰ - خلیق احمد نظامی میدیول اندین هستری اینډ کلچر صفحه ۹۳

۳۱-جهت تفصیل رجوع کنید به تاراچند ، اندین کلچر صفحه ۱۴۳ به بعد .

۳۲ - Y. Husain Glimpses of Medieval در Indian Culture.
بمبئی ۱۹۵۹ صفحه ۱۴۰

۳۳- ر. گ صفحه ۱۱۶ - ۱۱۷

۳۴- Islamic Culture Vol. xv , No. 3, July 1941

۳۵-محمد وحید رمرزا The Life and Works of Amir Khusrau
صفحه ۲۱۰

۳۶ - پروفیسر نظامی Religion and Politics in India، صفحه ۳۴۲



پروفیسور انورمهدی ویچ علی‌یف

رنسانس شرق

پایهٔ آثار امیرخسرو بلخی

از: پروفیسر انورمهدی‌ویچ علی‌یف (۱)

شرق شناسی سابق، گردآوری و مقایسه آثار کتبی دورانهای گذشته، و تعیین متن اولیه و صحیح را هدف اصلی خود میشمرد. اکنون براین وظایف، که اهمیت خودرا ازدست نداده، باید پژوهش های دارای خاصیت جدید اضافه گردد، ودر واقع نیزعلاوه میگردد. دانشمندان مستشرق، مخصوصاً در کشور من، سعی دارند، بررسی و مطالعهٔ دورانهای مختلف تاریخ علوم وفرهنگهای سرزمین های مشرق را منحصر بکشورها و مردمان جداگانه ای ننموده بلکه میکوشند این مسائل رادرارتباط باپیشرفت مدنیت درمنطقه‌های پهناور کره ارض

---

(۱) پروفیسرانور مهدی‌ویچ علی‌اف، پوهاند افتخاری پوهنتون کابل، دکتر افتخاری دانشگاه تهران،
رئیس کرسی زبانهای شرقی در مسکو.
رئیس انجمن دوستی اتحاد شوروی باافغانستان.

بررسی کرده و تاثیرات متقابل در ترقی فرهنگ، علوم و مدنیت های این منطقه های بزرگ را معلوم سازند. تاریخ بشریت، بعینه تاریخ تمام بشریت است و نه مردمان و کشورهای جداگانه و منفرد. درك جریان تاریخ و تشخیص قانونمندی سیر تکاملی فقط با توجه به تاریخ بشر میسر است.

اینگونه طرز تحقیق و بررسی، با این نوع روش علمی بما امکان میدهد، از چارچوب باریک و تنگ مطالعه تاریخ ادبیات و علوم کشورها مردمان منفرد خارج شده به افق دید خود توسعه دهیم، منطقه های پهناوری را مورد نظر قرارداده به استنباطات وسیعی نائل شویم و قانونمندی های عمومی تکامل مدنیت ها را کشف نمائیم. اینگونه بررسی ها پژوهندگان را از تنگ نظری ها که موجب نابینائی دانشمند میگردد و او را دچار گمراهی میسازد مبری میکند. مطالعه این قانونمندی های کلی و عمومی سیر تکاملی، بموازات قوانین مخصوص همان رشته، راه جدید فعالیت علمی شرق شناسان است.

تاریخ هر مردم همیشه با تاریخ همسایگانش ارتباط دارد. این بستگی البته گوناگون است، لیکن همیشه وجود دارد. در تاریخ مردمان عواملی تاثیری می بخشد که بر اثر عمومیت زندگی اجتماعی بوجود آمده اند، و این عمومیت، اغلب جنبهٔ منطقوی دارد، یعنی گروه معین کشورهای همسایه را فرا میگیرد و ممکن است دامنهٔ وسیعتری بخود گرفته و گروههای کشورها را احتواء کند.

چنانکه میدانم، موزونیت سیر تاریخ، (علی الخصوص موزونیت کامل) وجود ندارد، و این ناموزونی، موقعیت و مقام کشورها، جزو عمومیت را متمایز میسازد. یک و یا چند کشور مقام عمده و هادی را احراز کرده و آنچه دران و یا در آنها روی میدهد، در تمام اوضاع در حدود این عمومیت تاثیر می بخشد، و تاریخ کشورهای شرق نزدیک و میانه آسیای میانه و هندوستان[٣] (که منبعد آنها را منطقهٔ میانه خواهیم نامید) مثال روشنی است برتائید این گفته ما.

اگر سیر تکاملی تاریخ را ازین نقطهٔ نظر بنگریم باید مراتب ذیل را خاطرنشان نمایم: «منطقهٔ میانه» مهد مدنیت های مصر باستان، سومر، آثور، بابل، بلخ، (باکتریان) هخامنشی بود. ولی در آغاز قرون وسطی تنها پنج کانون مدنیت نماینده عالم باستان در صحنهٔ تاریخ بودند یعنی امپراتوری خان در آسیای شرقی، دولت پارت (یا اشکانی) در ایران و بین النهرین، امپراتوری یونان و روم در آسیای جلوی، افریقای شمالی و اروپای غربی، امپراتوری گوپتا ها در هند و پادشاهی کوشانیان در آسیای میانه و افغانستان. حتی در این مرحله تاثیر مدنیت باستانی چین، بر مردمان آسیای شرقی و جنوب شرقی و تاثیر مدنیت هند بر اقوام مختلف خود هند و آسیای میانه و افغانستان و همچنین تاثیر مدنیت آسیای میانه و افغانستان بر ناحیهٔ شمال غربی هند، و در مردمان آسیای مرکزی، و حتی چین، مشاهده میگردد.

بودائیسم، بطور عمده، از راه امپراتوری کوشان به چین نفوذ یافت رقص ها، آوازها، تزئینات و روش های کوشانی، در چین مشاهده میگردید. مدنیت اشکانیان، در حالت تاثیر متقابل با مدنیت یونان و روم بود. مدنیت یونان و روم در اروپا، آسیای جلوی و افریقای شمالی غلبه داشته و در زمان «هلی نیزم» حتی به آسیای میانه و افغانستان نفوذ کرد.

انقراض امپراتوری خان درچین، او اخرقرن دوم آغاز شد و در اوائل قرن سوم، دولت پارتها سقوط کرد. بقیه دول بزرگ در قرن پنجم سقوط کرد.

لازم میدانم تنها این نکته را متذکر شوم، که پادشاهی کوشانیان، در دورهٔ رونق خود، در واقع نقطه تلاقی و تمرکز مدنیت پارسی، هندی، چین «و هلی نیزم» بود، که باید فرهنگ محلی را اغنی ساختند. (ضمناً، حفریات اخیر باستان شناسان شوروی نشان میدهد، که این مدنیت محلی قبل از کوشان، بسی درخشان بوده و با مدنیت های بین النهرین هم عصر میباشد)

باین موجب، جای تعجب نیست که فرمانروای پادشاهی کوشان کانیشکا، دارای چهار لقب بود. دواپوترا (یعنی پسر آسمان)، شاگونانا

شاگو(یعنی شاهنشاه) قیصرومهارا جا باین معنی، القاب شهریاران چین، ایران، روم وهندرا دارا بود.

بدین طریق، یونان باستان، تنها کشور اروپائی نبود، مستعمرات آسیائی آن، یونان راجنبه آسیائی نیز می بخشید. جنگهای یونان و پارس، گواه نزدیکترین تماس تاریخ یونان وتاریخ مردمان خاور نزدیک بود. تاریخ غرب، در زمان اسکندرمقدونی، دیگر تاریخ تنها غرب نبود وبه تاریخ شرق مبدل میگردید. در عالم «هلی نیزم» که پس از لشکر کشی های اسکندر بوجود آمد، عموماً تقسیمات شرق وغرب وجود نداشت، درآنزمان یونان اروپائی، مصر افریقائی، سوریه آسیای جلوی، وباکتریا آسیای میانه، بیک درجه قسمتهای جهان «هلی نیزم» بشمار میآمدند.

دردوره روم نیز بمشکل میتوان تقسیمات شرق وغرب راتطبیق کرد. امپراطوری روم، بهیچوجه، تنها اروپائی نبود، نه از جهت جغرافیائی، ونه از نظر سیاسی وفرهنگی وحتی دینی چنانکه درامپراطوری روم، طی آخرین صدساله های وجودآن(میترائیزم وعیسویت) غلبه داشت و پدیده ای بود بیک اندازه شرقی وغربی. تماس نزدیک تاریخ امپراطوری روم، باتاریخ مردمان ساکن دراطراف آن درآسیاوافریقای شمالی نیز بخوبی معلوم است.

آیا پادشاهی کوشانیان چگونه دولتی بود؟ آن در آسیا واقع بود، وبنابرین به شرق تعلق داشت. ولی اراضی باکتریای سابق، کشور دارای مدنیت هلی نیزم شامل آن بود. اراضی افغانستان فعلی با امپراطوری خان نیز روابط دایمی داشت و این بمعنای نفوذ مدنیت چینی بآن و نفوذ بودائیسم ازدیار کوشانیان به چین بود. دولت کوشانی درزمان رونق خود درواقع تلاقی وتراکم مدنیت پارسی، هندی، هلی نیزم وچین بود که پایه فرهنگ محلی راغنی تر کرده بودند. واگر به آثار فرهنگی مندیگک، بگرام گندهارا، هده بامیان، کابل، فندقستان، باکتریان توجه کنیم درتمثیل بوداو

«بود سات و اها» خطوط هنرهندی وعناصر هنر هلی نیزم و اثرات هنر تصویری چین وآسیای جلو ی ، نظر ما را جلب خوا هد کرد این تلفیق فرهنگ های مختلف حتی دراروپا نام سمبولیک یافته است، وآنرا بنام کانیشکا نامیده اند .

اکنون به تاریخ امپراطوری خان توجه کنیم، که با تاریخ رومان شبه جزیره کره(کوریا) مردمان آسیای جنوب شرقی و با تاریخ «سامان غرب »(درآنزمان چینی ها ترکستان شرقی وآسیای میانه را چنین مینامیدند)،وهمچنین با تاریخ قبایل متعدد باصطلاح بربر (که در شمال وشمال غرب سرحدهای چین زندگی میکردند)آمیختگی کاملی داشت .

زندگی تاریخ مردم چین،توسط آسیای میانه ،بازندگی مردمان هند وشرق نزدیک ارتباط داشت.

«بین دو امپراطوری عظیم - چین در شرق،وروم درغرب ،روابط تجارتی ازراه دریا وخشکه وجود داشت .

همه اینها ،گواه برآنست که حتماً در عالم باستان ، عمومیت مشخص بین زندگی تاریخی خلقهای شرق وغرب بوجود آمد .

دورهٔ قرون وسطی، باوجودیکه وارث مدنیت دوران باستان است باجهان باستان فرق بنیادی دارد. اگر تمام دولتهای باستانی، بر پایه برده داری بنیاد شده بودند، باید گفت که دول قرون وسطی کشور های فئودالی بوده اند، وقرون وسطی ،دورهٔ تثبیت (تثبیت ونه پیدایش) فئودالیزم می باشد .

ازقرن سوم میلادی،جریاناتی آغاز شد ، که به تثبیت فئودالیزم بعنوان سیستم حاکم اجتماعی و اقتصادي منجر گردید .قرون وسطی،دوره هاي پیدایش - تثبیت ورونق فئودالیزم رادر بر میگیرد .البته درجه و مقیاس تثبیت فئودالیزم ،درهریک از کشورهاي فوق الذکر متفاوت است .ولی ، اگر جریان را بطور کلی درزمینه تاریخ جهانی درنظر

بگیریم ، این فرقها شکل کلی تاریخ زمان را تغییر نمیدهد . جالب است که در بن دوره ، یعنی قرنهای سوم تا پنجم ، وقایع تاریخی مهمی رخ داد . این جریانات چه برای شرق و چه برای غرب جنبه عمومی داشت . مطلب من ظهور عده ای از خلق های با صطلاح جوان ما در صحنه تاریخ جهانی است (رومی ها در این قرون با گوتها ، و اندالها ، الامانها ، لانگو باردها ، فرانکها ، هونها و سلاوها روبرو شدند ، چینی ها ، با هونها ، تبتی ها ، سیانبی ها ، ژوزانها ، منچور ها ، تونگوسها و دیرتر با ترکها روبرو شدند . برخی از این اقوام بخصوص هونهای ایفتالی و ترکها به منطقه میانه نیزیعنی به آسیای میانه ، افغانستان هند و ایران حمله میکردند . تهاجم این اقوام « جوان » در مواردی به انهدام امپراطوریها و تأسیس کشورهای جدید در جای آنها منتهی میشد . و در موارد ، دیگر اقوام «جوان» در میان خلقهای اصلی و بومی منحل میگردیدند .

سپس ، نکته مشابه ، برای تاریخ مردمان قرون وسطی ، چه در شرق و چه در غرب ، این بود که ایشان مدنیت خود را با داشتن میراث باستانی ، یعنی مدنیت عالم باستان ، بوجود میاوردند . برای بعضی مردمان ، این ارث بلاواسطه و مستقیم می رسید ، چون آنان ، در سرزمین دول عظیم باستانی ، با مدنیت باستانی انکشاف می یافتند ، و اغلب خود در ایجاد این مدنیت شرکت مینمودند . برای مردمان دیگر ، این مدنیت ، مثل اینکه بیرونی بود . لیکن قدرت تمدن باستان ، بدرجه ای بود که تمام ملل ، بنحوی از انحاء ، تحت تأثیر آن قرار گرفته و در دایره آن جذب میگردیدند . در « منطقه میانه » نه تنها مدنیت باستانی محلی بشمار میرفت ، بلکه تمام مدنیت باستانی بین النهرین ، یونان و روم نیز ، چه کلاسیک و چه هلی نیزم نیز محلی و مستقر محسوب میگردید .

سپس ، این دوره ، یعنی قرون وسطی ، با اشاعهٔ ادیان جهانی توأم بود . بودائیسم در آسیای شرقی و مرکزی ، و قسما در آسیای میانه ، اسلام در آسیای میانه و جلوی و افریقای شمالی ، مسیحیت در اروپا و قسماً

در آسیای جلوی ومیانه (البته بودائیسم ومسیحیت دردوره باستان بوجود آمده بودند .لیکن فقط دردوره قرون وسطی بهمذاهب جهانی مبدل شدند) .اسلام درقرون وسطی بوجودآمد لیکن بسرعت حایز اهمیت جهانی گردید . بدین طریق معلوم شد که یعنی جامعه آن زمان ، امکان اشاعه دامنه دار ادیان را فراهم آورد .

یک پدیده دیگری که درقرون وسطی عمومیت داشت نهضت دهقانی بود ، نهضت دهقانی بمینه ،درقرون وسطی دامنه وسیعی بخود گرفت که پیشتر نظیرآن دیده نشده بود ،واین کاملاً طبیعی بود ، چون در شرایط فئودالیزم ،دهاقین توده های اساسی نفوس زحمتکش راتشکیل میدادند وطبقه متضاد اساسی ،طبقه حاکم یعنی فئودالها بودند . سایرقشر ها یعنی جامعه پیشه وران ،مزدوران وتهی دستان شهرها درسراسرقرون وسطی فقط باتفاق دهقانان بهمبارزه مبادرت می ورزیدند . این بود که مبارزه طبقاتی در قرون وسطی بشکل معما دمات طبقات متضاد اساسی جامعه فئودالیزم یعنی دهقانان وفئودالها صورت میگرفت .

بالاخره دراین دوران، یعنی قرون وسطی ، در منطقه میانه ،زبان عربی رفته رفته انتشار بیشتری یافت .شعراء،علماء ، فلاسفه از خلقهای متعددی که دراین منطقه پهناور زندگی میکردند ،آثارخود را بزبان عربی مینگاشتند .عربی زبان بین المللی یازبان دومینانت گردید .البته درکنار آثاری که بزبان بین المللی نوشته میشد ، هرقومی، آثاری نیز بهزبان محلی نیزازخودداشت .لیکن پیدایش زبان دومینانت ،در انتشاروترویج و تعمیم دست آورد های مردمان مختلف ،در رشته ادبیات وعلوم وهنرها ،نقش بزرگی ایفاء کرده و این موفقیت ها را در دسترس تمام مردم این منطقه گذاشت .

دراین دوره چه در آسیا چه در اروپا ،چنانکه درفوق گفته شد ، اقوام «جدید» بفعالیت پرداختند. بسیاری از آنها سرمنشاء ایجاد ملت های معاصر بودند .تمام روند تاریخی این دوران ، در شرایط

آمیختگی عناصرمدنیت نوین باعناصرمدنیت قدیم، صورت میپذیرفت. در این جریانات تاریخی، ادیان نقش بزرگی ایفا میکردند.

تاریخ را توده های زحمتکش و مبارزه آنان پیش میبرد ولی برای تاریخ مشترك شرق و غرب اشتراك زندگی لازم بود. پس چنین بر میاید که در قرون وسطی در سراسر جهان قدیم، فئودالیزم حاکمیت میکرد و آن، روی خرابه های جهان برده داری باستان بوجود آمده بود.

آیا در قرون وسطی عمومیت زندگی تاریخی مردمان آسیا، اروپا و شمال افریقا وجود داشت؟ اینکه مردمان اروپا در زندگی تاریخی باهمدیگر تماسهای نزدیکی داشتند مورد تردید نیست.

این حقیقت را نیز نمیتوان انکار نمود که مقدرات تاریخی خلقهای آسیای میانه وجلوی وهند، پیوستگی داشت. مردمان شرق دور و خلقهای آسیای جنوب شرقی نیز بهم مربوط بودند. ولی آیا بطور کلی، عمومیت زندگی تاریخی غرب و شرق وجود داشت؟ چنانکه گفته شد، در ادوار باستانی این عمومیت زندگی تاریخی مردمان شرق و غرب ایجاد شده بود. در قرون وسطی این عمومیت، نه تنها از بین نرفت، بلکه از لحاظ مقیاس وسیعتر، و از حیث ماهیت پیچیده تر شد.

اکنون مهمترین وقایع تاریخی قرون وسطی را از نظر بگذرانیم.

اول - در اوایل قرون وسطی این عمومیت تاریخ مردمان شرق و غرب در تاریخ هونها آشکار گردید. در آغاز قرن چهارم، هونها، از آن قسمت قبیله که در آسیای شرقی درخاك آبایی خودماند، بر امپراطوری تسین در چین هجوم آورده نصف شمال این امپراطوری را متصرف گردیدند.

گروهها ئی از این قسمت، که در اواخر قرن دوم، اوطان باستانی خود را ترك گفته بودند. بطرف غرب راهی شده، برای مدتی در آسیای میانه متوقف گردیده و بعد دورتر رفتند. یك گروه از آنها، که مورخین اروپائی آنها را هونهای افتالی مینامند، در قرن پنجم بر

پادشاهی کوشان حمله ور شده آنرا بتصرف درآوردند. پس از چندی امپراطوری گوپتاها را در هند نیز فتح کردند.

گروه دیگر، بسوی بحرخزر پیشرفته، سواحل شمالی آنرا، تا حدود شاخه های جنوبی جبال اورال اشغال کردند. بعد قبایل فتح شده را با خود برده و تا حدی با آنها مخلوط شده، بطرف غرب رهسپار گردیدند. در نیمه دوم قرن چهارم دولت خودرا در دشت های ولگای سفلی، دون و قفقاز شمالی تاسیس نمودند. در ربع آخر قرن چهارم، این گروهها، از دون که سرحد دولت گوت بود، گذشته او ست گوتها را مغلوب ساختند و بسوی رود خانه دنستر حرکت و ویزی گوت ها را درهم شکسته به سرحدات امپراطوری روم رسیدند. در قرن پنجم، هجوم هونها به روم آغاز شد، و این امر به انتقال مرکز دولت هونها به قلب اروپا یعنی پانونیا منتهی گردید.

حالا به این سوال که تاریخ هونها در کجا گسترش یافت، فقط یک پاسخ میتوان داد. همه جا در سراسر دنیای کهن بنا برین تاریخ هونها را تنها در چارچوب تاریخ عمومی مردمان دنیای کهن، در قرون وسطی میتوان بیان نمود.

دوم ـ تاریخ قبایل ترک نیز از حدود تاریخ تنها مشرق و یا تنها غرب خارج است. تاریخ ترکان در آسیا، در ناحیه التای آغاز میشود. در قرن ششم، این قبایل، اتحادیه مقتدر قبیله وی تشکیل دادند، که مورخین غربی آنرا «خاقان ترک» مینامند. در آنزمان، سرزمین ترکان، دولت پهناوری را تشکیل میداد که از کوههای خینگان در شرق، تا سغدیانا در آسیای میانه (که ترکان آنرا از دست هونهای افتالی گرفته بودند) امتداد داشت. مرکز این دولت در سواحل ارخون واقع در مغولستان شمالی امروز واقع بود. ولی حتی در آن زمانها، این دولت (که اتحاد نا استوار عده زیادی از قبایل کوچی بود) عملا به دو قسمتی (که با هم ارتباط ضعیفی داشتند) تقسیم گردید: شرقی و غربی. هر کدام از آنها، برای خود خاقانی داشت. باین موجب، سیر ما بعدی

تاریخ ترکان ، در دو جهت صورت گرفت .تاریخ ترکان شرقی ،در همسایگی نزدیک چین جریان یافته و با تاریخ چین ارتباط نزدیکی داشت . حتی در قرن ششم ، فشار نیرومند ترکان برچین شمالی محسوس شد. تصادمات،در تمام مدت قرنهای ششم تا هفتم ادامه داشت .در این سالها ،خطر ترکان ، بزرگترین خطر خارجی برای چین محسوب میگردید .چین گاه با اسلحه و گاه بوسیله هدایا و باج ، مصونیت خودرا تأمین مینمود .

درقرن پنجم ، یعنی زمانیکه دولت واحد ترک وجود داشت ،ترکان غربی آسیای میانه ، ایران رافتح و با بیزنطه (بیزانس)رابطه برقرار کردند ،و از راه کشورهای باستانی متمدن ، بین شرق و غرب ، مشغول بازرگانی و تجارت وسیعی بودند .در سالهای بعد ، دولتهای ترک در آسیای وسطی و آسیای جلوی در هند و اروپا ، برقرار بودند پرواضح است ، که تاریخ مردمان ترک را فقط در حدود شرق و غرب میتوان تشریح نمود .

سوم -تاریخ عربها نیز بهمین اندازه برای تاریخ شرق و غرب عمومیت دارد.درقرون وسطی ، دول عربی ، زنجیروار ازعربستان تا آسیای میانه در سواحل افریقای شمالی ، تا اقیانوس اطلس و شبه جزیره ایبریا (هسپانیه) امتداد یافتند. تاریخ این دولتها در شرق ،تنها تاریخ خود عربها نبود بلکه تاریخ آسیای میانه،وحتی شمال غربی هندوستان بود ، و تاریخ عرب های عربستان، با تاریخ حبشه ارتباط داشت ، و در آسیای جلوی با تاریخ بیزانس،وحتی کشورهای اروپای غربی پیوستگی یافت .

چهارم - تاریخ مغولان نیز بهمین نحو است. امپراتوری مغول ، در قرنهای سیزدهم تا چهاردهم ، از سواحل اقیانوس آرام تا سرحدهای غربی اروپای شرقی ، پدیده ایست که تعلق به شرق وغرب دارد . گمان نمیرود که چنگیزخان یا توبهلای خان ، متصرفات خودرا به شرق و غرب تقسیم کرده باشند .

بدین منوال ، تاریخ خلقهائی را که درقرون وسطی تحرک داشتند میتوان تنها درچارچوب پهناور تاریخ جهانی بیان نمود در باره

مردمانی که از اروپا آمدند، نیزمیتوان همین را گفت: آیا ممکن است دربارهٔ تاریخ بیزانس، روسیهٔ کی یف، پادشاهی مسکو، بدون تاریخ ایران، خلافت مغولها وعثمانی سخن گفت؟

از این رو، تلاقی وآمیختگی زندگی تاریخی مردمان شرق وغرب درقرون وسطی، مسلم است. البته، این پیوستگی، در زمانهای مختلف و مردمان گوناگون (چه از حیث کیفیت و چه ازلحاظ کمیت) فرق داشت. گاهی ممکن بود اصلاوجود نداشته باشد، ولی اگر تاریخ مردمان شرق وغرب را درقرون وسطی بطور کلی درنظر بگیریم، این پیوستگی زندگی تاریخی، همه جا وجود خارجی داشت. این امر، در جهت پیشرفت وتأثیر متقابل فرهنگها ومدنیت ها اثرات عظیمی باقی گذاشت. البته این جریان بررسی وتحقیق تاریخ مردمان جداگانه را، چه بزرگ و چه کوچک مستثنی نمیسازد، زیرا هر مردم، موجود قائم بالذات تاریخ بوده، و دارای سرگذشت خاصی است، وفعالیت تاریخی هرمردم سزاوار اهمیت تاریخی مستقلی است.

لیکن باید ولازم است، بموازات این تاریخ، گروههائی ازمردمان را که براثر سیرزندگانی تاریخی خود باهم پیوستگی مخصوص دارند مطالعه وتحقیق نمود. مثلاً تاریخ قرون وسطای خلقهای آسیای شرقی یعنی چینی‌ها، کره‌ایها، ژاپنی‌ها، تاریخ مردمان سلاو، تاریخ خلقهای اروپای غربی، تاریخ مردمان هند، آسیای میانه خاور نزدیک وغیره. ولی اهمیت تاریخ عمومی قرون وسطی کمتر از این نیست، چون زندگی تاریخ مردمان جهان کهن، با تاریخ عمومی رابطه نزدیکی داشت این امر، همچنین، برای آن لازم است که آنگاه بسیاری از روندهای تاریخ خلقهای علیحده، وگروههائی ازمردمان، درجلو نظر ما آشکارا و بوضوح مجسم خواهد شد. اگر، سیرزندگی تاریخی قرون وسطارا بطور کلی مد نظر قرارداده وبررسی کنیم، در این مورد متیقن خواهیم شد، که مشرق، درمدت مدیدی دارای نقش پیشرو بود. چون روندها و جریاناتی که بعداً برای شرق وغرب عمومیت پیدا

کرده درشرق زودتر آغاز گردید. مثلا درشرق زودتر از غرب ، هجوم به اصطلاح مردمان جدید بردول متمدن کهن آغاز شد.

واقعاً، کوچ قبایل، که آسیا و اروپا را احتوا نمود، وسرانجام به ایجاد اقوام ودول جدید منجر شد، در شرق، مدت مدیدی پیش از اروپا آغاز گردید. درشرق زودتر از غرب بنای تأسیس دول مردمان با صطلاح جدید گذاشته شد. پیدایش فئودالیزم، بحیث پایه نظام اقتصادی اجتماعی ودولتی، زودتر ازغرب بود. بالاخره، در شرق بود که بزرگترین دولتهای مقتدر فئودالی در قرون وسطی تشکیل گردید.

باید گفت که نطفه های عناصر سرمایه داری، درجامعه فئودالی درشرق، زودتر ازغرب مشاهده گردید. شکی نیست که بر این پایه فرهنگ ومدنیت چینی، هندی، عربی، ایرانی، افغانی، و آسیای میانه، وهمچنین ، تخنیک ـ هنر، قوانین حقوقی، تعالیم سیاسی ، فلسفه، تاریخ شناسی، علوم وادبیات زودتر ترقی یافته ومدت زیادی غنی تر وپرمعنی تر ازغرب بوده است .

درعین حال، درشرق، شرایطی پیدا شد ونضج گرفت ، که بتدریج سیر تکاملی تاریخ را بطی کرده، و باعث کندی ترقی عناصر کاپیتالیستی گردید. چون چنین شرایطی درغرب بوجود نیامد، مرکزثقل سیرتکامل جامعه انسانی، ازشرق بهغرب انتقال یافت ودرنتیجهٔ این پیمانی ، جریان معکوس آغاز گردید. بجای تهاجم دائمی شرق به غرب ،تهاجم غرب به شرق شروع شد .

هنگامیکه دانشمندان شوروی از این مواضع شروع به مطالعه و بررسی تاریخ شرق وغرب نمودند، حدود دانش تاریخی، وسعت یافت و افق چشم انداز ها گسترش پذیرفت .دورانهای مشابه در زندگی و تمدن تاریخی خلقهای شرق وغرب مقایسه شدند وخاصتهٔ روشن گردید که دوران رنسانس(رستاخیز، احیا) ابتدا در میان خلقهای دارای زندگی وتمدن تاریخی ، که لاینقطع ودرمدت طولانی تکامل می یافت ، بوجود آمد .

بعنوان مثال، میتوان از ایتالیا نام برد که زندگی تاریخی مردم آن در قرن هشتم پیش از میلاد آغاز و تا دوران رنسانس خود داراي دورهٔ باستان چندین صد ساله ودورهٔ قرون وسطای چندین صد ساله بود نه تنها فرهنگ لاتین بلکه فرهنگ هلی نیزم هم جزو مدنیت دورهٔ باستان ایتالیا بود. امامردمان باصطلاح جوان، که دارای سوابق باستانی نبودند بسرعت درراه فئودالیزم پیشرفته وتحت تأثیر ممالک متمدن به ان مقصود که عبارت از ضرورت انقلاب فکری بود میرسیدند. آنها کمبودتمدن دوران باستان خودرا بوسیله استفاده از میراث باستانی مردمان باستان جبران میکردند میراث باستان هلی نی و روم به میراث باستانی تمام خلقهای اروپائی مبدل شد میراث باستانی چین در دسترس مردمان آسیای شرقی و میراث باستانی منطقه مرکزی، در دسترس مغولان و ترکان قرار گرفت.

اکنون به اصطلاح رنسانس (رستاخیز ـ احیأ) توجه کنیم. ما میدانیم که خود نمایندگان این دوران در اروپای غربی یعنی هومانیستهای قرن ۱۵ و ۱۶، این نام را به عهد خود داده‌اند.

آنها میخواستند بدین طریق، امتناع و استنکاف خودرا از قرون وسطی خاطرنشان سازند، چون در تصور آنان اصطلاح قرون وسطی نه تنها بمعنای فاصله زمان بین عالم باستان و زمان نو بود بلکه بمعنای دوری از مدنیت، معارف، تنویر افکار و از آن اصول زندگی اجتماعي بود که ممیزهٔ جهان آنتیک یا باستان بوده است. برای هومانیست ها اصطلاح قرون وسطی با فرو رفتن در تاریکی و ظلمت بیک معنی بود. آنها بران عقیده بودند که رنسانس (یعنی رجعت به دوره آنتیک یا باستان) خلقهای اروپا را از این ظلمت و جهالت نجات داد. باین موجب معاصرین و (آزادی در قرن ۱۶) این دوران را «ری ناشیتا» یعنی توالد نوبن نامیدند. همان دوران پیشتر ازاین در چین (ازطرف خان‌ـ بویه در قرن (۸) «فوگو» نامیده شده بود (کلمه ایتالوی بمعنای احیأ است وضمناًمعلوم است که مطلب احیای میراث باستانی است. درزبان

چینی مفهوم باستان شامل خود اصطلاح است چون« فوگو » ازدو قسمت مرکب است « فو» یعنی رجعت ، باز گشت و« گو» یعنی باستان (رجعت به باستان) ، ولی در کتابهای شرق میانه و نزدیک این اصطلاح رونق و پیشرفت تلقی میشود و باین شکل معلول راعلت قرار میدهد . (باید در نظرداشت که ویزاری درقرن ۱۶ (سالهای ۱۵۷۴ – ۱۵۱۱) زندگی میکرد . هنگامیکه دوران رنسانس در کشور اودر واقع بپایان رسیده بود مغان - یویه در نیمه دوم قرن ۸ وربع اول قرن ۹ (سالهای ۸۲۳ – ۷۶۸)میزیست ، زمانیکه دوران رنساس در کشورش تازه شروع میشد ، این تفاوت نشان میدهد که نام دوران ، ممکن است ، توصیف استنتاجی آن باشد وممکن است شعاری باشد که تحت آن وارد تاریخ میگردد .

خلاصه ، اصطلاح رنسانس که درارو پامتداول شده بمعنای احیای میراث قدیم ، باز گشت یا رجعت به باستان است .

اکنون ، پس ازانکه توضیح کردیم که خود نمایندگان آن دوران ، اصطلاح رنسانس را بچه معنی تعبیر مینمودند ، خوبست باماهیت این دوران نو ، مهم و تاریخی آشنا شده و ببینیم در واقع مختصات آن چه بوده اند .

مسلم است که در حقیقت امر ، هیچگونه احیای میراث قوم در کار نبود ، و نمیتوانست بوده باشد . در واقع فلسفه نو ، علوم سیاسی و حقوقی نو ، ادبیات نو ، هنر نو ، طبیعت شناسی نو ، بوجود میآمد . البته میراث قدیم میبایست باین امر مساعدت می کرد . واقعیت تاریخی ، در آستانه این دوران نشان داد ، که سیر تکامل زندگی اجتماعی و پیشرفت فرهنگ برپایه اصولی که دوره ما قبل بوجود آورده و تدوین کرده بود نمی توانست ادامه یابد . این اصول زمان باستان در شکل معینی منجمد شده و به دگم یا احکام تعبدی که فکر بشر را مقید ساخته وخلاقیت انسان را متوقف مینمود مبدل شده بود . برای ادامه پیشرفت لازم بود که این قیود باستانی برافگنده شود وراه فکر آزاد وخلاق پیش گرفته شود ،

این بودخاصیت عمده وعمومی رنسانس ،درحصه ایدیولوژی ،چه در شرق وچه درغرب ،درمنطقه های مختلف ،این رهائی فکر ازقیود ، اشکال گوناگون بخود میگرفت ،ولی ،بعقیده من، وجه مشترك این بود که متد تفکر تغییر کرد .عده ای ازمستشرقین شوروی مانند استاد فقید ن ،ی ، کنراد« درنظرات تئوری شناخت هومانیستها » وجود عناصر راسیونالیسم را آشکار دانسته خاطرنشان میسازد که « سنگ اول دوران عقل وخرد راهومانیستهای رنسانس گذاشتند: آنها بودند که تفکربشری رابراه راسیونالیسم هدایت کردند » .در واقع ، دران تحوالی که دران دوران تاریخی پراهمیت ،درفکرانسانها روی داد، یعنی دردورانی که آنرا رنسانس نامیده اند ،این مهم تر ازهمه است تفکر رابه راه راسیونالیسم هدایت کردن ،عینا همان زمینه ای را بوجود آورد ، که کلید آنچه علائم رنسانس محسوب میگردد ، برپایه آن گذاشته شد ،یعنی اعتراض به دگماتیسم (عقاید تعبدی) بحیث اصول جهان بینی ،اعتراض به « اکزگتیك »(تعبیرات)وبه « گرمنو تیك » (تعبیرصحیح)بحیث شکل درك وشناخت دررشته های مختلف دانش ، بخصوص در ادبیات راسیو نالیسم ،پدیده های گونا گون داشت : درادبیات ایتالیا ،چین،دری ،فارس ،تاجیکی ،مانه تنها بامظاهر راسیونالیسم ، بلکه عرفان رانیز مواجه میگردیم .

درهرصورت ،این وظیفه شرق شناسان است که موضوع فوق را تحت مداقه قراردهند .

یك خصوصیت مهم دیگر دوران رنسانس ،ارتقای انسان به مقام اول است. انسان بحیث عالیترین مقام با عالیترین حقوق بمثا به عالیترین ارزش در مرکزهمه چیزها قرار گرفت .ما بقی-جامعه و تاریخ ودنیا بان حدی ارزشمند ومهم است که به انسان مربوط است .اینها عکس العملی در برابرتصورات قرون وسطائی،که مطابق آن ، طبیعت انسان و جهان خارجی، بحیث منشأ وسوسه وهوس و باعث هلاکت بود. فکر و اندیشه ماخذخطرناکی بشمار می‌رفت که انسانها راگویا دچار گناه و کفر

میکرد . جهان خارجی نیز ، در ارتباط آن با انسان ، علت وسوسه محسوب میگردید ، و از اینجا نتیجه گرفته میشد ، که باید از گیتی گریزان بود و با حوایج طبیعت انسانی ، مبارزه کرد . بنا براین ، در عهد رنسانس ، نسبت به انسان رویهٔ دیگری ، نسبت به قرون وسطی ، پیش گرفته شد ، و انسان واقعاً در مقام اول قرار گرفت . نکتهٔ اساسی در ارتقای انسان این بود ، که مؤرخین چون میشله و بورک گاردت ، آنرا « کشف انسان » نامیدند . این امر ، قبل از هرچیز ، دران مظاهر گردید که انسان میتواند خودش بطوریکه عقل و خردش حکم میکند ، فکر کند ، و باین واسطه باید ، از قید دگم ها یا نصوص تعبدی آزاد شود . باین موجب این عقیده ظهور کرد که کامل العیاری طبیعت انسان ، عیناً پایهٔ ارتقای انسان را در مقام اول هستی تشکیل میدهد ، و ارتقاً با قرار دادن انسان در نقطه مخالف چیزهای دیگر صورت نمی پذیرد ، بلکه در پیوند با همهٔ آن انجام می پذیرد .

چنانکه میدانیم کالیوچچو ساموتاری (۱۴۰۶ - ۱۳۳۱) و لئونارد و برونی ۱۴۴۴ - ۱۳۶۹ که هردو ازپیروان پطرارکی بودند کلمه « هومانیتا » را در آثار چیچرون دوران باستان یافته مصطلح نمودند ، و بران بودند که این کلمه فرق عهد آنانرا از قرون وسطی بهتر از هرچیز دیگر مینمایاند و معنای « هومانیتا » را آن خاصیت انسان میدانستند که شاخص شایستگی انسانی او بوده و شوق دانش آموزی را در انسان بوجود میاورد (جالب است که خان یویه نیز (۸۲۴ - ۷۶۸) کلمه ژن را که او نیز در سوابق آثار کنفوسی پیدا کرده بود مداول ساخت . به این سئوال که ژن یعنی چه ؟ کنفوسیوس خودش جواب داده بود :

« محبت نسبت به انسان » خان یویه طور دیگر گفت : « محبت نسبت به همه » . بنا براین ، در بارهٔ هومانیزم ، کنفوسی و چیچرون مدتها قبل از دوران رنسانس سخن گفته بودند ، ولی مهم اینست که چه ماهیتی بان می بخشیدند . در قدیم ، نظریه هومانیزم « نوع پرستی - انسان پرستی -

انسان دوستی» بشکل داستانهاي افسانه‌ای و اساطیري ظاهر شده وتوسط اساطیر این فکر تلقین میشد که انسان شکل وهمانند ارباب انواع است انسان- صاحب آتش است که آنرا از دست ارباب انواع گرفته است .واین ،درماهیت بان معنی بود که انسان باارباب انواع داراي نیروي یکسانی میبا شد .البته این نظریه ،اهمیت بزرگی داشت ،زیرا انسان بدون این اعتقاد به قدرت خود ، به مشکل میتوانست زندگی و فرهنگ ایجاد کند: درآنزمان همه اینها بشکل آفریدن اساطیر عرض اندام میکرد. بعدها درعهد باستان احکام« محبت نسبت به نزدیکان»،« محبت نسبت به انسان» «ترحم و همدردی»و«صلهٔ رحم»اعلام شد ،ولی توسط ادیان که اساس تعلیمات واحکام آندوره بود . اهمیت این نظرات،در تاکید غیرقانونی بودن تفریق انسانها به کامل العیاران(یعنی آزادان) وغیر کامل العیاران (یعنی بردگان) بود که درآنزمان رواج داشت.

اما هومانیسم رنسانس، عبارت ازاعتماد انسان، درارزشمندی شخصیتش بود ،وآنهم از کلیه لحاظ عقل وذکاوت،طبیعت، احساسات واراده او وضمناً، درك این ارزشمندی، باتصورات دائر براستقلال شخصیت انسان، آزادی وخود مختاری وی توام بود. واین سومین نظریه هومانیسم نه بشکل اساطیر ود استانها و ادیان ،بلکه در فلسفه (که همچنین درنظم و شعر بیان شده بود) مظاهر گردید عیناً همین هومانیسم است ، که از لحاظ فرهنگی وتاریخی ،اولین نشانی دوران رنسانس میباشد .

برای هومانیزم دوره رنسانس، نه تنها آنچه تائید میشد ،بلکه آنچه رد میشد نیزجنبهٔ اختصاصی داشت .آنچه مانع آزادی معنوی انسان بود ، رد میشد ،و مانع عمده دران عهد دگماتیسم ،بحیث رویه نسبت به حقیقت و سکولاستیك بمثابهٔ طریقه شناخت حقیقت بود . رویه منفی ،بطور مشخص علیه آن همه بود که در ان جوامع پناهگاه این دوپدیده بودند :درچنین تعالیم کنفوتسی یعنی فلسفهٔ در ایتالیا کاتولیسیزم ولی هدف ،رد ونفی خود فلسفه وخود مسیحیت نبود، بلکه رد ادعای

آنها، باین بود که تنها منبع حقیقت محسوب گردند. درمقابل دگماتیسم آزادی فکر، و در مقابل سکولاستیک خلاقیت قرار داده شدو نو آوری دوران رنسانس، برای تاریخ فکرانسان، عبارت از همین بود.

آیا درشرق وغرب آزادی خلاقه فکر انسانی ازچه طرقی میسر میگردید؟ دوراه متفاوت مشاهده میگردد: راه راسیونالیزم و راه عرفان(میستیک). راسیونالیزم خواستار شناخت هستی ازراه مطالعه آن بطریق تفکر منطقی وعقلانی بود، اما عرفان عقیده مند بود که این شناخت بطور مستقیم حاصل میگردد، یعنی بوسیلهٔ قربت با آنچه مورد شناخت است که نه تنها ازراه عقل بلکه ازراه کشف و وجد نیز میسر میگردد. اغلب این دوراه به نتایج یک سانی منتهی میشد.

بدین طریق آزادی فکر، درعوض دگما تیسم وخلاقیت بعوض انجماد فکر آمد. این بود نوآوری رنسانس درتاریخ فکرواندیشه انسان.

باید خاطر نشان نمود که تحول در فکر اجتماعی در دوران رنسانس، بنوبه اول، درفلسفه و شعر صورت گرفت. رونق ادبیات یکی از برجسته ترین علایم رنسانس اروپا و آسیا بشمار میرود. شگفتگی بی نظیر ادبیات درچین، آسیای میانه، افغانستان، ایران، هندوستان کشور های عربی و اروپا مشاهده میگردد.

رونق ادبیات، برپایه زبان ادبیات صورت می پذیرد. درچین، زبان بلا تغییرتا قرن بیستم ماند. در منطقه غربی، آمیختگی ادبیات یونانی و لاتینی، برپایه زبانهای ایتالوی و یونانی جدید، انجام گرفت. در منطقه میانه، ادبیات جداگانه یی که وجود داشتند، یعنی ادبیات اشکانی، سغدی، ساکائی وغیره بیک جریان پیوسته ادبیات جدیدی را بزبان دری بوجود آوردند. درر شته هنرها، درفلسفه نیز(که اغلب از ادبیات لاینفک بود) دگر گونیها روی داد. در ادیان نیز فرقه هائی بوجود آمدند.

اکنون ببینیم چه عواملی در شرق و غرب دوران رنسانس را بوجود آوردند؟ تعداد آنها بسیار است: عده‌ای جنبه محلی دارند، ولی برخی که علل اساسی میباشند مختص شرق و غرب هستند.

در اینجا، ما شاهد تظاهر قانونمندی عمومی سیر تاریخ هستیم، که در لحظه معین تکامل تاریخی خلقهای دارای مدنیت های بزرگ حتماً تبارز میکند. دوران رنسانس، در محیطی که تمدن شهری، با جوش و خروش ترقی میکند، با شرط وجود قشر متعدد نویسندگان، مورخین، فلاسفه و رجال اجتماعی، که با مدنیت شهری و با زندگی قشرهای مهم شهر ارتباط نزدیکی دارند، بوجود میآید، و اینکه در ایتالیای قرن چهاردهم، ترقیات و رونق شهرها، با کلیه عواقب اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن یکی از ویژه‌ترین پدیده‌های دوران رنسانس بود، برهمه کس معلوم و آشکار است، ولی همین احوال را، در چین قرن هشتم، و در منطقه میانه قرون نهم و سیزدهم مشاهده میکنیم (ایران، آسیای میانه، افغانستان و هند) شهرها ـ نه تنها بعنوان مراکز سیاسی و اداری و نظامی، بلکه بحیث مراکز تجارتی و صنعتگری و پیشه وری و فرهنگی رونق میافتند. فرهنگیان و دانشوران و ادبای آن دوره، نه فقط سلطه قصرها و دربار شاهان و خوانین، بلکه نفوذ و تاثیر محیط اجتماعی و طبقاتی شهرها را نیز احساس میکردند.

البته در اطراف تعیین حدود و تواریخ، هنوز باید تحقیق کرد، ولی هم اکنون میتوان گفت که دوران رنسانس در چین، در قرنهای ۸ تا ۱۵ در منطقه میانه (ایران، افغانستان، آسیای میانه شمال غربی هند) در قرنهای ۹ تا ۱۳ یا بیشتر در اروپا در قرنهای ۱۳ تا ۱۶ ادامه داشت.

چنانکه گفته شد، رنسانس پدیده اتفاقی در تاریخ نیست، بلکه در تمام مناطق شرق و غرب که مرحله طولانی برده‌داری، با تمدن پیشرفته و مرحله طولانی فئودالیزم، با همینگونه تمدن پیشرفته را از سرگذرانده بودند، رونما گردید. میدانیم که در اروپا دوران رنسانس ابتدا در

ایتالیا که عیناً ازجمله کشور های فوق الذکر بود ،آغاز شده سپس رنسانس‌ها ،درسایر کشور های اروپا بسیاری ازآنچه را که درایتالیا گذشت تکرار کردند .

چنانکه گفته شد ،یکی‌ازگروههای ممالک و مردمانی که تاریخ شان‌در طول قرنها بهم پیوستگی داشت «منطقه میانه» است که خلقها و کشور هائی از بین النهرین - درغرب ،تا شمال غربی‌هند ، در شرق ،از آسیای میانه ،در شمال ، تا اقیانوس هند و خلیج فارس ،درجنوب ،شامل آن میبا شند . دوران باستان این «منطقهٔ‌میانه» مدنیتی است که برپایه‌مدنیت سومری ، مصری ، آثوری ، بابلی ،هخامنشی ، ما قبل کوشانی ،الینی و کوشانی و هندی بوجود آمده . این مدنیت باستانی ، ازقرن چهارم پیش‌ازمیلاد ، تا قرن پنجم بعداز میلاد ، که پادشاهی کوشانیان تحت‌ضربات هونهای افتالیت دچار انقراض گردید ، ادامه داشت . ولی نه فقط سوابق باستانی «خودی»اساس رنسانس این منطقه بود: ازآثار نظامی ، امیرخسرو ،وجامی ،ودیگران میتوان دید ، که نمایندگان رنسانس شرق ، چه‌معلومات عمیقی درباره فلاسفه یونان وروم وچین داشتند . در این‌مورد ، بجاست بیاد آوریم که‌چگونه‌جامی ، سخنور نامی ، نشان داده که‌اسکندر ، باتفاق‌استاد خود ارسطو ، مشغول‌آموختن آثار سقراط وسایر فلاسفه آن‌عهد است ، یا اثر نظامی گنجوی ،ومناقشه‌ای راکه‌درحضور اسکندر ،راجع به پیدایش آسمان وزمین ،یعنی هستی واقع شد ،ودرآن‌نیز ، بزرگترین فلاسفه آن دوران شرکت نمودند بخاطر آوریم.دراین آثار ، تمام نامهای کبیردوران باستان دقیقاً نامیده شده وهمه این فلاسفه بنحوی از انحا ، با«منطقه‌میانه» ارتباط داشتند . درآثار مذکور ، این‌حکماء احیا شده‌ودرواقع ، راجع به رنسانس سخن میرانند . این‌تنها یک مثال است ،درباره موروثی بودن مدنیت .

باری، در این زمین پرنعمت و پربرکت، در قرنهای نهم تا سیزدهم رونق و شگفتگی بی‌نظیر علوم و فرهنگ مشاهده میشود، و آن رنسانس شرقی در «منطقه میانه» است. برخی از پدیده های رنسانس، در این منطقه، مدتی بعد پیش از قرن سیزدهم نیز عرض اندام کرد، که خارج از قواعد عمومی نیست، چون در اروپا نیز نظیران دیده شده است اما من در اینجا آثار علیشیر نوائی، جامی و بیدل را در نظر دارم و راجع به بیدل باید گفت که در باره این نابغهٔ مشرق زمین، هنوز علم و دانش آخرین کلام خود را نگفته است.

اگر در دوران باستان و قرون وسطی و جدید، ایدهٔ عمومیت و اونیورسالیزم سیاسی این منطقه، هردفعه، واهی و ناپایدار درمیآید باید گفت که این عمومیت و اونیورسالیزم، از لحاظ فرهنگ و تمدن مقرون به حقیقت بود.

رودکی، فارابی، فردوسی، ابن سینا، منوچهری، البیرونی، ناصرخسرو سنائی، انوری، ابن رشد، خاقانی، نظامی، جلال الدین بلخی، سعدی، امیرخسرو، حافظ، جامی، نوائی، بیدل و بسیاری از دیگران نمایندگان رنسانس این منطقه میباشند. تنها فهرست اسامی این نامهای نامی، از رونق و درخشندگی ادبیات و فلسفه، علوم طبیعی و انسانی در آن قرنها گواهی میدهد این نامها، درعین حال گویای آن میباشند که تقریبا همه این نوابغ، در افغانستان، آسیای میانه، هند، ایران و کشور های عربی زندگی و خدمت علمی کرده و همه آنها نمایندگان مردمان این منطقه بزرگ میباشند یعنی ترکان، افغانان، پارسیان، تاجیکان، هندیها، عربها که مدنیت مشترک این منطقه را جذب نموده و افکار خود را بزبانهای دومینانت آن دوران که دری و عربی بود، و به زبانهای دیگر بیان نموده اند. (چنانکه میدانیم زبانهای دومینانت، که علما و ادبا در هرقوم آثار خودرا بآن مینگاشتند، درادوار مختلف، بقرار ذیل بودند: یونانی، لاتینی، سانسکریت، عربی، دری).

همه اینها نشان میدهد که علما و شعرای بزرگ نامبرده، بیک زمان بزرگ، بیک دوران درخشان، تعلق دارند که رنسانس نامیده میشود. دراین دوران، شعرای بزرگی درخشیدند که آثارشان درخارج ازحدود این منطقه جغرافیائی شهرت یافت، وتا امروز بلند آوازه‌اند.

دراینجا دانشمندان بزرگ فیلسوف را درمی‌یابیم. فارابی بعنوان با نفوذ ترین ارسطو شناس در خارج از حدود این منطقه میانه شهرت داشت، او کاری را انجام داد که برای طریقه تفکر آن دوره بسیار لازم وضرور بود، یعنی ارسطوئسم را با پلاتونیسم پیوند داد. ابن سینا، دران دوره، براي غرب نیز بزرگترین عالم طب بشمار میرفت، یعنی علمی که دروازهٔ ورود به طبیعت شناسی بود. این رشد درغرب بعنوان «اوی رویس» معروف بود، وآور وئیسم اولین کانون فکر راسیو نالیسم بود، همان اندیشه هایی که بعداً به دکارت، سپینو زا و لیبنیتس منجر گردید. اینها نیروی پرقدرتی بودند که ظلمت قرون وسطائی راپراگنده و راه دوران جدیدرا باز کردند وآن تحول بزرگ را در تاریخ فئودالیزم، که ما آنرا رنسانس مینامیم، ایجاد نمودند.

بدین منوال، درقرنهای ۹ تا ۱۳، در این منطقه میانه، که دران زمان واقعاً به منطقه مرکزی تبدیل شده بود بزرگترین رونق علوم فلسفه، ادبیات و روشنگری رونما گردید. و نمایندگان پر ارج این رستاخیز، ارث فلسفی وعلمی جهان باستان رافرا گرفته، جهات تکامل فکر فلسفی وعلمی را معین نمودند. آنها، ازتمام منابع مدنیت های قدیم، که مردما نشان درتاریخ خود باآنها سروکار داشتند، بهره گرفتند و آن چنانکه میدانیم میراث باستانی اروپائی، مخصوصاً آنچه برای اروپا وآسیا عمومیت داشت، دوره هلی نیزم، مدنیت کهن هندو چین بود: آسیای میانه، ازقدیمترین ایام، محل تلاقی شاهراه ها به‌سوی مهمترین منابع مدنیت بشری بود، وخود یکی از مراکز این مدنیت بشمار میرفت.

*		*		*

باین موجب ، رجال پیشقدم علوم، فلسفه و ادبیات در «منطقه میانه» در قرنهای نهم تا سیزدهم و حتی پانزدهم از روی اصول خود، هومانیستهای واقعی بودند و معارف جدید و دانش جدیدی را بوجود آورده از مرحله تاریخی بین عصرخود و زمان باستان پا فراتر گذاشتند.

چنانچه گفته شده، پایه هومانیزم قرون نهم تا سیزدهم، در شرق، وسپس چهاردهم تا هفدهم در اروپا تمایل به این بود که در انسان عالیترین ارزشی دیده شود، وخود این تمایل، ناشی از تصدیق خود مختاری شخصیت انسان و استقلال آن ازهمه چیز غیراز طبیعت خویش و قوانین آن بود. ولی از مهمترین اصول سیاسی هومانیزم رنسانس تأیید ایده آل دولت دارای سازمان اجتماعی منظم، مبتنی بر عدالت بود، که توسط وحدت وقدرت مستحکم و تقویت شده باشد. این مطلب در آثار تمام نمایندگان واقعی رنسانس، منجمله در «منطقه میانه» منعکس گردید. راجع به نظریه استیتیک (زیبا شناسی)، هومانیزم دوره رنسانس نیز (که آزادی فکر و احساسات را بمنزلهٔ منابعی ذاتا مختص به طبیعت انسان تشخیص میکرد) همین رامیتوان اظهار نمود.

درباره وجود خطوط مخصوص رومانتیسم نیز، یعنی رمانتیسم رنسانس (لیلی و مجنون، پهلوان پلنگینه پوش در ادب گرجستان و درباره رمانیتسم قهرمانی، نیزمیتوان سخن بمیان آورد و محققین امکان دارند، دراین رشته ها نیز درآینده تحقیق بکنند با این نظریات، گرایش عمومی به واقعیت، که با تمایل به بررسی بیطرفانه این واقعیت توام بود، ارتباط داشت و این امر، بنوبه خود، به پیشرفت علوم مربوط به طبیعت خارج، به ترقی دانش های تاریخی، و به بر داشتن گامهای نوو راسیونالیستی، در فلسفه منجر میگردید.

پس دراینصورت، شرق شناسان مستحق اند، در مورد دوران قرنهای نهم تا سیزدهم، اصطلاح عهد رنسانس را بکار برند، همانطوریکه این اصطلاح را هومانیستهای اروپا در قرنهای ۱۵ تا ۱۷، مصطلح ساختند.

چنانکه گفته شد، رونق ادبیات یکی از علایم برجستهٔ رنسانس است. با این مناسبت میخواستم ببعضی از نکات عمومی منطقه مورد بحث عطف توجه کنم

اول موضوع خمسه:

تعداد زیادی خمسه وجود دارد خمسه نظامی، امیر خسرو و نوائی. در منطقه های دیگر خمسه کنفوسی وغیره.

آیا علت خمسه نویسی شعرای بزرگ چیست؟ شاید این اتفاقی است؟ رقم پنج- بزرگیست که دارای معنای عمیق فلسفی است حتی در قرن هفتم قبل ازمیلاد در کتاب «ته-تسزون» (کتاب تحولات) درباره وجود اضداد در هستی که مظهرآن روشنائی (یان) و سایه یا تاریکی (این) است گفته شده در حرکت اضداد تحولات بوجود میاید، یعنی پدیده های متنوع هستی و تنوع طبیعت مادی، مرکب از چند عنصر اولیه است که تعدادشان به ۵ بالغ میگردد وطبیعت، هر کدام ازآنها را بوسیله چیز هائی که برای انسان بخوبی معلوم است مشخص کرده اند: یعنی آب- آتش- چوب- فلز و زمین. در این باره در دومین اثر قدیمی کتیبه های چینی، بنام شو-تسزین (کتاب تاریخ)، گفته شده بعداً باین نتیجه رسیدند، که عناصر اولیه مذکور بیکدیگر تبدیل میگردند و گفتند که پنج پدیده طبیعت همانا روشنائی و تاریکی است و توضیح دادند که روشنائی و تاریکی موجدین آب، آتش، چوب، فلز و زمین هستند.

از همه اینها، فلاسفهٔ چین نتایج زیادی گرفته اند که نبودن وقت اجازه تشریح آنها را نمیدهد مثلاً آنان باین نتیجه میرسند که روشنائی حرکت است و تاریکی سکون، و این دو بیکدیگر تبدیل میگردند، و گردش دوره وی آغاز میشود و گردش عناصر اولیه را با نظریه حرکت اضدادها مرتبط ساختند و نظریه روند در زمان و مکان در طرح عمومی وارد گردید، و تصویر چهار فصل سال برای نشان دادن جریان زمان، و فکر تبدیل بعنوان علامت «زمان» قبول شد بدین طریق حرکت اضداد که در طبیعت مادی صورت میگیرد، رولدیست که در فضا و مکان انجام میپذیرد، و روند دیالتیک است و دیالتیک همانا اولین قانونی است که از طرف اولین فلسوس مکتب «سون» فورمول بندی شد اولین تزتئوری ایست که سرآغاز رنسانس فلسفی در چین بود.

مؤلفین «تاریخ سون» سپس متذکر میشوند «آسمان برای خود سرنوشتی دارد» درینجا برای«آسمان» کلمه‌ای بکاررفته که آنرا میتوان«طبیعت»ترجمه کرد آنوقت، جمله چنین تعبیر می گردد که در طبیعت (یا در هستی) همه چیز اتفاقی و تصادفی نیست، بلکه در هرچیز قانونمندی وجود دارد، بعد این فلاسفه گفتند که انسان دارای طبیعت است، پس طبیعت انسانی اساساً همان است که طبیعت «تمام اشیاء» تمام هستی ولی در هستی طبق طبیعت دیالتیک آن خوب و بد هست در اینصورت در انسان نیز خوب و بد هست.

عموما درچین از نظریه پنج عنصر اولیه طبیعت مادی، چه از قرون وسطی، وچه در دوران رنسانس استفاده میکردند لیکن درمورد اول برای اینکه برپایه آن تعلیمات و سحر و جادو خود در میان گذارند، و در مورد دوم برای آنکه با کمک آن روند هستی را از راه ماتریالیزم درک نمایند.

دانشمندان هندی در ادامه صحبت از خمسه، میتوانند ودانتا را بیاد آورند، به پنج عامل که زندگی جامعه بشررا هدایت میکند نیز میتوان اشاره نمود دولت و رعیت (یعنی قدرت دولتی و تابعیت) پدر و پسر (یعنی والدین و فرزندان) شوهروزن (یعنی مردوزن) مهتران و کهتران (یعنی نسلهای ارشد و جوان جامعه) بالاخره دوستان (یعنی افراد) به پنج وظیفه دولت نیز میتوان اشاره نمود: مقننه، اجرائیه، قضائیه، تربیوی، و تفتیشی. یا حواس پنجگانه بینائی، شنوائی، بویائی، مزه و قوه لامسه. پنج حالت: خوشی، خشم، میل، ترس، غم. پنج زنگ اساسی پنج لحن گام. راجع به تمام این علامات ممکن است توضیحات مفصلی داد. بنا بر این اتفاقی نیست که شعراي رنسانس منطقه میانه، خمسه را انتخاب کرده اند. شکی نیست که برای توضیح مقصود آنها باید تحقیق ادامه پیدا بکند.

دوم:ـ مسئله ایست که در سیمینار ما بآن اشاره شد، ولی روشن نه گردید و آن تشابه و یا تکرار نام و نشان قهرمانان آثار نویسندگان بزرگ است. در واقع چرا نویسندگان بزرگی مانند:

نظامی، امیرخسرو، نوائی‌ودیگران ،قهرمانان وداستانهای یکدیگر رااقتباس میکنند ؟ ایافرقی میان این چهرهای ادبی درآثار شان وجود دارد ؟ به‌تمام این سوالات نیزبر پایه نظریه رنسانس شرقی وخصوصیات عمومی آن میتوان جواب داد .

ما گفتیم که‌دوران رنسانس ،هومانیزم رابوجودآورد .انسان در مرکزهمه‌چیز قرارگرفت. اگر از این نقطه‌نظر ،مسائل مروجه را بررسی کنیم ،خواهیم دید ، که‌نکته عمومی ،برای دوران رنسانس و ادوارماقبل‌دراین‌زمینه ،عبارت ازان‌است ، که‌هم‌آنجاوهم‌اینجا، ممکن‌است قهرمانان واحدي توصیف شده‌باشند ،و سیماي آنها نیز یکیست، یعنی‌آنها دارای خواص روشن یعنی مردانگی ،وفاداری شایستگی و بعضی‌ازیشان دارای‌خواص تاریک یعنی‌بزدلی، عهدشکنی پستی میبا شند .ولی ،در داستان پهلوانی منظوم یا منثور قرون وسطائی ،خوداین خواص ،به‌جالب‌ترین شکل تظاهرآن نشان‌داده شده ،در صورتیکه در منظومه های پهلوانی رنسانس اشخاص که مبین و مظهر این خواص‌هستند ،نشان داده شده اند ،وخود عمل مردانگی و جوانمردی دوستی و عشق و همچنین عهد شکنی وپستی بعنوان علامات‌نیرومندي یاسستی شخصیت انسان توصیف گردیده ، بمنزله‌تظاهر خواص‌انسانی زنده، نه‌غیر متحرك ،بلکه درحرکت . درداستان پهلوانی قرون‌وسطائی ،شهامت‌وقهرمانی مدح‌شده ،ولی درمنظومهٔ‌پهلوانی رنسانس ،شخصی که این شهامت وقهرمانی را انجام‌میدهد ستوده‌شده .در داستان پهلوانی قرون وسطائی ،پستی نشان‌داده‌شده ،ولی در منظومهٔ رنسانس شخصی که مرتکب پستی میشود ترسیم‌شده. اکنون ،اگرازروی این‌اصل قهرمانان‌فردوسی، نظامی ،نوائی وامیرخسرو رامقایسه کنیم ،خواهیم دید که مرور زمان، خواص انسانی وانفرادی اخلاق، سیما وچهرهای خود آنان برجسته‌تر ومشخص تر میگردد .البته این مربوط به‌بزرگی شاعر و خاصیت اثراو نیست ،بلکه‌موضوع متدوطریقه توصیف است .اقتضای

تاریخی اینست ، که دریک عهد ، فعل اهمیت قطعی داشت ، ودرزمان دیگرفاعل . باین سبب هرقدر از آغاز دوره رنسانس دور شویم ، نرمش و پلاستیک بودن چهره ها وآمیختگی هم آهنگ خصوصیات اخلاق قهرمانان بیشتر به چشم میخورد . سپس استخوانبندی و کمپوزسیون اثر واضحترمیشود ، وتمام اثر بیشترتابع یک طرح هم آهنگ میگردد . راسیونالیسم فکر ، که مختص رجال رنسانس ، و یکی از مهمترین خصوصیت طرزفکردوران بود ، دراین نیز ظاهرمیگردید . یک فرق دیگر آثاردارای قهرمانان مشابه بدوران رنسانس ، درانست که هرمؤلفی آن خطوط وقایع وجریانات زندگی قهرمانان خودرا بیشتر بر جسته میساخت ، که برای محیط او نزدیکتربودند ، ودراین باب ، ممکن است مثالهای زیادی آورد . ما فقط اکتفاً باین میکنیم ، که امیرخسرو وزمانی زندگی میکرد که ادبیات دری زبان درهندرونق بسزائی یافته بود ، وادبای دری زبان ، چه ازآثاری که درسایرنقاط منطقه میانه بوجود آمده بودند ، وچه ازافکار عمیق فلسفی و اجتماعی خود هند ، بهره مند بودند . دراین دوره درهند که کمتر ازتاخت وتاز مغول صدمه دیده بود ، جهت دموکراسی و هومانیستی ، در ادبیات و اندیشه اجتماعی و فلسفی تقویت یافت ، که قبل ازهرچیز ، انعکاس ترقیات شهرها ، ومبارزه اهالی صنعتگرو پیشه ور شهری ، علیه ظالم فئودالی و کاستها بود . درهمین دوره ، شرایطی برای تماس نزدیک عنعنات فرهنگی محلی ، یعنی هندی ، با کشورهای مسلمان دیگر بوجود آمد ، و منجربه پدیدهٔ خاصی گردید که آنرادر بعضی آثار علمی ، فرهنگ عهد اسلامی هند مینامند .

بنا بر این ، دانشمندان و شعرای دری زبان هند ، تاثیرعمیق علوم و فلسفه و افکار اجتماعی محلی را در خود احساس مینمودند ، ودرعین حال ، در ادبیات وعلوم و اندیشه های اجتماعی هند ، اثرات عمیقی باقی گذاشتند . مثلاً امیرخسرو ، نه تنها بزبان دری شعرمیگفت ، بلکه یکی از اولین شعرای زبان هندی بوده ، حتی برخی از اشعارخود را ، بزبان مردم (که آنرا دهلوی یا هندویی مینامید) نگاشته است .

باری، از آنچه گفته شد میتوان استنباط کرد که، رنسانس یک پدیده اتفاقی وتصادفی تاریخی نبوده، بلکه براثرتحولات زندگی اجتماعی رونما گردیده، ودرمناطق مختلف جهان، درنتیجه بوجود آمدن این شرایط مشاهده شده است. رنسانس اول درچین، بعد در «منطقه میانه» وسپس در اروپا به ظهور پیوست. رنسانس «منطقه میانه» از قرن نهم تا قرن سیزدهم ادامه داشته که دوران ترقیات شگرف فلسفه علوم وادبیات بوده است. دراین دوران، بزرگترین رجال علم ودانش و ادب، در جهان دست اندر کار بودند وآنان، چه از حیث ارتباط با این ملل وچه از لحاظ آثار خود، تعلق به منطقه داشته، ومیراث دوره رنسانس مفاخر ملل و کشورهای امروزی این منطقه پهناور راتشکیل میدهند. وظیفه شرق شناسان است که برپایه نظراتی که ذکرشد، به تحقیقات وبررسیهای خود در زمینه ادامه دهند.

فهرست مآخذ :

۱- نظم کلاسیک چین در دوره تان - مسکو ۱۹۵۶

۲- تاریخ جهان جلد های دوم، سوم، چهارم وپنجم - مسکو

۳- تاریخ کشورهای خارجی شرق درقرون وسطا - مسکو .

۴- ن . ئی. کنراد درباره زبان ادبی درچین وجاپان (مجله مسائل زبان شناسی، سال ۱۹۵۴ شماره ۳)

۵- ن . ئی کنراد - غرب و شرق - مسکو سال ۱۹۷۲

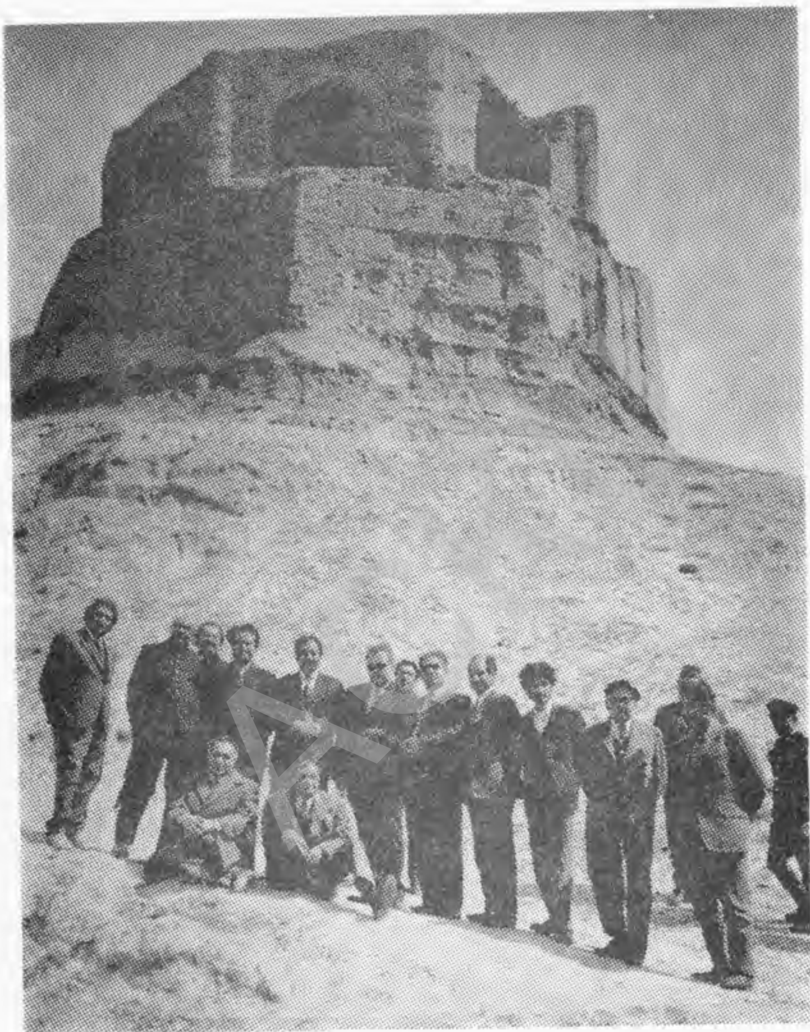
۶- ن. ئی. کنراد - درباره نفوذ بودائیسم به چین (مجله اکادمی علوم اتحاد شوروی).

مسائل ادبیات شناسی مقایسوی کنونی جلد ۱۸ نشرچهارم سال ۱۹۵۹

۷- ك . و . ترهور. آثار هنریونان و باکتری مسکو سال ۱۹۴۰

۸- ای . س . براگینسکی . دوازده مینیاتور مسکو ۱۹۶۶

۹- هنرقدیم افغانستان - کابل ۱۳۴۶



اعضای مجلس علمی در پای برج عیاران بلخ .

خلجیان

معاصر امیر خسرو بلخی

وهویت تاریخی ایشان

از: استاد عبدالحی حبیبی

پیوستگیهای فرهنگی مردم افغانستان با مردم نیم قارهٔ هند از زمان قبل تاریخ آغاز می شود و این مطلب از مقارنه و شباهت آثار مکشوفهٔ عصر پیش از تاریخ در وادی سند و ارغنداب و هیرمند ثابت می آید، و این روابط با هجرت قبائل آریایی از سرزمین آریانا (افغانستان کهن) به شمال هند در مدت سه و نیم هزار سال قبل تجدید و تحکیم میگردد، و بعد از آن با فتوح کوشانیان و هفتالیان (هیاطله) همین پیوستگی ها با انتقالهای فرهنگی از خاك آریانا به نیم قارهٔ هند دوام دارد، و ما شاهد بسا از تأثیرها و تأثرهای فرهنگی و دینی و ادبی هستیم که از خاك افغانستان به نیم قاره و از آنجا بدین سو روی داده است.

فرهنگ خراسانی افغانستان، بعد از قرن هشتم با فتوح اسلامی به هند سرازیر شد و در مدت پنج قرن اول دورهٔ اسلامی، غزنویان و غوریان توانستند آثار این فرهنگ را با ذخایر عظیم فکری و ادبی و فرهنگی بقلب هند و دهلی برسانند.

از جملهٔ مردم افغانستان که بهند رفتند، افراد نظامی و رجال اداری قبیلهٔ خلجی بودند، که درآنجا دودمانهای حکمرانی و دسته های رجال لشکری و اداری را تشکیل دادند ودر اواسط قرن هفتم هجری که اوقات زندگانی و شهرت امیرخسرو است، شاهان خلجی برقسمت اعظم هندوستان شمالی حکمداری داشتند ،وفرهنگی که این شاعر شیوا بیان دران پرورش دید ،مربوطست به دورهٔ حکمرانی این مردم که از افغانستان به نیم قاره هند رفته ودانش وفرهنگ وذخایرفکری و ادبی خودرا درتشکیل « فرهنگ اسلامی هند » بکار برده بودند.

درین گفتار هدف من تنها این سخن است که دربارهٔ اصالت و هویت تاریخی مردم خلجی وریشهٔ نسلی ولسانی ایشان تحقیقی بعمل آید و این مسئله روشنتر گردد ، که مردم خلجی حکمرانان شمال هند و معاصران امیرخسرو افغان بوده اند وآنچه ایشانرا ترک قلمداد کرده اند ،از نظردلائل تاریخی پایهٔ استواری ندارد. وقول مؤلف تاریخ خلجیان ، Kishori Saran lal که خلجیان را ازطوایف ترک شمرده (مقدمه این کتاب ص۷ طبع کلکته ۱۹۶۷م) درخور تأمل است .

درجلسهٔ کانگرس تاریخ هند درسال ۱۹۳۹ م سخنگویی برین موضوع سخنرانی کرد که خلجیان ترک نبودند و این مقالت در کتاب رویداد آن کانگرس :

The Proceedings of Indian History Congress 1939.

طبع و نشر گردید. ولی قبل ازین ایدورد تهوماس Edward Thomas محقق انگلیسی کتابی را بنام « وقایع شاهان افغانی دهلی »:

The chronicles of the pathan Kings of Delhi

درسنه ۱۸۷۱م از لندن نشر کرده بود ، که درآن دورهٔ سلطنت دهلی رااز ۱۱۹۳ م ۵۸۹ق تا ۹۶۲ق ۱۵۵۴م یعنی عهد شاهی پنج خانوادهٔ حکمرانان مسلمان هند :

معزیه ـ خلجیه ـ تغلقیه ـ سادات ـ لودیه(مشتمل بر ۴۰ نفرحکمدار)

و ۳۲ تن حکمرانان بنگال راهمه بدین معنی عنوان حکمداران پتهان دهلی داده است (۱) که اغلب این رجال و مؤسسان خاندانهای شاهی هند از مردم افغانستان و کسانی بودند ، که با فاتحان غزنوی وغوری به نیم قارهٔ هند رفته و ساکن شده اند .

اما سیرولسیلی هیگ Sir Wolseley Haig جلد سوم کیمبریج هستری آف اندیا را در سنه ۱۹۲۸ م نشر کرد ، که بر احوال حکمداران «ترك و افغان» در هند مشتمل است ، و او خلجیان را با قید احتیاط منسوب ومشهور به افغان دانسته و گوید :

چون در هند نژاد دوم ایشان پدید آمد ، انتساب خودرا به عرق ترکی رد میکردند (۲).

از حدود سال ۶۰۲ هـ ق یعنی بعد از شهادت سلطان معزالدین محمد سام بسا رجال و شاهان افغانی را در هند می یابیم که برخی از عرق خالص پښتوزبان افغانی وجمعی نیز کسانی بودند ، که از نژاد ترکی درخاك ودربار افغانستان نشوونما یافته و با افغانان مخلوط و افغانی گشته اند ، و بنابرین مؤرخان مانند تهوماس و اسلاف او از مؤرخان هند ایشانرا « افغان = پتهان » دانسته اند ، ولو به ترك یا عرب هم نسبتی داشته اند . مثلاً خضرخان پسر ملك سلیمان هنگامیکه در سال ۸۱۷ ق دهلی را گرفت وی و اخلافش (بقول محمد قاسم فرشته) خودرا به خانوادهٔ سادات منسوب داشتند . و یحیی بن احمد سهرندی چون تاریخ مبارکشاهی را در ۸۳۸ ق بنام پسرش مبارکشاه نوشت و نیز مورخان دیگر مثل شمس سراج عفیف در تاریخ فیروزشاهی و مؤلف منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی، این خانوادهٔ شاهی را «سید» شمرده اند .

ولی همین محمد قاسم فرشته گوید : «ملك سلیمان قبل ازین هرگز

---

(۱) وقائع شاهان پتهان ص ۷ طبع دهلی ۱۹۶۷ م

(۲) کیمبریج هستری آف اندیا ۳ / ۶۱

دعوی سیادت نمیکرد » (۱) و همین مطلب را مولوی احمد علی هندی هم عیناً نوشته است. (۲)

درحالیکه ذکاء الله مؤرخ متأخر هندی باین مقصد تصریحی دارد، که ملک سلیمان و پسرش افغان بودند نه سید عربی نژاد (۳).

چون درین مقالت موضوع کاوش و پژوهش ما تنها مسئله خلجی و رد نسبت ترکی ایشانست، از شرح و تفصیل نظایر و امثلهٔ دیگر میگذریم و گوییم: با دلائل تاریخی و لسانی که در دست است توان گفت که خلجی همین غلجی کنونی و نام بعضی قبائل افغا نیست و همین ریشه در کلمات غرج = غرچه = غلچه و دیگر بسا کلمات تاریخی موجود است و «غ» به «خ» تبدیل گردیده، و غلجی بصورت خلجی درآمده است، و این تبدیل از قرون سوم و چهارم هجری در متون قدیم بنظر می‌آید.

رجال بزرگ خلجی که در هند امارت داشته و بعد از ۶۰۰ ق در سرتاسر هندوستان شمالی و کوهسارهای شمالی بنگال به بسط دین اسلام و ثقافت خراسانی+اسلامی پرداخته‌اند (۴) بموجب شرحی که منهاج سراج در طبقات ناصری داده، زیاده از (۱۵) نفراند و باز خانوادهٔ شاهان خلجی در دهلی از ۶۸۹ تا ۷۲۰ ق حکم رانده‌اند، تمام ایشان از عرق همین غلجیان افغانی اند، که بنام ایشان خلج تا کنون هم در افغانستان، اماکن زیاد موسوست، مانند خلج (متصل گزیو روزگان شمال قندهار) وخلج (۵) (وادی هلمند) وخلج

(۱) تاریخ فرشته ۱۶۲ .

(۲) قصر عارفان ۱۳۱ طبع لاهور ۱۹۶۵ م .

(۳) تاریخ هندوستان ج ۹ .

(۴) طبقات ناصری ۱ / ۴۲۲ طبع ثانی حبیبی در کابل .

(۵) اصطخری نیز، همین خلج را در بلاد وادی هلمند ذکر کرده (ص ۲۴۵)

غزنه که یاقوت نیزآنرانزدیک غزنه در سرزمین زابلستان ذکر کرده است . (۱)

از روی تحلیل لسانی، خلجی یا غلجی یا غلزی همان غرزی یعنی کوهزاد است (غر در پښتو کوه + زی یعنی زاده) که در ملحقات شاهنامه (ص ۳۳ ج ۵)داستان کک کوهزاد (۲) از سران افغان آمده و بقول ناظم ملحقات، در سرزمین زابل(بین غزنه و هلمند)در دشتی که بسوی هندوان راه داشت خرگاه نشین بود و کوهزاد عیناً ترجمهٔ غرزی پښتو است، که این خرگاه نشینان غلجی(کوهزاد) اکنون هم در همین سرزمین با چنین وضع غژدی نشینی زندگی دارند .

این نام همانطوریکه در زبان پښتو (غرزی = غلجی = خلجی) است، در زبان عربی غرج و در زبان دری کوهزاد است، که تمام این کلمات معنی و ترکیب مشابهی دارد، واین اصطلاح بسیار قدیمست زیرا پانینی Panini مؤسس گرامر سنسکریت (حدود ۳۵۰ ق،م)قبائل مرکز و شمال روهیته گری Rohita-giri یعنی هندوکش را روهیته گیری یس Rohita-giries نامیده (۳) که معنی آن همین کوهزاد یا غرزی =غلجی = خلجی باشد وما میدانیم که هندیان این سرزمین را روه Roh گفتندی، واین کلمه را در حدود سنه ۹ ق هیون تسنگ چینی نیز ضبط کرده، و بعد از ۶۰۰ ق مؤرخان هند، سرزمین افغانستان را از هرات تا حسن ابدال روه میگفتند (۴) . وخود افغانان سکنهٔ آنرا روهیله خواندندی ، که معنی آن همان کوهزاد و غلجی = خلجی

---

(۱) معجم البلدان ۲ / ۳۸۱

(۲) در فراه تا کنون بقایای دژ کک کوهزاد بهمین نام معروفست .

(۳) هندوستان درنظر پانینی از دکتراگره واله، طبع پوهنتون لکهنو ۱۹۵۳م

(۴) بنگرید تاریخ فرشته .

باشد. چنانچه درهندوستان جایی بنام روهیل کهند منسوب باین روهیله (کوهزاد) است، که مسکن افغانان‌ها جربهند بود.

در اسمای بلادو قبائل گاهی غ به خ تبدیل شده، مانند خرخیز = قرغیز (۱) یا ساغر کنونی جنوب غور، که منهاج سراج آنرا ساخر ضبط کرده است. (۲)

محمد قاسم فرشت با اظهار شک‌و تردید از طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی هروی نقل کرده که خلجیان از نسل قالج خان داماد چنگیزخان اند، ولی این سخن صحت ندارد، زیرا ما می بینیم که این خلجیان یا غلجیان سه قرن قبل از چنگیز، همدرین سرزمین زابلستان سکونت داشتند و مؤلف نا معلوم حدود العالم در ۳۷۲ ق گوید: «واندرغزنین وحدود این شهر کها که یاد کردیم، جای ترکان خلج است ومردمانی اند با گوسفند بسیار و گردنده‌اند برهواو گیاه خوار ومراعی. و ازین ترکان خلج اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و گوزگانان بسیارند.» (۳)

دلیل دیگر این مدعا چنین است که همین خلجیان به شهادت منهاج سراج، سالها قبل از چنگیز و دامادش، درهندوستان تا کوهسار شمال بنگال حکمران بوده‌اند، ومورخ مذکور، فصل جداگانه را درطبقه ۲۰ کتاب خود بر احوال ایشان نوشته است، (۴) و او گوید که خلجیان ازمردم حدود غزنه و گرمسیر غور بوده اند، و ادنی اشارتی هم به ترکی بودن ایشان ندارد، ولی دیگر امرای ترکی نژاد را با صراحت ترکی می نامد.

---

(۱) منتخبات طبایع الحیوان ۱۸

(۲) طبقات ناصری ۱/ ۳۸۷

(۳) حدود العالم ۶۴، که کلمهٔ خلج در نسخهٔ خطی واحد آن باشتباه کاتب، خلخ نوشته‌وطبع شده است.

(۴) طبقات ناصری ۱/ ۴۲۲ ببعد.

این خلج که در نسخه خطی حدود العالم بتحریف کاتبان خلخ شده، پیش از حدود العالم هم نزد جغرافیا نگاران معروف بود، زیرا ابن خرداذبه (۲۳۰-۲۳۴ ق) نیز از خلجیه نام برده و بین خلج و خلخ فرقی میگذارد و گوید:

«ترکان خرلخ (خلخ) نزدیک طراز مساکن زمستانی دارند، و هم بدانطرف مراتع زمستانی خلجیه واقعست.» (۱)

ازین پدید می آید که قبائل گرنده (کوچی) خلجی درآن زمان در موسم زمستان مطابق عادت کنونی خویش در وادیهای گرمسیر (بقول ابن خرداذبه جرمیه = گرم فارسی و جدوم بلاذری و منهاج سراج) چراگاههای زمستانی داشته اند، چنانچه اکنون هم برخی از یشان بدان نواحی روند، و ابن خرداذبه هم مراتع ایشانرا باین طرف نهر آمو گوید. (ص ۳۱)

جغرافیا نگار دیگر ابراهیم بن محمد اصطخری (حدود ۳۴۰ ق) می نویسد: «خلج گروهی اند از اتراك (غالباً جمع ترك بفتحتین) که در از منه قدیم بسرزمین بین هند و سیستان در پشت غور آمدند، ایشان رمه های گوسفند داشتند و زبان و لباس و قیافت شان به ترك ها می ماند.» (۲)

برخی از مستشرقان را عقیده بر ینست که این خلجیان از اقران هفتالیت اند. مارکوارت گوید: «خلچ یا خولچ در منابع شامی (حدود ۵۵۴ م) بنام Khwlas ذکرشده و بعد ازآن درسنه ۵۶۹ م سفیرزیمرکوس این نام را Xoliatai نگاشته است.» (۳)

---

(۱) المسالک و الممالک ۲۸.

(۲) مسالک الممالک اصطخری ۲۴۵.

(۳) تعلیقات مینارسکی برحدود العالم ۳۴۷ بحوالت ایرانشهر مارکوارت ۲۵۱ ببعد.

محمد بن احمد خوارزمی (۳۷۰ ق) گوید: «خلج و ترکان کبجیه (۱) در تخارستان دارای شأن و شوکتی بوده‌اند.» (۲)

این خلجیان همواره با افغانان بکجا ذکر شده‌اند، که لابد قرابت مسکن و نژاد با هم داشته‌اند. ابونصر محمد بن عبد الجبار عتبی (۴۱۳ ق) در شرح فتوح سبکتگین می نویسد: «افغانیه و خلج به سبکتگین اطاعت نموده و در خدمتش به عنف و اکراه داخل کرده شدند.» (۳) که ابن اثیر نیز عیناً همین روایت را آورده است. (۴)

مینارسکی هم می نویسد که این مردم خلج اسلاف افغانان غلجی کنونی اند، که بارتولد و دیگر نیز در دائرة المعارف اسلامی همین نظر را نوشته اند. (۵)

این سخن اکنون بیقین اقرب گردیده که خلجی یا غلجی را با زابل شاهان پیوستگی خواهد بود، زیرا ایشان در همین زابلستان که تا کنون مسکن قبائل غلجی است حکمرانی داشتند، و اشکال ایشان که بر مسکوکات منقوش است عیناً به قیافت کنونی جوانان غلجی که بینی های کشیده و چشمان بادامی و موی انبوه و ابدان ستبر و توانا دارند می ماند.

---

(۱) در اصل کنجینه غلط طبع شده که در بیهقی کیچی و در طبقات ناصری منهاج سراج کوچی است و عرب آنرا قفص ساخته اند. در ملحقات شاهنامه کوچ است، که اکنون هم در افغانستان کوچی گوییم، و این کلمه از بقایای نام کوشی = کوشان قرن اول قبل میلاد است.

(۲) مفاتیح العلوم خوارزمی ۷۲.

(۳) تاریخ یمینی ۲۶.

(۴) الکامل ۸/۳۴۸ و ابن اثیر در الکامل ۷/۱۱۶ مینویسد که یعقوب لیث خلجیه و زابل را فتح کرد.

(۵) تعلیقات مینارسکی برحدود العالم ۳۴۸ طبع اکسفورد.

پس خلجی یا غلجی از بقایای آن ترکان و غزان نیستند که در عصر اسلامی به خراسان آمدند، بلکه قرنها قبل از اسلام، قبائل آریائی نژاد کوهزاد کوچی در تخارستان و زابلستان حکمران بودند، که نامهای اسلاف ایشان کوشی در کوچی امروزی و سها که در سهاك کنونی قبائل غلجی ز اباستان باقی مانده و همچنین ریشه نام هفتل و یفتل و هفتالی در نامهای اماکن دیده میشود (۱) و همین کلمه غلجی (کوهزاد) در کوهساران بدخشان بشکل غلچه = غرچه موجود است، که در ادبیات دری هم انعکاس آن بمعنی مرد ساده دل و کوه نشین باقی بود، و ابوطیب مصعبی (حدود ۳۲۶ق) شاعر عصر سامانیان بلخی گفت:

صدواند ساله یکی مرد غرچه

چرا شست وسه زیست آن مرد تازی؟

نامهای کوچ و بلوچ که در ملحقات شاهنامه یکجا آمده و عرب آنرا بشکل های قفص و بلوص معرب کرده اند و کوچیان که جز و اعظم همین خلجی = غلجی اند، در سرزمین آریانه دارای تاریخ قدیمتری به نظر می آید و حتی برخی از اهل نظر را عقیده برا ینست که این کوچیان همان اپا کوچیهٔ سنگ نوشته های هخامنشی باشند (۲) که قبل از اختلاط آریائیان هفتالی درین سرزمین وجود داشته اند.

---

(۱) در بیست کیلو متری شمال مغرب غزنه دریای کوچکی بنام افتاله جاریست که در بند سلطان افتد، و قلعهٔ افتاله هم بر کنار آن واقعست مربوط ناحیت جغتو که درین جا دو سنگ نوشته رسم الخط متأخر یونانی یکی تری رتنه بودائی و دیگری از جغتو شاه پور - و یما شاه یکی از شاهزادگان بقایای هفتلی است (رك: هفت کتیبهٔ قدیم تألیف حبیبی ص ۱۱ ببعد طبع کابل ۱۳۴۸ ش)

(۲) اولد پرشن تألیف کینت ۱۶۵ طبع امریکا، و سبك شناسی بهار ۶۷/۲ .

و همین مردم بودند که در قرن ۶ میلادی در افغانستان افزایش و نیرو یافته و برهند تاختند، نام ایشان بشکل «خان» در آنجا باقیماند، که تا کنون هم در سرتا سرهند جزو لاینفک نام هر افغانست و باید گفت که خانان خلجی افغانی، ترک نبودند و برای این مقصد دلائل ذیل موجود است :

-۱-

محمود کاشغری (۴۶۶ق) که خود مرد ترک شناس ترک نژادی بود گوید: ترکمن ۲۲ قبیله اند، ولی دو قبیله خلجیه که با ترکان مشابهت دارند، از جمله ایشان شمرده نمی شوند (۱) و بنابرین همین مرد لغوی و مورخ ترک، در جائیکه قبائل ترک را با استیفاء تمام برشمرده و ضبط کرده است، نام خلج را در بین قبائل ترک نیاورده است .

-۲-

محمد بن نجیب بکران در حدود ۶۰۰ق چنین می نویسد: «خلج قومی از ترکان (شاید صحیح آن به فتحتین باشد) از حدود خلج بحدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرائیست آنجا مقام کردند. . . وخلج را مردمان به تصحیف خلخ خوانند.»(۲) ازین تصریح مؤلف جهان نامه پیدا است که در انزمان خلجیان از قبائل ترکی بکلی علاحده بودند والتباس و تصحیفی بین کلمات خلج و خلخ موجود بود .

-۳-

دلیل بسیار قدیمی که درین باره توان گفت اینست که در یکی از مدارك قدیمه، زبان پښتو (افغانی) را «لسان خلجیه» گفته اند و چون پښتو مخصوصاً زبان افغانیست، پس خلج هم افغانست .

---

(۱) دیوان لغات الترك ۳/۳۰۷

(۲) جهان نامه ۷۳ به تصحیح کلمات خلج و خلخ .

بدین تفصیل: کتابی خطی بفارسی فصیح مشتمل بر کرامات سلطان سخی سرور (۱) (در ملتان مشهور به «لکداتا» متوفا ۵۷۷ ق و مدفون شاه کوت دیرهٔ غازی خان) موجود بود (۲) که مؤلف آن معلوم نیست درین کتاب حکایتی از تاریخ غزنه تألیف ابوحامد الزاولی از امام حسن صغانی (متولد لاهور ۵۷۷ق متوفا ۶۵۰ق) منقولست و گوید: کابلانشاه «خنچل» که بقول یعقوبی در حدود ۱۶۳ق زندگی داشت (۳) بیتی را به «لسان خلجیه» به لویک غزنه فرستاد.

چون این بیت را بنظر تحلیلی می نگریم، پښتوی بسیار قدیم است که آنرا «لسان خلجیه» گفته اند و معلومست که خلجیان، پښتو زبان بوده اند، که همین افغانان غلجی کنونی باشند. (۴)

-۴-

فخرالدین مبارکشاه مشهور به فخر مدبر مؤلف آداب الحرب و کتب دیگر که تاریخ خودرا مشتمل براحوال هند در ۶۰۲ ق نوشته لشکریان سلطان قطب الدین ایبک را عبارت از ترک و غوری و خراسانی و خلجی و هندی داند (۵) و ازین هم برمی آید، که در اوائل قرن هفتم هجری ترک و خلجی دو قوم جداگانه بودند و اگر خلطی داشتندی هرآینه بذکر جداگانه هریک در یک سطر نیاز نیفتادی.

---

(۱) برای شرح حال وی رک: خزینة الاصفیا ۲/۲۴۸ و آب کوثر تألیف شیخ اکرام بزبان اردو، ص ۹۱ ببعد.

(۲) در سنه ۱۳۳۷ ش در کتابخانه خانقاه بازمحمد خلانی قندهاری درملیر کراچی دیده شد.

(۳) تاریخ الیعقوبی ۳/۱۳۱

(۴) برای تشریح این مطلب رک: رساله پښتو و لویکان غزنه تألیف عبدالحی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۱ ش

(۵) مقدمه تاریخ مبارکشاه ۲۳ طبع لندن ۱۹۲۷ م

-۵-

طوریکه گفتیم: منهاج سراج که به امور خراسان و زابلستان بصیرتر، و خود وی ازین سر زمین است، بسا ملوك ترکی النسل افغانی هند را می شمارد، مگر ترکان را ترکی و خلجیان را خلجی می نویسد .

-٦-

ضیا برنی مورخ هند (حدود ۷۵۸ق) در تاریخ فیروز شاهی فصل خاصی دارد بر اینکه شاهی در ترکان باشد، وی مینویسد « ملك در خاندان سلطان بلبن بماند و برقوسی و اصلی دیگر نیفتد و از اصل ترکان نرود » (۱) مگر هنگامیکه ملك جلال الدین خلجی بر تخت دهلی نشست باز گوید: «و ملك خلجیان شهریان را بغایت دشوار نمود . .. شریف و لشکری و بازاری . . . حیران ماندندی و ایشان را عجب می نمود که خلجیان چگونه بجای ترك بر تخت نشینند و پادشاهی از اصل ترکان در اصل دیگر رود .» (۲)

بنا برچنین تصریح مورخ معاصر، مورخان ما بعد هند هم خلجیان را افغانی شمرده اند .(۳)

و محمد قاسم فرشته گوید: « پادشاهی از ترکان که غلامان سلاطین غور بودند، به سلالهٔ خلجیان انتقال یافت .»

-۷-

تا عصر بابر مؤسس شاهی مغولیهٔ هند، همین غلجیان کونی حدود غزنه بنام خلجی افغان ذکر شده اند نه ترك . مثلاً خود بابر گوید: «در سنه ۹۱۳ ق بتاخت الوس افغانان خلجی جنوب شرق غزنی سوار شده صد هزار گوسپند و دیگر چیزها بدست سپاه افتاده و برگشتم.» (۴)

(۱) تاریخ فیروز شاهی ازضیا برنی ۱۷۱ طبع کلکته
(۲) همین کتاب ۱۷۳-۱۷٦ .
(۳) تذکره بهادران اسلام ۲٪ : ۳۳ طبع هند .
(۴) تزك بابر ۱۲۸ طبع بمبئی .

(۸)

در ادبیات خود مردم افغان، خلجیان هند را همین غلجی افغانی می شمردند، مثلاً خوشحال خان ختک شاعر معروف پښتو (متوفا ۱۱۰۰ ق) در قصیدهٔ مطولی شاهان افغانی هند را می شمارد، و سلطان جلال الدین خلجی (۶۸۹-۶۹۵ ق) را بصراحت غلجی ولایت شمرده و گوید:

بیا سلطان جلال الدین پر سریر کښیناست

چی په اصل کی غلجی د ولایتو (۱)

یعنی «بعد ازان سلطان جلال الدین که اصلاً از غلجیان ولایت بود بر سریر هند نشست.» با صطلاح هندیان «ولایت» همین سرزمین افغانستان وخراسان بود، که در عصر انگلیسی برلندن و انگلستان اطلاق گردید.

ترك - ترك؟

اشتباهی که در بارهٔ ترك بودن خلجیان روی داده ناشی از دو علت است:

اول: این که ساکه ها و کوشانیان وهونان از ماوراء آمو بر باختر وتخارستان و اراضی جنوب هندوکش سرازیر شده و ایشان آریائیان بادیه نشین دارای فرهنگ مشابه به ترکان التای و غرب چین بوده اند، و شاید مشترکات لسانی هم با ترکان داشته اند.

چون این مردم در سر زمین آریانه (افغانستان قدیم) با باشندگان سابق آن تاجیک و پښتون وغیره درآمیختند، وخلیجان هم که ازمردم قدیم افغانستان بودند، بنا برشباهت و محشوریت از ایشان محسوب شده اند.

علت دوم اینست که در رسم الخط عربی همواره کلمهٔ ترك را ازنظر شهرتی که از اوائل عصر اسلامی نزد مورخان عربی زبان

(۱) کلیات خوشحال خان ختک ۶۶۹ طبع حبیبی در قندهار ۱۳۱۷ ش

داشت بضمهٔ اول تصور کردند، در حالیکه در بین خلجیان افغانی درحوالی غزنه تا کنون طوائف غلجی پښتوز بان بنام ترك وجوددارند، وخلجی یاغلجی راترك نوشته اند (بفتحتین) اما بعلت نبودن اعراب حروف، آنرا اززمان ندیم و رواج رسم الخط عربی در قرن اول اسلامی ترك (بهضمهٔ اول) خوانده وتصور کرده اند که مراد همان نژاد ترکیست. ولی غلجیان ترکی (بفتحتین) از قبائل معروف کوچی و گردندهٔ افغانی اند، که عدد ایشان در همان دشت های غزنه که بقول ملحقات شاهنامه «زی هندوان راه داشت» تا پنجاه هزار میرسد و اکنون هم بهواد یهای کنار سند وتخارستان در موسم زمستان کوچ کنند و دارای رمه های گوسفندان اند، ولی به پښتو سخن گویند و ممثل ثقافت افغانی اند و مانند سائر قبائل غلجی (خلجی) از اجزای اصیل افغان شمرده می شوند.

اکنون بعد از خواندن شرح گذشته توان گفت که خلجیان افغانی پښتو زبان ترك (بفتحتین) بودند، نه ترك (بضمهٔ اول) واین التباس کلمتین ازاوائل عصر اسلامی وورواج رسم الخط عربی روی داده است.

دراثر امتزاج افغانان خلجی باترکان مقتدر اهل دربار درسفر وحضر، نامهای ترکی وآداب ورسوم والبسهٔ ایشان بین افغانان رواج یافت وبسا کلمات ترکی از زمان قبل از اسلام وبعد آن بزبان افغانی درآمیخت، مانند اولس (ملت) خان (سردار) جرگه (مجلس) کوك (نواختن) توغ (بیرق) وغیره واز ینروست که خلط والتباسی در رسم الخط ترك و ترك نیز روی داد، در حالیکه در رسم الخط متأخر یونانی ترك بد و فتحه نیز مضبوط است

وما می بینیم که در خراسان و دامنه های هندو کش بین سنه ۶۵۱ تا ۷۰۹ م حکمرانانی بنام نیزك نام برده می شوند که از شمال کابل تا بادغیس و مرود رمقابل حمله های عرب پایداری دارند و بر مسکوکات این حکمرانان در پهلوی نیزکی ملکا Nyckymlka منقور است که مورخان ایشانرا ترك شمرده اند ، ولی برین مسکوکات با نامهای این حکمرانان بخط یونانی شاه ترك نیسگه Shah(o)JarakaNisaga با دو فتحهٔ کلمه ترکه دیده می شود (۱) که شباهت تام حرکی با نام ترك افغانی دارد .

درپایان این مقال باید یادآوری کرد ، که محمود بن حسین کاشغری دانشمند قدیم ترك شناس (۴۶۶ ق) برای خلج وجه تسمیهٔ خاصی آورده که گویا در جنگهای سمرقندیان با اسکندر ، فقط ۲۲تن از مردم ترك باقی ماندند و ایشان با خانوادهٔ خود بطور رجا له (یارحاله) یعنی کوچی پیاده گشت و گذاری داشتند ، تا که با دوتن خانه بدوش برخوردند و ازیشان استشاره کردند و درجوات شنیدند: «سکندر مرد گذرنده است و بالاخر از ینجا میرود و درین کشور نمی پاید . و تنها ما درینجا خواهیم بود . »

ایشان با شنیدن چنین پاسخ بترکی گفتند: «قال اج» یعنی باقی ماندند و توقف کردند . پس ازین به خلج مشهور گشتند و از اخلافشان دو قبیلهٔ خلجی بمیان آمدند . چون سیرت و روش ایشان به ترك می ماند ، سکندر

(۱) ر ، گیرشمن : خیونیها یا هفتالیتها ۲۳ طبع قاهره ۱۹۴۸ م .

گفت :« ترکمان اند »یعنی با ترکان شبیه اند . و بنا برین تا کنون ترکمان شمرده شده اند .تمام قبائل ترک ۲۲ تیره اند ،ولی دو قبیلهٔ خلجی خودرا ترک نمی‌شمارند .(۱)

درین وجه تسمیهٔ خلج و ترکمان که سکندر یک نفر فارسی زبان تصور شده رنگ افسانه هویداست و بنیاد تاریخی ندارد . ولی این سخن براساس اسناد تاریخی روشن است که درقرن ۷-۸ م بقایای حکمرانان کوشانی و هفتالی برین سرزمین حکم راندندی ،و شواهد موثوق تاریخی و لسانی دارد .و بسا سنگ نوشته ها در دست است ، که این مطلب را ثابت میسازد ،واخلاط وامتزاج ایشان نیز با پښتو زبانان اینجا طبیعی است .

چون خود کوشانیان و هفتالیان برخی ازعناصر فرهنگی و لسانی ترکی را با خود داشتند ،وتگینان تخارستان مدتها برصفحات شمال وجنوب هندکش تا آغاز عصر اسلامی حکمرانده، وهم سرزمین زابلستان مسکن کنونی غلجیان ،ناحیهٔ مرکزی حکمرانی هفتالیان یعنی زابلشاهان بود ، بنا برین امکان دارد ، که با خلجیان کوه نشین و کوچی زابل امتزاج کرده و همدرین مراحل اثرهای عمیق فرهنگی و لسانی را بریکدیگر وارد کرده باشد .برای مثال کلمهٔ بگ Bag بمعنی خداو شاه و بزرگ که در سنسکریت و اوستا نیز ریشه دارد و برمسکوکات و سنگ نوشته های هخامنشیان و ساسانیان و کوشانیان و هفتالیان بنظر می‌آید ،در ترکی بشکل باگ Bag (بمعنی شاهنشاه و شاه (۲) دخیل بود ،و ازطرف

---

(۱)دیوان لغات الترک ۳۰۷/۳ طبع استانبول.

(۲)همین کتاب ۱۱۶/۳

دیگر در سنگ نوشتهٔ عصر هفتالی در جغتوی غزنه لقب ترکی الغ با نام شهزاده اینجا به خط شکستهٔ یونانی دیده می شود که همان معنی باگ (بزرگ) را میدهد، و هم نامهای بعضی از خلجیان و افغانان دیگر گاهی ترکیست مانند قره قش (باز) بلکا (حکیم) سنقر (شاهین) وغیره. (۱)
برای درک جدائی خلجی= غلجی از ترکان این تصریح منهاج سراج دلیل محکمست: « ... ملکخان هرات بغزنین رسیدند و لشکر بسیار از ترک و امرای غور و تاجیک و خلج و عز بخدمت ایشان جمع شدند (۲)»

درینجا منهاج سراج ترک و خلجی را دو گروه علاحده شمرده که جوینی هم از وجود خلجیان در جنگ پروان و شکست لشکر چنگیز خبر داده است (۳) و هم محمد بن علی حموی در جمله اعوان و لشکریان خوارزم شاه نام این قبیله را قلجی نوشته است، (۴) که تلفظ غربی کلمهٔ غلجی=خلجی است.

نتیجه ملخص این مبحث چنین است:

خلجیان هند حکمرانان آنسرزمین پیش از امیر خسرو و بعد ازو همین افغانان غلجی زابلستان افغانستانند، که نام اصلی ایشان در پښتو غرزی (کوهزاد) است و این کلمه به غلجی و خلجی ابدال یافته و در تاریخ افغانستان و هندو ایران دارای سوابق مهم تاریخیست که خلجیان در براعظم آسیا از مدت ۱۵ قرن بدینطرف از بنگال تا اصفهان

(۱) در طبقات ناصری قسمت ملوک خلجیه و ملوک شمسیه دیده شود.
(۲) طبقات ناصری ۲/۱۱۷ طبع حبیبی، کابل ۱۳۴۳ ش
(۳) جهانکشای جوینی ۲/۱۹۴.
(۴) التاریخ المنصوری ۱۳۰ طبع اکادیمی علوم مسکو.

در احداث وقایع تاریخی و تأسیس شاهنشاهیها و انتقالات فرهنگی و لشکرکشی‌ها و نشر مدنیت دست داشته اند، و امیر خسرو یکی از فرزندان عصر قدرت این طائفه است، که در حضرت دهلی بنیاد یک ثقافت هندی + اسلامی افغانی را استوار ترساخته و آنرا صبغهٔ هندی براساس ملیت هندوستانی داده است.

اگر او را «طوطی هند» گفته اند بجاست، زیرا وی در حیات و فرهنگ و رشته های اندیشهٔ هندوستانی نیک فرو رفت، ولی اداو ترنم و نوای هزار دستان خراسانی را فراموش نکرد و از هر سطر آثارش بوی این سرزمین آید که خود گفت:

بسکه بیرون و درونم همگی دوست گرفت
بوی یوسف دمد ار باز کنی پیرهنم
من چوجان بدهم باید که بخون دیده
قصهٔ دوست نویسند دعای کفنم

نگاهی بر محیط عرفانی امیر خسرو بلخی مشهور به دهلوی

از: دکتور عبداللطیف جلالی

درون سینهٔ ماساز آرزو ز کجاست
سبو زما است ولی باده درسبو زکجا است
گرفتم اینکه جهان خاك وما کف خاکیم
به‌زره زرهٔ ما درد جستجو ز کجا است
نگاه ما به گریبان کهکشان ماند
جنون ماز کجا شور ها یهو ز کجا است

مشعل فروزان که از طلیعهٔ تاریخ تا کنون بدست بنیان گذاران فرهنگ کهن این سرزمین تاریخی بدست فضلا و دانشمندان روشن

گردیده و پر تو آن جهان ماحول را از نور دانش و عرفان بهره‌مند ساخته است در طول قرون متمادی چون گوهر تابناکی بر تارک تاریخ آسیا پیوسته تابیده است و متوجه رستگاری همه بشریت میباشد .

مدنیت های بزرگ این سامان از روزگاران پیما تا سرکردگان بعد از میلاد حضرت عیسی مسیح از رتبیلان زابلی تا کوشانیان ، از طاهریان پوشنج تا صفاریان سیستان، از سامانیان بلخ تا غزنویان، غوریان، سوریان، لودی‌ها و خلجی ها ، ازتیموریان، تاهوتکیان، و ابدالی‌ها و بالاخره از آن روزگاران تا کنون هیچگاه جنبهٔ محض سیاسی و اداری نداشته است . هرعصر و هردورهٔ آن قدرت بزرگ خلاقهٔ خود را در نشوونمای فرهنگ پهناوری که محصول تفکر مغز های بزرگ دانشمندان علوم مختلفه درین قسمت جهان میباشد به اثبات رسانیده است ، وچنانکه جهان آزادی و آزادگی از پدیده های این مدنیت عظیم و کهن بهرور گردیده است دنیای فضیلت وعرفان نیز در طول قرون متمادی آنچه حاصل کرده همه را مقدم بر همه برین سر زمین مردم خیز مسلم میداند ، امروز که از هفتصدمین سال تبارز فرزند برومند عرفان ما امیرخسرو تجلیل بعمل می‌آوریم به جنبه های عرفانی ثقافت باستانی خویش در آثار گرانبهای این سخنور نامور، و متصوف پاکدل دقیق میشویم و سلسله تحقیق خود را در ساحهٔ پهناور معارف اسلامی که از ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی تا فرزند نامی بلخ مولانا جلال الدین بلخی رومی آفاق بیکران را در نور دیده در شرح و تحقیق آثار امیر خسرو دنبال مینمائیم .

دانشمندی که در پهلوی آثار گرانبهای شعری خود برپایه‌های متین صنائع و بدایع نثری به وجود آورد که تا روزگار وی کمتر

کسی بران اصولی رامرتبت گردانیده بود نویسندهٔ توانائی که با قوهٔ خلاقه وابتکاری خود آثار گرانبهائی درنثر دری ازخود باقی گذاشت .

صاحب کمالی که درموسیقی نیز صاحب اندیشه های عمیق بود وعارفی که وقتی درمرحلهٔ فقر وتصوف قرار گرفت در عالم قدسی بکلی مستغرق گردید .

درین تحقیق مختصر که به عنوان تحفهٔ اخلاص وعقیدت من وقف تجلیل ازمقام ارجمند امیرخسرو گردیده با در نظر داشت اندک فرصتی که حاصل است برای درك مشخصات ومميزات عرفانی محیطی که این بزرگمرد عالیمقام دران روزگار خویش رابه سرآورده و ما حصل زندگانی شریف خودرا درقالب صدها هزارشعر و اثرمنثور بحیث مترو كهٔ صالحهٔ خود باقی گذاشته است شمهٔ از مشخصات محیط عرفانی عصر اورا با تذکر از هویت و دبستان تصوفی بنیان گذاران مسلك تصوف درهند مطالعه وبررسی مینمائیم :

آنچه به قدامت تاریخی این مسلك عرفانی تعلق میگیرد باید گفت که اصطلاح صوفیو طریقت تصوف ازپدیده های عصربعدازبسر آمدن روزگار صحابه و عهد تابعین بشمار میرود. پس از خلفای راشدین وبمیان آمدن فرق مختلف بهعلت تباین عمیق درفروع دین توسط پیشوایان مذاهب وتعبیراتی کهدر ما بعد از روزگارایشان توسط انبوهی از اهل تعبیرو نظر که بعضاً تحت تأثیرعوامل مختلف سیاسیو اجتماعی ازاهداف واقعی بدورمانده اند از این اصول و موازین بهعمل آمد اندیشهٔ عقیدوی وتفکرروحانی جوامع مسلمان راچنان دچارتردد وتشتت ساخت که برای فرار ازآن وبهمقصد نجات ازفترت زندگانی تاملی عقیدوی و معنوی راه زهد وتقوای شدید و کناره گیری ازامورد نیوی رادر پیش گرفتند که بعضی ازفقها واهل شریعت بااین طریقه همنوانبودند.

بانشردین اسلام درقسمت های شمال هند که بعدازفتوحات محمد بن قاسم درقرن اول هجری عملی گردید وبا تأمین سلطهٔ حکمرانان مسلمان

لودی ملتان- جریانات فکری و عواملی که باعث بوجود آمدن نهضت تصوف در ممالک مفتوحه درین قسمت هند نیز پیروان زیادی پیدا کرد و خانوادهٔ لودیان حکمدار برین سامان به نسبت زهد و تقوای شدید به لقب شیخ نامیده میشدند چون شیخ بهلول و شیخ مرضی لودی وغیره. با انتشار آئین اسلام درقسمت های وسیعی از هند در زمان سبکتگین غزنوی و فتوحات پهلوانی که در بعدها سلطان محمود دران سرزمین به عمل آورد در پهلوی انتشارات اصول وموازین این دین توسط پیشوایان فرق مختلفهٔ مذهبی دبستان تصوف که در قرن اول ودوم هجری وسیلهٔ برای فرار ازتشتت فکری وتوصل به زهد و انزوای محض وقناعت بوده است ودران عناصر واقعی عرفان چنانکه اززمان های ما بعد بما رسیده است اثری نبود از قرن سوم تا قرن ششم هجری درنتیجه پیشرفت علوم وتماس با افکار فلسفی مطابق جریان تکامل قدم های فراخی بجلو گذاشت وبنیاد آن براصول مهمهٔ گذاشته شد و بحیث یک مسلک بخصوصی بحد کمال رسیده تدبرو تفکرجای ریاضت محض را گرفت ومردمان بزرگی درین طریق گام زن شده چون نگین تابناکی برتارک درخشان تصوف پدیدار گردیدند همدرین زمان بود که شعر وادب دری نیز درقرن پنجم وارد مرحلهٔ نوین خود شد که جنبه های تصوفی دران غلبه یافت و مدحه سرائی ومبالغه دران ضعیف گردید چنانکه کمتر شاعری را بعد از سنائی غزنوی می شناسیم که کم و بیش با تصوف سرو کار نداشته باشد. چه شعرائی که واقعاً به تصوف مؤمن بوده اند وچه گویندگانی که اصطلاحات تصوف را برای اینکه بعدها زبان شعروادب گردید استعمال کرده اند.

سنائی خود اولین متصوف و پیشوای سخن سرایان صوفی است که با طرح اصطلاحات و مفاهیم لغوی بخصوص در اشعار تصوفی خود پایه و بنیاد اصول مدون طریقت را گذاشت ودر معنی اعتدال فرمود:

مکن در جسم و جان منزل که این دو نست و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

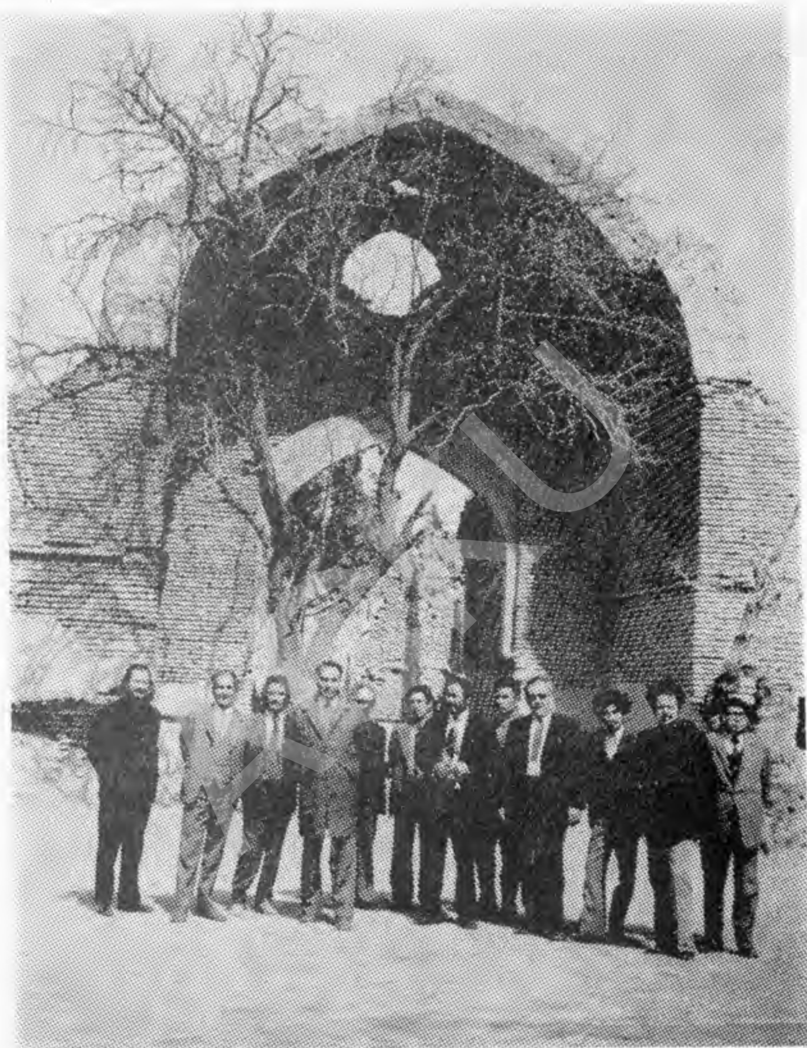
در قرن هفتم هجری نیمه دوم آن به سال های عمر امیرخسرو از تولد تا پنجاه سالگی تصادف میکند تصوف اسلامی در هند به پیمانهٔ وسیع پیشرفت نمود وعدهٔ از مشائخ خراسانی در نتیجهٔ استیلای چنگیز و اولادهٔ او مخصوصاً هجوم هلاکو به بغداد وانقراض عباسیان به هند هجرت کردند که اکثرآنها پس ازتماس با پیروان مسلک کریشنائی هند که اهل توحید بودند اصول تصوف اسلامی را به آنها ارشاد نمودند.

در تصوف و سلوك سلسله عرفانی امیرخسرو به خواجه ابواحمد ابدال چشتی منتهی میشود که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری اصول وموازین طریقه چشتیه را بنیان گذاشت وگروه بزرگی از صوفیه در حلقهٔ طریقت وی گرد آمده و مراسم آنرا درخانقاهای مخصوصی بخود شان با سماع وآغانی صوفیانه وعاشقانه وپایکوبی ودست افسانی انجام میدادند گرچه به عقیدهٔ بعضی از مستشرقین مؤسس این طریقت ابواسحاق نامی است که در اوائل قرن سوم هجری از آسیای صغیر به محلی بنام چشت از شهرهای خراسان، مربوط بادغیس کنونی هجرت نموده ودرآنجا سکنی گزیده است اما اصول مدونه واساسات طریقت چشتیه بصورت قطع در زمان خواجه ابواحمد ابدال چشتی بمیان آمد. که درمابعد خواجه معین الدین چشتی آنرا به هند انتقال داد وخلیفهٔ او خواجه قطب الدین بختیار کاکی معاصر التتمش آنرا توسعه داد وبه خلیفهٔ خود بابا فرید شکرگنج متوفی ۶۶۸ هجری ، ۱۲۶۸ میلادی سپرد که مزارش در موتگمری پنجاب بحیث یکی از پیشوایان طراز اول این طریقه زیارتگاه خاص وعام میباشد .

به قول سید امیرحسن عابدی استاد دانشگاه دهلی شیخ فرید مقرب ترین مرید خواجه قطب الدین بختیار کاکی بود در تصرف آنـروزهٔ حلقه های عرفانی هند که شیخ فرید گنج شکر اصول آنرا درس میداد دروسی بود درمورد راستی ،وجدان، خلوص، حلم، عفو وتسلیم. بابافرید شکرگنج درعصر سهمی ازتاریخ هندسبز یسته کـه انقراض غزنویان درپنجاب ولشکرکشی غوریان به هندوپایان سلسلهٔ راجپوت ها و تصرف هند شمالی رابدست ترکان دیده وهمچنین هجوم لشکریان چنگیزی وهجوم آوارگـان جنگ‌زده رابه هند ناظربود ودر جریان تکامل اصول تصوف چشتیه سهم بزرگ خودرا ادانموده است وقتی بابافرید در ٦٦٣ هجری (١٢٦٥ میلادی) وفات میکرد دو ماه قبل شیخ نظام الدین اولیا راخلیفه وجانشین خویش تعین نمود وخلافت نامه وخرقه وعصاو کفش خود را به اوسپرد .

محیط عرفانی هند مخصوصاً در دورهٔ سلطان بلبن انکشاف و رونق مزیدی یافته وراه را برای جولانگاه فکری متصوفین آن عصر چون بابافرید شکرگنج که دروقت تخت نشینی سلطان بلبن نود سال داشت وهمچنان خواجه نظام الدین اولیا وامیرخسرو بلخی و سید حسن دهلوی باز گردانیده درچنین محیطی امیرخسرو بلخی درخدمت سلطان اولیا شیخ نظام الدین به مدارج کمال خود رسید وآثار گرانبهای خود راکه هریک آن متعلق به یک دوره از عمر شریف وی میباشد به وجود آورد.

(رحمة الله علیه)



اعضای مجلس علمی درمقابل یکی ازآثار دیگرباستانی بلخ دیده میشوند .

زندگینامه خسرو بلخی

از: پوهاند دکتور احمد جاوید

مقارن ۴۴ هجری دین مقدس اسلام بشهر ملتان رسید و در سال ۹۲ ایالت سند بسرداری محمد بن قاسم در تصرف مسلمانان درآمد. حکام عرب در حدود دو قرن درین ولایت حکومت راندند(۱) سبکتگین بنیادگذار سلسله آل ناصر ناحیه پنجاب را بتصرف آورد و سلطان بزرگ غزنه محمود با فتوحات مکرر خود دین اسلام را در هند شمالی دائر و مستقر ساخت و زبان و ادب دری را درآنسرزمین معرفی و رایج کرد. در عهد جانشینان محمود شهر لاهور مرکز ادب و فرهنگ نوین گردید.

معزالدین غوری شهنشاه افغان در قرن ششم هجری سند و ملتان را از تسلط والیان عرب بدرآورد و قطب الدین ایبک غلام او دهلی را پایتخت قرار داد. محمد بن بختیار حکومت آل شنسب را در بنگاله تثبیت کرد(۱) و زبان و ادب دری را درین نواحی رونق و استقرار بخشید.

---

(۱) ص ۲۵۵ طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول ترجمه عباس اقبال چاپ تهران و ص ۲۷۶ سلسله ای اسلامی نوشته بوسورث ترجمه فریدون بدره ای چاپ بنیاد فرهنگ و ص ۲۵، ایران و هند مقاله دکتر محمد معین نشریه انجمن روابط فرهنگی ایران و هند.

پس از ممالیک غور سلسله خلجی آل تغلق، سادات و لودیان افغان ثقافت پرمایه دری را باذخائر فکری خراسان در شبه قاره هند بسط و توسعه دادند. دربار این همه شاهان ملاذ شعرا و ملجأ فضلا بود در اثر این همه حمایت و اهتمام بود که زبان دری مقام رسمی و درباری یافت. بابر و اخلاف او بزبان و ادب فارسی اقبال عظیم داشتند و در نتیجه این توجه و عنایات، سرزمین هند در آن روزگار بزرگترین کانون ادب و فرهنگ این زبان گشت چنانکه میدانیم شاهان آل تیمور همه شعر دوست و شاعرنواز بودند. بسیاری از شاهان این سلسله مانند همایون، کامران و داراشکوه صاحب دیوان و بعض دیگر مثل بابر، عسکری، هندال، اکبر، جهانگیر، شاهجهان دارای طبع و ذوق شعر بودند. در کتب تذکره و تاریخ حتی بنام زنانی برمیخوریم که یا مؤلف و یا شاعر بوده اند مانند گلبدن بیگم دختر بابر، نورجهان ملکه جهانگیر، زیب النساء دختر عالمگیر و نظائر ایشان (۱)

حمایت و تشویقی که از شعر و ادب در ین روزگار بعمل می‌آمد موجب شد عده‌ای از بزرگان شعرا و ادبا از سرزمین خراسان، عراق، فارس و ماوراءالنهر راه هند پیش گیرند و در ذیل عنایات شاهان ادب پرور هند آثار جاویدانی خود را بوجود آورند. مانند قدسی، عرفی، صائب، سلیم، کلیم، طالب، سعیدا، کساهی، حزین و نظائر ایشان. شعرای خود هند مانند فیضی دکنی، غنی کشمیری، واقف لاهوری، بیدل عظیم آبادی و حتی غالب و اقبال هنوز از زمره شعرای طراز اول زبان و ادب دری در آن نیم قاره بشمار می آیند. نکته جالب اینستکه درین میراث عظیم فرهنگی نه تنها مسلمانان سهم داشتند بلکه از میان فرق و نحل دیگر خاصه تیره هند و بسا شعرا، فضلا و مؤلفان کتب تاریخ، فرهنگ و تذکره برخاسته اند که از نظر شمار و آثار با سائر کشور های دری گوی همسری می کنند.

---

(۱) مجموعه مقالات هادی حسن حیدرآباد دکن.

خلاصه‌زبان و ادب دری ازعهد ابوالفرج رونی و مسعود سعد تا سالیان پیش قریب هزار سال زبان رسمی و فرهنگی هند بوده است (۱) و بقول خودخسرو این زبان در ساحه چهارهزارو اند فرسنگ ازلب آب سند تا محیط دهانه‌دریا گسترش داشته .

یکی از ستارگان درخشان ادب دری در هند استاد سخن و موسیقی خسرو شاعران و شاعرخسروان ابوالحسن یمین الدین امیرخسرو بلخی معروف بدهلوی است . پدر امیرخسرو ، سیف الدین محمود شمسی سرباز جهانگیر و فرشته خو (۲) ازام البلاد بلخ و ازمیران ترک لاچین بوده است (۳) که ازبیم حمله مغل ترک دیار کردو به هند پناهنده شد و در مؤمن پور پتیاله اقامت گزید . امیرسیف الدین بادختر یکی از محتشمان دهلی معروف به عمادالملک که عارض سپاه بود ازدواج کرد . ثمره این وصلت سه پسر بود یکی عزالدین علیشاه دوم امیرخسرو سوم حسام الدین قتلغ یامبارک . امیرخسرو در سال ۶۵۱ در پتیاله چشم بجهان کشود ، باآنکه پدرش امی بودهمه همتش منحصر باین بود که خسرو بیحاصل تحصیل کند (۴)

ازهمان آغاز کودکی در جبین خسرو لمعان انوار بزرگی ظاهر بودو بقول خود اوحینیکه دندانش می افتاد گوهر از دهانش بیرون می ریخت (۵) وسخن موزون برزبان او جاری می شد . درهشت سالگی

---

(۱) مجموعه مقالات

(۲) ص ۶۹ دیپاچه غرة الکمال طبع قیصری دهلی

(۳) ص ۱۶۴ حدیقة الاقالیم ص ۸۳ مفتاح التواریخ وسائرتذ کره‌ها مانند هفت اقلیم امین رازی ، گلزار ابراهیم ، سفینة الاولیای دارا شکوه ، خزانه عامره آزاد بلگرامی ، شرح مختصر امیرخسرو ابراهیم خلیل چاپ کابل ، زندگی و آثار امیرخسرو با نگلیسی ازوحید میرزا ، اداره ادبیات دهلی و هم ص ۹۸۰ جلد دوم دائرة المعارف اسلامی چاپ لندن ۱۹۲۷ .

(۴) ص ۶۹ دیپاچه

(۵) همان صفحه دیپاچه

سایهٔ ابر سیف از سرش برفت و چون در یتیم ماند (۱) جد مادریش عمادالملک سلطان نشان اورا در کنف حمایت وعنایت خود قرار داد. عمادالملک بگفته خسرو برای او جد نبود بلکه دولتی بود صاحب دولتی(۲) خسرو از آغاز تحصیل، به شعروادب اشتیاق وولع تمام داشت واز همان آوان کودکی بمطالعه وتتبع در دواوین شعرا می پرداخت. آوانیکه هنوز ترك جوشی می کرد در مقام اقتفا از بزرگان شعر و استقبال از استادانی مانند خاقانی، سنایی، انوری، کمال اسماعیل ورضی نیشاپوری برآمد. در دیباچه تحفة الصغر از آغاز شاعری خود یاد می کند وداستان شعرخوانی وغزل سرایی خود را در پیشگاه خواجه عزیزالدین که باحضور استادش سعدالدین خطاطاتفاق افتاده بود نقل می کند (۲) ورباعیی را که از اجتماع چهار کلمه نامتناسب بربدیهه

---

(۱) سیف از سرم برفت ودل من دو نیم ماند
دریای من روان شود در یتیم ماند

شاغلی پوهاند عبدالشکور رشاد استاد پوهنځی ادبیات از مصرع اول این بیت تاریخ شمسی وفات پدرخسرو را واز مصرع دوم تاریخ وفات اورا بقمری چنین استخراج فرموده اند (نا گفته نماند که استاد برای نخستین بار باین نکته متوجه شده و افتخار این کشف بایشان میرسد) از ترکیب (درم یتیم) یم (دریا) منفی می شود و (درم یتی) بحساب ابجد ۶۶۰ می شود و هرگاه از کلمه خسرو حرف (ر) ساقط گردد خسو باقی می ماند که بحساب ابجد ۶۲۶ می شود. لفظ من که معادل انا عربی است که با دل بحساب ابجد (۵۰) می شود هرگاه عدد پنجاه دو نیم شود عدد ۲۵ باقی می ماند که باعدد ۶۲۶ جمعاً ۶۵۱ می گردد.

(۲) دیباچه تحفة الصغر وص ۷ امیر خسرو دهلوی تالیف ع قویم چاپ تهران ۱۳۴۲

سروده بود یاد می نماید (۱)

محیط فکری و عرفانی هند، تشویق و ادب پروری دربار دهلی، مؤانست با صاحبدلان و اهل ذوق، اشتراك در مجالس موسیقی و رقص، ذوق و قریحه او را بیش از پیش بارور و توانا ساخت. مطالعه کتب ادب و تحصیل علوم متداول و آشنایی با فرهنگ باستانی و اساطیر هند او را مرد مستطرف و متبحر بار آورد. وقوف کامل او از موسیقی خراسانی و هندی و استعداد سرشار او در آواز خوانی و آهنگ سازی در تلطیف ذوق و پرورش طبع او اثر بسزا داشت. بسا آهنگ های خراسانی را با سرود های هندی تلفیق کرد و از آن نغمات دلپذیر و نوین بوجود آورد (۲) قول و غزل و ترانه را با موسیقی آشنا ساخت و این فن را با زینت شعر آراسته گردانید (۳)

گویند سه تار از اختراعات اوست گو اینکه لفظ سه تار در هیچ یک از آثار او دیده نشده (۴) در تمام ابواب شعر طبع آزمایی کرد و نیکو از عهده برآمد بقول نظامی سخن را در عذوبت بماء معین رسانید و از لطافت

---

(۱) و آن رباعی این است:

هر مو که بزلف سیهٔ آن صنم است | صد بیضهٔ عنبرین در آن موی ضم است
چون تیر مدان راست دلش را ز برا | چون خربزه دندانش میان شکم است

(۲) ص ۲۳۶ زندگی و آثار خسرو وحید میرزا و هم از وست:

نظم را کردم سه دفتر ور به تحریر آمدی * علم موسیقی سه دیگر بود ار باور بود

(۳) رجوع به قطعه:

مطربی می گفت با خسرو که ای گنج سخن * علم موسیقی ز جنس شعر نیکوتر بود
آنجا که گوید:

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش
نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود

(۴) دیباچه

باوج علیین (۱) درعلم بدیع صنایع نوافزود (۲) وبا ایراد غزل درضمن مثنوی کلام راچاشنی تازه بخشید. (۳)
با انتخاب بحرهای کوچک و نشاط انگیزغزل را لطیف‌تر ودلاویزتر ساخت وبا ایجاد ترکیب های تازه و تعبیر های بدیع برغنای زبان افزود. دیری نگذشت که ازسرآمد سخن سرایان روزگار خود شد ولقب طوطی هند یافت.(۴)
پس ازدرگذشت عمادالملک که مصادف به بیست سالگی شاعربود به‌قول خودش تعلق به‌فتراک دولت خان معظم علاءالدین کشلی خان معروف به ملک چهجو کرد (۵) کشلی خان برادرزاده بلبن از بزرگان عهدخود بود درگاه او مجمع فضلاو شعرا بود. خسرو دو سال درخدمت همین ملک به‌سرآورد. امیرخسرو درقصائد خود ازو به نیکی یاد می کند (۶) درین هنگام بنابر اصرار دوستش تاج الدین زاهد نخستین دیوان خود راظاهراً به پیروی از سعدی که شامل اشعار سنین کودکی اوتا ۱۹ سالگی بود بنام تحفة الصغر جمع کرد.

---

(۱) چهارمقاله نظامی عروضی (۲) دیباچه ص ۵ (۳) قران السعدین
(۴) چومن طوطی هندم ارراست پرسی زمن هندوی پرس تا نغز گویم
خدایا چو خسرو درین بوستان که طوطی شد ز هندوستان
عرفی گوید :
بروح خسرو ازین پارسی شکر دارم که کام طوطی هندوستان شود شرین
تکمله : لفظ طوطی شکرشکن که در دیوان حافظ آمده وظاهراً اشاره برخسرو است در دیوان شعرای دیگر نیز بکاررفته ازآنجمله در یکی از غزلهای شاه نعمت الله ولی معاصر خواجه :

گرا بکمی آید برم در روی دمی چون بنگرم
چو طوطی شکرشکن شیرین وشی گویا کنم

(۵) دیباچه
(۶) ازآنجمله است :
صبح راگفتم که خور شهدت کجاست آسمان روی ملک چهجو نمود

درمجلس انسی که شمس الدین دبیرو قاضی اثیر دوستان صمیمی و دانشمند خسرو نیز حاضربودند بازار شعرخوانی وغزل گویی برافروخته شد. خسرو درین محفل با بزم آرایی، ظرافت و شعرسرایی چنان مجلس را گرم کرد که طرف توجه و نوازش شهزاده قرار گرفت. این امر بر کشلی خان که بقول خسرو مزاج غیور داشت و نمی‌خواست وابسته دولتش رهین احسان دیگری باشد گران آمد و سبب شد که خسرو دیگرپا بدان آستان نگذارد. امیرخسرو از بیم جان و باسید سامان آهنگ سامانه (ملتان) کرد. ناصرالدین بغرا خان ازو استقبال گرم نمود ومقدمش را گرامی داشت. امیرمحفل شهزاده را با کثرت محفوظات، قدرت بیان الحان خوش، حکایات دل نشین و نوادر بذله وهزل صفا و رونق بخشید. پس از آنکه بلبن بپایمردی بغراخان بر طغرل کافر نعمت والی بنگال مقیم لکهنوتی غلبه یافت فرمانفرمایی بنگال را به ناصرالدین بغرا خان سپرد. خسرو مدتی در بنگال ماند ولی باوجود اصرار دوستان عزم دیدار عزیزان کرد و به مولد خود بازگشت.(۱)

همینکه آوازه شاعرنوازی وادب پروری ملک قاآن نصرة الدین محمد فرزند مهترغیاث الدین بلبن با کناف پیچید به مصاحبت دوست شاعرش حسن دهلوی نزد او بملتان شتافت ودرآنجا علاوه برجامگی و اجرا خطاب مصحف داریافت. خسرومدت چهارسال در بار ملک قاآن را با نغمه دلپذیر موسیقی، لطف سخن، نکته گویی و بذله سرایی گرم ساخت. پس از شهادت ملک نصرة الدین بدست امرای مغل ورهایی افسانه سای شاعر از اسارت، خسرو به پتیاله آمد وبه تدوین دیوان دوم یعنی وسط الحیاة پرداخت. این دیوان شامل اشعار خسرو از ۲۰ تا ۳۱ سالگی است. زمانیکه غیاث الدین بلبن ازجهان درگذشت معزالدین کیقباد برتخت دهلی نشست وامیر را بدربار دعوت کرد واز آنجا که میان خسرو وخواجه نظام الدین وزیرصفایی نبود خسرو به لکهنوتی

(۱) هشت مرامولد وماوای ووطن، نه سپهرسوم ص ۳۳

نزد ملک اختیارالدین ملقب به حاتمخان رفت و دو سال از خوان کرم و صحبت او بهرور گشت. همینکه بساط نظام الدین بر چیده شد خسرو رو بدربار کیقباد معزی آورد. مقارن این احوال ناصرالدین بغراخان از بنگال آهنگ دهلی کرد تا فرزند خوش گذران و هوس ران خود را تأدیب کند و گوشمال بسزا دهد.

اما چنانکه میدانیم این صف آرایی و مجادله به مصالحه و آشتی انجامید و پدر و پسر پس از دیدار بجای خود برگشتند. خسرو بنا بر خواهش کیقباد نخستین مثنوی خود را درباره این واقعه در سن سی و شش سالگی بنام قران السعدین سرود. کیقباد پس از سه سال فرمان روایی از جهان درگذشت و تاج و تخت دهلی به فیروز شاه خلجی رسید (۶۹۰ ه) امیرخسرو در دربار فیروز شاه شغل رسالت و ندیمی یافت و مثنوی مفتاح الفتوح خود را در سی و هشت سالگی بنام او سرود. موضوع مثنوی مفتاح الفتوح قیام ملک چهجو و شکست او بدست سلطان و عفو و تقررش بولایت ملتان است. خسرو حینیکه در چهل سالگی دیوان سوم خود یعنی غرة الکمال راجمع و تدوین می کرد این مثنوی را شامل آن ساخت. خسرو برین دیوان دیباچه مفصل و پرارزشی نوشته است و درآن از اهمیت و مقام شعر و جهات رجحان شعر دری برعربی و مزیت لهجه پارسی دری هند و شروط استادی، تشبیهات، و صنعتهای که خود ابتکار کرده و هم مختصری در سرگذشت خود سخن رانده است. جلال الدین فیروز شاه خلجی نه تنها شیفته ودوستدار شعر و ادب بود بلکه خود شعر می سرود و در طول هفت سال سلطنت خود جانب امیرخسرو را سخت عزیز میداشت. حینیکه علاء الدین خلجی و الی الله آباد فیروز شاه عم خود را ازمیان برد و برسریر سلطنت دهلی متمکن شد بشعرا و علما توجه و عنایت خاصی نمود، خاصه امیرخسرو را برکشید و در تحریض و تربیت او همت گماشت، امیرخسرو پنج مثنوی معروف خود را (مطلع الانوار، خسرو شرین، مجنون و لیلی، آیینه سکندری و هشت بهشت)

درطی سه سال و درعهد همین سلطان سروده است. خسرو مثنوی های بزمی یا عشقی خود را به پیروی از استاد گنجه به حمد، نعت، مدح سلطان، ذکر مناقب مراد و بیان وقائع و نصایح بیاراست و از ملا حظه استادش قاضی شهاب الدین گذرانده . خسرو از نظر شرینی کلام و پختگی سخن در اکثر این منظومه ها خاصه هشت بهشت به نظامی نزدیک شده است. خمسه خسرو که درحدود هژده هزار بیت است دلیل روشن برجودت قریحه، سرعت خیال و روانی طبع شاعر است. درهمین آوان بود که مادر و برادر کهترش ازجهان درگذشتند. این حادثه که در سنین ۳۶ سالگی خسرو اتفاق افتاده دل وجان حساس شاعر را سخت اندوهگین ساخت چنانچه مراثی پرشور و حرارتی در رثای آنان سرود. خسرو پنج پسر بنامهای محمد، مسعود، خضر، مبارك و حاجی ودو دختر بنام میمونه وعفیفه داشته که دو فرزندش محمد وحاجی در زمان حیات شاعر وفات کردند (۱)

یکی از وقائع عمده عهد علاء الدین خلجی فتح قلعه چتیور (محرم ۷۰۳) است که خسرو نیز پیرانه سردرین سفر همرکاب سلطان بود. دوسال بعد ازین واقعه مغل باردیگر شکست یافت. امیرخسرو بیان وقائع وذکر این پیروزی را در کتاب خزائن الفتوح به نثر شیوا وروان داده است. خسرو مثنوی معروف خضرخان ودول رانی را در ۶۲ سالگی بپایان رسانید. این مثنوی که معروف به عشیقه وعشقیه نیزهست شرح معاشقه ووصلت شمس الدین خضرخان فرزند سلطان با دول رانی دختر راجه گجرات است.

چنانکه میدانیم سلطان در اثر سعایت یکی ازدرباریان متنفذ، ملك کافور هزاردیناری خضرخان فرزند خودرا زندانی کردو ملك کافور پس از وفات سلطان، خضرخان را نابینا ساخت و همینکه برادرش مبارکشاه براریکه جهانبانی جلوس کرد برادر را بقتل رسانده ودول

(۱) گزیده آثار امیر خسر و بلخی جلد اول چاپ وزارت اطلاعات و کلتور.

رانی را بعنف داخل حرم خود ساخت این رویداد پراندوه وسوزناک مجال دیگر شعرسرایی به امیرخسرو داد چنانچه این معنی را در طی مثنوی مذکور بنحو نیکو پرورده است. خسرو در ۶۳ سالگی که مصادف با پایان سلطنت بیست ساله علاءالدین خلجی است بقیه قصائد و غزلیات خود را جمع آوری کرد و بنام دیوان چهارم یعنی بقیه نقیه تدوین نمود. امیرخسرو در سن ۶۵ سالگی که مقارن با سلطنت قطب الدین مبارکشاه خلجی است یکی دیگر از مثنویهای واقعه نگاری خویش را که مشتمل بر نه فصل یا نه سپهر است سرود درین مثنوي اشارات تاریخی فراوان راجع به عهد مبارکشاه خلجی رفته است. خسرو درین مثنوی از هند و آنچه متعلق بهند است به نیکویی یاد کرده است. امیرخسرو درسائر آثار خود نیز جسته جسته از هند ذکر نموده وخود را ترك هندوستانی خوانده است (۱) بەزبانهای دیگر هند آشنایی داشته (۲) و بآنها رغبت نشان داده است. در مقام مقایسه، لهجه دری هند را برلهجه خراسان وماوراءالنهر رجحان داده است گواینکه ازخراسان نیز کرار آیاد کرده (۳). خسرو ایراد کلمات هندی را درزبان دری نه تنها مجاز دانسته بلکه آنرا مقبول پنداشته است (۲). میدانیم در اشعار گویندگانی مانند منوچهری (الاتا مؤمنان گیرند روزه * الاتا هندوان گیرند لنگهن) علاءالدین جهانسوز

(پستی خصم گرچه رای ورانه بود   گردم به گرز خورد سر رای ورانه را)

وسنایی (نه در آن معده خدره میدهٔ   نه در آن دیده قطره پانی)

کلمات هندی بکار رفته اما خسرو کلمات وترکیبات وتعبیرات هندی به پیمانه وسیعتر استعمال کرده است. حتی مصاریع و ابیات هندی راگاه

---

(۱) خسرو تو ترکی و از گوهر سیفی ** ترك هندوستانیم من هندوی گویم جواب
شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن.

(۲) من بزبانهای کسان بیشتری   کرده ام از طبع شناسا گذری

(۳) خسرو خسته که مانده است بدهلی در بند - آه اگر زو خبری سوی خراسان نرود

گرنه لنگر شود انده چو کوه تو مرا   باد بر داشته تا خاك خراسان ببرد

ذوق طرب ندانم کز غم کشان عشقم   فضل عرب نجویم کز روستای غورم

میسر سحر سا بهند باید کرد   که خراسان بود جهنم سرد

بطرز ملمع و گاه طور پنهانی با زبان دری بصورت شیر و شکر آمیخته بنحویکه کلام در هردو زبان افاده معنی میکند مانند این رباعی :

رفتم به تماشا بکنار جویی دیدم بلب آب زن هندویی
گفتم صنما بهای زلفت چه بود فریاد برآورد که دردرمویی

معنی در درمویی در فارسی آنست که قیمت هرتار موی من یکدانه در است و در هندی آنکه برو ، برو گمشوای مرد که. دیوان هندی خسرو مانند دیوان هندی مسعود سعد بما نرسیده و یا اصلاً وجود نداشته است. اما این نکته ثابت است که ملمع سازیهای خسرو آغاز حرکت به تولد زبان اردو بوده و این امر که بعداز او ادامه یافت سبب شد، تازبان اردو بوجود بیاید اصطلاح ریخته درمورد همین نوع اشعاری که بهردوزبان سروده شده بکاررفته که بعدها به تمام شعب شعراردوو عاقبت زبان اردو اطلاق شد . (۱)

ازین لحاظ امیر خسرو حق بزرگی بزبان اردو دارد ، اینک بر می گردیم بدنباله حوادث :

درعهد مبارکشاه یکی ازنو مسلمانان هندو بنام حسن وملقب به خسرو خان علم بغاوت افراخت و مبارکشاه رابقتل رسانیدو برای دو ماه زمام امور رابدست گرفت تا اینکه غازی ملک حاکم دیبالپور پنجاب ، دهلی را فتح کرد و بنام غیاث الدین تغلق نوبت پادشاهی زد.

آخرین مثنوی واقعه نگاری امیر خسرو، تغلق نامه است که در آن بیان سلطه دوماهه خسرو خان وغلبه تغلق و بعض حوادث عهد این سلطان وفتوحات اوآمده است .

از آثار منثور خسرو که درسنین پیری به تدوین آن توفیق یافته افضل الفوائد است در تذکار و شرح مجالس ارشاد شیخ نظام الدین اولیا که خسرو مجمل مجالس ارشاد پیر خود را در طی هر پابوسی ودر طول سالها باثبت روز وتاریخ ضبط کرده است .

(۱) ص ۱۰۲۴ دائرة المعارف اسلامی جلد چهارم ۱۹۳۴

آخرین کتاب منثور خسرو که در ۶۶ سالگی از تألیف آن فراغت یافته رسائل الاعجاز یا اعجاز خسروی است مشتمل بر پنج رساله در زمینه فن انشاء، اخوانیات وسلطانیات. این رسائل گذشته از اشتمال برمطالب ونکات عمده ادبی حاوی اطلاعات جالب وپرارزش تاریخی است که از خلال آن نیز معلوماتی نسبت بزندگانی شاعر بدست می‌آید.

دیوان پنجم یا نهایة‌الکمال که شامل آخرین غزلیات، ترجیعات، مراثی‌وقصائد خسرو است ظاهرآدراواخر عمرتوسط خودش‌جمع‌آوری وتدوین شده است.

امیر خسرو درحین‌مراجعت بدهلی ازسفر بنگال واوده ازوفات پیر خود آگاهی یافت بمجرد وصول این خبر سراسیمه بسوی دهلی شتافت وسر برآستان تربت شیخ نهاد وپا ازدربار کشید. آنچه‌از هستی داشت پا برسر آن نهاد تا اینکه درهمان سال ۲۹ ذیقعده ۷۲۵ چشم ازجان فروبست ودر حریم مراد خود بخاك سپرده شد وهمان آرزویش که گفته بود برآورده گشت:

کلامش را نیارم نام گیرم
زهی بخت ارته پایش بمیرم

درتاریخ وفات خسرو گفته اند:

میر خسرو ، خسرو ملك سخن
آن محیط فضل ودریای کمال
بلبل دستانسرای بیقرین
طوطی شکر مقال بی مثال
نثر اودلکش تراز ماء معین
نظم او صافی تر از آب زلال
شد عدیم‌المثل یك تاریخ او
دیگری شد طوطی شکر مقال

در باره خسرو ومرشدش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا صاحب کمالات صوری ومقامات معنوی فرزند احمد دانیال غزنوی متولد در بدائون مرید وخویش جلال الدین سلیمان فرید شکر گنج از نژاد ده فرخشاه کابلی کسیکه نمک را شکر وشکر را نمک می کرد (۱) در کتب تذکره وتراجم سخن ها گفته اند. البته این نکته روشن است که ارادت خسرو تادقایق اخیر عمر نسبت به مرادش رو به تزاید بود واز فیض انفاس خواجه نصیب برده تا آنجا که محرم اسرار گشته بود درآغاز بسا مثنویها وهم در دیوان مدایحی درحق مرشد خود دارد. شیخ هم برسبیل محبت اورا ترک الله می گفت (۲) ودرضمن رباعیی ازخدای خواسته بود ناصرخسرو شود. گویند پیوسته دعا می کرد تاخداوند اورا بسوز سینه خسرو ببخشاید. امیرخسرو از شعرای بختیاری است که ازیکطرف تقریباً تمام آثارش بمارسیده و ازطرف دیگردرزندگی و حتی بعد از وفات موردا حترام و تکریم عارفان، سخن شناسان و موسیقی دانان بوده است. آثار وافکار خسرو درگویندگان بعد ازاوخاصه درهنداثر بس عمیق گذاشته است.(۳) شعراو نویسندگان همه ازاو به نیکی و بزرگی یاد کرده اند و بسا کسان

(۱) کان نمک جهان شکر شیخ بحرو بر
آن کز شکر نمک کند واز نمک شکر (بیرم خانان)

(۲) برزبانت چون خطاب بنده تزك الله رفت
دست ترك الله گیر وهم باللهش سپار
چون من مسکین ترادارم همین بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرز گار

(۳) ازآن جمله است که داستان مرگ ناگهانی ملا احمد علی مهر کن که ذکرآن را جهانگیر درتزك خود چنین آورده.

در شب پنجشنبه دوازدهم امرعجیب و قضیه غریب رویداد، جمعی از قوالان دهلی سرود درحضور می گفتند ولیدی شاه بروش تقلید سماع *

ازغزلها و مثنویهای او استقبال و پیروی نموده اند. جامی شاعر بزرگ و علیشیر نوایی سخن سرای ارجمند به بزرگی از او نام برده اند مؤلفان کتب سیر و اخلاق و حتی کتب جغرافیا مانند روضات الجنات اشعار او را برسبیل اشتهاد نقل کرده اند در قرن نهم که هرات عروس مشرق بود به جمع آوری آثار او اهتمام بعمل آمد نسخه های نفیس از آثار خسرو بقلم خطاطان معروف مانند سلطان علی مشهدی با تذهیب و نقاشی استادانی مانند بهزاد استنساخ شده. هرگاه کاتب نسخه خطی خمسه تاشکند که مشتمل بر مثنوی هشت بهشت، خسرو و شیرین و آیینه سکندری همان شمس الدین محمد حافظ شاعر معروف و محبوب باشد نمونه دیگری از بختیاری او ست.

---

*می نمود و این بیت میرخسرو:

هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی* من قبله راست کردیم برسمت کجکلاهی

میانخانه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم که ملاعلی احمد مهرکن که درفن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاری قدیم داشت و درایام خردسالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشه سر نهاده در کنار آب تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند درین اثنا امیرخسرو حاضر می شود شیخ متوجه شده می فرمایند :

هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی

من قبله راست کردم بر طرف کج کلاهی

امیر بی تأمل مصرع ثانی را میخواند :

همینکه کلمه آخرمصرع ثانی برز بانش جاری شد حال براو متغیر شد بیخودانه افتاد و جان بحق سپرد.

ص ۸۳ تزك جهانگیری طبع اول نو لکشور

خسرو شاعران
ومولف ناشناس
مجمع الاولیاء

نوشته :محمد صالح پرونتا

نی گلم نی بلبلم نی شمع و نی پروانه ام
عاشق حسن خودم بر حسن خود دیوانه ام

(امیرخسرو)

تیمن را با این مطلع پرجذبه ، ومستانه وش و عارفانه و عاشقانه سخنور بزرگ و نامی بلخ بلبل ترانه سنج خراسان و طوطی نغمه پرداز هندوستان که تواند بود که اشارت بر کریمه احسن تقویم و ناظر بر کرامت مقام و والای انسانی بوده باشد گفتار نارسای خویش را آرایش می دهم .

جناب رئیس ! بنا بر معهود آن مطالب و نکاتی را که در نسخهٔ خطی ناشناخته مجمع الاولیاء و مؤلف نامعلوم آن در باره خسرو شاعران آمده است بی کاهش و افزایش عیناء به عرض استحضار این مجمع شریف و دیگر دوستداران به مآثر لطیف وی می رسانم .

چون در این دقایق معدود میسر نیست تا مندرجات مجمع الاولیا را با سایر منابع و مدارک دست داشته در همین زمینه مطابقه و سنجش بنمایم ناچار فقط به نقل آن اکتفا می کنم تحقیق و مقایسهٔ آن را به علاقه‌مندان محقق وامی گذارم و نخست ترجمه حال او را از باب یازدهم کتاب که‌درذکرشعر است می‌آورم:

«امیرخسرو بلخی دهلوی قدس‌سره خسرو الشعرا ملک‌الفضلا منظور العرفا داور فضلاحجت ظرفا منتظم‌سلک‌عرفا تابع دودمان مصطفوی امیرخسرو بلخی‌دهلوی رحمة‌الله علیه لقب اویمین الدین است و کنیتش ابوالحسن بوده‌وپدراو که ازاتراك نواحی بلخ اند بوده ودر قصبه پتیالی که برکنارآب گنگ‌آباد است متوطن بوده وسه پسر داشته امیرخسروخورد تر ودرسن هشت سالگی بوده که‌پدرش صیت عظمت و بزرگی سلطان المشایخ شنیده با پسران به ملازمت سلطان آمد و در سلک‌مریدان آن‌حضرت انتظام یافت .بعد از آن بوطن اصلی مراجعت کردودرسن هشتادو پنج سالگی بدرجه شهادت‌رسید و پسران بموجب وراثت‌دراهل لشکرمنتظم شدند- چون مبارك شاه خلجی وفات یافت امیرخسرو بخدمت سلطان المشایخ آمد وبردرنشست ونیت کرد که اگرانحضرت خودیادکرده‌طلبد بروم والا بازگردم خادم بیرون آمد وگفت ترکی که درین‌ولاآمده کجاست‌درون بیاید امیردردرون رفت و سربرزمین نهاد .

وسلطان التفاتها فرموده وگفت: سربردار که‌نیک‌آمدی! و کلاه چهارترکی وبارانی مرحمت فرمود ودر تربیت شد واشارت نمود تاریاضت و مجاهدت وعبادت‌پیش‌گرفت وچهل سال‌صوم دهر داشت وبرتبهٔ کمال و در درجه ولایت رسیدوپنج مرتبه درخواب‌بحضور موفور السرورسید کاینات علیه‌الصلواة والتسلیمات مشرف شد وهر شب وقت خواب در تهجد هفت‌پاره خواندی. صاحب سیرالاولیا گفت: که اگرچه او بظاهرگونه تعلق بملوك می‌نمود وبه‌عنوان خوش طبعی وظرافت مشهور بود اما فی الحقیقت ازآنها بود که‌گفته اند که:

«کمر بخدمت سلطان به بندو صوفی باش!»

و از مشرب عشق و محبت چاشنی تمام داشت و صاحب سماع و وجد و حال بود . ـ شیخ نظام الدین می فرمود : در قیامت هر کسی فخر کند ، فخر شد من بسوز سینهٔ این ترك الله یعنی خسرو خواهد بود ـ و نشأ سوز و گداز او از سخنان او پیدا است و هو یدا امیر در بعضی مصنفات خود نوشته که اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهارصد هزار بیشتر است و تصانیف آنجناب بسیار است . گویند نود و نه کتاب تصنیف کرده و این همه گشایش به برکت آب دهان سلطان مشایخ یافه چنانکه در نفحات آورده که روزی خسرو صحبت خضرعلیه السلام دریافت و التماس نمود که آب دهان مبارك خود در دهان او کند خضر علیه السلام فرمود: این دولت نصیب سعدی شد . امیرخسرو خاطر شکسته بخدمت سلطان مشایخ آمد وصورت حال باز نمود. شیخ آب دهان خود در دهان او انداخت و این رباعی انشأ فرمود :

خسرو که بنظم و نثرمثلش کم خاست
ملکیت ملك سخن ، آن خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

ببرکت آن اعجوبه شعرأ اولین و آخرین شد و از بی نظیران عالم گشت و در علم موسیقی بی مثل بوده و غزلیات دلکش و رباعیات جان بخش و مقطعات روح افزأ و ابیات دل آویز درسرود می بست و بقوالان می آموخت و هر گاه شعری تازه می فرمود اول بنظر سلطان مشایخ گذرانیده بعد از آن شهرت دادی و نسبت به شیخ کمال اعتقاد واخلاص داشت و شیخ رانسبت به او شفقت بود شیخ در باب او فرمود من از همه بلکه از خود تنگ آیم و از تو تنگ نیایم یکی در خو است کرد که از آن شفقت ها که درحق خسرو داری یکی در کارمن کن شیخ فرمود:

آن قابلیت بیار، و شیخ با او عهد کرده که بی او به بهشت نرود. و وقتی برزبان شیخ گذشت: ای خسرو دعأ من بگو که بقای تو موقوف است به بقای من و ترادر پهلوی من دفن کنند وقتی که شیخ وفات یافت امیرخسرو حاضر نبود همراه سلطان تغلق به بنگاله رفته بود از استماع این واقعه بی رخصت بدهلی آمد و گریه ها کرد و تعزیتها و دیوانگی ها کرد ولباس سیاه پوشید ومقابل قبر بنشست و گفت ای مسلمانان من که باشم برای چنین پادشاهی ماتم دارم برای خود می گریم مرا بعد از شیخ بقائی چندان نیست - وفات او - بعد از شش ماه ازین واقعه هژدهم شوال و بروایتی پس از سه ماه روز چهارشنبه نهم ذی قعده سنه هفتصد و بیست و پنج - بوده وسلطان تغلق شاه بعد از نه ماه از انتقال او وفات یافت وطرف پای شیخ به اندك فاصله مدفون گشت ».

صاحب جامع ضمن ترجمه حال نجم الدین حسن بن علاسجزی یا خواجه حسن دهلوی چنین نقل می کند :

«صاحب تاریخ هند می گوید : که در مکارم اخلاق و محامد اوصاف و لطافت و ظرافت مجالس و استقامت عقل وروش صوفیه و لزوم قناعت بی شبه و پاکیزه و در تجرد و تفرد از علایق دنیوی وخوش بودن وخوش گذرانیدن بی اسباب صوری همچو او کمتر دیده ام و چنان شیرین مجلس و مهذب و مودب بود که راحتی که از مجالست او می یافتم از مجالست هیچ کس نمی یافتم وهم صاحب تاریخ گوید که سالها مرا با امیرخسرو وخواجه حسن مودت ویگانگی بود، نه ایشان بی صحبت من می توانستند بود و نه من بی صحبت ایشان و بواسطه من میان هردو استاد چنان رابطه مودت و وداد استحکام یافته بود که بخانه یکدیگر آمد شد کردندی وهم او گوید که از کمال اعتقادی که امیرحسن را بشیخ نظام الدین بود انفاس متبرك شیخ را که در مجالس شنیده بود در چند جلد جمع کرده است وآن را (فواید الفواد) نام نهاده درین روزگار درین دیار دستور ارباب ارادت شده - »

درضمن ترجمه حال شیخ نظام الدین اولیا ملقب به سلطان المشایخ می گوید: «و در دهلی سلطان المشایخ همسایه خانه شیخ نجیب الدین متوکل برادر خرد شیخ فرید گنج شکر در حجره مسجد هلال طشت دار می بودند و بملازمت ایشان آمد ورفت می کردند از برکت صحبت شیخ نجیب الدین متوکل داعیه ملازمت حضرت شیخ فرید گنجشکر پیدا شد وفرط محبت ایشان اورا بی آرام ساخت چنانکه نام مبارک ایشان همواره به تسبیح می فرمود بعد ازاندك ایام از دهلی توجه به قصبه اجودهن نمود روز پنجشنبه بودوقت پیشین بشرف دولت حضور مشرف گشت هرچند خواست که شرح اشتیاق بر زبان آورد نتوانست حضرت شیخ فرید، درو اثر دهشت دید فرمود - لکل دخیل دهشت. مرحبا خوش آمدی صفا آوردی انشاء الله تعالی از نعمت دینی و دنیوی برخوردار گردی درخدمت وصحبت ایشان می بودتا آنکه بمرتبه کمال و تکمیل رسید و برخصت دهلی مرخص گشت و چون در دهلی آمد کثرت ازدحام خلق دید باشارت غیبی به غیاث پور آمده بخدا مشغول گردید آنجا نیز انبوهی مردم افزود چنانکه امرا وملوك وفقرا واهل سلوك را بحضرت ایشان اعتقاد خاص پیدا شد وهمه بخدمت ایشان به نیاز مندی تمام می آمدند و بیشتری از اهل دول که به فسق وفجور مشهور بودند انابت نمودندوتوبه کردند و به صلاح آمدند.

پدرخدمت خواجه ابو الحسن که معروف به خواجه خسرو است یعنی امیرسیف الدین لاچی باپسران بهم اعزالدین علی وحسام الدین احمدو ابوالحسن خسرومرید گشت وآن امیرسیف الدین پیری بی نظیر وصالح وخدا پرست بوده است»

درپایان ترجمه مذکور است: «ارتحال حضرت سلطان المشایخ روز چهارشنبه هژدهم ربیع الاخربوده است وعمرمبارك ایشان هفتاد وپنج سال ودران ایام خواجه خسرو همراه سلطان غیاث الدین تغلق

در بنگاله بوده است خبر وحشت اثر وفات ... ایشان شنید و از آنجا بدهلی رسید و جامه سیاه کرد و روی گردآلود خود بمزار پرانوار آن بزرگوار بمالید هم در آن روضه متبرکه بماند بعد از سه ماه هم دران روز چهار شنبه سنه هفتصد وبیست و پنج او نیز بجوار رحمت حق پیوست و مزار او طرف پایان مزار حضرت سلطان المشایخ است به اندك فاصله و گنبد قبر او از سنگ مرمر ساخته اند».

و در ترجمه حال شیخ برهان الدین غریب چنین آمده: «شیخ برهان الدین غریب رحمة الله علیه از خلفای سلطان مشایخ است صاحب شوق وذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل امیر خسرو و امیر حسن و ظرفا وخوش طبعان دیگر امیر صحبت او بودند و شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی وقتی که در شهر می بود بخانهٔ او می بود او را بخدمت پیرخود اعتقاد تمام بوده است در مدت عمر پشت بجانب غیاث پور نکرد چون در دیو گیر رفت برحمت حق پیوست قبر او هما نجاست و برهان پور که شهریست مشهور درهند وستان بنام شیخ برهان الدین آباد شده است ملوک آنجا معتقد اویند».

در ترجمه حال شیخ کریم لدین سمرقندی می آورد:

«او وزیر سلاطین دیار خود بوده و چون سعادت یار او شد ترك همه گفت روی توجه بجانب هند آورد و در سلك مرید ان فرید الاولیا گنج شکر انتظام یافت و به نسبت صهارت آن حضرت مشرف گشت و بعد ازوفات شیخ الاسلام به دهلی تشریف ارزانی فرمود و از خدمت نظام الاولیا خلافت یافت امیرخسرو وخواجه حسن پیوسته از صحبت اوخوش دل بودند وضیاء الدین برنی مولفات خود را بنظر اصلاح او می گذرانید چون سلطان مشایخ وفات یافت سلطان محمد تغلق او را شیخ الاسلام دهلی کرد و بخطاب انوار الملکی امتیاز بخشید و فرزندان اوخواجه احمد وخواجه نظام الدین از بی نظیر آن وقت و بجمال حسب ونسب آراسته بودند قبور ایشان در دهلی است».

درذکر حال مولانا شهاب الدین می‌نویسد :

«او امام نماز شیخ نظام الدین بوده از اولیاست کلام ربانی را لفظ و معنی یادداشت و بحسن جودت قرائت میکرد و بروشی تلاوت مینمود که شنوندگان را همنشین بزم کلیم اللهی میکرد خواجه خسرو به‌او نهایت اخلاص و اعتقاد داشت در تصانیف خود توصیف او بسیار کرده است این سه بیت از آن جمله است :

چون ازو موج زد کلام احد
نفد البحر قبل ان تنفد
اوچو ابر کرم به‌فرق جهان
زیرآن چون صدف کشاده دهان
مس من گشته کیمیا ازوی
شمع من یافته ضیا ازوی(۱)

درترجمه حال‌خواجه شمس‌الدین چنین مرقوم است :

او ازفضلای وقت بوده است ونسبت خواهرزادگی به‌امیرخسرو داشت و بمقتضای الولد یشبه الخال مانند امیرمغلوب محبت واعتقاد واخلاص شیخ نظام الدین اولیا بحدی بوده که دروقت نماز تا سراز جماعت بیرون نه‌آورده نظربرجمال مبارك سلطان مشایخ نینداختی تحریمه نبستی گوئی بمقتضای این بیت خواجه‌خسرو عمل نمودی :

(۱) (قبر شریف اودر دهلی است) دانشمند محترم و محقق پرکار جناب دکتوروروان فرهادی نخستین بار مرا توجه داده و عنایت‌آوانمودند که این سه بیت در مدیحه مولانا شهاب الدین درپایان مثنوی هشت بهشت امیرخسرو درج است.

در اثنای نماز ای جان، نظر بر قامت دارم
مگر از قامت خوبت قبول افتد نماز من(۱)

جامع کتاب این داستان را - که در دیگر مدارک نیز آمده است - در طی ترجمه حال شیخ حسین نقشی چنین می‌آورد :

«شیخ حسین نقشی از فضائل صوری و کمالات معنوی نصیبه کلی داشت و مشایخ بسیار را ملازمت کرده و خدمت بجا آورده و منافع گرفته در صنعت مهر کنی عدیم المثل بود هر شاگردی که پیش او خواند به دولت صوری و معنوی رسید و در سنه نهصد و هشتاد و چهار دهم جمادی الاخری وفاتش اتفاق افتاد و بعض فضلای وقت در تاریخ وفات او گفته اند:

قطب عالم شیخ دین پرور حسین
آنکه بود از فضل مخدوم دیار
راستان را از جمالش آبروی
اولیا را از وجودش افتخار
علم او همدوش تشریف عمل
فعل او همدست حکم کردگار
چون برفت آن عنصر قدسی صفات
سوی جنت زین جهان بی‌مدار
شد یکی تاریخ شیخ اولیا
گشت دیگر مقتدای روزگار

---

(۱) این بیت امیرخسرو در مدارک موجود ظاهراً بنظر نرسید .

وازاو فرزندان ماندند ازآن جمله شیخ احمد مهرکن به اوصاف حمیده و فضایل صوریه اتصاف داشت و لوله محبت و شعشعهٔ عشق همیشه حریف وقت او بود و ازین عالم ناپایدار مردانه رفته گویند درحضور جنت مکانی ابو المظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی این بیت امیر خسرو دهلوی خواندند که :

هرقوم راست راهی
دینی و قبله گاهی
من قبله راست کردم
بر سمت کج کلاهی

شیخ احمد مهرکن حاضر بود به مجرد شنیدن این بیت حال برو متغیر گشت و همان دم بعالم باقی شتافت و این واقعه هژدهم محرم الحرام در شروع سال هزار و بیست و نه بوقوع آمده صاحب کلمات الصادقین چنین آورده ـ که استادمن مولانا حسن دهلوی تاریخ وفات او به احسن وجوه گفته :

ای حسن! یادکن ز پنجه مرگ
زانکه پنجه شمرده ام سالت
فکر رفتن بکن که زود از ود
این سمع میرسد ز دنبالت
هین ببین هین ببین کجا رفتند
پدر و مادر و عم وخالت
نادر عصر خود علی احمد
که نظیری نداشت در حالت

رفت در حالت سماع وازان
هیچ دیگر نگشت احوالت
سال تاریخش ازعرب جستم
قال لی ماهی هوالحالت »

در طی ترجمه حال شیخ شرف الدین پانی‌پتی-ابوعلی قلندر-جامع کتاب چنین گوید :

«گویند که شبی نماز سلطان المشایخ قضا شده بود، ازین راه بغایت غمگین و اندوهناك گشته این دومره ؟ (۱) بخدمت شیخ ابوعلی نوشته فرستادند :

اج نه سوتی کهنه سون آنکه مری مرجای
جای بچهه دها کتون کورین بهای

شعر هندی باین مضمون که:«امشب با محبوب خود خواب نکرده ام بدن من خامیازه فراق می‌آورد از آنها که محبوب ایشان را نمی‌خواهد بپرسید که شمارا امشب چون می گذرد» بشیخ شرف الدین ابوعلی قلندر گفته فرستاد یعنی یک نماز من قضا شد این همه حالت اندوه وغم به من می گذرد شما که همیشه نماز نمیخوانید حال شما چونست ؟ شیخ شرف الدین

(۱) درمتن اصل همین کلمه (دومره؟) مسطور است که مفهوم نشد.

نیز در جواب شعر هندی نوشته فرستاد:

سامری کثی نه ماینون سپوکی نهین تها نو

کهنته نه پوچهی مات ری دمنی ساکن نا نو

که معنی آن اینست که: خانه خسر مقبول نیستی و درخانه پدر جایت نمی دهند و محبوب با تو سخن نمیکند بزعم خود خود را مقبول محبوب می گیری.

حال شیخ نظام الدین اولیا مستور شد امیر خسرو را پیش شیخ ابوعلی قلندر فرستاد و طلب عفو نمود امیر بخدمت او آمد و غزلهای رنگین در مقامات دلفریب برخواند که حضرت شیخ خوش وقت شد و گریه اش درگرفت امیرخسرو بهمراه شیخ نیز بگریه درآمد شیخ فرمود که من فهمیده گریه کردم گریهٔ تو ازچیست؟ امیر گفت گریه من ازآن است که هیچ نشنیدم شیخ را وقت خوش شد فرمود: خسرو! چه میخواهی بخواه که در درجه قبول خواهد افتاد امیر گفت: حضرتم! حال پیر من عنایت شود، حضرت فرمود که خسرو! چشم بپوش، پوشید بارگاه الهی را مشاهده کرد که انبیا و اولیا حاضرند شیخ گفت: خسرو! هیچ جا پیر خود را هم دیدی؟ گفت نی، فرمود که: حال پیر ترا بتو دادم، در حال دید که سلطان و مقربان حاضرند بخوشحالی تمام برگشت، سلطان حال خود را بازیافته بود امیر قصه را باز گفت . . . گویند :

سبب آزار شیخ از سلطان المشایخ آن بود که: «روزی امیر حسن دهلوی که از خادمان حضرت سلطان بود بملازمت شیخ آمد، شیخ فرمود که آن طباخ شما چه میکند؟ گفت: خامان را میپزد برمزاج شیخ گران آمد و سبب تغیر وقت سلطان گشت و امیر خسرو سبب اصلاح گردید چنانکه گذشت».

ازآنجا که در بعضی تذکره ها مذکور است که امیر خسرو در دره غوربند ـ ولایت پروان ـ از شبستان عدم به شهرستان وجود ظهور نموده وزادگاه پدری این کمترین ازان دره شاداب وبادام ستان معروف می باشد و درروز گار پیشین، راه کاروان رو از ین گذر گاه بند غور وبگفتهٔ بیهقی مورخ مشهور غزنویان ـ غور وند بوده است بنا بران در ختم مقال این بیت او را که می توان چند گونه تعبیر نمود، تبرکاو مناسب حال خود می خوانم:

ذوق خردنجویم از غمکشان عشقم!
فضل عرب ندانم کز روستای غورم!

سخن از هند
در دیوان امیر خسرو بلخی

از: دکتور سید مخدوم رهین

فرهنگ سرزمین ما از آغاز قرن پنجم هجری همعنان با فاتحان مسلمان که از دیار ما راهی کشور پهناور هند شدند، پا بدان مرز و بوم گذاشت و در دوران فرمانروائی خانواده هائی چون غزنویان، غوریان لودیان، سوریان و جزایشان که فرزندان و زادگان سرزمین ما بودند مراحل رشد و تکامل را پیمود و از آمیزش فرهنگ ما و فرهنگ هندیان یعنی دو فرهنگ عمیق و استوار و کهن مفاخر و مآثر ارجمند بی‌نظیری ایجاد شد. بزرگان دین و دانش، مردان شریعت و طریقت و هنرمندان بسیاری در طول قرون متمادی یعنی از قرن ۵ هجری - یازدهم میلادی تا اواخر قرن ۱۳ هجری - نزدهم میلادی از خراسان به هند رفتند و زمینه فراخی برای عرضهٔ نبوغ خویش یافتند. هند و هندیان این پیامبران دانش و ادب را بیگانه نپنداشتند و آنان را به آغوش باز پذیرفتند. دو ملت کهنسال و فرهیخته از نزدیکی هم فیض ها بردند و در طریق تحقیق به اوج کرامت انسانی و فضایل مردمی راه جستند. درین میان هر بزرگ مردی که از خراسان به هند می‌رفت و در آن دیار در میان دوستان هند و مسلمان خود می‌زیست و به خلاقیت علمی و هنری و ادبی می پرداخت بیش و کم تاثیراتی هم از زندگی بومیان و سنت ها و

رسوم هندوان و سرزمین افسانه یی هند در آثارش به ظهور می رسید.

از دیوان قدیم‌ترین شاعر بزرگ زبان دری در هند مسعود سعد سلمان تا دیوان امیر خسرو که او را سعدی هندوستان لقب داده‌اند و آثار شاعران بعدی زبان دری در هند که شمارهٔ آنان سخت بسیار است هریک به پیمانه های مختلف خصوصیات زندگی هندوان و دیار هند را منعکس نموده است. درین مقال انعکاس خصوصیات دیار هند و زندگی هندوان را در دیوان غزلیات امیرخسرو بررسی می کنیم و این بررسی مطالبی را پیرامون تاثیر دیانت و عرف و عادات هندوان، نحوهٔ استعمال کلمهٔ هندو، اماکن و کلمات هندی و جز اینها را در بر خواهد داشت.

تجلی دیانت ومسایل مذهبی هندوان و برهمنان ایشان بیشتر از سایر رسوم و سنت های آنان در دیوان امیر خسرو بچشم می خورد. او بیشتر از بت با ملازمت با هندو و برهمن یاد می کند و ما می دانیم که بت های هندوان عبارتند از اشکال ارباب انواع (برهما، شیوا، ویشنو) و تجسمات آنها بصور گوناگون.

ببرد حسن بتان دینم ای مسلمانان
چو هندوان پس ازین بت پرست خواهم بود
۳۰۰

احترام و خشوع وخضوع هندوان را در برابر اشکال مذهبی در این دو بیت نیز می توان یافت:

چشم خسرو نتوان بست که در خواب مبین
منع هندو نتوان کرد که صورت مپرست
۸۳

* * *

برهمن را بت اندر خانه باشد من بتر زویم
که بت پوشیده در جان من بدکیش می باشد
۱۳۸

برهمنان پیشوایان مذهبی و علمای روحانی و آموزگاران کتب دینی هندوان و در سلسله مراتب طبقاتی جامعهٔ هند و طبقهٔ ممتاز و برگزیده بودند. اینان در جامعهٔ هند و قشر بالاترین بودند و رسوم و سنت های آنان متمایز از دیگران بود و همواره در حفظ این تفوق اصنافی کوشا بودند . ادارهٔ معابد و پرستشگاه‌ها و ارشاد مردم و رهبری مذهبی اجتماع بدست این گروه بود و به‌صوابدید اینان سلاطین و رایان هند پرستشگاه ها و معابد با شکوه بنا میکردند.

امیر خسرو می‌فرماید:

چون جان دهم ازخاک من ای میر ولایت
بتخانه برآری که‌دلم برهمنی شد
(۱۶۱)

ای برهمن بارده رد کردهٔ اسلام را
یاچومن گمراه‌را در پیش بت‌هم بار نیست؟
(۶۴)

در ادب ما سابقهٔ انتساب بت به‌هندوستان و به برهمنان و انتساب برهمنان به‌هندوستان به‌قرن چهارم و پنجم هجری می‌رسد. رودکی گوید:

دل خسته‌و بستهٔ مسلسل موئی است
خون گشته‌و کشتهٔ بت‌هندوئی است(۱)

---

(۱) احوال وآثار رودکی- سعید نفیسی - ۵۱۴

عنصری راست:

کند حسام تورا سقف تهی بلادالروم
چنانکه کشور هند از برهمن وجیپال

دیوان ۱۲۶

فردوسی گوید:

بیامد بر پادشا چنگ زن خرامان بسان بت برهمن

شاهنامه مسکو ۷- ۳۵۲

وزخوب غلامان همه خراسان
چون بتکدهٔ هندو چینستان است

ناصر خسرو ۷۲

مسعودی در مروج الذهب گوید: هندوان برهمنان را بزرگ می‌دارند و بالاترین و نجیب‌ترین طبقه از هندوان ایشان اند. گوشت نمی خورند ومردان وزنان شان نخ زردی بگردن خود می‌آویزند تا از سایر هندوان متمایز باشند.(۱)

مسعود سعد قدیم‌ترین شاعر بزرگ زبان دری در هند نیز گفته است:

برهمنی که بزنار بود نازش او
زبیم تیغ تومی بگسلد زتن زنار

دیوان ۱۹۳

واشاره به زنار برهمنان درین بیت امیرخسرو نیز رفته است:

از چوتوهندوی کافر کیش گل‌چهره استرنگ
گل به هندوستان بود چون برهمن زنار دار

(۱) مروج الذهب ۱- ۷۱

دیگر از عادات هندوان که درین دیوان بچشم می‌خورد رسم خود سوزی وستی است. این سنت هندوان کم و بیش در سایر آثار ما نیز منعکس شده است. یکی از قدیم ترین مآخذ اسلامی که اشاره به رسم خود سوزی درمیان هندوان دارد کتاب عجایب هند اثر ناخدا شهریار است که یکجا داستان امیری را که بخاطر طوطی خویش خود را به‌آتش افگند وندیمان و یاران او نیز به تبعیت از و خود را سوزانیدند و داستان دو مرد که در گودالی آتش افروختند و بدرون آتش رفتند وجان دادند و روایتی دیگر در همین کتاب که میگوید در بلاد هند علیا رسم سوزانیدن پیرمردان و پیرزنان باقی است.(۱)

امیر خسرو می‌فرماید:

هندوان را زنده سوزند این چنین مرده مسوز

بنده خسرو را که ترك است آخر و هندوی تست

دیوان ٦٩

پیش تو بگو کای بت سوزند چو هندویم

برآینه ریز آنگه خاکستر هندویت

(٦١)

و رسم سوزانیدن اجساد مردگان درمیان هندوان که رسمی کهن درمیان آن قوم است.

امیر خسرو گوید:

هندوی شب مرد و خورشید آتشی

از برای سوز آن هندو نمود

(۲۳۵)

---

(۱) عجایب هند ص ۹۲، ۹۳، ۱۲۳.

چون کافرانم کشت غم چون هندوانم سوخت هجر
یارب چه بودی کامدی زان نامسلمان نامه یی
(۵۲۰)

واما رسم ستی آن بود که زن را پس ازمرگ شوهرش با جنازهٔ شوهر می‌سوزانیدند واین کار را کفارهٔ گناهان ورمزوفاداری و پایداری زن درعشق نسبت به‌مرد می‌دانستند :

دعوی عشق کرده ای خسرو ببایدت
چون هندوان درآتش غم زنده سوختن
(۳۷۹)

مردن ازدوستی ای دوست زهندو آموز
زنده درآتش سوزان شدن آسان نبود
(۲۲۷)

عاشقان درروش خویش مسلمان نشوند
که نه درسوختن خویش چو هندو باشند
(۲۳۲)

می‌دانیم که این رسم وحشتناک درسال ۱۸۲۹ درهندوستان ملغی وممنوع قرار داده شد.

شهرت واهمیت بتخانهٔ بزرگ سومنات درديوان امیر خسرو نیز منعکس شده است . این سومنات از بتخانه‌های بزرگ هند جنوبی بود و با سایر بتخانه های گجرات درقرن دهم میلادی (چهارم هجری) درغزوات وفتوحات سلطان بزرگ خراسان محمود غزنوی ازمیان رفت وذکر آن درآثار گوناگون اسلامی اعم ازعربی و دری از دواوین شعر تاکتب تاریخ راه یافته واز عجایب و غرایب و زیبائی وشکوه آن

سخن رفته است . درآثار البلاد آمده است که بت سومنات را با اعدال مقناطیسی طوری ساخته بودند که در فضای پرستشگاه بطور معلق ایستاده بود، بدون اینکه از پائین یا پهلو به‌چیزی تماس داشته باشد ویا از بالا بچیزی آویخته باشد و هرکس که‌آنرا درهوا معلق می‌دید بحیرت می‌افتاد (۱)

درعجائب المخلوقات آمده‌است که چون سلطان خراسان ، سومنات رافتح کرد وخواست بت بزرگ‌آن‌را بشکند ، «هندوان آن‌را بخروار زر می‌خریدند ، نفروخت‌و سلطان‌تبري، برداشت بدست خویش برکند که برآسیابی زرین نشانده بودندو آنرا به‌غزنین آوردو گفت: پدرمن بت‌تراشید که من بت بفروشم وآن سنگ رادرعتبهٔ مدرسه افگند به غزنین تاقدم بران می‌نهندو این‌منات‌را به سونسبت کنند.» (۲) خرابه های‌معبد سومنات هنوزهم‌درگجرات پابرجاست. (۳) وبت سومنات پس‌ازشکستن ومعبدآن پس‌ازویرانگی درزبان‌اهل‌ادب همچنان‌مشهور ومتداول ماند.

امیرخسرو گوید:

بت‌پرستان‌گرز تو آگه شوند
یاد نارند از بتان سومنـــات
(۹۱)

ما چو هند وی سومنات بعشق
بت پرستیم و دل برهمن‌ماست
(۱۲۰)

---

(۱) آثار البلاد قزوینی ص ۹۵
(۲) عجایب‌المخلوقات ـتصحیح دکتورمنوچهرستوده ۲۴۳
(۳) یاد داشت های قزوینی -۵- ۱٦۸

انواع گوناگون جادوگری وسحر و افسون چنانکه می دانیم سابقه کهن و وسیعی در هند دارد وحتی اصطلاح منتر که میان ما نیز متداول است از کلمهٔ منترم Mantram سانسکریت است که معنی آن ورد و کلمهٔ سحرانگیز یا افسون است. هندوان حتی خدایانی چون برهما، ویشنو و شیوا و نیز سیارات هفتگانه را مطیع و فرمانبردار جادوگران می دانسته اند عدهٔ زیادی از برهمنان بدانستن سحروجادوگری شهرت داشته اند. کهن ترین کتاب درباب جادوگری نزد هندوان ودای چهارم است که به آن اتروادا می گویند. برهمنان این کتاب را مخفی نگه میدارند وآن را در دسترس نامحرمان قرار نمی دهند. (۱)

انتساب جادووافسون وچشم بندي به هندوان درادب ما پیشینهٔ کهن دارد ودرآثار گوناگون ما کردارها و شگفتی افعال این گروه بچشم می خورد.

ناصرخسرو گوید:

ره هندوان سوی نیرنگ وافسون

ره رو میان زی حساب است والحان

دیوان ۳۱۹

در کتاب عجایب هند وصف جادوگرانی آمده که نهنگ های دریا را به افسون می کشند و وصف کاهنانی که درصحرا دائره ئی رسم میکنند و پرندگان ازهوابدرون آن دائره می افتند. (۲)

ابن بطوطه نیز دربارهٔ جادوگران و ساحران هندي به تفصیل سخن می راند تاآنجا که این جها نگرد دانشمند از هول اعمال عجیب وغریب آنان تب می کند و به بالین بیماری می افتد (۳)

(۱) سرزمین هند - علی اصغر حکمت ۳۰۹-۳۱۲

(۲) عجایب هند ۸۲-۸۳

(۳) سفرنامه ابن بطوطه ۵۶۵-۵۶۷

امیر خسرو گوید :

شکل دل بردن که تو داری نباشد دلبری را
خواب بندی‌های چشمت کم بود جادوگری را
آه پنهانی خود خوردن که خسرو راست زان بت
بوالعجب ترزین فرو بردن که یارد خنجری را؟
مرا چو موی سرت ساخت چشم جادویت
که موی سر ز پی جادوئی بکار آید

۲۹۲

اشارت دیگر به رسم رنگ کردن جبین نزد هندوان است که آیینی قدیمی است بدینگونه که مواد معطری همچون صندل و زعفران را با خاکستر جسد سوخته مردگان و سرگین گاو مقدس یکجا نموده ازآن رنگی می‌ساخته‌اند وازین رنگ برای گذاشتن نقوش بر اعضای بدن استفاده می‌کردند. بعضی از برهمنان خط عمودی مستقیمی از بالای پیشانی تا روی بینی رسم می‌کنند. برخی دیگر سایر اعضا مانند گردن و سینه و شکم و بازوها را با معجون مذکور نقش و نگار می‌کنند. (۱) و ما این معنی را در شعر عنصری که خطاب به سلطان خراسان محمود غزنوی گفته می‌بینیم :

نکارد به هندوستان زعفران کس
از آن کس کشان زعفران بود زیور
از یرا که شان باشد از هیبت تو
همه ساله بی زعفران رخ مزعفر

(۱) سرزمین هند ۲۹.

امیرخسرو گوید :

ازناصیهٔ ما نشود خاك درش دور

چون صندل بت برهمنان را زجبین ها

(۲۲)

نکتهٔ دیگر درباب احترام واجلال هندوان وبرهمنان ایشان نسبت به خورشید است، هندوان هنگام طلوع وغروب این جرم فروزان فلکی، به نیایش دربرابر آن می‌پردازند. امیرخسرو می‌فرماید :

برهمنان که پرستند آفتاب فلک را

مگر که هندوی ما راندیده اند زمانی

(۳۱٦)

واشاره به گوش سوراخ کردن هندوان است. این سوراخ کردن گوش نزد هندوان چه مرد وچه زن برای بکار بردن گوشواره های قیمتی معمولی بوده است :

گوش هندو پاره باشد ورمنم هندوی تو

پاره کن گوش ومکن پاره دل هندوی خویش

(۳۵۰)

از طرفی یکی ازمعانی کلمهٔ هندودر زبان دری «دربان وغلام» است درین صورت امکان دارد که کلمهٔ هندوی دوم در مصراع اول بهمین معنی بکار گرفته شده باشد که آن نیز باسوراخ گوش وحلقه بی‌مناسبت نیست، در ابیات خمسه امیرخسرو اکثر هند و بمعنی خدمتگار بکار رفته است. ودرین بیت که ابر را به پیل وبرق را بزرین کجک تشبیه نموده رسم هندی بچشم می‌خورد:

گوئی که ابراندر فلک پیل است آن بی‌هیچ شک

وان پیل را زرین کجک برسر نگونسار آمده

(۵۰٦)

کجک بفتح اول و ثانی آهنی باشد سر کج و دسته‌دار که فیلبانان برآن فیل را هرطرف که خواهند برند و آن به منزلهٔ عنان است.
(برهان قاطع)

استفاده از چتر نزد سلاطین بیشتر کشورها در مراسم خاص معمول بود ولی امرای هندی بیش از همه چتر استعمال می‌نمودند. ابن بطوطه گوید: امیر در هندوستان با چتری که بر روی سرش می افرازند شناخته می‌شود. چتر همان است که در مصر قبه وطیر نامیده می‌شود وفقط درروز های عید برسر سلطان می‌افرازند، امادر هندوستان و چین درسفروحضر همواره برفراز سر سلطان است.(۱)

امیر خسرو گوید:

ای آنکه تمام همچو ماهی
با زلف تو چتر پادشاهی
(۵۴۰)

(۱) سفر نامه ۳۵۳-۳۶۳

در شاهنامهٔ فردوسی درموارد متعددی چتر هندی بکار رفته و نشان میدهد که صنعت چترسازی درهند کثرت استعمال آن در ان جا شهرت داشته است:

یکی چتر هندی بسر بر بپای — بسی مردم از دنبر و مرغ و مای
شاهنامه‌چاپ مسکو ۳-۲۳۸

یکی چتر هندی برآمد ز دور — ز هر سو گرفته سواران تور
۲۶-۵

بیاراسته چتر هندی به زر — بدو بافته چند گونه گهر
۲۰۷-۸

ابا ژنده پیلان وزنگ‌درای — یکی چتر هندی بسر بر بپای
۳۳۲-۷

همه ویژه با گوهر وسیم وزر — یکی چترهندی زطاوس نر
۳۳۲-۷

چتر عنبروش کن از گیسو که سلطان منی
ترك لشکر کش کن ازمژگان که خاقان منی
(۵۴۹)

به گرما ازسواد چشم من کن
سیه چتر خود ای سلطان دلها
(۲۱۳)

واشاره به طوطی ونسبتی که با هندوستان دارد:

مرغ دل آشیانه بزلف تو می کند
چون طوطیی که میل به هندوستان کند
(۲۸۰)

وآنجا که خط عارض را به هندوی پشت خم تشبیه می کند:

آن خط غبار برعذارت چون هندوی پشت خم نشسته
(۵۰۳)

یاد آور مرتاضان و ریاضت کشان و جوگیان صاحبدل هندوست که با انقطاع از آلایش زندگی مادی و پرداختن به ریاضت های سخت واعمال شاق بدنی وجسمانی راه به روح مطلق می برند ومراتب کمال روحانی رادر می یابند .

بخش دیگر راموارد ی تشکیل می دهد که هندو به عنوان مشبه به قرار گرفته: هندوی خال را هم به صورت اضافه تشبیهی می توان استنباط کرد وهم بصورت اضافهٔ اختصاصی. اگر به صورت اضافه تشبیهی در نظر بگیریم خال به هندو تشبیه شده و وجه شبه روشن است و اما

اگر بصورت اضافهٔ ملکی مد نظر باشد اشاره به خال پیشانی هندوان است که به هندی «تیلک» و «تیکا» و به اصطلاح مذهبی به آن Pottu گفته اند و آن خال گردی است برنگ سرخ یا سیاه یا زرد که درست درمیان دو ابرو می گذارند. (۱)

امیر خسرو گوید:

یارب که چه ظلم است آن یارب که چه داغ است این
برجان مسلمانان از هندوی خال تو
(۳۸۷)

هندوی خال مبارك برخت مقبل شد
گشت پرویز که درسلک تو لالائی هست
(۸۲)

دیگر تشبیه چشم است به هندو که وجه شبه دران نیز آشکار است:

خسرو ادب چه جوئی ازچشم مست شوخش
هندو چومست باشد ازوی ادب نیاید
(۲۶۱)

تشنهٔ خون مسلمان است چشم کافرت
گر مسلمانی تو کافر گفت آن هند و مکن
(۳۷۱)

---

(۱) سرزمین هند ۲۹۰

از شبروان کویت هرگوشه یی وآهی
وزهندوان چشمت هرغمزه درکمینی
(۵۵۷)

گاهی هم مشبه به شب است ووجه شبه در ان آشکار :

هندوی شب مرد وخورشید آتشی
از برای سوز آن هندو نمود
(۲۴۵)

از چه شب حامل چه زاید جز پریشانی به عمر
هندوی شب حامل وزلف پریشان زاده شد
(۲۱۴)

دیگر تشبیه زلف است به هندو که وجه شبه در ان نیز واضح است :

زلف اورا سربسر عالم به موئی بسته شد
هند وئی را بین کزین سان ترکتازی می کند
(۲۰۹)

عاشقان جان نثار او کردند
زلف هندوش یک بیک برچید
(۳۰۷)

ورزلف توصد جور کند بردل عاشق
ای ترك بدان هندوی کافر چه کند کس
(۳۴۴)

وآنجا که خرمن گیسو رابه هندوستان وبه سپاهی برآمده از هندوستان تشبیه می کند :

زبهر دیدن هندوستان زلف توهر شب
بیا ببین که زسیلاب چشمم آب درآید
(۲۸۳)

چو زلف کافر هندو نژادت
زهند ستان سپاهی برنیاید
(۱۷۹)

گاهی هم از کلمهٔ هندو معنی مجازی را در نظر دارد :

رخت وجود من همه غارت فتنه گشت تا
هندوی طرهٔ توام رهزن خوردو خواب شد
(۱۹۵)

هندوی سنبل توچه دزد دلاور است
کوشب بروشنائی مهتاب می‌رود
(۲۷۲)

زان غمزه عزم کین مکن تاراج عقل ودین مکن
تاراج دین تلقین مکن آن هندوی بی باك را
(۲۲)

گاهی هم کلمهٔ هندو در ادب ما بمعنی مجازی پاسبان ونگهبان وغلام بکار رفته است .خاقانی گوید :

این است همان درگه کوراز شهان بودی
دیلم ملک بابل هندوشه ترکستان (۱)

---

(۱) دیوان خاقانی - تصحیح سید ضیاء الدین سجادی ۳۵۹

و امیرخسرو گوید :

کس متصور نمی شود که چو خسرو

هندوی آن چشم ترکتاز نباشد

(۲۵۵)

برزم اندر دلیر و پهلوان و ترك هندویش

چه پایان و چه پیران و چه دستان و چه زال زر

(۵۸۹)

گاهی هم کلمات هندی بکار می برده مانند کلمهٔ کته ـ چاق و درشت هیکل و گنده :

چون موی شد از فکر میانت تن خسرو

تا همچو رقیبت خنك و کته نباشد

(۱۶۰)

و یا کلمهٔ کاره در ین بیت :

سر آن دو چشم گردم که چو هندوان چالاك

همه راز نوك مژگان زده برجگر کتاره

۵۱۱

کتاره نوعی شمشیر کوتاه است که هندوان در جنگها بکار می برده اند.(۱)

---

(۱) آداب الحرب ۲٦۰

پیشینهٔ استعمال این کلمه درآثار زبان دری تاقرن پنجم هجری می‌رسد . ناصر خسرو گوید :

درین خانه‌چها رستت مخالف

کشیده هریکی برتو کتاره

(۳۹۳)

امیرمعزی از انتساب آن به‌هندوان نیزیاد می کند :

از بیم بدست هندو ودیلم

بی‌بیم شود کتاره وزوبین

دیوان ۵۹۱

و کلمهٔ بلارك دربن بیت امیرخسرو :

غمزه‌مزن کان‌خیال تا بجگرها نشست

تیغ بلارك‌دمیدوای که برسینه‌ها

(۵۹۸)

این بلارك نوعی شمشیر فولادین جوهردار وبران هندی بوده است و بقول صاحب آداب‌الحرب بهتروگوهردارتر وبرنده تر ازهمه انواع تیغ های هندی‌باشد و درهیچ ولایت این‌تیغ نباشد مگر درسر زمین

هندوستان (۱) باید گفت که تیغ هندی حتی درقدیم‌ترین آثار زبان دری شهرت‌داشته ودرآثارمنظوم زبان‌دری‌تا اوایل قرن ششم، بیش از یکصد و بیست بار از تیغ و شمشیر وخنجر هندی یاد شده که خود قرینه‌یی است دال برنزدیکی‌ودوستی‌میان‌دوملت افغانستان و هند که از روزگاری کهن باهم‌روابط گوناگون‌واز جمله‌رابطهٔ بازرگانی داشته اند وانواع تیغ‌ها وخنجرهای ساخت‌هند دربازارهای شهرهای‌مهم‌ما عرضه می‌شد .

شهرت‌تیغ هندی به‌ادب‌عربی نیزسرایت کرده‌است، فرزدق گوید :

كذاك سيوف الهند تنبوظباتها

ويقطعن‌أحيانا‌مناط القلائد (۲)

اشاره به خوبرویان هندی مورد علاقهٔ شاعرواماکن آن دیاربخش دیگری از تأثیرات هندومردم آنجا را برو می‌نمایاند :

مه‌غلام اوستار در پیش یوسف سجده کرد

او بد هلی زاد اگر یوسف به کنعان زاده شد

(۲۱۳)

---

(۱) همان کتاب ۲۶۱

(۲) لطائف‌المعارف ۱۶۶

و اشاره به محبوب هندوی شاعر :

هندوی مرا کشتن ترکانه ببینید

زو سینهٔ من چون بت و بتخانه ببینید

(۱۵۴)

و آنجا که با مطلع :

ای دهلی وای بتان ساده

یک بسته ور سته کج نهاده

خوبرویان دهلوی و هندو بچگان زیبا را وصف می کند (۱)

و اظهار ملالتی در آن هنگام که از شهر دهلی بیرون می رود درین بیت :

از آن خسرو زدهلی رفت بیرون

که ملک هندوئی سلطان نخواهد

(۱۷۴)

---

(۱) خون خورد نشان به آشکاری است / گر چه به نهان خورند باده

فرمان نکنند از آنکه هستند / از غایت ناز نامراده

جائی که به ده کنند گلگشت / در کوچه دمد گل پیاده

خورشید پرست شد دل ما / زین هندوگان شوخ ساده

ند سرا خراب و مر مست . / هندو بچگان پاکزاده

با توجه به زندگینامهٔ امیرخسرو شاید این بیت مربوط بزمانی است که غیاث الدین بلبن درگذشت و درباریان برخلاف وصیت وی نواسه اش کیقباد پسربغراخان رابرتخت نشانیدند. کیقباد شاعر را بدربار طلبید لیکن چون زمام امور در دست نظام الدین بود و او میانهٔ خوبی باشاعر نداشت امیرخسرو از پذیرفتن آن امتناع نمود وباخان جهان که یکی از امرای دولت بود به اود رفت و شاید هم بیت مذکورمربوط بزمان خروج او از دهلی ورفتن به پتیالی متعاقب مرگ سلطان غیاث الدین است. (۱)

اشارت دیگری به خصیصهٔ مردم ملتان است:

صنع یزدان شد چنان از دیدهٔ عیبش مبین
حسن درزنگ وحبش چون عقل درملتان وغور
(۳۳۰)

اینگونه اشتهار مردم شهری به صفت خاص ازقدیم درادب ما معمول است، از جمله ترکیب گاوطوس درادب دری که درقدیم مثلی سایر بوده است و از آن ساده لوحی و کم عقلی اهل طوس را اراده می کردند. آورده اند که وقتی هارون الرشید به شهرطوس رسید، مردم طوس گفتند مکه رابشهر ما فرست تازیارت او کنیم ابن هیاد شاعر در هجوخواجه نظام الدین الملک طوسی بهمین مثل اشاره نموده گوید:
الدهر کالدولاب لیس یدور الا بالبقر. و خواجهٔ بزرگ نظام الملک خوددر زیررقعهٔ یکی از کارمندان دولت که دست به اختلاس جامه های پشمینه سرکاری زده بودنوشت:

---

(۱) شعرالعجم ـ علامه شبلی نعمانی ـ ترجمهٔ فخرداعی گیلانی ـ ۲ ـ ۸۳ و ۸۴

از سر بنه این نخوت کاوسی را
بگذار به جبرئیل طاوسی را
اکنون همه صوفیان فردوسی را
باز آر و دگر گاو مخوان طوسی را (۱)

نکته دیگر در باب تاثیر اقلیم هند بر دیوان شاعر است. ذکر مکرر باران در دیوان او یادآور باران های موسمی هند است بنام برسات که از اواخر ماه جوزا آغاز می شود و درین فصل باران های تند که با برق و تندر همراه است باریدن می گیرد و مقدار آن در بعضی نواحی به بیش از هشتاد انچ می رسد. در چنین محیطی است که امیرخسرو در زیر باران با دلدارش بوداع می ایستد و شاعر و دلدار او و ابر آسمان هریک جدا جدا به گریه می پردازند: (۲)

فصل نوروز که آورد طرب برهمه خلق
چشم بدروز مراموسم باران آورد
(۲۴۳)

گریهٔ خسرو چونگه کرد گفت
خانه روم باز که باران رسید
(۲۵۶)

(۱) لغتنامه دهخدا ـ۳ـ حرف گاف.
(۲) ابر می بارد و من می شوم از یار جدا
چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا
ابر و باران و من و یار ستاده بوداع
من جدا گریه کنان ابر جدا یار جدا

دوستان مستند و باران می چکد
همچنان خیزان فرا بیرون رویم
(۳۱۶)

آب چشمم روز عید از آستانش باز داشت
باز دارد از صلوة عیدی که در باران بود
(۲۱۳)

سیل اشکم چون خیالش دید در دل جا گرفت
روز باران کس نخواهد کز پناهی بگذرد
(۲۱۲)

پیش رفته است آب چشم خسرو از بهر وداع
ابر بارانی است در ره تنگ برا برش مکن
(۳۷۱)

آخرین نکته در باب نزاع های مذهبی و کشا کش هائی درین امر در جامعهٔ هند آن زمان است :

غازیی از پی دین برهمنی رامی کشت
گفت کز بهر سری ترک صنم نتوان گفت
(۸۲)
غازی پیر کند ریش بخون سرخ ومنم
مفسد پیر وخضا بم می چون گلنار است
(۸۲)

چنانکه مثنوی نه سپهر امیرخسرو شاهد است وی به ستایش زیبائی طبعی و بزرگی فرهنگ هند پرداخته است . در مثنوی قران السعدین مزایای زندگانی هند و هنرهای آنرا می ستاید . و این همه در نشرات و مقالات علمی جداگانه مورد بحث آمده است درین مقاله بیشتر به غزلیات امیرخسرو ازین جهت توجه کردیم .

مقایسهٔ شیرین و خسرو باخسرو و شیرین

از : محمد عثمان صدقی

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
کز هر زبان که میشنوی نامکرر ست

عشق و عاشقی کششی است که از هنگام ظهور بشریت برین کرهٔ خاکی با آدمی همراه بوده است. از آن وقت تا کنون ملیونها سال سپری شده و ملیونها عاشق و معشوق بسویه های متفاوت عرض وجود کرده اند. ایشان با شور و نوائی که دلها را به تپش می آورد فضای زندگی خود را پر کردند و رفتند و ناله های شور انگیز شان خاموش شد و گرد فراموشی آنها را ناپدید ساخت. اما از جملهٔ ایشان عدهٔ خاصی بودند که جاویدان گشتند و داستان های عشق شان نسل به نسل انتقال کرد تا بما رسید. کیفیت راز و نیاز و نفوذ عاشقی آنها بقدری برعواطف و احساس لطیف موثر افتاده که نامهای شانرا سمبول عشق و زیبائی ساخته.

در ادب دری نیز بمانند ادبیات سائر ممالک جهان عشاقی وجود داشتند که داستانهای عشق شان پیوسته تارهای حساس عواطف مارا باهتزاز می‌آرد ودلهای مارا به‌تپش می‌افگند و حسن و زیبائی درخشنده وجادوآسای معشوقه ها مارا مسحور می‌سازد. شور جنون عاشقان ورازونیاز آنها باستارگان و پرندگان ونسیم سحر و شب های تار ایثار وجانبازی در راه محبوب قدرت و نفوذ فرشته عشق را برما آشکار می گرداند. حکایت لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، یوسف وزلیخا وصد های دیگر همه صفحات شور انگیز تاریخ ادبی ما بوده است. باگرفتن نام لیلی دلهای آواره مجنون وار درتلاش رسیدن بسیاه خیمه او میشوند وجهان را ازدیدهٔ مجنون می نگرند که :

اگر بردیدهٔ مجنون نشینی
بجز لیلی دگر چیزی نبینی

نام شیرین ما را تا کوه بیستون وجوی شیر می برد وصدای تیشه سحر کار فرهاد که برسنگ خارا نقش شیرین را می کند بگوش می رسد. همچنان نام زلیخا راه دراز بین مصر و کنعان را بخاطر زنده می کند:

چشم یعقوب بره چشم زلیخا از پی
نگهت مصر درین بادیه سرگردانست

این عشق ها بهرپایه و مایهٔ که بوده بوده ولی قلم جادوگر شعرا بآنها آب وتاب گیرنده داده ودرزیرروشنائی خیره کننده آفتاب شعر جاویدان ساخته. ازآنست که مجنون صحرا گرد سمبول عشق و لیلی سیه جردهٔ خیمه نشین علامت حسن وزیبائی گردیده اند.

یکی از شعرای افسونگر که ازفردوسی تاجامی کسی مثنوی راچون او نسروده است نظامی گنجوی بوده خمسه او که شاهکار ادب دری است کلکسیونی است از افسانه های عشق و فضیلت وجوانمردی و سجایائی معکوس. لطف سخن و قبول خاطر و شهرت جهانگیر خمسه حس رقابت شعرای دیگر را برانگیخت. عدهٔ از ایشان درصدد آن شدند که نظیر مجموعه

نظامی، مجموعه ازمثنویات خود ترتیب بدهند وخودرا با نظامی در ترازو بگذارند. یکی از برجسته‌ترین این شعرا امیرخسرو شاعر بزرگ بلخی است که من بمناسبت یاد بود آن امیر نامور بلخ محض شیرین و خسرو او را باخسرو و شیرین نظامی مطرح کرده بمقایسه می‌گذارم :

نکته که نباید ناگفته گذاشت اینست که زبان دری بمانند دین اسلام توسط سلطان محمود غزنوی بهندوستان معرفی شد، سلسله های شاهان افغانی در هند درحفظ وانکشاف زبان سعی بلیغ داشتند، علما، شعرا و ادبا را تشویق میکردند و می‌پروردند. امپراطوران مغلی نیز ازایشان پیروی کردند. دراثرمساعی ایشان واستعداد قابل وصف مردم هند آثار گرانبهایی درزبان دری بوجود آمد. ازجمله شعراو ادبای بزرگ یکی هم امیرخسرو بلخی است دردورهٔ سلاطین تغلقیه وخلجی افغان .

دراینجا سوالیکه فوراً بذهن خطور میکند اینست که امیرخسرو بآن نبوغ و احاطه‌وقدرتیکه درسرودن انواع واقسام شعرداشته‌و ازحیث‌فضل ودانش گوی سبقت از همعصران ربوده بود چرا داستان دیگرا انتخاب نکردوچرا بعد از یکصد و بیست و اند سال خسرووشیرین ودیگرمثنویهای نظامی را نمونه گرفت و پیروی کرد؟ چرا شیرین وخسروخودرا نه‌تنها ازحیث موضوع مطابق به مثنوی نظامی ساخت بلکه طرح خودرا نیزروی همان نقش نظامی انداخت؟

درمورد پنج گنج امیرخسرو دودلیل رامیتوان ارائه کرد :

یکی شهرت عالمشمول خمسه نظامی بود که سلاطین وقت خواستند داستان های شورانگیزو معروف آنرا اززبان شاعردربارخود مکرر بشنوند که «مکرر نیست گرصد بار گوید شیشه قلقل را» شاعررا تشویق وترغیب کردند تا ازیکطرف بتوانند استعداد شاعررادرهنربا هنرمندان سلف میزان کنند و از طرف دیگرنام خودرا بمانند سلاطین سابق درنامه بگنجانند و مخلد سازند.

دلیل دیگر«انا»خود شاعربود درقدرت درشعرسرائی و برابری با یک شاعر بزرگ‌واستاد شناخته شده گذشته . همان بود که امیر خسرو پنج گنج راکه در جواب خمسه نظامی‌است باسم و تشویق سلطان علاءالدین خلجی پادشاه‌افغان درهندوستان نوشت .

پنج گنج خسروی مشتمل است بر: مطلع الانوار، شیرین وخسرو، لیلی و مجنون، هشت بهشت وآئینه اسکندری. سه اثر اول را در ۶۹۸ و آئینه اسکندری را در ۶۹۹ و هشت بهشت را در ۷۰۱ هجری با تمام رسانده بود.

خمسه نظامی مرکب است از: مخزن الاسرار (۵۷۵ هجری)، خسرو و شیرین (۵۷۵ هجری)، لیلی و مجنون (۵۸۴ هجری)، سکندرنامه (۵۹۶ هجری) و هفت پیکر (۵۹۳ هجری) اکنون ببینیم که شیرین و خسرو امیر با خسرو و شرین نظامی تا کجا همنوائی دارد:

هردو اثر در وزن و اصل داستان تماماً یکسان و در طرح شباهت زیاد دارند.

نظامی خسرو و شیرین خود را وقتی سرود که چهل سال از عمرش می گذشت و امیرخسرو بسن ۴۶ اثر خود بنظم در آورده و هر دو در یک سایکل عمری و بمعنی مجازی و حقیقی عشق دانا بودند.

هردو اثر در آغاز اشعاری در توحید، درمناجات، در نعت حضرت سید کائنات، در مدح سلاطین و مشوقین و خطاب زمین بوس و اندر استدلال و بیان حقیقت عالم و عشق دارند. در افاده و طرز نگاه چنان هردو اثر شبیه هم اند که اگر ابیات شانرا مخلوط کنند تفریق مشکل شود. مثلاً در آغاز کتاب گویند:

نظامی: خداوندا در توفیق بکشای
نظامی را ره تحقیق بنمای

امیر: خداوندا دلم را چشم بکشای
بمعراج یقینم راه بنمای

نظامی: بنام آنکه هستی نام ازو یافت
فلک جنبش، زمین آرام ازو یافت

امیر : بنام آنکه جانرا زندگی داد
طبیعت‌را بجان پایندگی داد
نظامی : جواهر بخش حکمتهای باریک
بروز آرندهٔ شبهای تاریک
امیر : رموز آموز عقل نکته پیوند
شناسائی‌ده جان خردمند

راز کائنات :

عظمت کائنات نظامی شاعر دانشمند و فیلسوف را مجذوب کرد، نگاهی بر آسمان انداخت و براجرام و کواکب نیک خیره شد و بفکر اندر گردید و استدلال کرد و از آن به نتیجه رسید و گردش کائنات را معلول گردانندهٔ یافت. گوید :

خبرداری که سیاحان افلاك
چرا گردند گرد کعبهٔ خاك
درین محرابگه معبود شان کیست
درین آمد شدن مقصود شان چیست
چه‌میجویند ازین محمل کشیدن
چه‌میخواهند ازین منزل بریدن
مبین در نقش گردون کان خیالست
کشاد بند این مشکل محالست

و چون وسیله رسیدن بکنه کائنات در دست او نیست میگوید :

از ین گردنده گنبدهای با نور
بجز گردش چه باید دیدن از دور
درست آنست کین گردش بکارست
درین گردندگی هم اختیارست
بلی در طبع هر داننده هست
که با گردنده گردانندهٔ هست!

امیرخسرو استدلال نظامی را خواند و پسندید و در اندیشه او عمیق شد و چون خود شیفته طبیعت بود بمانند نظامی نظر بر افلاک انداخت و در عین حال اندیشه فلاسفه زمان را بر صورت تکوین عالم مورد دقت قرار داد و آنهمه را دروغ و افسانه پنداشت و کوتاهی فکر آنانرا بکرمی که در گندم نهان بوده و زمین و آسمان خود آنرا میداند تشبیه کرد و چون فکر و ذکر را درین مورد بیحاصل دانست خود را بدامن اسلام افگند و کلید هفت اورنگ را در آنجا یافت او گوید :

گر آگاهی خبر گوی ای خردمند
که چون می گردد این گردندهٔ چند؟
چه شکلست این گهی بالا و گه زیر
که گشتش زود بینی ماندنش دیر؟
چه گونه است این بساط ظلمت و نور
که گاهی مشک بیزد گاه کافور؟

اگرمنزل زمین شدآسمان چیست
وگرعالم همین خاکست آن چیست ؟
کجاسردارد این گردنده دولاب
خیالست اینکه می بینیم یاخواب ؟
درین چرخه نظر کردند بسیار
سررشته نشد برکس پدیدار

امیر برای کشف راز کائنات اندیشهٔ را بیان کرد که، هفت صد سال بعد ازوی بشر قدم اول را درآن راه برداشت و پای برمهتاب گذاشت .

قدم تا بر فلک نتوان نهادن
فلک را کی توان مدخل کشادن

امیرفکر فلاسفه را درحل راز کائنات ارزشی نداده و گفته است :

درین اندیشه های پیچ در پیچ
دروغ افسانهٔ بینی دگر هیچ

عشق :

نظامی در تعریف عشق فرماید :

فلک جز عشق محرابی ندارد
جهان بی خاك عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه اینست
همه صاحبدلان را پیشه اینست
طبایع جز کشش کاری ندانند
حکیمان این کشش راعشق خوانند

گر اندیشه کنی از راه بینش
بعشق است ایستاده آفرینش
گر از عشق آسمان آزاد بودی
کجا هرگز زمین آباد بودی

نظامی درینجا عشق را کشش خوانده و آفرینش را بر کشش استوار دانسته است که افاده یک کیفیت علمی است بزبان شعر. امیر خسرو در اندیشه بر عشق براه دیگر رفته و فتح خزینهٔ عشق حقیقی را از عشق مجازی بدست داده:

جهان بی عشق سامانی ندارد
فلک بی میل دورانی ندارد
نه مردم شد کسی کز عشق پاکست
که مردم عشق و باقی آب و خاک است

. . . .

فدای عشق شو گرخود مجازیست
که دولت را درو پوشیده رازیست
حقیقت در مجاز اینک پدیدست
که فتح آن خزینه زین کلیدست

آغاز کار مثنوی :

نظامی طرح مثنوی خسرو و شیرین را ریخته بود که طغرل بن ارسلان بوی فرمانی فرستاد.

من این گنجینه رادر می کشادم
بنای این عمارت می نهادم
بریدی آمد ازدرگاه فغفور
بشغل بنده القا کرد منشور

شهرت اثر نظامی که سلطان علاءالدین خلجی‌راشیفته ساخته بود اورا واداشت که آن داستان شور انگیز رااز زبان شاعرهموطن وبر جستهٔ دربار بشنود واستعداد اورا بیاز ماید پیامی بامیرخسرو فرستاد. امیر گوید:

شبی کاقبال راطالع قوی بود
سعادت کارساز خسروی بود
درآمد خازن دولت به پیشم
قوی کرد از بشارتهای خویشم
عروسی رابیرون آراز عماری
که خورشید آیدش در پرده داری
همش دیبا ببر باشد هم‌اکسون
گه افسانه سر آید گاه افسون
من این پیغام کز دولت شنیدم
چو دولت سر بگردون بر کشیدم
در درج جواهر باز کردم
زدل برلب نثار انداز کردم

امیر خسرو اشاره به‌مثنوی نظامی کرده و اورا بسیارگوی گفته :

نظامی چون سخن ناگفته نگذاشت
زخو بی گو هر نا سفته نگذ اشت
چو بازان شو بکم گوئی فسانه
مگو بسیار چون گنجشک خانه

و بزعم خود داستان نظامی راطویل شمرده و لی‌زود ملتفت گردید که‌او خود ازان اقتبا سها کرده :

درآن گنجیکه بست از گنجه بنیاد
دگرگون کرد گنجور دگر یاد
من ازوی چیده ام پیرایهٔ چند
درین گنجینه خواهم کردنش بند
که باشد تا قیا مت پیکر آرای
عروس عالم از وی فرق تاپای

امیرخسرو که سودای‌جواب خمسه‌را درسرمی پروراندد ر پایان داستان بزبانی که‌عذر ازان می‌ریزد تواضع کنان خود را شاگرد نظامی‌می‌خواند ولی ببان خود را شیرین تر میگوید:

نظامی کاب حیوان ریخت ازحرف
همه عمرش درین سرمایه شد صرف
دلم دیریست کین سودا بسر داشت
که‌گل چینم زباغی کو گذر داشت

میان بر بستم وجستم بزا ری
زبازوی توکل دست یاری
بدین ابجد که طفلان راکند شاد
مثالی بستم از تعلیم استاد
گرش شیرین نخوانی بار بدهست
وگر جان نیست باری کالبدهست
گرم فرصت دهد زین پس خداوند
کنم حلوای او را تازه زین قند
کشاد او پنج گنج از گنجهٔ خویش
بدان پنج آز مایم پنجهٔ خویش
فروگویم بشیرین تر بیانی
بعرض دوستانی داستانی
که تا گوید مرا عقل گرامی
زهی شایسته شاگرد نظامی
نخست از پرده این صبح نشورم
نمود ازمطلع الانوار نورم
پس از کلکم چکید این شربت نو
که نامش کرده ام شرین وخسرو

بقا را اگر تهی ناید خزینه

سه گنج دیگر افشانم زسینه

امیر خسرو این داستان رادر ۴۱۲۴ بیت باتمام رسانیده :

وگر پرسی که بیتش راعدد چیست

چهارالف وچهار ست و صدو بیست

شماره ابیات خسرو و شیرین نظامی درحدود شش هزارو دوصد پنجاه بیت است. علت آنست که امیر ازذکرپس منظرداستان ووقایع تاریخ خودداری کرده ومثنوی را متمرکز بافسانه عشقی ساخته است:

نظامی داستان خودرا (خسرو و شیرین) و امیر (شیرین وخسرو) نامیده که این خود رجحان شاعررا دراولویت این دو نام نشان میدهد.

داستان :

بنای این داستان برعشق بازیهای خسرو پرویز ساسانی با شهزاده خانمی ازارمنستان موسوم به «شیرین» گذاشته شده. دو عنصر سبب برازندگی این داستان عشقی است: یکی وفا و جانبازی یک زن زیبا یک شهزاده خانم با سجیه وصاحب شخصیت بایک پادشاه عشرت پرست باقدرت باستان ، دیگر عشق پاک و بی آلایش یک صنعتگر ماهر یعنی فرهاد کوهکن با یک ملکه صاحب جمال شهر آشوب ورقابت خسرو پرویز با او.

نظامی داستان رااز کهن سالان شنیده وبرشته نظم کشیده و ابتکار ازوست. او گوید:

حدیث خسرووشیرین نهان نیست

وزان شیرین ترالحق داستان نیست

اگرچه داستان دلپسندست

عروسی در وفای خویش بندست

زتاریخ کهن سالان این بوم
مرا این گنجنامه گشت معلوم
اساس بیستون وشکل شبدیز
نشان قصرو آن جوی دل آویز
هوس کاری آن فرهاد مسکین
نشان جوی شیرو قصر شیرین
حکیمی کان حکایت شرح کرده است
حدیث عشق‌ازیشان طرح کرده است

این افسانه زبانزد خاص وعام شده بود که طبع سحرکار نظامی آنرا بنظم درآورد .

این اثر نظامی بقدری شهرت‌یافت که‌ظهیرشاعرمعروف‌وسالخورده راتکان دادوی ازروی‌حسادت بطنزگفت :

کسادتر زهنردرعراق چیزی نیست
خوشافسانهٔ شیرین وقصه فرهاد

اما امیرخسرو داستان‌رااز نظامی‌شنیده وبقدری زیرتاثیر رفته که‌نتوانسته است طرحی از خود بریزد . نظامی برای پایه گذاری داستان‌خود نظربتاریخ انداخته وآنرا باجریانات گذشته وفق داده ونزدیک بحقیقت ساخته اما امیرتوجهی باین امر نداشته‌و شیفته افسانه عشق‌و فلسفه زندگی شده‌است .

خسرو پرویز و شرین: نظامی‌گوید که‌پس از مرگ انوشیروان معروف سلطنت بهرمز پسرش‌رسیدو او چون فرزند نداشت برسم شرقیان نذرو قربانی بسیار کردتا اوراپسری‌زاده شد که‌خسروپرویزنام نهاد.

پدر در خسروی دیده تمامش
نهاده (خسرو پرویز) نامش

خسرو جوان و نازدانه و بی باك شد. هرمز مردی سختگیر و قانونی بود و پرویز را بنا بر هرزگی که در خانهٔ دهقانی کرده بود سیاست کرد تا اینکه بزرگان شفاعت کردند و هرمز پرویز را بخشید و ولیعهد خود ساخت. خسرو پرویز را ندیمی بود شاپور نام که در نقاشی ید طولا داشت و جهاندیده و تجربه کرده بود روزی بر سبیل حکایت از سرزمین ارمنستان و ثروت و فرت در آن سخن زد و گفت که حکمران آن، شمیرا نام دارد که ترجمه آن کلمه ارمنی مهین بانو ست و او برادرزاده و ولیعهدی دارد:

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه چشمی چو آب زندگانی
رخش نسرین و زلفش بوی نسرین
لبش شیرین و نامش نیز شیرین

خسرو غایبانه بر شیرین عاشق شد و شاپور را برای آوردن او فرستاد. شاپور به ارمن رفت و شیرین را با دستهٔ از دختران زیبا یافت که در چمنی بساط عشرت در افگنده. پس صورتی از خسرو را که نقاشی کرده بود به درختی آویخت. شیرین آنرا دید ولی نگهبانان بترسیدند و آنرا پاره کردند. روز دیگر شاپور باز تصویری آویخت شیرین دید و به یکی از دختران گفت بیارد ولی دختر آنرا پنهان کرد و از بازیهای پریان خواند

بگفت این در پری پرمی کشاید
پری زینسان بسی بازی نماید

شب فرارسید و همه :

در آن صحرا فرو خفتند سرمست
ریاحین زیر پای و باده در دست

صبح روز دیگر باز شیرین آن تصویر را دید:

دل سرگشته را دنبال بر داشت
بپای خود شد و تمثال بر داشت

دختران شیرین را غمناک دیدند:

بدانستند کان کار پری نیست
عجب کاریست کار سرسری نیست
بدان بت پیکران گفت آن دلآرام
کزین پیکر مرا رفت ازدل آرام
بیا تا این حدیث از کس نپوشیم
بدین تمثال نوشین باده نوشیم

بعد شاپور خودرا بآئین مغان ظاهرساخت. شیرین اورا طلب کرد و حل معما جست. شاپور کیفیت راز را درخلوت بیان کرد وخسرو پرویز رامعرفی نمود .

سخن میگفت وشیرین هوش داده
بدان گفتار شیرین گوش داده

شاپور باسحربیان برشیرین اثر انداخت و اورا عاشق خسرو ساخت وعلاوه کرد:

بدین فرو جمال آن‌عالم افروز
هوای عشق تو دارد شب و روز
خیالت را شبی در خواب دیده
از آن شب هوش وعقل ازوی رمیده

شیرین ازوی تدبیر جست . شاپور باو گفت به بهانه شکار بیرون شود و با قصای مدائن برود و به قصر شاه فرود آید وانگشتری را باو داد تا کلید معرفت بسا شد که انگشتر خسرو است . شیرین جادو شده عشق آن تدبیر راپذیرفت و بدون در نظر داشتن ننگ‌ونام، تک وتنها سر در بیابان‌راه مدائن در پیش گرفت که چنین کار ازشهزادهٔ چون شیرین بدوراست. دریبجا نظامی خود نیز مسحور پلان خود شده فاصله وتنهائی وخطر راه‌را فراموش کرده.درین هنگام که شیرین بسواری اسپ راه‌نوزد منزل محبوب بود دشمنان‌خسروسکه بنام‌او ضرب زده درشهرها توزیع کردند وعدهٔ راهم بدست هرمز رسانند. هرمز خسرو را توطئه جودانست ودر فکر سیاست کردن او شد. اما «بزرگ امید» یکی ازدرباریان‌دانشمند خسرو را خبر کردوتوصیه نمود که‌چندی بیرون برود تا مصدر فتنه معلوم گردد. خسرو چنان کرد وراه ارمن درپیش گرفت ودربین‌راه شیرین رادید که‌در بیشهٔ درچشمهٔ آب تنی می کرد :آب‌تنی شیرین یکی از قطعات بسیار زیبای ادبی است که‌از چشمهٔ‌طبع نظامی‌درخشندگی‌یافته :

چو قصد چشمه کرد آن‌چشمه نور
فلک را آب درچشم آمد ازدور
سهیل از شعر شکر گون برآورد
نفیر ازشعری گردون برآورد

تن صافیش می‌غلطید در آب
چو غلطد قاقمی بر روی سنجاب
در آب از گیسوان انداخته شست
نه ماهی بلکه ماه آورده در دست
زهر سو شاخ گیسو شانه می کرد
بنفشه بر سر گل دانه می کرد
چو بر فرق آب می‌انداخت از دست
فلک بر ماه مروارید می بست

خسرو آن منظر زیبا را دید ولی نتوانست تصور کند که در آن بیشه که بوئی از آدمیزاد نبود زنی در چشمه آب‌تنی کند و تنها باشد. تصور کرد که او پری بوده که «پری برچشمه‌ها بسیار باشد» خسرو بسوی ارمن و شیرین بسوی مدائن بسیج راه مخالف کردند . شیرین در مدائن و خسرو در ارمن از حال همدیگر آگاه شدند. خسرو شاپور را برای آوردن شیرین فرستاد . درین هنگام خبر مرگ هرمز بخسرو رسید و او بمدائن رفت و بر تخت بنشست اما دریافت که شاپور شیرین را پس بارمن برده‌است. نظامی باچنین پس منظر که تقریباً یک ربع مثنوی او را دربر گرفته خسرو را بر تخت شاهی نشانده و عشق شیرین را دردل او شعله ور ساخته است .

اما امیرخسرو بدون آنکه از سابقه تاریخی ذکر کند وداستان را بر مسند تاریخ بنشاند محض باین مختصر اکتفا کرده :

بتاریـــخ عجم دانندهٔ راز
چنین کرد این حکایت‌را سر آغاز

که چون خورشید هر مز رفت درخاک
کشید اکلیل خسرو سر برافلاك

بعد آبادی ملک ورفاه مردم رادرعهد او بامهارت تمام با این دو بیت زیبا بیان کرده :

چنان آراست ملک از دانش و داد
که شهر آسوده گشت و کشور آباد
باشک و ناله کس ننمود آهنگ
مگرچشم صراحی و رگ چنگ

با چنین اختصار مثنوی امیر دوهزارودوصدپنجاه بیت کوتاه‌تر ازآن نظامی است .

بهرام چوبین سپه سالار ساسانی برخسرو بشورید و او را ازتخت براند اخت .

نظامی درین باره گوید :

زبی پشتی چوعاجز گشت پرویز
زروی تخت شد بر پشت شبدیز
درآن غوغا که تاج او را گره بود
سری برد از میان کزتاج به بود

درمثنوی امیرخسرو پرویزاز بهرام شکست یافته بادسته ازهواخواهان .

همیرفت از طلبگاران نهانی
غبار آلوده چون باد خزانی

شاپور با او همراه بودواورا باحکایت و افسانه و پند واندرز مشغول میداشت وتسلی میداد .

زرمزونکته وافسانه و پند
عبارت را بجان میدا دپیو ند
که درچین بود از ارمن نقشبندی
نبشته نقش شیرین بر پرندی
چومن جادوگرم درصنعت چین
گرفتم نسختی ز ان نقش شیر ین

نظامی وامیرخسرو هردو ازصنعت رسامی‌استفاده کر ده ا ند. نظامی صورت خسرو را به‌شیرین می نماید ولی امیربرعکس تصو یر شیرین را بخسرو نشان‌میدهد که بعقیدهٔ شرقی صورت دوم طبیعی‌ترست وخسر و :

همی دید آن خیال بوالعجب را
بد ندان می گزید ا نگشت و لب را

بعد شاپور در توصیف شیرین گفت :

بتی کاین نسخه‌ازوی درپر ندست
نیابت دار آن تخت بلند ست
بشکل آهو بدل شیردلیرست
نگیرند آهو یش زیراکه شیرست
برش کز لطف چون دریتیم است
درونش آهن و بیرونش سیم‌است

چنان نخلی که گر بتوانش برخورد
نباشد جز بباغ شاه درخورد
سلیمان گر به بلقیس افگند شست
چه زیبا باشد آن خاتم بدین دست

شیرین امیر زنی است بسیار زیبا ولی ناوك انداز و شکاری ودلیرو شمشیری. خسرو آن تصویررا دلپذیریافت:

سوی ارمن شتابان شد سبکخیز
چو عنصر کوسوی مرکز شود تیز
بصحرا داشت شیرین گشت نخجیر
گهی از غمزه کشت آهو گه از تیر
قضا را ز اتفاق بخت قابل
مه‌وخورشید باهم شد مقابل
بگرمی بسکه دلهاماثل افتاد
نظر شد گرم وآتش در دل افتاد
برابرچشم برچشم ایستادند
نظردزدیده رو بررونهادند
بسی کردند ترتیب سخن ساز
ز حیرت هردو را بر نامد آواز

ترتیب ملاقات شیرین باخسرو باینصورت بسیار طبیعی است . شیرین اشارت کرد که درزیر چنار بزرگی خیمه برپا کنند :

اشارت کرد خوبانرا که پویند
غریبانرا خبرها باز جویند

آزاد سروی از ندیم دختران او ازآن بیگانگان آشنا روی خبرجوی شد. شاپور گفت اگر بانوخود بخواهد خصوصی باو بگوید نه بدیگران. شیرین شاپور را بار داد . شاپور خسرو را معرفی کرد:

درآن فوج آن‌سواری کارجمند ست
فرس گلگون واو سرو بلند ست
بزرگان دولتش را نیز دانند
خطابش خسرو پرویزخوانند

درینجا نیزتا کتیک افشای راز هردو شاعر یکسان است .
شیرین نام خسرو را شنید و برسم شاهزادگان باستقبال او رفت وپیاده شد ورکاب بوسید تا احترام شاهی رابرسم روز کرده باشد . خسرو چون آن حرکت بدید از اسپ بزیر آمد واحترامی کرد عاشقانه

فرود آمد ز پشت باد چون باد
چو سبزه بوسه‌زدبر پای شمشاد
چوسر بر کرد در نظارهٔ نور
بنا میزد چه بیند چشم بد دور
جهانی دید از عشق آفریده
جهانی پردهٔ عاشق دریده
ازین‌سواین‌زدیدن گشته بیهوش
وزانسواو زحیرت مانده خاموش

دوعاشق روی در رومست دیدار
نظر برکار ماند و عقل بیکار

شیرین تهنیت گفت :

که یا رب این چه دولت بود مارا
که ابری چون تو مهمان شد گیاه را

خسرو گفت روانه روم است ولی شیرین اصرار ورزید و اورا مهمان کرد مهین بانو باستقبال رفت و برسم خسروان مجلس بیار است .

دریجا آغاز عشق شیرین خسرو بسیار طبیعی است. شهزاده پادشاه فراری را استقبال می کند وآن دو عاشق یکدیگر میشوند. حالانکه در داستان خود نظامی عشاق را قطره قطره از شراب عشق می چشاند وزمینه را برای دیدار دو دلداده بآسان میسرنمی سازد.

درضیافتی که برای خسرو برگزار شد هردو شاعر تقریباً همنواستند وداد عشرت و میخوری و سازوسرود را داده اند. خسرو اظهار عشق و وصل کرد ولی شیرین رد نمود. خسرو بقهراز وی جدا شده بدولت روم پناهنده گشت و مریم دختر امپراطور را بزنی بگرفت و با لشکری فراوان بفارس برگشت و بهرام را بشکست ودو باره پادشاه شد .

دو لشکر :

روبرو شدن هردو لشکر راهردو شاعر استادانه تصویر کرده اند نظامی گوید :

دولشکر روبرو خنجر کشیدند
جناح وقلب راصف بر کشیدند

ترنگ تیر و چاکاچاک شمیشر
دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر
غریو کوس داده مرده را گوش
دماغ زندگان را برده از هوش
زبس نیزه که برسر بیشه بسته
هزمیت راه براندیشه بسته
بمرگ سروران سر بریده
زمین جیب آسمان دامن دریده
حریر سرخ بیرقها کشاده
نیستانی بآتش در فتاده
عقابان خدنگ خون سرشته
برات کرگسان بر پر نبشته

امیر خسرو :

دو لشکر روی در رو باز خوردند
بکوشش بازوی کین باز کردند
سنان جاسوسیئی دلها نموده
زبانی داده و جانی ربوده
زتیر اندازی زنبورك از دور
مشبك سینه ها چون خان زنبور

نی ناوك نوای زار میکرد
نوای او بدلها کار می کرد
خدنگ از سینه دل میکرد غارت
کمان می کردش از ابرو اشارت
مبارز تشنهٔ شمیشر می گشت
بخون آشامی‌ازخود سیر می گشت
باستقبال مرگ از تیغ خوردن
همی شد پای کوبان سرز گردن

مطابق بعنعنه «بزرگ امید» اسطرلاب بدست منتظربود که دقیقه ظفر را دریابد. چون هردو شاعر در بازی شطرنج دست قوی داشتند میدان جنگی بان بزرگی را برتخته شطرنج خلاصه کرده اند نظامی گوید:

بزرگ امید پیش پیل سرمست
بساعت سنجی اسطرلاب در دست
چو وقت آمد ملك را گفت بشتاب
مبارك طالع است این لحظه دریاب
به نطع کینه بر چون پی فشردی
در افگن پیل و شه رخ زن که بردی
ملك درجنبش آمد بر سر پیل
سوی بهرام شد جوشنده چون نیل

امیر خسرو :

بزرگ امید بارای فلک تاب
نهاده چشم در چشم سطرلاب
چو طالع رازمانی دید فرخ
به پیل شاه کرداز فرخی رخ
بشه گفتا که دولت راثبا تست
بران پیلت که دشمن پیل ماتست
روان شد پیل شه باسر فرازی
بیک شه پیل برداز خصم بازی

برطبق مثنوی نظامی خسرو نمی توانست با وجود مریم با شیرین ازدواج کند شاپور را فرستاد که شیرین را بیاردتا نهانی با هم **عشق** ورزند. شاپور نزد شیرین آمد وآرزوی خسرورا بیان کرد شیرین برافروخت :

به تندی برزدآوازی بشاپور
که ازخودشرم دارای ازخدادور

اما در مثنوی امیر ، مریم مرده و بعد خسرو بسراغ شیرین رفته .خسرو و شیرین شبی در صحرا جشنی برپای کردند و بعشرت نشستند .امیر با قلم سحر کارخود آن شب راتصویر کرده که ما چند بیت آنرا ذکر می کنیم :

شبی همچون سواددیده پر نور
هواعنبر فشان چون طره حور
مقیمان زمین در پردهٔ راز
عروسان فلک در جلوهٔ ناز

ززلف شب که دامن برزمین سود
بساط خاك گشته عنبرآلود
شده زهره بصدد ستار غنون ساز
ثوابت را برقص آورده زآواز
زقصر آهنگ صحرا کرد خسرو
کشیده با رگه برسبزهٔ نو
صنم با او برسم دلنوازی
نشسته برسریرسر فرازی

اهل مجلس نیز چون خسرو شیرین از هم نشینی با دلبران محظوظ بودند:

زابرو گشته هرموئی زبانی
زلب هر خنده شرح داستانی

وخسرو:

دهان را بادهانش همنفس کرد
لبش بوسید وهم بر بوسه بس کرد
زبس عشرت همه شب تاسحرگاه
بهشت این جهانی بود خرگاه

خسرو تقاضای وصال کرد و شیرین گفت:

چنان پیوند کن مهر ابدرا
که دوری ره نماید چشم بدرا

خسرو که خود را ناکام یافت بخشم برون رفت و شاپور باو از شکر گفت. خسرو در سپاهان بطلب شکر رفت شکر بدیدار او آمد و شاه :

تماشا کرد حسن با کمالش
موافق دید با شیرین جمالش

باربد نوای عشق سرداد و همه را مسرشار سرود خود ساخت. اما شکر چنگ را از رامشکر گرفت و :

نوارا برطریقی ساز میکرد
که گوش باربدرا بازمی کرد
بلند و خوش نوائی کرد برکار
کزان شد فتنه های خفته بیدار
مراد از زندگانی کامرانی است
چو آن نبود چه جای زندگانیست
گرت نقدیست امروزش بخور خوش
مشوز اندیشه فردا مشوش
بساکس کانده فردا کشیدند
که دی مردند و فردا راندیدند

خسرو را آتش عشق زبانه کشید :

طلب کرد ندمو بدرانهانی که عقدی بست بررسم مغانی

در داستان نظامی مریم زنده است و شیرین حاضر نمی شود که بدون عقد خود را باو بسپارد. حالانکه در مثنوی امیر، مریم مرده و خسرو نمیخواهد با شیرین ازدواج کند ولی بعدتر با سانی شکر تازه آشنا را عقد نموده معلوم نیست که این ضعف سجیه خسرو بوده و یا از نظر

امیردر رفته. درمتن نظامی داستان شکر برنگ دیگرست . شکرفتنه گر بود و شوخ که با خاص و عام گستاخی میکرد در وصف او بخسرو گفتند :

بهرجائی چو باد آرام گیرد
چو لاله باهمه کس جام گیرد

شکر با بزرگان و صاحب نفوذان باده می زدو مستی می کرد. خسرو با لباس دیگر بطلب او رفت و بایوان شکر بار یافت ، شکر آمد :

زگیسو نافه نافه مشک میبیخت
زخنده خانه خانه قندمی ریخت
چو ویسه فتنهٔ در شهد بوسی
چو دایه آیتی در چاپلوسی

شکرطوریکه عادت داشت او را با شراب مست ساخت و کنیزی را شب نزد او فرستاد وخسرو تصور کرد. شگرست. سال دیگر باز همین داستان را از سر گرفت و بعد دانست که شکر نبوده وچون برپا کدامنی او اطمینان حاصل کرد. بآئین زناشوئی نشاندش .

درداستان شکرصحنه پردازی امیر بر نظامی مرجح است .

جوی شیر :

شیرین خبریافت واندوهگین شد « همه شب تا سحر بگریستی زار » روز ها را بسواری سپری میکرد تا روزی بکوه بیستون رفت وفرهاد را دید که :

زخارا دید جوئی ساز کرده
رهی در مغز خارا باز کرده
بحیرت گفت کاحسنت ای هنرمند
کز آهن سنگ را دادی چنین کند

درین اثنا کوهکن از دور پیدا شد که :

ازوهر بازوئی ز آهن ستونی
ز تیشه بیستون پیشش زبونی

شیرین نام او را پرسید و کارش را توصیف کرد و با و گفت که رمه های او در کوهستان است و آوردن شیر مشکل :

بباید ساختن جوئی به تدبیر
کز آنجا تا بما آسان رسد شیر

جوابش داد مرد سخت بازو
که مزد دست من نه در ترازو

شکر لب گفت کاین جا چیست تاوان
که مزد چون توئی ریزم بدامن

فرهاد ملتفت اشتباه خود شده زمین بوسید و :

بگریه گفت مقصودم نه مال است
بز رنرخ هنر کردن وبال است

ز ابروی هلالی پرده بر کن
من دیوانه را دیوانه تر کن

شیرین نقاب برداشت و او را دیوانهٔ زیبائی خود ساخت و بمشکوی خود دعوت کرد و از او را جویا شد .

و دریافت که فرهاد در نسب از خاقان چین بوده ولی عشق سنگتراشی پیدا کرد. درینجا امیر خسرو خواسته است که فرهاد را هم کفو شیرین بسازد و باینصورت از کیفیت داستان کاسته است .

شیرین از و تقاضای کندن جوی شیر کرد و فرهاد خواست :

بشرطی کافگنی در کارمن نور
زروی خویش بخشی مزدمزدور
بگردمن برائی گاه گاهی
نمائی آفتاب از بعدماهی
چوبیدل دیدشیرین کوهکن را
برحمت در پذیرفت آن سخن را

چنین بوده است داستان شیرین وجوی شیرو فرهاد کوهکن از نگاه امیرخسرو اما جریان وقایع در دیده نظامی فرق داشت بدینمعنی.

شیرین درضمن صحبت با شاپور از دوری رمه و سختی آوردن شیر تذکرداده و شاپور فرهادرا معرفی کرد:

که هست اینجا مهندس مرد استاد
جوانی نام او فرزانه فرهاد
که ماهردو بچین همراز بودیم
دو شاگرد یکی استاد بودیم
چوهر مایه که بود از پیشه برداشت
قلم برمن فگندو تیشه برداشت

شیرین فرهاد را احضار کرد .

درآمد کوهکن مانند کوهی
کزو آمد خلائق را شکوهی
در اندیشه که لعبت باز گردون
چه بازی آورد از پرده بیرون

شیرین باو گفت :

گله دورست و مامحتاج شیریم
طلسمی کن که شیر آسان بگیریم
زما تا گوسفندان یکدو فرسنگ
بباید کندجوئی محکم از سنگ
که چوپانانم آنجا شیر دوشند
پرستارانم اینجا شیر نوشند

فرهاد محو جمال شیرین بود و سخنان او را خوب درك نکرد ولی انگشت قبول بر دیده گذاشت و خارج شدو از دیگران پرسید که شیرین چه خواسته بود چون دانست کمر بست و تیشه بدست گرفت .

فرهاد :

فرهاد نظامی، مردیست ورزیده، تناور و هنرمند و از مردمان عادی و ارتباطی با خاقان چین ندارد، نظامی عشق پاك و بی آلایش یك مرد عادی را بشیرین، با عشق پادشاه ساسانیی با قدرت بمیزان گذاشته است که این خودداستان را زیبائی و برازندگی خاص بخشیده است .

فرهاد بفرمان شیرین جوی شیر را بساخت ودر آن حوضهٔ بست شیرین آمد وآنرا دید. نظامی گوید:

چنان پنداشت کان حوض گزیده
نکرده است آدمی ، هست آفریده

شیرین پسندید و باستاد آفرین گفت و بپاداش، جواهرات خودرا به او داد:

زنغزی هردری مانند تاجی
وزو هردانه راشهری خراجی
بران گنجینه فرهاد آفرین خواند
زدستش بستد ودر پایش افشاند
وز آنجا راه صحرا تیز برداشت
چودریا اشک صحرا زیر برداشت

فرهاد هنرمند بود و عالیجناب مرام او خوشنودی معشوق بود نه بدست آوردن گنج، اما محجوب بود وقدرت بیان مافی الضمیر را نداشت. تاب جلوهٔ شیرین نیاورد رو به بیابان نهاد تا بر محجوبیت فائق شود. دیوانه وار عاشق شیرین بود وعشق شیرین برایش فکر ثابت شده بود.

شیرین هم بفرهاد هنرمند ،وتناور وزیبا علاقمند بود ودر دل نسبت به هیکل مردانهٔ او محبتی حس میکرد اماعشق او بجای دیگر تمرکز یافته بود. عشق فرهاد بشیرین شهرت پیدا کرد:

درآفاق این سخن شدداستانی
فتاد این داستان برهر زبانی

اما امیر، فرهاد دیوانهٔ عشق را از کوه بشهر آورده شهره کوچه و بازار و بازیچه طفلان و تماشائیان کرده راز عشق و درد و سوز او را به آهوان و مرغان فاش ساخته!

گهی در آرزوی چشم دلبند
زدی برچشم آهو بوسهٔ چند
بقمری ماجرای راز گفتی
غم دل پیش بلبل باز گفتی

زمزمهٔ عشق فرهاد بگوش خسرو رسید:

چنانش از رشک شیرین تلخ شد کام
که در کامش شکر را تلخ شد نام

در مثنوی امیر، خسرو به توصیه شاپور نامهٔ طنز آمیزی بشیرین نوشت و او را بیوفا خواند:

مبارکباد کن خود را زخسرو
به عشق تازه و همخوابه نو

شیرین هم جواب زننده و طنز آمیزی بخسرو فرستاد:

یقین شد کان وفا و مهربانی
فریبی بود بهر من زبانی
وگرنه برکس این تهمت توان بست
که خود می نوشی و خوانی مرامست؟

چه‌چاره چون چنین افتاد تقدیر
ترا روزی شکر بادا مرا شیر

در اثر نظامی‌خسرو درآتش رشک سوخته ودرفکراز بین بردن فرهاد شد و بامحرمان مشوره کرد که :

گرش مانم بدو کارم تباه است
وگرخون ریزمش خود بگناه است

محرمان مشوره دادند که باو زر بدهد تاترک عشق گوید واگر نشود«بسنگی بایدش مشغول کردن» خسرو فرمان داداورابیاوردند واو :

نه‌در خسرو نگه کرد ونه‌درتخت
چو شیران پنجه کرد اندر زمین سخت
غم شیرین چنان ازدل ربودش
که پروای‌خودوخسرو نبودش

خسرو اورا بعزت نشاندو بسوال‌وجواب پرداخت. این مناظره ازشاهکارهای ادب دري است که‌محض چند بیت آن تقدیم میشود:

نخستین بار گفتش از کجائی
بگفت ازدار ملک آشنائی
بگفت آنجابصنعت درچه کوشند
بگفت اندوه خرند و جان فروشند
بگفتا جان فروشی درادب نیست
بگفت از عشق بازان این عجیب نیست

بگفتا درغمش می ترسی از کس

بگفت ازمحنت هجران او بس

چو عاجز گشت خسرو درجوابش

نیامد بیش پرسیدن صوابش

بیاران گفت کز خاکی وآبی

ندیدم کس بدین حاضر جوابی

خسرو بفرهاد پیشنهاد کندن کوه کرد وفرهاد پذیرفت مشروط برینکه :

دل خسرو رضای من بجوید

به‌ترک شکر شیرین بگوید

خسرو چون اجرای‌آن کار را دورازامکان دانست قبول کرد:

بکوهی کرد خسرور هنمونش

که‌خواند هرکس اکنون بیستونش

درمثنوی امیر، خسرو ازعشق فرهاد می شنود اما باور نمیکند خود لباس شبانی می‌پوشد وبکوه میرود وبا فرهاد مکالمه‌می کند. صحبت فرهاد نظامی باخسرو پادشاه ساسانی بود که‌دبدبهٔ پادشاهی براو تاثیر نداشت اما صحبت فرهاد در اثر امیر ، باشبانی است و صحنهٔ ضعیف شده آئین صحبت بهمان نهج است که نظامی اختیار کرده ولی ابتکار ازان نظامی است . امیر گوید :

بگفتش کیستی‌ودرچه سازی

بگفتا عاشقم درجانگذاری

بگفتا عشق بازان را نشان چیست؟
بگفتا آنکه داند در بلا زیست
بگفتا عاشقان زین ره چه پویند
بگفتا دل دهند و درد جویند
بگفتش دل چرا با خود ندارند
بگفتا خوبرویان کی گذارند
بگفتا گر بمیری درهوایش
بگفتا درعدم گویم دعایش

امیر فرهاد خود را بکندن کوه بیستون با شرط نمی گمارد بلکه با توطئه جان او را می گیرد، اما نظامی فرهاد را اول بکندن سنگ خارا برده و فرهاد:

نیاسودی زوقت صبح تاشام
بریدی کوه بر یاد دلآرام
بالماس مژه یاقوت می سفت
زحال خویشتن با کوه می گفت
که‌ای کوه ارچه داری سنگ خاره
جوانمردی کن وشو پاره پاره

مرگ فرهاد :

رشک وحسد، خسرو را دیوانه کرده و عزم بکشتن فرهاد بست. پلان مرگ در اثر امیر همانست که نظامی کشیده ه یعنی رساندن خبر مرگ شیرین بفرهاد. این توطئه کارگر افتار و فرهاد تاب شنیدن آن

خبرد هشت اثررا نیاوردوجان سپرد. اما امیر سرفرهادرا بسنگ می‌زند و خونش رادرجوی شیر روان میسازد و صحنه را تراژیکتر می کند شیرین ازمرگ فرهاد وپلان خسرو خبر یافت اندوه زیاد کردو پیکر اورا بخاك سپرد و مقبرهٔ برو ساخت . خسرو تعزیتنامهٔ طنز آمیز بشیرین فرستاد :

چرا بایستش اول کشتن ازدرد
چو کشتی چند خواهی اندهش خورد
اگر فرهاد شد شیرین بماند
چه باك از زرد گل نسرین بماند

دراثر نظامی در همین موقع اتفاقاً مریم وفات کرد وشیرین تعزیتنامه بخسرو فرستاد :

درین صندل سرای آبنوسی
گهی ماتم بود گاهی عروسی
عروس‌شاه اگر درزیر خاك است
عروسان دگر دارد چه باکست
مرنج ای‌شاه نازك دل بدین رنج
که‌گنج است آن‌صنم درخاك به‌گنج
بتی گر کسر شد کسری بماند
غم مریم مخور عیسی بماند

بعد ازین واقعه خسرو به سپاهان رفته با شکر ازدواج کرد.
در مثنوی امیر شیرین زنی بود بسیار سخت دل و انتقام جوو خبر داشت که دست خسرو بخون فرهاد رنگین شده .در پی کشیدن انتقام گشت وعجوزه یی راکه«چوگردون درجهان سوزی شده زال» و سحرزبان داشت ، بکشتن شکرزن خسرو گماشت که به حیله با و زهرنوشاند:

قدح پر کردودر دست شکر داد
لبش را ز آخرین شربت خبر داد

درین مورد امیرخسرو قطعهٔ خردمندانه و زیبائی دارد برغفلت آدمی:

درآندم کآدمی را گل سرشتند
زغفلت نکتهٔ بر دل نبشتند
گراز غفلت نبودی سینه را برگ
ز بیم مرگ بودی هر زمان مرگ
دگر جنبندگان مردن ندانند
وگردانند خود زنده نمانند
تومارا بین کزینسان عقده در پیش
همیدانیم ومیپوشیم در خویش
همی بینیم وآگاهیم زین راز
که جان باتن نخواهد ماند دمساز
ولی چون چشم دانش دوربین نیست
نظر می بیند ودل رایقین نیست

کسی زین رفتگاه ایمن فتاده است
که یامرد آنکس و یاخود نزادست

شیرین از تنهائی و ناکامی در عشق بستوه آمد و در یک شب قیرگون که بزبان امیر خسرو :

شبی تاریک چون دریایی از قیر
بدریا در چکیده چشمه شیر
زجنبیدن فلک بیکار گشته
ستاره دررهش مسمار گشته
غنوده درعدم صبح شب افروز
بقیر انباشته دروازهٔ روز
شبی اینگو نه تاریک وجگرسوز
ز غم بیخواب شیرین سیه روز

شیرین بدرگاه خداوندی زارید وعرض و نیاز کرد نظامی مناجات او رابااین زبان سوزنده افاده کرده :

شبی دارم سیاه از صبح امید
درین شب روسپیدم کن چو خورشید
توئی یاری رس فریاد هرکس
بفریاد من فریاد خوان رس

باب دیدهٔ طفلان محروم
به سوز سینهٔ پیران مظلوم
بداور داور فریاد خواهان
بیا رب یارب صاحب گناهان
بمحتاجان در برخلق بسته
بمجروحان خون بر خون نشسته
بدور افتادگان از خانومان ها
بواپس ماندگان از کاروانها
بریحان نثار اشک ریزان
بقربان چراغ صبح خیزان
بمقبولان خلوت برگزیده
بمعصومان آلایش ندیده
که رحمی بردل پرخونم آور
وزین غرقاب غم بیرونم آور

دعائی که ازسر صدق باشد مقبول درگاه ایزدی است . عشق شیرین دردل خسرو باز آتشی برافروخت واورا تا دروازهٔ قصر شیرین آورد. شیرین از بالای قصر بمغازله و نازو عشوه وخسرو از پائین بزاری و لابه و پوزش خواهی پرداختند. شیرین از هرجایی بودن و دل بهرکس دادن خسرو را سلامت کرد و زیبائی ودلارائی خود و آزردگی از بی مبالاتی های

خسرو را برروی او کشید . این منظره را هردو شاعرتصویر کرده اند ،نظامی اززبان شیرین گوید :

چرا باید که چون من سرو آزاد
بود در بند عشقت ما نده ناشاد
هنوزم هندوان آتش پرستند
هنوزم چشم چون ترکان مستند
هنوزم غنچهٔ گل نا شگفته است
هنوزم در دریائی نسفته است
هنوزم دل پرآب زندگانی است
هنوزم آب درجوی جوانی است
لب لعلم همان شکر فشانست
سرزلفم همان دامن کشان است
چه شورشها که من دارم درین سر
چه مسکینان که من کشتم برین در
برو تا برتو نکشایم بخون دست
که بر کردن چنین خونم بسی هست

امیر، نیز عین مطلب را افاده کرده ،امانه برنگی که بوی غرور نازوتکبر ازان برخیزد وخسرو راذلیل سازد بلکه به شیوهٔ شیفتگان وعاشقان متاع حسن را برروی خسرو کشیده و اورا عاشق تر کرده.

از زبان شیرین گوید :

غمت در من چنان گشت آتش انگیز
که خاکستر شدم زین آتش تیز
چه افتاده است من نومیدم از خویش
که بهر چون توئی سوزم دل ریش
هنوزم رخ چو برگ یاسمین است
هنوزم سرو با لا ناز نین است
هنوزم گیسوان آشفته کارند
هنوزم آهوان مردم شکارند
هنوز اندر سرم صد گونه نازست
هنوز افسانهٔ زلفم درازست
نه زلف است این که از آفت نشان است
کمند گردن گردن کشان است

امیر، گوید که خسرو مایوسانه بر در او نشست .و اشک ریخت و کنیزان به شیرین خبر دادند :

شکر لب چون شنید این داستان را
شکیبائی نماند آن دلستان را
دل از عقل خیا ل اندیش برداشت
حجاب نام و ننگ از پیش برداشت
چو آمد پیش آن آزادهٔ خویش
پشیمان ازخود و از کردهٔ خویش

شیرین خسرو را بقصر برد وبزمی شاهانه برپا کرد :

بآئین بزمگاهی ساز کردند
کزان فردوس را در باز کردند

باربد اززبان خسرو اظهار عشق می کردونکیسا اززبان شیرین جواب می گفت وعشق اورا می پذیرفت ، شعر وموسیقی در هردو اثر کرد ومنجر بعروسی گردید :

در مثنوی نظامی ، خسرو مایوسانه برگشت وخواست بسیج راه کند که شاپور مانع اوشد . شیرین از کرده پشیمان گشت و روز بعد بدنبال خسرو رفت :

چواز بی طاقتی شوریده دل گشت
ازان گستاخ رویی ها خجل گشت

در راه شاپور رادید ، بااو راز ونیازدرمیان گذاشت وخواهش کرد که هروقت خسرو درمجلس طرب بنشیند او را درگوشهٔ پنهان کند ودیگر اینکه اگر خسرو شیرین رابخواهد بایدرسماً عقد کند . شاپور پذیرفت وعهداستوار کرد .

درداستان عروسی :

امیر ، همان طرح نظامی را گرفته اما مهره‌های مثبت ومنفی راعوض کرده بدین معنی که درشب عروسی شیرین از بس شراب نوشی بخواب رفت . وخسرو شیرین را بحجلهٔ زفاف برد وباو شوخی بیمزه کرد وخادم پیر بدمنظری رادر پهلوی شیرین خواباند .

چوچشم ناز بکشاد آن مه نو
که گیرد فال نیک از روی خسرو
چه بیند ناطلب کرده بلائی
فراز گنج خفته اژ دهائی
چنان جست از پرند خوابگاهی
که از منقار بو تیمار ماهی

خسرو دررسید واورا درآغوش گرفت و شوخی‌ها تمه یافت. امیر، درشب دیگر، عروس‌را به هفت قلم آراست و چون قرص درخشندهٔ خورشید درآسمان عشق خسرو بجلوه درآورد. و آن منظر را باین مهارت ترسیم کرده:

حریر آبگون برماه بربست
بگیسو چشم بدرا راه بربست
مکلل زیوری درخورد شاهان
بهای هردری خرج سپاهان
بران بالای شهر آرای پوشید
عروسانه زسر تا پای پوشید
زبر پوشی زمروارید شبتاب
بدوش افگند چون پروین بمهتاب
رخ ازگلگونه چون گلنار ترکرد
بیک خنده جهانی پرشکر کرد

برون آمد چواز ابر آفتا بی
موکل کرده برهرغمزه خوابـی
دولب هم انگبین هم باده دردست
دوچشم شوخ هم هشیاروهم مست
خمار نرگسش در فتنه‌جوئی
میان خواب و بیدار یست گوئی
زمستی زلف را در هم شکسته
هزاران توبه در هر خم شکسته

درمثنوی نظامی، مجلس ساز وطرب در خیمهٔ شاهی دایرگردید. شیرین درخیمه دیگر پنهان شد وعکس‌العمل خسرو را ناظر بود. نغمات عشق وسوزو گداز هردو را بهیجان آورد. همینکه باربد اززبان خسرو خواند :

منم عاشق مرا غم ساز گارست
تومعشوقی ترا باغم چه کارست
توبر من تاتوانی ناز میساز
که‌تا جانم برآید می کشم ناز

شیرین طاقت نیاورد :

چنان فریاد کرد آنسرو آزاد
کزان فریاد شاه آمد بفریاد

پری پیکر برون آمد زخرگاه

چنان کز زیر ابر آید برون ماه

هردو بهم رسیدند و بعد از هفت شبانه روز عیش و طرب ترتیبات عروسی را گرفتند، در محفل عروسی خسرو مست و لایعقل شد و او را بردوش بردند و شیرین با او شوخی کرده عجوزی را عروسانه آراست و در پهلوی خسرو خوابانید. خسرو که نیمه هوشیار شده بود:

کلاغی دید برجای هماهی

شده در مهدمائی اژدهائی

خسرو برجست و عجوزه از ترس فریاد کشید و شیرین:

برون آمد ز طرف هفت پرده

بنامیزد رخی هر هفت کرده

خسرو و شیرین بهم رسیدند و سالها بجهانداری بسر بردند. خسرو در اواخر سلطنت پراز غرور و تکبر شد و از کار ملک بیخبر ماند و جز عشرت بچیزی ارزش نداد:

نواسازان نواها ساز کردند

سرود عاشقان آغاز کردند

طرب را بازنو شد روز بازار

قدح خندان و ابریشم در آزار

درهمین سالهاست که نامه حضرت محمد صلعم باو رسید و اورا بسوی یکتا پرستی دعوت کرد خسرو آن نامه را بخواند و چون درعنوان نوشته بود « ازمحمد رسول الله به کسری پادشاه فارسیان » بر افروخت

دریدآن نامه گردن شکن را
نه نامه بلکه نام خویشتن را
زمعجز های شرع مصطفائی
براو آشفته گشت آن پادشاهی
سریرش راسپهر از زیر برداشت
پسردر کشتنش شمشیر بر داشت

امیرخسرو ازذکراین واقعه دوری جسته و شاید بعلت اینکه نخواسته است عکس العمل دینی در برابر اثرادبی او پیدا شود واثررا زیرتاثیر بگیرد .

درپایان داستان شیرین که ظلم و ستم بیحدرا برمردم و طنطنهٔ روز افزون دربار را میدید دلش بحال مردم میسوخت و خسرورا بر حذر میداشت نظامی از زبان شیرین خطاب بخسرو گوید :

بسا آئینه کاندردست شاهان
سیه گشت از نفیر دادخواهان
ندارد سودت آنگه دادو فریاد
که نفرین داده باشد ملک بر باد
جهانسوزی بس است وجورسازی
ترابه گر رعیت را نوازی

ببین دور از تو شاهانی که مردند
زمال و مملکت با خود چه بردند

بنظر نظامی شیرین زنی بوده است دانشمند وی خسرو را بسوی علم و حکمت تشویق کرد. نظامی درین مورد یک سلسله سوالات فلسفی را مطرح ساخت و چون برای بعضی از آنها دانش وقت بما ند امروز جوابی نداشت از آن در گذشت و چهل نکته از کلیله را برای شیرین سروده که رهبر زندگی باشد.

امیرخسرو نیز باین نکته توجه کرده، «مجلس با حکیمان» او مشرح تر از نظامی است.

در حقیقت قسمت اخیر کتاب او رساله ایست فلسفی که نما یشگر احاطه اوست در فلسفه زمان خودش درین قسمت ارزنده نکته جالب مسئله جاذبه است که چارصد و پنجاه سال پیش از نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷) اظهار کرده اما طبعاً بشیوهٔ شاعران و ادیبان. سوال راجع به نبات است که چرا ریشه در گل و ساقه بهوا میرود ولی از جواب قوهٔ جاذبه ظاهر میشود.

....دگرهرچ از کثافت یافت هستی
بمرکز می گراید سوی پستی
همه عنصر بکوشش بی کم و بیش
کشش دارند سوی مرکز خویش

پایان داستان تراژیدی غم انگیزی است. شیرویه پسر مریم توطئه قتل پدر کردو موفق شدو بر تخت نشست و شیرین خود را برسر نعش خسرو کشت. نظامی این قسمت را با تکان دراماتیک نوشته که اثرا میر فاقد آن است. در یکی از شب ها که شیرین در مجلس با خسرو یکجا بود خسرو را پهلودریدند. شیرویه شیرین را دوست داشت و باو تسلی داد و گفت تا همه دیگر «زخسرو بیشتر دارم شکوهش» شیرین شیرویه را فریب دادو در ظاهر باو اشاره موافقه دادو بفرمود که برسم شاهان پارسی

مهدی از عود قماری برای خسرو ساخته در زر بگیرند و با مروارید و گوهر بیارایند و بر کف شاهان بوقت صبحگاه بمشهد ببرند. شیرویه چنان کرد:

چو در راه رحیل آید روارو
چه پرویز و چه کسری و چه خسرو
کشاده سر کنیزان و غلامان
چو سروی در میان شیرین خرامان
کشیده سرمه ها در نرگس مست
عروسانه نگار افگنده بر دست
نهاده گوهر آگین حلقه در گوش
فگنده حلقه های زلف بر دوش
پرندی زرد چون ناهید بر سر
حریر سرخ چون خورشید در بر
پس مهد ملک سرمست میشد
کسی کان فتنه دید از دست میشد
کشاده پای در میدان عهدش
گرفته رقص در پایان مهدش
گمان افتاد هر کس را که شیرین
ز بهر مرگ خسرو نیست غمگین

همان شیرویه را نیز این گمان بود
که شیرین را براودل مهربان بود
همه ره پای کوبان میشد آن ماه
بدینسان تا به گنبد خانه شاه
چو مهد شاه در گنبد نهادند
بزرگان روی در روی ایستادند
میان در بست شیرین پیش موبد
به فراشی درون آمد به گنبد
در گنبد بروی خلق در بست
سوی مهد ملک شد دشنه در دست
جگر گاه ملک را مهر برداشت
ببوسید آن دهن کو بر جگر داشت
بدان آئین که دید آن زخم را ریش
همانجا دشنه یی زد بر تن خویش
بخون گرم شست آن خوابگه را
جراحت تازه کرد اندام شه را

پس آورد آنگهی شه راد رآغوش
لبش برلب نهاد ودوش بردوش
به نیروی بلند آوازه برداشت
چنان کان قوم ازآوازش خبر داشت
که جان باجان وتن باتن بپیوست
تن ازدوری وجان از داوری رست

چنین بوده است چگونگی داستان خسرو و شیرین درنظردو شاعر گزیدهٔ زبان دری.طوریکه ملاحظهٔ گردید طرح داستان وابتکار از آن نظامی است.امیرخسرو بنا بخواهش پادشاه وقت سلطان علاوالدین محمد شاه خلجی وهمسری با خمسه معروف نظامی به مقابله برخاست وداستان سروده شده را بازسرود. برابری با نظامی ومخصوصاً در مثنوی طبع جوال وقدرت ادبی فوق العاده بکار داشت که امیر خسرو واجدآن بود. امیر درشکل افاده وترکیب بندی خود را بپایه نظامی رسانده بالخاصه درتصویرمناظر طبیعی‌قطعات اوازجمال وکمال هردو بهره ورست. برجستگی شاعرروشنی‌طبع اووقتی‌معلوم شود که شاعردرمیدان مقایسه باشاعری بزرگ‌پای درمیدان گذارد نظامی شاعریست بسیار بزرگ وبرابری بااوجزازشعرای بزرگ وبا قدرت‌وروان‌طبع وبااحاطه‌درعلم‌چون‌امیرخسرو ازهرکس ساخته‌نیست

مهارت امیر درنظم شیرین وخسرو بقدری است که اگر ابیات اورا باابیات نظامی درآمیزند امتیاز وتفریق مشکل گردد. طرز افاده،زیبائی ترکیبات،تصویر مناظر نکته‌های حکمت‌آموز درهردو تقریباً یکسان است مثلا نظامی‌ترکیباتی بدینگونه‌دارد: جواهربخش، بروز آرنده،نجم افروز ، ختن خاتون ، بهشتی مرغ، صندل سرای

آبنوسی، یاری رس، و امثال آنها و امیر: رموز آموز، بصارت بخش، شناسائی ده، رفگاه، گردنده دولاب، عقل نکته پیوند، فریب انگیز عقل خیال اندیش، گج صبح، دروازهٔ روز، زبرپوش و نظیر آنها را بکار برده.

امیرنه تنها در طرح داستان بلکه در وزن هم نظامی را تقلید کرده که این خود کار مقایسه را آسانتر ساخته است.

در هردو اثر اظهار عشق بیشتر بصورت غیر مستقیم شده است یعنی باربد از زبان خسرو و نکیسا از زبان شیرین مغازله و معاشقه دارند. خنیاگران می سرودند و عاشق و معشوق را احساسات و عواطف بشور می آمد و هیجانات خود را با نواهای سرایندگان وفق میدادند که این خود ابتکار و سهولتی بوده است در کار عشق بازی.

مثنوی نظامی طویل است و طرح آن برافسانه عشقی و وقایع تاریخی در انداخته شده.

نهادم تکیه گاه افسانهٔ را
بهشتی کردم آتشخانه را

انقلابات داخلی دولت ساسانی در عهد خسرو پرویز وروابط آن با امپراطوری روم شرقی و بالخصوص طلوع اسلام و ذکرنامه حضرت محمد صلعم همه درآنست که حرکت نابخردانه خسرو پرویز نسبت آن نامهٔ گرامی سبب لشکر کشی های اعراب و فتح کشور فارس بدست مسلمانان گردید و انقلاب عظیمی بنیان آن جامعه را دگرگون کرد ولی امیرخسرو در مثنوی خود شیفته رابطه های عاشقانه شد و به جنبه های تاریخی توجهی نکرد ازینرو مثنوی امیر نسبت به اثر نظامی کوتاه‌ترست.

هردو شاعر به مطالب عمیق فلسفه و حکمت تماس کرده و نشان داده‌اند که در موضوع وارد بوده اند ولی امیرخسرو درین زمینه بیشتر پرداخته واحاطه خود را نشان داده و قسمت اخیر مثنوی را بشکل رساله منظوم فلسفی درآورده است.

هردو اثر از نکات اخلاقی و اجتماعی و پند و اندرز فراوان و لطافت های ادبی مشحون است که شاد باد روح هردو شاعر بزرگ:



دکتور محمد استعلامی

نوآوری و بازسازی در داستان شیرین و خسرو

از : دکتور محمد استعلامی(۱)

می‌دانیم که همانند سازی و نظیره گویی برای شاهکارهای ادبی از حدود هزار سال پیش آغاز شده است و نخستین همانند سازیها را در کار کسانی می‌بینیم که به شیوه شاهنامه فردوسی منظومهٔ حماسی پرداخته‌اند. اما در میان آثار شاعران پارسی گوی منظومه‌های نظامی گنجوی بیش از کتابهای دیگر سرمشق شاعران قرنهای بعد شده و نظیره های بسیاری برای آنها پدید آمده است.

درباره این نظیره ها داوری دقیق کمتر شده و اغلب برپیشانی آنها داغ تقلید خورده و همین باعث شده است که جویندگان و کتاب خوانان کمتر به آنها توجه کنند.

اکنون که سخن از امیرخسرو دهلوی و آثار گسترده و ارزنده او ست. من میخواهم در راه شناساندن جنبه های مثبت نظیره های او، گام بردارم

۱- دانشیار و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم (دانشسرای عالی) تهران.

وگمان می کنم اگردراین راه تنها یک اثر او را بررسی کنم داوری درست و منطقی دربارهٔ کارهای ازاین نوع آغاز و در آینده نظیره های دیگر امیرخسرو و شاعران دیگر بهتر ارزیابی و شناخته شود.

قرار بر این است که من باز سازی و نوآوری امیرخسرو را در سرگذشت شیرین و خسرو بیان کنم و برای این منظور نخست باید بگویم: آثاریکه شاعران قرن ششم به بعد به پیروی از نظامی ساخته اند تقلید محض نیست و بخصوص در کار امیرخسرو- هرچند که در یک مقایسهٔ کلی نظامی برتر ازاو به نظر می آید - با دقت بیشتر متوجه می شویم که توانایی او درخلق مضمون ها و ترکیب داستان امتیازاتی برای نظیرهٔ او پدید آورده است که درخور توجه و دارای ارزش هنری و ادبی است.

اگر کار امیرخسرو را درسالهای پیش از توجه به منظومه های نظامی بررسی کنیم می بینیم که شاعری توانا و دارای طبعی روان بوده است. مثلا منظومه قران السعدین او که در ۳۶ سالگی آن را سروده همراه با پختگی، لطافت فکر و مضمون و حسن بیان است و نشان میدهد که امیرخسرو اگرچه نظامی را استاد خود میداند خود نیز در کار شاعری و منظومه سازی پایه یی بلند دارد. غزلها، قصیده ها و سروده های دیگرش نیز این توانایی را تائید میکند.

روشن است که برای ادامه این سخن و رسیدن به یک نتیجه منطقی باید شیرین وخسرو را با خسرو و شیرین نظامی قیاس کرد و در این مقایسه باید زبان، مضمون سازی، توصیفها، واقعه ها و ترتیب اجزای دو منظومه را بررسی کرد:

۱-زبان:- نظامی ذخیرهٔ ذهنی و محفوظات وسیعی دارد و علاوه برآنچه در آثار شاعران پیش ازاو هست خود مقداری واژه و ترکیب درشعرش وارد می کند و ترکیب های تازه یی می سازد و اگر لغزش های کوچک او را نادیده بگیریم مجموعاً بسیار مسلط است. امیر خسرو از نظر ذخیره ذهنی به پای نظامی نمی رسد اما بیانش ساده و روشن است و

در کار او آشنایی و سادگی خاصی هست که برای خوانندهٔ این روزگار خوشایند است. در سرودهٔ امیرخسرو مقداری واژه‌های تازه محلی بکار رفته که تازمان او سابقهٔ کاربرد ادبی نداشته است و از ین نظر، کارش تازگی دارد و یادآور تکیه کلام‌ها و واژه‌هایی است که مولوی در همان عصر در مثنوی به کار برده است. واژه‌ها و ترکیبهایی مانند اشکنه بمعنی نازو ادا، بالش به معنی بالیدن و ترقی، تا پاك به معنی بیقراری و اضطراب، تهی چشم به معنی طمعکار و حریص، تهی دل به معنی بی‌علاقه و دل مرده، و کلالی به معنی کوزه گر، از زبان کوچه و بازار یا اصطلاح شهر و محل خاص است و در آثار ادبی پیشین بسیاری از آن‌ها به کار نرفته یا کم به کار رفته است.

نکته دیگری که در زبان امیر خسرو جای تأمل دارد پاره یی اختصاصات دستوری است. نظامی ترکیبهای پارسی خوبی ساخته است. امیرخسرو نیز با پساوندها صفاتی مانند گردنی (مناسب گردن، گردن آویز) و خواجگانه (شایسته بزرگان) ساخته و گاه از حاصل مصدر حرف (ی) را حذف کرده و مثلاً خونریز را به جای خونریزی به کار برده است و این موارد دستوری هم گاه خالی از تازگی و لطف نیست.

۲ـ مضمون و شیوهٔ تعبیرـ امیرخسرو و دیگر پیروان نظامی در کار خود استخوان بندی خسرو و شیرین را به طور کلی نگه‌داشته اما هرگز موبه‌مو، از نظامی تقلید نکرده اند.

اگر قسمت های مختلف شیرین و خسرو را با خسرو و شیرین برابر یکدیگر بگذاریم آشکار است که بسیاری از مضمون های امیر خسرو ساخته خود اوست مثلا در آغاز کتاب که هردو شاعر سخن از توحید می گویند مضامین و زبان نظامی کاملا عارفانه است و از شهود و حضور سخن می گوید و جلوه های حق را در هستی بیان می کند در حالی که امیر خسرو در این قسمت از ناتوانی بشر در شناخت هستی و خداوند حرف می زند. برای نظامی خدا دیدنی است ـ البته با چشم دل ـ در حالی که

امیرخسرو میگوید :

کسی کو آدمی را کرد بنیاد
کجا گنجد به وهم آدمیزاد ؟

و این درست مخالف مضمون نظامی است که می گوید :

خداوندی که چون نامش بخوانی
نیا بی در جوابش لن ترانی

البته باز هم مواردی هست که توجه او را به مضمون های نظامی نشان می دهد اما بسیار محدود و در همان موارد نیز زبان و لفظ به گونه یی دیگر است. مثلاً در گوشه یی از داستان خسرو و شیرین نظامی این دو را به سلیمان و بلقیس تشبیه می کند :

خبر دادند موری چند پنهان
که این بلقیس گشت و آن سلیمان

امیر خسرو هم میان خسرو پرویز و سلیمان شباهتی پدید آورده اما شیرین را از روی تواضع به مور تشبیه کرده است :

به قطره کی رسد دریا ی پرشور ؟
سلیمان کی خزد درخانهٔ مور ؟

و چنان که می بینیم اگر این موارد را تأثر و تقلید بشماریم محدود به یک کلمه است و تمام مضمون یا تعبیر نظامی در کار امیر خسرو وارد نشده است. گاه در یک قسمت از هردو منظومه بیتها با کلمهٔ معینی آغاز میشود اما در همان بیتها مضمون و تعبیر یکی نیست مثلاً ستایش پیامبر در کتاب امیرخسرو بدین صورت آغاز میشود :

محمد کاصل هستی شد وجودش
جهان، گردی ز شادروان جودش

نظامی گفته است :

محمد کافرینش هست خاکش
هزاران آفرین برجان پاکش

مضمون و فکر چنان که می بینیم یکی نیست . در هردو کتاب پس از ستایش خدا و پیامبر و ممدوحان دو شاعر، قسمتی زیرعنوان «خطاب زمین بوس» آمده است که در آن شاعر از اثر خود حرف می‌زند و آنرا به‌عنوان هدیه یی ناچیز به ممدوح تقدیم می کند. قسمتی از خطاب زمین بوس نظامی و امیرخسرو را در اینجا می آورم و آنها را مقایسه می کنم . نظامی گفته است :

در این اندیشه بودم مدتی چند
که نزلی سازم از بهر خداوند
نبودم تحفهٔ جیپال و فغفور
که پیش آرم زمین‌را بوسم‌از دور
بدین مشتی خیال فکرت انگیز
بساط بوسه را کردم شکرریز

و امیر خسرو گفته است :

تورا هرچند بهر عشرت و نوش
عروس ملک بس باشد در آغوش
ولی بکر مراکز روی زیبا
دلی در سینه نگذارد شکیبا
تماشا کن، که گرارزد به چیزی
سر یر شاه را باشد کنیزی

می بینیم که هردو شاعر مضمون آفریده و مضمون خویشرا به عبارتی دلاویز پرورده اند ودراین گونه موارد تقلیدی در کار امیر خسرو نیست. البته نمونه هایی هم می توان آورد که امیرخسرو کوشیده است مضمونی شبیه مضمون نظامی بسازد. اما این نوع در کار او کم است و نمونهٔ بارزآن مناظرهٔ خسرو و فرهاداست که درآن رنگ تقلید دیده میشود .

چون به مقایسهٔ مضامین امیرخسرو و نظامی پرداخته ایم باید به این نکته هم توجه کنیم که اصولا کار امیرخسرو ساده تراز نظامی است و آن مقدار معانی علمی و اصطلاحات نجوم و جهانشناسی که نظامی به کار گرفته در شیرین وخسرو دیده نمی شود .

برای نمونه طالع بینی بزرگ امید و پیروزی خسرو را بر بهرام چوبین قیاس می کنیم. امیرخسرو می گوید :

بزرگ امید بارای فلک تاب
نهاده چشم درچشم سطرلاب
نظرسوی فلک پرتاب کرده
فلک درچشم اسطرلاب کرده
چو طالع را زمانی دید فرخ
به پیل شاه کرد از فرخی رخ
به شه گفتا که دولت راثبات است
بران پیلت که دشمن پیلمات است
روان شد پیل شه باسرفرازی
به یک شه پیل برد ازخسم بازی

ونظامی درهمان مقام پس از پیروزی خسرو گفته است :

چو سر بر کرد ماه از برج ماهی
مه پرویز شد در برج شاهی
ز نورش زهره و زخرچنگ برجیس
سعادت داده از تثلیث و تسدیس
ز پرکار حمل خورشید منظور
به دلو اندر فگنده بر زحل نور
عطارد کرده زاول خط جوزا
سوی مریخ شیر افگن تماشا
ذنب مریخ رامی کرده در کاس
شده چشم زحل هم کاسهٔ راس
بدین طالع کزاو پیروز شد بخت
ملک بنشست بر پیروزه گون تخت

می بینیم که در کار امیرخسرو جز چند اصطلاح بازی شطرنج دشواری نیست در حالی که نظامی وارد معانی ستاره شناسی شده و از آن معانی مضمون وصفی آفریده است .

۳- توصیفها: در این مورد هم باید تکرار کنم که امیرخسرو یکسره اسیر تقلید از نظامی نیست و برای اثبات این داوری از تک بیت ها و نیز از نمونه های چند بیتی می توان یاری جست: روزی که شیرین به شکار میرود و خسرو را در شکارگاه می بیند در این داستان جای خاصی دارد،

درباره این روز نظامی می‌گوید :

چنین گوید جهاندیده سخنگوی
که چون می‌شدد ران صحرا جهانجوی
شکاری چون شکرمی‌زد زهرسو
بر آمد گرد شیرین از دگر سو
که بایاران جماش آن دلا فروز
به عزم صید بیرون‌آمد آن روز
دو صیدافگن به یک جا بازخوردند
به صید یکدیگر پرواز کردند
دوتیراند ازچون سروجوانه
زبهر یکدیگر کرده نشانه
دو یار از عشق خود مخمورمانده
به‌عشق اندر، زیاران دورمانده
یکی را دست شاهی تاج داده
یکی صد تاج را تاراج داده
یکی راسنبل از گل برکشیده
یکی را گرد گل سنبل کشیده
یکی موغول عنبر بسته برگوش
یکی مشکین کمندافکنده بردوش
یکی از طوق خودمه راشکسته
یکی‌مه را زغبغب طوق بسته

نظر بریکدیگر چندان نهادند
که آب از چشم یکدیگر گشادند
نه از شیرین جدا می گشت پرویز
نه از گلگون گذر می کرد شبدیز

و امیرخسرو در وصف همین صحنه گفته است :

به صحرا داشت شیرین گشت نخجیر
گهی از غمزه کشت آهو گه از تیر
ز تیر ش کز روش درخوردزه بود
پلنگان را به پیشانی گره بود
قضارا زاتفاق بخت قابل
مه وخورشید با هم شدمقابل
به گرمی بس که دلهامایل افتاد
نظرشد گرم وآتش دردل افتاد
برابر چشم برچشم ایستادند
نظر دزدیده رو بررو نهادند
بسی کردند ترتیب سخن ساز
زحیرت هردورا بر نامد آواز
نگه می کرد ماه از گوشهٔ چشم
دلش پرمی نگشت از توشهٔ چشم

بسی می خواست دل برجای دارد
به طوفان ، برزمین چون پای دارد؟

آشکار است که این دو وصف در دو مایهٔ متفاوت است و مضمونهای امیرخسرو کاملاً تراوش ذهن اوست و در موارد دیگر هم توصیفها به همین شیوه است . مثال دیگر مهمانی مهین بانو برای خسرو پرویز است . درآنجا هم اگر چنین قیاسی پدید آوریم به این نتیجه می رسیم که امیرخسرو مضامین تازه یی از خود ساخته و چنان که گفتم تنها در استخوان بندی داستان پیرو نظامی است .

۴ـ وقایع و قسمتهای داستان : یکی از دلایل آن که کار امیرخسرو تقلید صرف از کار نظامی نیست اختلافی است که در واقعه های داستان دو شاعر دیده میشود . اگر به ترتیب از آغاز کتاب ورق بزنیم و هر قسمت از شیرین وخسرو را با خسرو و شیرین برابر هم بگذاریم می بینیم که :

امیر خسرو قسمتهایی از داستان را که پیش از مرگ هرمز (پدر خسرو و پرویز) واقع شده تقریبا حذف کرده و از آنها به اشاره یی گذشته است .

درآغاز ماجرای عشقی شیرین با خسرو ، این دو دلداده در شکارگاه یکدیگر را می بینند و مطابق روایت نظامی از نام و نشان یکدیگر آگاه می شوند . درحالیکه امیرخسرو می گوید : پس از ملاقات در شکارگاه ، شاپور (ندیم خسرو) به سرای شیرین می رود و ازخسرو سخن میگوید و او را می شناساند و :

چوشیرین نام خسرو کرد در گوش
نماند از ناشکیبی درسرش هوش

پس از این، آشنایی باز روایت یکسان نیست. مطابق روایت امیرخسرو، شیرین دو باره به دیدن خسرو میرود ورکاب او را می بوسد و هردو از دیداریکدیگر بیهوش میشوند. این صحنه را نظامی درهمان نخستین دیدار شکارگاه ترسیم میکند وهمان جا که این دو یکدیگر رامی بینند و می شناسند، نظامی میگوید :

فتادند ازسرزین برسرخاك.

ـ درکار امیرخسرو موارد زیادی هست که شیرین نه تنها ناز وغرور ندارد بلکه نازخسرو رامی کشد و بیش از اندازه افتادگی وتواضع می کند. در این مورد ظاهرا نظامی چگونگی برخورد دوعاشق را واقعی تر وطبیعی تر وصف کرده واین همه فرو تنی و خود شکنی در شیرین نیافریده است.

پس از نخستین بزمی که شیرین درحضورخسرو برپا میکند، مطابق روایت نظامی، خسرو می خواهد از شیرین کام بگیرد اما شیرین رام نمیشود. خسرو می رنجد و به روم میرود. اما امیرخسرو می گوید : خسرو وقتی که از مهر شیرین خاطرآسوده شد به روم رفت:

به شیرین گفت می‌دانی که کارم
پریشان است همچون روزگارم
مرا در ملک خود کاری در افتاد
رسیدم با تو، کاری دیگر افتاد
کنون کامیدم از تویافت یاری
به‌ملکم نیز هست امید واری
گرم دستوریی باشد زرایت
برارم سر به روم از زیر پایت

ـ نکته دیگری که نشانه اختلاف روایات است محدود شدن نقش مهین بانو در کار امیرخسرو است. هنگامیکه شیرین و خسرو در نخستین دیدار به هم میرسند در کار نظامی مهین بانو سر به گوش شیرین می‌گذارد و نصیحت می کند که مواظب بخت خود باشد و درجای دیگر نظامی از جاه وجلال مهین بانو و فرمانروایی‌او (ودرموردی ازنشستن شیرین به جای‌او) سخن می‌گوید.

ولی در کار امیر خسرو جلوهٔ مهین با نو محدود به یکی دو اشارهٔ زودگذر است .

به همین ترتیب اگر جزئیات دیگر داستان را در دو کتاب قیاس کنیم این اختلاف روایت را اشکارتر می بینیم. جزئیات داستان مریم دختر قیصرو شکر معشوق یا همسر دیگرخسرودر دو کتاب همانند نیست. آشنائی ورابطهٔ شیرین با فرهاد پیکر تراش در دو کتاب به یک صورت بیان نشده است. حتی در داستان امیرخسروا ین واقعه هنگامی رخ می‌دهد که شیرین از اندوه توجه خسرو به شکر (زیبا روی اصفهانی) رنج می‌برد: و روزی که به گشت و شکار می رود در کوه سنگتراشی فرهاد را میبیند و آواز اورامیشنود و داستان تراشیدن جوی شیر در کوههای مغرب ایران پیش می‌آید. شیرین فرهاد را به قصرخود می برد و برایش بزم برپامی کند و سرانجام می‌فهمد که فرهاد یک کارگر ساده نیست و از بزرگزادگان چین است .

به هرحال در جزئیات داستان اختلاف تااندازه‌ئی است که این تصور راپیش میآورد که: ممکن است ماخذ کار امیر خسرو جزنظامی کتاب دیگری هم باشد و بعبارت دیگرامیرخسرو خواسته باشد در این باز سازی آنچه را احتمالا در مأخذ دیگری یافته به قالبی همانند قالب نظامی بریزد.

درمثنوی های دیگر هم که امیر خسرو پای خودرا برجای پای نظامی نهاده باز این تصرف وتغییر دیده میشود. مثلاً اگر آیینه اسکندری اورابا اسکندر نامه نظامی قیاس کنیم این اختلاف را به وضوح می بینیم .

من نمی خواهم نتیجه بگیریم که امیر خسرو برتر ازنظامی است یا نظامی برتر از امیر خسرو است. درهر صورت امیر خسرودر منظومه سازی خود را پیرو نظامی می‌داند وتقدم نظامی هم به جای خود محفوظ است وهمه می‌دانیم که او باچه قدرتی معانی گوناگون را می‌آمیزد ودر گرد هرعنوان مضمون هارادر یک طیف آهنربایی پیوند می‌دهد .اما چیزیکه دراینجا برای ادای حق امیرخسرو باید گفت این است که پیروی اواز نظامی با نوآوری وآفرینش وتازگی همراه است. اوبر استخوان بندی داستان نظامی گوشت وپوست تازه‌یی کشیده وخلاقتی نوپدید آورده که‌اگر به زیبایی ودلربائی کار نظامی نباشد باز هم جالب و دلاویز است .

شیوهٔ داستانسرایی امیر خسرو

نمونهٔ مثنوی هشت بهشت

بقلم علی اصغر بشیر

مطلبی که بنده میخواهم درین مجلس گرامی، بعرض حضار محترم برسانم این است که امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی، گذشته ازینکه به گواهی دیوان اشعارش: شاعری نازکخیال وتوانا بود، وعلاوه براینکه از مطالعه اثر منثورش «اعجازخسروی» بر می‌آید که دبیری بلیغ و واندیشمند بود، وصرف نظرازینکه مثنوی‌های تاریخیش اورا به‌عنوان یک مورخ جهان بین وحقنویس معرفی میکند وباوصف اینکه به شهادت مثنوی «مطلع الانوار» ش، عارفی باخبر از همه مراتب سیرو سلوك بشمار میرود ودرعین حالی که بگفته خودش و به گواهی اکثر مورخان وتذکره نویسان ومحققان، درموسیقی وآهنگ‌سازی، استاد بوده است یک داستانسرای چیره‌دست وآگاه ازتمام رموزو دقایق داستانسرایی نیز بوده است .

بنده درضمن این گفتار، میخواهم از میان جلوه های مختلف شخصیت این فرزند گرانمایهٔ بلخ که در دامان هند پرورش یافته است، نکاتی را درباره هنرداستانسرایی او و شیوه‌ای که وی برای داستانسرایی برگزیده بود، به عرض برسانم :

البته، دانشمندان محترمی که درین محضرتشریف دارند، بهتر میدانند که هنرداستانسرایی به معنی بیان قصه و داستان در طی سخن منظوم با هنر نگارش داستان به مفهوم مصطلح امروزی که زیرعناوین حماسه، رومان، ناول، فیبل، کنت، فانتیزی، درام و جزاینها می‌آید یا به معنی قدیمی آن که عبارت از روایت ساده قصه و تمثیل و حکایت است نه تنها فرق دارد، بلکه چون داستانسرا مقید است که هم اصول و روش های خاص داستان نویسی را رعایت کند و هم قواعد شعر و شاعری را در نظر داشته باشد کاری به مراتب دشوارتر است اما داستانسرای بزرگ ما- امیرخسرو- بخوبی توانسته است در خلال مثنوی های داستانی خویش مهارت، و چیره دستی خود را در این کار دشوار نشان بدهد و هردو طرف معادله را در نظر بگیرد .

البته امیرخسرو، مبتکر هنر داستانسرایی نیست و قبل از او بسیاری از سخنوران و شاعران نامی، به این کار دست زده‌اند بطوریکه میتوان گفت که تاریخ داستانسرایی درادبیات دری، اگرمقارن با پیدایش شعر دری نبوده باشد بیشتر از نیم قرن تا یک قرن فاصله نخواهد داشت، زیرا میدانیم که هموطن امیرخسرو، ابوالمؤید بلخی، داستان«یوسف وزلیخا» را تقریباً در اواخر قرن سوم هجری به نظم آورده بوده و هموطن دیگرش، ابوشکور بلخی، داستانی، بنام «آفرین نامه» داشته که در سال ۳۳۳ هجری پرداخته بود و قسمتی از ادبیات پراگندهٔ آن در فرهنگ نامه‌ها به شهادت بعضی از لغات آمده است و نیز هموطن دیگرش دقیقی بلخی - به نظم داستان حماسی فرسان روایی

گشتاسپ و ظهور زردشت پرداخته است که هزار بیت آن در شاهنامهٔ فردوسی بعینه نقل شده است ، همچنان، رودکی کتاب کلیله و دمنه را، عنصری داستان وامق وعذرا و چند داستان دیگر را، عیوقی داستان ورقه و گلشاه را، فردوسی سرگذشت فرماندهان و پهلوانان آریانا بخصوص رستم و سهراب را، اسدی طوسی سرگذشت گرشاسپ را، ابن ابی الخیر بهمن نامه را، عطاء بن یعقوب رازی برزو نامه را و بیژن نامه را، عثمان مختاری غزنوی سرگذشت شهریار پسر برزو و نبیرهٔ رستم را، فخرالدین اسعد گرگانی، قصهٔ ویس و رامین را نظامی گنجوی داستانهای خسرو و شیرین، لیلی ومجنون، اسکندر و بهرام گور را و شعرای نا شناختهٔ دیگر داستانهایی چون سامنامه فرامرز نامه، جهانگیر نامه، بانوگشسپ نامه، بهمن نامه، آذر برزین نامه، سرگذشت کک کوهزاد وامثال آنرا به نظم درآورده‌اند.

و نیز شعرایی عارف‌مشرب چون سنائی غزنوی، فریدالدین عطار، مولانا جلال الدین بلخی، سعدی شیرازی و نظامی گنجوی سابق الذکر، درضمن مثنوی های عرفانی و اخلاقی به ذکر یک سلسله حکایات اعم از کوتاه یا دراز که آن نیز نوعی از داستانسرایی است پرداخته اند و بدون تردید، غیر از آنچه یاد شد، دهها (و شاید صد ها) داستان حماسی یا عشقی دیگر درفاصلهٔ پیدایش شعر دری تازمان امیر خسرو توسط شاعران نامی و گمنام، سروده شده بوده که اکنون نه از گویندگان آنها هیچ گونه نام ونشان باقی مانده و نه ازآنچه سروده اند اثری یاخبری برجایست، که نه از تاك نشان است و نه از تاکنشان .

اما امیر خسرو گرچه مبتکر داستانسرایی بمعنی عام آن نیست ولی این مزیت را دارد که در کار داستانسرایی همانطوریکه استادان محترم دکتور محمد استعلامی ومحمد عثمان صدقی بیان فرمودند، نوآوری هایی کرده و روشهای تازه‌ای درین فن ابداع نموده است چنانکه به عرض حضار محترم خواهد رسید .

این نکته هم قابل یادآوری است که آگاهی کامل از شیوهٔ داستانسرایی امیرخسرو، بطوریکه همه میدانند، مستلزم مطالعهٔ دقیق همه داستانهای منظوم و مقایسهٔ آنها با داستانهایی است که قبل از وی به‌نظم آورده شده بخصوص خمسهٔ نظامی که امیرخسرو نسبت به‌آن اعتنایی خاص داشته و خمسهٔ خود را بر اساس آن، بنیاد نهاده است.

اما این کار، چون از یکسو به‌همت تنی چند از استادان حاضر صورت گرفته است و از سوی دیگر این بنده با مسئلهٔ مهم رعایت وقت گرانبهای دانشمندان حاضر، روبرو بود برخود لازم میدانست که‌در رعایت ایجاز و اختصار بکوشد تا اگر سخنانش به‌قیمت وقت حضار محترم وافی نباشد، لااقل کمتر احساس شرمندگی کند، از آنرو، با در نظر گرفتن دونکته یاد شده، ازمیان داستانهای منظوم امیرخسرو، تنها مثنوی هشت بهشت او اساس این گفتار قرار داده شد.

وجه انتخاب بخصوص این مثنوی هم اینست که داستانسرای ما در هشت بهشت چند داستان راکه هرکدام محیط جداگانه و طرح خاصی دارد، آورده است یعنی داستان رزمی، بزمی، علمی، اخلاقی، افسانه محض ونیمه افسانه را در این مثنوی می‌توان یافت که پژوهندهٔ شیوهٔ داستانسرایی امیرخسرو رادرلابلای این داستانها می‌تواند جستجوو بررسی کند.

شاید چندان بی‌مورد نباشد اگر مختصری در باره معرفی هشت بهشت گفته آید:

هشت بهشت، یک‌مثنوی به بحر خفیف بروزن حدیقه سنائی وجام جم اوحدی و هفت پیکر نظامی است. این مثنوی جزء پنجم از خمسه امیر خسرورا تشکیل میدهد و داستانسرای ما در این مثنوی، صحنه هایی از زندگی بهرام گوررا که آمیخته با عیش و نشاط و تفریح بوده است، شاعرانه نقاشی کرده است. نعمان بن منذر مربی بهرام که‌در این مثنوی وزیرو همه کارهٔ دولت اوست. برای آنکه اندیشه بهرام را از شکار

که مهمترین تفریح او بود، منصرف سازد و او را از بیابانگردی به شهر منتقل سازد، هفت قصر که از حیث زیبایی و نازو نعمت، مثل هفت بهشت است میسازد و هفت شاهدخت را از هفت گوشهٔ دنیا به همسری بهرام طلب میکند و درین قصر ها می‌نشاند و هریك ازین قصر ها با روزی از ایام هفته مناسبت نجومی دارد و به رنگی که منسوب به اختر مربوط به همان روز است ساخته شده، و بهرام در هر روز از هفته با لباسی متناسب با آن روز و آن قصر نزدیکی از بانوان قصر نشین خود میرود و او هم داستانی که با همان رنگ مناسبت دارد برای بهرام میگوید .

اولین نوآوری که در کارهای امیرخسرو دیده میشود (اگر چه بطور مستقیم مربوط به داستانسرایی نیست ولی چندان بی ارتباط هم نیست) این است که وی باآنکه در هنگام سرودن مثنویهای داستانی خود، از شاعران به اصطلاح درباری بشمار میرفته است، در مثنویهای خود و از آنجمله در هشت بهشت، مدح و ستایش مرشد روحانی و پیرخود خواجه نظام الدین اولیا را بر مدح فرمانروای زمان خویش سلطان علاء الدین محمد خلجی، مقدم قرارداده است .

در هشت بهشت ، ۶۳ بیت در مدح خواجه نظام الدین اولیا سروده و داد سخن داده است و حتی آب پاشوی و مسواك و نعلین وی را توصیف کرده است :

سروران سلوك در کویش
مسح کرده ز آب پاشویش
وان سواکش که عمدهٔ دین است
درج در را کلید چوبین است
در دل عاشقان پردهٔ راز
بانگ نعلینش ارغنون نیاز

اما وقتی که نوبت به مدح فرمانروای زمانش میرسد تنها سی بیت درمدح او و وصف چترو علم و تیغ و رمحش به شیوهٔ شاعرانی که در موقف او قرار داشته اند میگوید و بی درنگ وی را پند و اندرز میدهد که :

برستمکش زعدل کم نکنی
برستمکاره جز ستم نکنی
چون به پیلان علف دهی حالی
ازغم مور، دل مکن خالی
عالم آسوده کن به نعمت وجود
تا تو خوش باشی وخدا خشنود
چون به خاصان دهی نواله وجام
کامشان خوش کنی به نعمت وکام
یادکن زان گدای بی توشه
که شب افتد گرسنه در گوشه
کت چو فردا شمار کار کنند
اول ازمفلسان شمار کنند...
تاتوانی به دین وداد گرای
که بود ملک ازین دو پایه به پای

واندرزهای دیگرکه فعلا مجال باز گفتن آنها نیست و همه در ترغیب فرمانروا به رعایت حال مردم و گسترش عدل و انصاف است که از تأمل درآنها بخوبی می توان دریافت که داستانسرای عارف مشرب ما تا چه اندازه درد مردمی داشته و بیغمی ازغم دیگران را ناروا میدانسته است .

نو آوری دیگری که درین اثر دیده میشود ، این است که داستانسرا برای نخستین بار مسأله تنظیم برنامه را که می تواند طرحی برای کنا بش محسوب شوددر داستانسرایی وارد کرده است و بطوریکه میدانید امروز در داستان نویسی «طرح» بر هر کار دیگر تقدم دارد .

درتوضیح این مقال باید عرض کنم که امیر خسرو . در آنجا که میخواهد سبب بنیادنهادن مثنوی هشت بهشت را بیان کند از شبی خوشتر از روز پیغمی و دلکشتر از نوبهار یاد میکند که خاطرش به گوهر افشانی مشغول بودو از نکته های مشک آگین روی کاغذرا نگار خانه چین ساخته بود وخود ازطبع گوهرزای به سخن نکته بندی وعقده گشایی میکرد که د رآن اثنا رفیق سخن شناسش که علی نام داشت از در درآمد و چون شاعر رادید که پنهانی در گهرسنجی و در افشانی است .زبان به تحسین گشود و ازچهار مثنوی خمسه (مطلع الانوار - شیرین و خسرو مجنون و لیلی و آیینه سکندری) که شاعر پیش از هشت بهشت آنها را پرداخته بودیاد کرد وسپس به وی هشدار داد که دفتر پنجم باید از آن چهار دیگر ارزشمند تر باشد .

کاولین نکته گرچه چست بود

آخرین بهتر از نخست بود

و شاعررا این یادآوری مطبوع خاطرواقع میشود و دل به همت والامی نهد تا از سینه لؤلؤلالا بیاوردو همین جاست که دراندیشهٔ طرح داستان می افتدو میگوید :

این ورق راچنان کنم تحریر

که نیابیش درزمانه نظیر

کنم اول به طرفه های غریب
نکته های کتاب را ترتیب
وز طریق سخن سرای کهن
هرچه دیدم دقیقه های سخن
دل پاك منش به مستوری
ساخت دستور خود به دستوری
حقه بگشادم و شکر چیدم
چاشنی را نمونه برچیدم
جرعه ای را که عقل چید ازوی
همه ریزم درین قرا به می
وان نمودار هفت پیکر او
وان براهین هفت زیور او
وان به هر گنبدی به مجلس وجام
عیش خوبان وعشرت بهرام
یک به یک را نمونه برسازم
نرد نوبر بساط نوبازم
نمط رنگهای گنبد نیز
سان دیگر برآرم از تمییز

رنگی آرم که بوی هم باشد
وآن چنان رنگ و بوی کم باشد
هرمثالی به عنبر افشانی
صندلی و بنفش و ریحانی
آنکه زرد است و زعفرانی فام
کنمش رنگ زعفرانی نام
وانکه باشد سیاه و رنگین نیز
خوانمش عنبرین و مشکین نیز
وانکه سرخ و سپید پنداری
اینت کافوری آنت گلناری
گویم افسانه های طبع فزای
از لب لعبت فسانه سرای
هر فسانه صراحیی ز شراب
دور مستی و بلکه داروی خواب
هریکی را بهشت نام کنم
حور و کوثر در او تمام کنم
هفت باشد بهشت و کوثر هفت
هشتم آن کاندران بود هر هفت

پس نویسم به کلک مشک سرشت
نام این هشت خانه هشت بهشت
تا کسی کاندرو گذر یابد
بی قیامت بهشت در یابد ....

نکته جالبی که در این طرح به نظر میرسد، انتخاب عنوان داستان است که داستان نویسان با در نظر گرفتن اصول «عنوان گزینی» که عبارتست از انگیزش فکر و گیرایی و روانی و هماهنگی با موضوع داستان، غالباً بعد از ختم داستان، انتخاب میکنند ولی امیرخسرو، با در نظر گرفتن طرحی که پیشرو داشته است عنوان هشت بهشت را قبل از سرودن داستان اختیار کرده و در توجیه گزینش این عنوان گفته است که اگر چه هفت گنبد، هفت بهشت میشود، بهشت هشتم نیز خود مثنویست که هفت بهشت در آن جای دارد و بطوریکه می بینیم، عنوان هشت بهشت، هر چهار اصل عنوان گزینی را در بر دارد، هم محرك اندیشه خواننده است که فکر میکند با مطالب جالبی سرو کار دارد، هم گیرا است و خواننده را جذب میکند هم روان است و به آسانی تلفظ میشود و هم با موضوع داستان که عیش و نشاط است مناسبت و هماهنگی دارد.

شناخت اشخاص داستان:

داستان خواننده را وقتی جذب میکند و در او تأثیر می بخشد که داستان نویس یا داستانسرا با هویت و شخصیت قهرمانان داستان خود آشنا باشد آنانرا بخوبی بشناسد و اخلاق و منش هر کدام را بتواند تعریف کند و به خواننده بشناساند . .

امیرخسرو ازین مزیت بخوبی بهره مند است .

مهمترین شخصیت در مثنوی هشت بهشت، بهرام گور است که داستانسرای ما زندگی خصوصی وی را چنین نقاشی میکند :

عیش میکرد و کام دل می‌راند
باده می‌خورد و گنج می افشاند
چون به باده صلای عام زدی
خلق برزر پخته گام زدی
مجلس آراستی ز نامـوران
صف‌زدندی زهرکرانه سران
گه بقول ندیم دادی هـوش
گه به پند حکیم کردی گـوش
جستی از مطربان چابکدست
آنچه بی‌می توان شد از وی مست
چون دل اندر ترانه ای دادی
به سرودی خزانه ای دادی
روز تا شب درین خجسته شمار
جز زر افشانیش نبودی کار
ور به خلوت نشاط فرمودی
فرخ آن کس که محرمش بودی

و در جای دیگر از هوس جنون آمیزی که بهرام به شکار ـ بخصوص شکار گور ـ داشت و همه خواص و ندیمان او را که مجبور بودند: گاه و بیگاه در همرکابی وی، کوه و دشت را در طلب صید بپیمایند به ستوه آورده بود، سخن میگوید و ضمناً استبداد رای بهرام را چنین توصیف میکند که خواص و اطرافیانش.

زان دویدن به دشت و بیشه و کوه
مانده گشتند و آمدند ستوه
هیچکس را نبود زهره شیر
که دمی برکشد زسینه دلیر
کاردانان شهر و لشکر نیز
آن کشان بود عهدهٔ همه چیز
ازبرای حضور منعم خویش
مانده بودند سرفگنده به پیش
هر یکی را تأملی به ضمیر
کز طریق کفایت و تدبیر
چه بود چاره کز نشیب و فراز
اژدها سوی گنج گردد باز
زین نمط گفت و گوی میکردند
چاره راجستجوی میکردند

امیرخسرو گذشته از ترسیم قیافه اخلاقی اشخاص داستان، سیمای صوری آنها و نکات دیگری را که برای شناختن و شناسانیدن آنها مفید است، هم فراموش نکرده است، مثلاً دلارام کنیزك چینی را (که در باره او به تفصیل سخن خواهیم گفت) چنین معرفی میکند :

اصلش از چین و رخ چو صورت چین
گیسویش چون سواد او مشکین

بسکه کردی به هردلـــی آرام
به دلارامیش بر آمد نـــام
قامتی درخوشی چو عمر دراز
هوس انگیز تر ز عشق مجاز
بر، چونارنج نوبه شاخ درخت
سخت رسته ز صحبت دل سخت
روی گلرنگ داده گل را رنگ
دهنش تنگ و باشکرهم تنگ
سر در آورده ابروانش به کار
چون مقامر به کعبتین قمار
چون به دنبال چشم کرده، نگاه
برده صدره رونده را ازراه
خال او کو هزار پرده درید
عالمی را به کنجدی نخرید
گیسوی پیچ پیچش از سر ناز
داده بردست فتنه رشته دراز
تنی ازنازکی درونه فریب
پای تاسر همه لطافت وزیب

رگک نموده برون ز لطف بدن
همچو رشته درون در عدن
خونش درپوست در تنک سلبی
همچو می در زجاجهٔ حلبی
در تماشاش روز وشب بهرام
همچو جمشید در نظارهٔ جام

همچنان در شناخت اشخاص دیگری که قهرمان داستانهای فرعی یا به تعبیر بهتر، داستانهایی که در هفت گنبد گفته می شد، بودند نیز آگاهی کامل داشته است، فی المثل از حسن زرگر که قهرمان داستان علمی آن مثنوی، یعنی داستانی است که باتوجه به وزن مخصوص اجسام پرداخته شده و در روز یکشنبه که به عقیده احکامیان، روز آفتاب است در گنبد زعفرانی گفته شده است چنین وصف میکند:

زرگری بود در خراسان طاق
شهره در شهرهای روم وعراق
حسنش نام و برهنر مندان
گشته چون نام خویشتن خندان
هرچه بتوان ز سیم وزر پرداخت
ساختی آن چنانکه نتوان ساخت

که همین بیت اخیر با همه سادگی می تواند کمال مهارت زرگر موصوف را در فن خودش برای ما بیان کند.

مقدمه داستان :

یکی از اجزای مهم هر داستان مقدمه آنست که داستان با آن شروع میشود .

هر داستان نویس یا داستانسرا ، در تنظیم مقدمه ، سبک و سلیقه خاصی دارد و از اصولی که خود پسندیده است پیروی میکند یکی مقدمه را طولانی و دیگری کوتاه بیان میکند ، یکی ساده می نویسد دیگری پیچیده ، یکی میکوشد تا از صنایع لفظی بارور باشد و دیگری سعی میکند که صنایع معنوی در آن به کار رود اما آنچه متفق علیه همه داستان نویسان در باب مقدمه نویسی است ، این است که مقدمه باید در عین حالی که روشن و صریح و مربوط و جزء لازم داستان است ، اولا خواننده را به مطالعه و تعقیب متن داستان و اطلاع از چگونگی واقعه ، تشویق کند ، ثانیاً تصویری از محیط داستان در مقابل او بگذارد .

داستانسرای نادر مقدمه داستانهایش این نکات را رعایت کرده است بطور مثال مقدمه داستان روز دوشنبه چنین است :

بود فرماندهی به هندستان
شهر و کشور ز عدل او بستان
هرچه درخسروی به کار بود
که بدان ملک را قرار بود
داشت از مردی وجهانداری
خاصه آیین میهمانداری
ساخته میهمانسرایی خوب
یک به یک ساز او همه مرغوب...

که خواننده وقتی بتوصیف مهمانسرای فرمانده میرسد، به خواندن بقیه داستان تشویق میشود تا ببیند از چنین مهمانسرایی چه واقعه‌ای بیرون می‌آید .

با مقدمه داستان روز جمعه که چنین است :

درختن بود فیلسوفی چست
رازهای ستاره کرده درست
خامه بر تختهٔ فلک رانده
وان همه تخته ها فرو خوانده
وقتهایی شناخته به نهفت
که درآرد جماد را در گفت
تیزی خاطرش که موی شکافت
وقتی این وقت زاسمان دریافت
ساخت ازروی ومس یکی تمثال
که بخندد زچیز های محال
چون شد آراسته نمونهٔ چست
آزمونش نمود و یافت درست
پیش فرمانده دیارش برد
هنرش گفت و بعد از آن بسپرد

که خواننده بعد از اطلاع براینکه تمثالی که ازمس وروی ساخته شده است و برچیز های محال می خندد، بدست فرمانده افتاده است

طبعاً کنجکاویش برای فهمیدن باقی قضایا تحریک میشود در بن مقدمه‌ها که بطور مثال ذکر شد، تصویرروشنی از محیط داستان هم در برابر خواننده قرار داده شده است.

متن داستان:

جزء مهم دیگر داستان، متن آن یا به اصطلاح: پیکر داستان است که نباید از عناصر لازم داستان یعنی حادثه، هیجان، بحران، انتظار، اوج وفرود خالی باشد.

در اینجا با اینکه یقین دارم، حضار محترم همگی مفهوم این اصطلاحات را بهتر از بنده میدانند باز هم تصور میکنم بی مناسبت نباشد که توضیحی برای این چند اصطلاح عرض کنم:

حادثه، عبارتست از واقعه‌ای که داستان برمحور آن می‌چرخد و بدون آن نمیتواند داستان باشد و آن بردو قسم است: اصلی و فرعی.

حادثه اصلی آنست که اگر از داستان حذف شود، کمبود آن به روشنی احساس میشود، اما حادثه فرعی چنین نیست بلکه وسیله ایست برای جوش دادن حادثات اصلی به یکدیگر تا کار داستان نویس آسانتر شود، از حذف حادثه فرعی لطمه‌ای به اصل داستان وارد نمی آید هر حرکتی، هر تغییر حالتی که در داستان اتفاق می افتد، یک حادثه است و بنا براین ممکن است یک داستان دهها و صدها حادثه داشته باشد چه اصلی و چه فرعی.

هیجان عکس العملی است که اشخاص داستان در برابر حوادث نشان میدهند.

بحران نقطه‌ای از داستان است که تغییر قطعی صحنه های داستان بر اثر پیدایش آن صورت می بندد.

انتظار به قسمتی از داستان مربوط میشود که شور ورغبت خواننده را می افزاید و او را به دانستن بقیه داستان وامیدارد.

اوج داستان ، نقطه ایست که عالیترین حادثه داستان در آنجا تاثیر خود را به خواننده می بخشد و او را غمگین یا خوشحال می سازد .

فرود نقطه ایست که در بین اوج و پایان داستان قرار دارد.

اگر بخواهیم همه داستانهایی را که درمثنوی هشت بهشت آمده است ، بادر نظرگرفتن این تعریفات ، تجزیه و تحلیل کنیم تاعناصر لازم آن نشان داده شود ، بدون تردید نوشتن کتابی دو یا سه برابر مثنوی هشت بهشت راایجاب میکند ، پس ناچار بنا بررعایت ایجاز به یکی از داستانهای آن مثنوی بسنده میکنیم اگرچه بقول اهل مدرسه : مفهوم جزئی کاسب نیست و بقول عوام از یک گل بهار نمیشود. داستانی که انتخاب شده داستان دلارام چینی است که سیمای وی پیشتر معرفی شد وخود داستان در بهشت هشتم یعنی خارج از محیط هفت گنبد قرار دارد.

مایه اصلی این داستان درشاهنامه فردوسی آمده است .

فردوسی این دختر را رومی و نامش را آزاده خوانده است :

کجا نام آن رومی آزاده بود
که رنگ رخانش چو بیجاده بود

نظامی گنجوی هم داستان او را در هفت پیکر آورده و خودش را فتنه نام داده و چنین شمرده است :

فتنه نامی : هزار فتنه دراو.

درروایت فردوسی ، آزاده که چنگزن هم بوده است با بهرام به شکار میرود و در شکارگاه هنگامی که دو جفت آهو به نظر آنان میرسد بهرام از آزاده می پرسد :

که ، ای ماه چون من کمان را به زه
برآرم ، به شست اندرآرم گره
کدام آهو افکنده خواهی به تیر ؟
که ماده جوانست وهمتاش پیر

آزاده جواب میدهد .

.....که‌ای شیرمرد
به آهو نجویند مردان نبرد
تو آن ماده را نره گردان به تیر
شود ماده از تیر تو نره پیر
وزان پس هیون را برانگیز تیز
چو آهو ز چنگ تو گیرد گریز
همان مهره انداز تا گوش خویش
نهد همچنان خوار بردوش خویش
همانگه که مهره بخاردش گوش
بی آزار پایش برآرد بدوش
به پیکان سرو پای و دوشش بدوز
چو خواهی که خوانمت گیتی فروز

بهرام با یک تیر دو پیکانه ، شاخهای آهوی نر را که علامت فارقه آن از جنس مخالفش می باشد ، هدف قرار میدهد و آنها را با تیر از سر آهو برمیدارد و بعد ، دو تیر به طرف آهوی ماده می اندازد که پیکانهای آن در سرش جای می گیرد و مثل دو شاخ آهوی نر جلوه میکنند .

سپس اسپ را به طرف دو آهوی دیگر متوجه می سازد و به گوش یکی از آنها تیری میزند و هنگامی که آهو میخواهد گوش خود را با سم خود بخارد ، تیر دیگری می اندازد و سر و گوش و پای او را به هم میدوزد .

آزاده را که ظاهراً از پیشنهاد بلهوسانه خود پشیمان شده است دل بر آهو می‌سوزد و بگریه می‌افتد و در پاسخ بهرام که از او چگونگی را می‌پرسد و انتظار تحسین و آفرین را دارد، می‌گوید :

......این نه مردانگیست

نه‌مردی ، تراخوی دیوانگیست

و این پاسخ غیرمنتظره بهرام را خشمگین می سازد .

بزد دست بهرام واورا ز زین

نگونسار برزد به روی زمین

هیون از برماه چهره براند

بر و دست و چنگش به‌خون در نشاند

چو او زیر پای هیون در بمرد

به نخچیر از آن پس کنیزك نبرد

روایت فردوسی با مرگ کنیزك چنگزن-آزاده-پایان می‌یابد .

در روایت نظامی نیز فتنه ، چنگزن است و با بهرام به شکار گاه میرود .

بهرام پس از آنکه سم و گوش گوری را بنا بر پیشنهاد فتنه به هم میدوزد از او می‌پرسد که .

دستبرد م چگونه می بینی ؟

و البته انتظار دارد که از فتنه آفرین بشنود ، ولی فتنه می گوید :

کار پرکرده کی بود شوار ؟

این پاسخ بر بهرام گران می‌آید و در اندیشه قتل فتنه می افتد اورا به سرهنگی می‌سپارد تا کارش را بسازد و «شمع وار ازتنش سر اندازد» اما فتنه از او - از سرهنگ - خواهش میکند که روزکی چند صبر کن و به بهرام بگو «کشتمش» اگر او شاد شود ، آن وقت بیا و ماموریت خود راانجام بده وگرنه .

تو ز پرسش رهی و من ز هلاك

سرهنگ این پیشنهاد را قبول میکند و یک هفته بعد که متوجه میشود بهرام پشیمان شده است خاطرش آرام می یابد ، اما فتنه در خانه سرهنگ بیکار نمی نشیند و برای اثبات قضیه «کار نیکو کردن از پر کردن است» گوساله ای نوزاده از آن سرهنگ را هرروز بردوش حمل میکند و شصت پایه زینه عمارت راسی پیماید و گوساله را به بام میبرد و این کار را تا وقتی که گوساله گاوی شش ساله می شود ، دوام میدهد بدون اینکه هیچ رنجی را متحمل گردد .

سرانجام یک روز سرهنگ به اشارت فتنه ، بهرام را به مهمانی دعوت میکند و بهرام در آنجا به چشم خود این هنرنمایی را از فتنه می بیند بدون آنکه او را بشناسد ، اما در حالی که از هنر فتنه ، سخت به تعجب آمده است ، به او می گوید :

......این نه زورمندی تست
بلکه تعلیم کرده ای ز نخست
اندك اندك به سالهای دراز
کرده ای برطریق ادمان ساز
تا کنونش ز راه بی رنجی
در ترازوی خویشتن سنجی

وفتنه هم جواب میدهد .

من که گاوی بر آورم بر بام
جز به تعلیم برنیارم نا م!
چه سبب چون زنی توگوری خرد
نام تعلیم کس نیارد برد؟

بهرام اورا می شناسد و ازوی عذرخواهی میکند وسرهنگ را هم نوازش مینماید اکنون ببینیم که داستانسرای ما- امیر خسرو- این داستان را چگونه پرورانیده است .

او در حالیکه به روایت هردو سلف خود- فردوسی و نظامی- ازین داستان توجه داشته است ، پیکرداستان دلارام چینی را چنین شروع میکند

با مدادان که این غزاله نور
مشک شب را نهفت در کافور

بهرام ، اسبان شکاری رامیخواهد و اسب خاص خود را سوار میشود و نازنین را که همان دلارام چینی با اوصاف یاد شده است ، همراه خود به شکارگاه می برد ، ناگهان از کرانه دشت آهویی چند پدیدار میشوند و دلارام به بهرام میگوید .

. . . .

آهو آمد بسوی شیر فراز
هر یکی را زتو چنان جویم
کانچنان افگنی که من گویم
گرچه تیرت به حکم پرهنراست
آنکه حکمیست حکم آن دگراست

در این روایت، ابتکار گفتار با دلارام است که کنیز بهرام است ولی به او فرمان میدهد که هریکی را هما نطور که من میگویم باید بیفکنی و این دلیری باعث برافروختگی بهرام میشود.
این یک حادثه بود از حوادث اصلی داستان.

زان دلیری که کرد ماه تمام
گفت: با او به طیرگی بهرام
که لب شیر چون بخندد دیر
می کند آهو آزمایش شیر

بعد از آن، مثل اینکه خشمش قدری فرو نشسته باشد، میگوید:

لیک چون پیشهٔ من آمد تیر
مرد را کی بود ز پیشه گزیر
باز گو تا زنم به دانایی
هر یکی را چنان که فرمایی

دلارام که متوجه برافروختگی بهرام شده است مثل اینکه بعد از آن برافروختگی باور ندارد که بهرام حاضر شده است تا به او امتحان بدهد میگوید.

. . . . . .

. ...این خواهش ار ز من خواهی
ناوکی زن بر آهوی ساده
که شود ماده نر نرش ماده

بهرام مقصود او را درمی یابد و مطابق خواهش او به هنر نمایی می پردازد .

به خدنگی دو شاخ ز آهوی نر
برد، زانگونه کو نداشت خبر
ضربه بر فرق او از آنسان راند
که از او تا به ماده فرق نماند
کار نر چون به مادگی پرداخت
سوی ماده که نر کند در تاخت
دو یک اندازرا به هم پیوست
پس بر آهو روانه کرد ز شست
هر دو در سر چنان نشاندش غرق
که دو شاخش پدید کرد به فرق
زان دو شرط هنر که درخور کرد
کرد نرماده، ماده را نر کرد

و این هم حادثه دیگری از حوادث اصلی داستان است .

بهرام بعد ازین هنر نمایی، از دلارام می خواهد تا هنر او را ارزیابی کند، دلارام نخست چیره دستی بهرام را می ستاید اما به دنبال آن نکته خطرناکی را هم برزبان می آورد .

کلک تیرت به راستی آن کرد
که به اندیشه راست نتوان کرد

لیک از آنجا که راست اندیشی است
دستها را ز دست ها بیشی است
آنچه زین کرده هات نغز نمود
نیز از ین نغز تر توا ند بود

از ینجا یکی از بحرانهای داستان شروع میشود .

بهرام که انتظار چنین حرفی را ندارد و از کنیزخود بعد از آفرین و تحسین می شنود که از او هنرمند تری هم امکان دارد که پیدا شود ، عصبانی می شود ، رنگش تغییر می کند و ابرو درهم می کشد .

. . . .

زعفران گشت رنگ گلنارش
جوش صفراش تلخ کرد درون
ریخت بر زهرخندهٔ زهر برون
سرکه ابرویش ز بس تندی
داد دندان لطف را کندی
گفت : کای درخور جفا و بدی
این چه گستاخی است و بی خردی
شیر گیری مکن که در نخچیر
گشتی از شیر شرزه آهو گیر
من که کارم همه نمونه بود
دیگری به زمن چگونه بود ؟

ور به نزدت به از من است کسی
نزد او رو، که چون من است بسی
این سخن گفت و پی به کین افشرد
او فکندش ز زین و مرکب برد

و این هم یک حادثه اصلی از متن داستان است که با هیجان همراه میباشد درین روایت دلارام نه مثل روایت فردوسی در زیر پای هیون بهرام جان می‌سپارد و نه مانند روایت نظامی برای کشتن به سرهنگ سپرده میشود، بلکه از زین انداخته می‌شود و بهرام هم خشمناک از نزد او میرود و آنچه بعد ازین برسر دلارام می‌آید هیجان داستان را تکمیل میکند.

این هم در خور یادآوری است که امیرخسرو، در اینجا از قضایایی که ذکر شد، نتیجه گیری مستقیم می کند و می گوید:

باشهان هرچه بر خلاف هواست
نتوان گفت، اگرچه باشد راست
هر که شد راستگوی داور خویش
زد به تیغ زبان خود سر خویش

آنگاه به اصل داستان- به سرگذشت دلارام- برمیگردد:

ماند بی خویشتن صنم تا دیر
تشنه و غرق آب و از جان سیر
پس به صد خستگی ز جا برخاست
راه صحرا گرفت و می شد راست

بسکه‌منزل بدشت‌غولان داشت
سایۀخویش،دیومی پنداشت
بسکه ره پرسنان تیزش بود
موزه غر بیل خاکبیز ش بود
از کف پای، خارهای‌چوتیر
می گذشتش چو سوزنی زحریر
پاکه‌از برگ گل فگار شود
چون‌شودچون به‌زیر خارشود؟

و این هم‌حادثه‌ای ازحوادث فرعی‌داستان‌است وهمراه با هیجان. دلارام‌درحالی که‌یکه‌وتنها، بدون همراه‌ورهنما، راه‌می‌پیماید، برآنچه گذشت، می‌اندیشد:

می نمود اندران پریشانی
گفته و کرده را پشیمانی

و این‌یک بحران کوچک است.

سرانجام گذارش به‌دیهی دورافتاده‌می افتد که‌چند خانه‌ومزرعه در آن دیده میشود خوشحال میگردد ودر خانه‌دهقانی قدم‌می‌گذارد

در شد اندر کریچ دهقانی
در سفال شکسته ریحانی

این هم یک حادثه اصلی است که زندگی جدید دلارام را می سازد . دهقانی که دلارام به خانه او وارد میشود، جوانی است آزاده ، هنرمند فیلسوف مشرب و از بسی دانشها بهره مند مخصوصاً در موسیقی استاد زبردست است .

یک به یک زیردست خود کرده
چار ساز و دو از ده پرده
بر بطش چون نوا بر آوردی
جان ز تن بردی ودر آوردی

او می تواند آهنگهایی بنوازد که شنونده را جذب کند ، بخنداند ، بگریاند ، به خواب فرو ببرد ، و بگریزاند با این همه مردی گوشه گیر است که

واقعات زمانه دیده بسی
گرم وسرد فلک چشیده بسی
به سیاحت بسی زمین دیده
دامن از کار دهر برچیده

و این قسمت داستان، خواننده را در انتظار نگاه میدارد ، در عین حال سجایا و خصائل یکی از اشخاص واقعه را نشان میدهد .

دهقان جوان از دیدن دلارام و روی گلرنگ وزلف مشکین او در آن دیه که :

مردمانش چو وحش صحرائی
خو گرفته در او به تنهائی
بی خبر از فسانه های سپهر
بی گمان از بهانهٔ مه ومهر

بود ند .

ماند حیران که این چه جا نوراست
وندرین دشتش از کجا گذراست
این پری از کجا پرید اینجا ؟
ور پری نیست، چون رسید اینجا؟

سپس به استقبال دلارام می شتابد و هویت او را جویا میشود .

گفت : کای چشم بد زروی تو دور
کیستی تو بدین لطافت و نور
ملکی یا پری و یا مردم
خبری ده که با خبر گردم

دلارام سرگذشت خود و بهرام را بیان میکند .
(واین یک حادثهٔ اصلی است همراه با بحران)
دهقان خردمند ، بعد ازآنکه دلارام را می شناسد واز سرگذشتش آگاه می گردد اورا به فرزندی می پذیرد و میگوید :

گر قناعت کنی به خشک و تری
حاضر خدمتم به ماحضری
ور دلت راست جا نبی پرواز
دل دل تست من ندارم باز

دلارام تمایل خود را به ماندن در خانهٔ دهقان وپذیرفتن فرزندی او اظهار میکند وگوهری گرانبها که باخود دارد نزد دهقان میگذارد

خواجه زان اختر فلک مایه

بر زمین بوسه داد چون سایه

گرچه بود از شکوه محترمی

گشت شرمندهٔ چنان کرمی

غرفه‌ای داشت ساخت منزل وی

کرد ترتیب نقل ومیوه ومی

(واین یک حادثه فرعی داستان است)

دهقان ، هنرهایی را که درطول زمان فراگرفته است ، یکا یک به‌دلارام می‌آموزد واو را مخصوصاً در موسیقی به سرحد کمال میرساند .

کردش استاد کار ، در همه کار

خاصه در پردهٔ بریشم‌و تار

چند گه جادویی‌شد اندر ساز

که بکشتی وزنده کردی باز

(این حادثه اصلی است که انتظار خواننده راموجب میشود) .

دلارام بعد ازمدتی اقامت درخانهٔ دهقان وآموختن دقایق هنراز وی، خودرا امتحان میکند واز مهارت خویش در موسیقی مطمئن میگردد، در صدد بر می آید که قضیهٔ « دست بالای دست بسیار است» رانزد بهرام به‌اثبات برساند ازآنرو هرروز :

چون شدی باد صبح نافه گشای

بر نشستی به‌رخش آهو پای

برگل تو نقاب بر بستی
سایه بر آفتاب بر بستی
در همه جای گاه بیگاهش
بربط عاشقانه همراهش
برکشیدی نخست نالۀ زار
تار بودی زوحش دشت قرار
همه در پای بوس سرو جوان
آمدندی به پای خویش دوان
سوبسو صف زدندی ازکم و بیش
غایب ازخویش وحاضر اندر پیش
همه را چون به هم در آوردی
نغمه در بربط تر آوردی
پس منوم چنان زدی به صواب
که شدی چشم آهوان درخواب
چون شدندی زخواب خوش بیهوش
باز شان جسته ای زدی درگوش
که ازان جسته باز جستندی
رسته بر رسته بازر ستندی

این خبر درهمه جامی پیچد که جادوگری بی ما نند که دختر دهقانی است ،آهوان را ازدشت جذب‌میکند ،بانوای موسیقی‌آنها رابه خواب میبرد وبا نوای موسیقی بیدار می‌نماید.
مخبران و پژوهندگان نیز ،بهرام‌راازین‌حکایت مطلع میگردانند.
(این حادثهٔ اصلی داستان ،حالت‌انتظارخواننده رابر می‌انگیزد تازودتر عکس العمل بهرام رادر برابر عمل دلارام دریابند.)

زان هوس ها که بوددر بهرام
زین خبر در دلش نماند ارام
بامدادان عنان به‌صحرا داد
سرورا بادو باد راپا داد
چون تمنای آن تماشاداشت
رفت جایی که‌آن تمنا داشت

(این هم حادثه اصلی همراه با هیجان است).
دلارام قبل ازرسیدن بهرام ، به‌آنجا رفته وبه کارجادوگرانهٔ خودسرگرم است، بهرام‌هنگامی که‌اورا می‌بیند آرزوی خود راکه دیدن هنر های دلارام است اظهار میکند :

هرمتاعی که هست در بارت
عرضه کن چون منم خریدارت

دلا رام که‌منظوری جز متقاعد ساختن بهرام ندارد ،وقتی که اشتیاق اورا به‌دیدن هنر نمایی های‌خویش می‌بیند ، فرصت‌راغنیمت می‌شمارد وبی‌درنگ ،آهنگ آهو نواز را می نوازد ،آهوان صحرا پای کوبان پیش اومی آیند وصف میکشند ودلارام

چون سوی خویش خواند شان به‌سرود
پردهٔ خواب راست کرد به‌رود
درزمان کان نفس فرو بردند
همه خفتند گوئیا مردند
چون دمی دیده ها به هم بستند
ساخت آن‌جسته‌راکه بر جستند
زان نمونه که‌شرح نتوان داد
زنده راکشت‌و کشته را جان داد

(این هم حادثه اصلی همراه باهیجان است).
بهرام از شاهکار دلارام غرق شگفتی میشود ولی نمیخواهد حیرت خودرا آشکار کند ازآنرو می‌گوید:
ازین قبیل کارهادردنیا بسیار است، بهتر ازین‌هم‌امکان‌دارد
این چنین ها بسیست اندردهر
هر کسی دارد از طلسمی بهر
کار دانی به کشوری نبود
که ازو کار دانتری نبود

(اینجا یک قدمی نقطهٔ اوج داستان است، داستان هنوز هم اوج می‌گیرد، نقطهٔ اوجش جایی است که عکس العمل دلارام در برابر تجاهل‌عارفانهٔ بهرام آشکار میشود) واینست عکس‌العمل دلارام:

در شکر خنده شد بت شیرین
گفت : آری ازان ما همه این
زیرکان در هنر بوند تمام
لیکک بهتر زما، نه از بهرام
او که ازماده نر تواند کرد
به از ان هیچکس نداند کرد
وانکه اومرده زنده گرداند
به ازان هر که هست بتواند
عدل وانصاف اگرره دین است
هم خود انصاف ده که عدل این است؟
جوهری کو گهر فراوان سفت
راست گفت آنکه راست نتوان گفت

بهرام وقتی که صدای آشنا را می شنود، صاحب صدا را می شناسد وبی درنگ نقاب را از چهرهٔ او برمیدارد .

دست زدبر قعش زرخ بربود
رفت گرد از مه غبار آلود
داد منزل به جان مشتاقش
در بر آورد چون بغلطاقش

زد ز عذر گناه خود نفسی
عذر های گذشته‌خواست بسی

این نقطهٔ فرود داستان بود و این‌هم پایان داستان:

پس به‌صد شادی ودلارامی
باز بردش به‌تخت بهرامی
دل کزان پیش مهربان بودش
بیش ازان شد که پیش ازان بودش

نکته مهمی که از تجزیهٔ این داستان برمی‌آید، اینست که‌داستانسرای بزرگ‌ما درجایی که لازم‌میدید که روایتی از یک داستان باستانی‌را لباس نظم بپوشاند، خود را مقید نمیدانسته که حتماً بجای قدم گذشتگان وراویان پیشین، قدم بگذارد وعین گفته های آنانرادر جامهٔ دیگری ازشعر بپیچد، بلکه بخود حق میداده است که‌حوادث داستان را چنانکه خودش‌می‌پسندد در کناریکدیگربپیچد، درجزئیات آن تصرف کند، نامهارا تغییر بدهد و محیط داستان راعوض‌نماید تاداستان دلنشین تروجذاب‌ترجلوه کند، همچنانکه در داستان‌دلارام چینی روایت فردوسی ونظامی‌را درهم آمیخته وتصرفات خوبی در آن کرده‌است مثلا هنگام خشم بهرام بردلارام، راه آشتی را میان آنها بازگذارده‌است ونیزبجای قضیهٔ «کار نیکو کردن ازپر کردن‌است» که‌فتنهٔ نظامی اثبات‌آنرا برعهده‌داشت، دلارام امیرخسرودراثبات قضیهٔ «دست بالای دست بسیار است» می کوشد.

مکالمه :

یکی دیگر از اجزأ مهم داستان، مکالمه است، مکالمه باید طوری باشد که حتی خوانندهٔ عادی از آن، به‌خوی ومنش و اختصاصات طبقاتی یا نژادی یا محیطی اشخاص داستان پی‌ببرد، همانطور که خوانندهٔ دقیق علاوه بر دریافت این مطالب، قدرت نویسندگی‌داستان نویس یا قدرت طبع داستانسرا را می‌تواند از راه بررسی مکالماتی که‌در داستان می‌آید، درجه بندی کند، بعبارت دیگر ارزش مکالمه در داستان به‌قدری زیاد است که‌هم برای شناختن داستان نویس و داستان‌سرا وهم برای شناختن اشخاص داستان از آن می توان استفاده کرد. بنابرین یک داستان نویس یاداستانسرای ماهر، کسی است که بتواند در وقتی که اشخاص داستان‌را به‌مکالمه وامیدارد کلماتی را که‌در دهان آنهامی گذارد بادرنظر گرفتن اخلاق و سجایاوصفات وخصوصیات تیپ آنها انتخاب کند وطرزادای آنرا طبیعی بسازد.

در داستانهای هشت بهشت این نکته‌رعایت شده وخوب‌هم‌رعایت شده است.

بطورمثال درهمین داستان دلارام چینی مادیدیم که‌مکالمات بهرام ودلارام هرکدام نمایشگر خصوصیات تیپ‌آنهااست. همچنان در داستان مربوط به روز یکشنبه، زرگری که هزار من طلا از فرمانروای شهرگرفته‌است تابرای او پیل زرین بسازد، بیشتر از نهصدمن‌در کارساختن پیل صرف نمیکند وچون ترازویی برای وزن کردن پیل وجودندارد، خاطرش‌از اینکه مبادا رازش‌ازپرده‌بیرون افتد، آرام است، امارقبای بازاری‌وی نمیتوانندموفقیت اوراتحمل کنند لاجرم درصدد کشف راز او برمی آیندوآن راز جز طریقهٔوزن کردن پیل نیست.

یکی ازآنان که زیرک تر است ،زن خود را بخانهٔ زرگر که حسن نام دارد ،می‌فرستد تا با همسر حسن ،عهد خواهر خواندگی محکم کند و درسرفرصت او را وا دارد کند از شوهرش طریقهٔ سنجش و وزن کردن پیل را بپرسد ،زن،ماموریت خودرا بامهارت انجام میدهد ، بازوجهٔ زرگر، گرم می گیرد وسرانجام اورا به لطایف الحیل وامیدارد تا شوهر خود رابه حرف بیاورد واین راز را از زبان اوبشنود ، امازرگر کاسب کهنه کار نمیخواهد رازخودرا فاش کند وزنش اصرار دارد که از راز او مطلع شود .

مکالمه ای که میان زن وشوهر صورت میگیرد بسیار جالب است وشیرین. امیرخسرو این مکالمه راچنان طبیعی وروان بزبان شعر بیان کرده است که اگر به نثر هم بیان شود از آن بهتر نتوان گفت! مکالمهٔ زن وشوهر ازین قرار است :

زن :

گفت : کای در هنر به عالم طاق
فیلسوفی به زیر سبز رواق
از هنر های بی کرانهٔ تو
رفت گرد جهان فسانهٔ تو
من زتو هرچه قصه بیش کنم
ناز بر همسران خویش کنم
پیل زرین که ساز کردهٔ تست
دری ازسحر باز کردهٔ تست
هرچه ازپای دیدمش تا سر
هست جایش زجای زیباتر

لیک یک مشکل آیدم به خیال
پرسم، ار پا سخم دهی به سؤال
مرد گفتا که هرچه میدانم
از همه پوشم از تو نتوانم
بازپرس آنچه گرددت به ضمیر
تا کنم من یگان یگان تقریر
زن بدو گفت، کان خیال شگرف
که درو زر هزار من شد صرف
صنعتش گرچه از حد افزون است
صنعت وزن کردنش چون است
گر ترا باشد این تصور چست
که توان بر کشیدنش به درست
آگهی ده که با خبر گردم
شادیم هست شادتر گردم
مرد گفتا که هست درمشتم
صدهنر، بلکه در هرانگشتم
لیک درخود نهفته دارم راز
کزکس انصاف خود نیابم باز

گر نمایم هنر به هشیاران
نبرم جان ز دست همکاران
نغز گفت آن حکیم دور اندیش
که هنر هرچه بیش دشمن بیش
زن بدو گفت : کانچه از دل خویش
باز پوشی زخلق حاصل خویش
جای آن باشدت، که اندر پوست
نیست خالی جهان ز دشمن و دوست
لیک احوال خود به خاموشی
باکه گویی اگر زمن پوشی
خواجه گفتا که راست است و درست
که مرا محرمی دگرنه چو تست
لیک آخر زنی و هیچ زنی
نتوان داشت محرم سخنی
زن بدو گفت ای زدانش دور
زن بود شوی خویش را دستور
هرچه باشد زمرد مان به نهفت
جز به جفت عزیز نتوان گفت

من که بودم همیشه محرم تو
باکه گفتم ز شادی و غم تو ؟
تا چنین مهر بر زبان داری
وز من اسرار خود نهان داری
مرد گفت: این سزای گفتن نیست
قصه جز از در نهفتن نیست
گر برون ریزم از دل این فن خویش
خون خود خود کنم به گردن خویش
زن که بر مرد کامگاری داشت
دل به کار ستیزه کاری داشت
کوشش و جهد در میان آورد
عصمت شوی را زیان آورد
خواجه کو راز بون فرمان بود
راز پوشیدنش نه آسان بود
گفت: اگر بایدت که بی کم و کاست
هرچه پرسی ز من بگویم راست
عهد و سوگند در میان باید
کاین خزینه ز بند نگشاید

زن و ثیقت نمود و پیمان بست
که نیارد به قفل راز شکست
آنگهی خواجه بر گشاد زبان
گفت : با آفتاب نوش لبان
کانچه پرسیده شدز من . . . .
تا آخر حکایت که باید به‌خود آن مثنوی رجوع کرد.

از اینگونه مکالمات در سراسر هشت بهشت ، جای‌جای دیده‌میشود که همه‌آنها به شیوه‌ای مناسب با محیط داستان و کاملاطبیعی‌ا داشده‌است و همین شیوه‌را در دیگرمثنوی‌های‌داستانی امیرخسرو مکرر در مکرر می‌توان‌یافت که درینجا مجال نقل آنها نیست .

توصیف :

توصیف هم یکی از اجزای سهم داستان است که برقوت داستان می افزاید و مفهوم آن بیان حالات و حرکات اشخاص داستان و نمایش محیط داستان است .

شرط عمدهٔ توصیف در داستان این است که داستان نویس یا داستان سرا ، محیط داستان یا حالات و حرکات اشخاص داستان را بطوری در نظرخواننده جلوه بدهد که او گمان کند با یک واقعیت روبرو می باشد یعنی همان محیط و همان حالات و حرکات در نظر او مجسم شود ، داستانسرای ما ، در مثنوی هشت بهشت این کار را به بهترین صورتی انجام داده است بطور مثال: در داستان دلارام چینی: وصف تیراندازی بهرام بـرد و آهو، وصف بیابانی کـه دلا رام ازآن باپای پیاده عبور کرد و بالاخره توصیف نوا زندگی دلارام در صحراو آمدن و

رفتن آهوان براثر نوای موسیقی او شاهد این ادعا است و این توصیف محیط داستان از داستان مربوط به روز چهارشنبه همخواندنی و شنیدنی است :

دید ناگه دری فراخ ازدور
آفتاب او فگنده دروی نور
رفت و زان در برون دوید چو باد
روضه‌ای دید پر گل و شمشاد
لاله برکف گرفته جام شراب
نرگس از مستی او فتاده خراب
گشته باد از شکوفه عنبر بوی
سبزه‌ها نودمیده برلب جوی
سوبسو از درخت میوه قطار
شاخ سر بر زمین نهاده ز بار

مثال دیگر: توصیف حرکات از داستان روز سه‌شنبه :

نقبزن بازوی هنر بگشاد
خاک را در ببست و در بگشاد
کرد ره تا به جایگاه سفیـد
زیر زیرزمین به ماه رسیـد

گل به پولاد می‌شگافت چنان
که‌ز اندیشه می‌ر بود عنان
تا رسانید نقب را به‌درست
در ستونی که دستگه‌می جست
داد نوبت به مرد چو بتراش
تا کند چوب را درونه خراش
رفت در رخنه تیشه زن حالی
تا به صنعت ستون کند خالی
آهن تیز را به کار آورد
چوب را دل به خارخار آورد
نقش در مغز چوب از انسان بست
که بدانگونه نقش نتوان بست
اول اندر ستون گشاد دری
پس به هر تخته کرد نو هنری
نرد بانی در آن درون تا بام
پایه برپایه راست‌کرده تمام

مثال دیگر: توصیف حالات از داستان روز یکشنبه :

می گذشتش به کنج تنهائی
روز گاری به نا شکیبائی

غم همی خورد غمگسار نداشت
مونسی جز خیال یار نداشت

اجزاء مهم داستان که هر داستان نویس یا داستانسرا باید در اثر خویش مورد توجه قرار دهد، همین ها بود که یاد شد ولی یک عنصر بسیار با ارزش که برلطف و رونق داستان می افزاید و آنرا مطبوع خاطر می سازد هم هست که این بحث بدون ذکر آن ناقص خواهد بود و آن نقش زن در داستان است خواه زن بحیث شریک زندگانی مرد باشد یا بعنوان مادر و پرورنده او و یا معشوقه و محبوبه او و یا معارض و حریف او بهر حال داستانهایی که زن در آنها نقشی را ایفا مینماید این نقش منفی باشد یا مثبت هر چه باشد داستان را دلنشین تر می سازد و خواننده و شنونده را بیشتر جذب میکند.

داستانسرای ما ازین نکته غافل نبوده است و از نقش زن، داستان های منظوم خود را چاشنی مطبوعی داده است بخصوص داستانهای شیرین وخسرو و مجنون و لیلی و همین مثنوی هشت بهشت که از آغاز تا انجام آن برمحور حالات و حرکات زن، می چرخد .

امیرخسرو در مثنوی هشت بهشت، هنوز برسر داستان بهرام و هفت گنبد او نرفته که بیاد ارزش وجودی زن درین جهان می افتد و زبان به نصیحت دخترک هفت ماهه خویش بنام عفیفه می گشاید و در طی ۷۶ بیت نکاتی را که به عقیده خودش عبارتست از آنچه یک دختر باید بداند بیان میکند و ضمناً درباره اهمیت زن بدینگونه سخن میگوید .

پدرم هم ز مادر است آخر
مادرم نیز دختر است آخر
گرنه بردر، صدف نقاب شدی
قطرهٔ آب بازآب شدی

دانه بی کشت کی به بار آید
آسمان بی زمین چکار آید ؟
بی پدر ممکن است شد معلوم
چون مسیحا زمریم معصوم
لیک بی مادر خجسته وجود
ولدی را نگفت کس مولود

و شاید اینکه هیچیک از داستانهای هشت بهشت را تا در آن نقشی بعهده زن وانگذاشته، بپایان نرسانیده است بنا برهمین اهمیتی است که به وجود زن قائل بوده است مادر هشت بهشت امیرخسرو، چهره های متعدد و مختلفی اززنان که هر کدام خوی و عادت جداگانه دارند می بینیم که داستانسرای ما حالات و حرکات و اندیشه ها و گفتار آنان را چاشنی داستان قرار داده و برلطف و جذابیت داستان افزوده است، زن پاکدامن زن خودفروش، زن باوفا، زن ریاکار، زنیکه میتواند به نیروی اندیشه خود مشکلات را حل کند، زنی که نادانسته باعث ایجاد مشکلات میشود زنی که با صبرو حوصله سخن خودرا به کرسی می نشاند، زنی که قوهٔ استدلالش ضعیف است و چندین تیپ دیگر که آوردن مثال و نمونه گفتار و کردار آنان باعث اطالهٔ کلام میشود و باید هشت بهشت را دید و از زبان خود امیرخسرو شنید.

با توجه به اینکه امیر خسرو قبل از آنکه داستانسرا باشد یک شاعر است و آنهم شاعری استاد که به گواهی دیوانهای متعدد شعرش راه درآمد و بیرون شد از مضایق و دقایق سخن را نیک میدانسته است، تصور میکنم

بحث بیشتردرباره فرم وهیأت داستانهای منظومش وتطبیق آنها با اصول وروشهای داستانسرایی، نوعی از توضیح و اضحات باشد وبنابراین شاید بهترآن باشد که داستانهای منظوم اوراازیک نگاه دیگر مورد توجه قراردهیم وآن نتیجه گیری داستانسراازداستان است.

قبلاعرض شد که امیرخسرو درهشت بهشت انواعی ازداستان را گردآورده است: رزمی، بزمی، علمی، اخلاقی افسانه و نیم افسانه، از طرف دیگرما امیرخسرورا به صفت یک عارف هم می شناسیم زیراوی درمحضر پیرروشن ضمیر چون خواجه نظام الدین اولیا تربیت عرفانی یافته و مرشدش ازسوزی که درسینه وی بوده است بارها یاد کرده و امیرخسرو نیزچندان ارادت واخلاص به آن صوفی وارسته داشته است که هرجا فرصت یافته زبان به مدح و ثنای وی گشوده وچنانکه درصدر این گفتار گفته شد یاد اورا بریاد فرمانروای دیارخویش مقدم قرار داده است.

آیا یک چنین مرد عارف مشرب را چه انگیزه‌ای وامیدارد تا افسانه ببافد و داستان بسازد ؟ بعقیدهٔ بنده ، او فقط یک انگیزه دارد وآن عشق و محبتی است که به انسان و به مقام انسانی دارد، او می بیند که مردم روزگار ازپند وموعظه و نصیحت به افسانه و داستان بیشتر رغبت دارند و این خاصهٔ مردم روزگار او نیست بلکه در هرعصروزمان ودرهرشهرودیار هواخواهان قصه وحکایت ازدلبستگان وعظ و نصیحت زیادتر بوده اند و هستند و خواهند بود زیرا داستان، خود زندگی است و حب زندگی هم خاصهٔ آدمی. او شاهد کشمکش های پادشاهان معاصر خویش است وحتی

نزاع و پرخاشی را که میان معزالدین کیقباد و پسرش بغراخان رخ داده بچشم خویش می بیند و از کار جهان به شگفت اندر میشود، او نیک متوجه است که مردم روزگارش در زیر بار گران استبداد به ناله درآمده اند واما مستبدان توقع دارند که شاعران تیغ ورمح وتیرو کمان ایشانرا بستایند و درستایش خونریزی های آنان داد سخن بدهند، او احساس میکند که به هرقیمتی که باشد باید مسئولیتی را که بعنوان یک شاعر در برابر جامعه دارد ، انجام بدهد و اگر اظهار حقایق به صراحت ممکن نیست در لباس شعر و افسانه باید بیان کند . ازآنرو داستانسرا میشود و آنچه دل تنگش میخواهد میگوید .

داستان بهرام ودلارام چینی را بیان میکند تا به کنایه عیاشی و استبداد و خود خواهی را نکوهش کرده باشد و به صراحت اهمیت کار وپشتکار را باز گفته باشد .

داستان نعمان و ساختن هفت گنبد وآراستن هر گنبدی را از درون و بیرون به زر و جواهر نگارنگ میگوید تا کمال عیاشی جوانی را که هر روز با تبدیل جامه به یکی از گنبدها میرود و ماجرایی نواز زبان بانویی زیبا می شنود، نمایش داده باشد .

داستان فرمانروای سراندیپ و سه پسرش رامی آورد تا فضیلت علم و هنر را بتواند بیان کند .

داستان حسن زرگرو زنش را حکایت میکند تا نشان بدهد که از مغز متفکر آدمی چه کارها که ساخته نیست ؟

داستان فرمانده هندستان رانقل می نماید تا مزایای خویشتن داری وتملک نفس راهمراه با فضیلت عشق ووفای زن تمثیل کرده باشد .

داستان پنج یار هنرشناس جوان را نظم میکند تا نشان بدهد که در سایه هماهنگی و همکاری مشکلی نیست که آسان نشود .

داستان پسر بازرگان را بیان میکند تا مفاسد خوشباوری و بی احتیاطی را خاطر نشان نموده باشد .

داستان پسر فرمانده یمن را قصه میکند تا فرق میان ریاکار خائن و وفادار امین را آشکار ساخته باشد و پردهٔ مزوران را بالا بزند .

داستان فیلسوف ختنی و تمثال رویین را شرح میدهد تا ارزش و مقام زن عفیف و پاکدامن را بیان نموده باشد .

و بالاخره داستان گمشدن بهرام را در پایان کتاب می آورد تا کوتاهی عمر آدمی و پوچی غرور و مستکبری را اعلام کرده باشد .

اما نتیجه گیری امیر خسرو از داستانهایش به این سادگی که فهرست وار یاد شد نیست ، بلکه مانند یک جامعه شناس کهنه کار تیپ های گوناگونی از جنس آدمی را مورد مطالعه قرار میدهد حرکات و اعمال اشخاص داستانهایش را به دقت تعقیب می نماید ، خوب و بد هر کدام را به میزان اندیشه می سنجد و هرجا که لازم باشد برای تنبیه و بیداری خواننده نکته ای میگوید که هم جزء داستان هست و هم نیست و اینک گلچینی مختصری از آن نکته ها :

هر کجا قلبکار و دزد بود

گر سیاست کنند مزد بود

* * *

آنکه او کیمیای جان دارد
زرچه باشد که دل بدان دارد

*   *   *

شمع باشد هنر که چون افروخت
زان یکی صد چراغ بتوان سوخت

*   *   *

آن عمل کز خیال گشت درست
مزد نیز از خیال باید جست

*   *   *

جفت هر کس زجنس وی باشد
آدمی جفت مرغ کی باشد

*   *   *

سخنی کز خطاست پیوندش
نیک نبود گشادن از بندش

*   *   *

چون نوازش زحد فزون آید
شکر آن هم زحد برون آید

*   *   *

تشنه کز آب سیر شد جانش
میل نبود به آب حیوانش

*   ✡   *

زاهن آنان که مغز کان خارند
زر ستانند و سنگ بگذارند

* * *

گرچه بلور روشن است به تاب
کی نشیند بجای در خوشاب

* * *

تن چو خواهد گذاشت هرچه که داشت
نیکبخت آنکه نام نیک گذاشت

* * *

گرچه گوهر به قیمت است عزیز
قیمتی هست کهربا را نیز

* * *

زنگی ارچه سیاه فام بود
نزد مادر مه تمام بود

* * *

خصم را دیده عیب کوش بود
دیدهٔ دوست عیب پوش بود



دکتور حسین خدیوجم

نگاهی به مجنون و لیلی ساختهٔ امیر خسرو

از: دکتور حسین خدیوجم (۱)

خوشبختانه در این محفل علمی صاحبدلان گرفتار یاد درد عشق و سوداگران بازار محبت فراوانند، یا به گفته سعدی «به روزگار جوانی چنانکه افتد و دانی» هر کسی به اندازهٔ تاب و توان خویش در گذرگاه زندگی، اگر صاحبدل بوده باشد، در دام روی و موی و چشم و ابروی پری رخساری گرفتار شده و می‌شود و از این درد دلنشین بهره‌مند می‌گردد، یا به گفتهٔ محمد قهرمان: سزای کار دلدادگی خویش را می‌بیند:

(۱) دکتور حسین خدیوجم، رایزن فرهنگی ایران در کابل.

تنم ضعیف ورخم زرد ودل غمین باشد
سزای هرکه دهد دل به عشق این باشد
غبارها به دل ازغم نشست وجزغم عشق
نیافتیم غمی را که دلنشین باشد

با اینهمه باید اعتراف کرد که دراین جهان کهنسال، تنها مردمی به وادی آزادگی وجوانمردی و پاکبازی راه یافته اند که ازجلوه های عشق شوری درسروسوزی درسینه داشته اند. پس بجاست که آرزو کنیم تا جان هیچ صاحبدلی ازسودای عشق بی نصیب نماناد.

اینک به سخن امیرخسرو محمدی شریعت، چشتیه طریقت، آگاه و آشنا با حقیقت گوش فرادهیم، امیرخسرو در این مورد اززبان پدری آزرده خاطرسخن می گوید، پدری که فرزندش دچار درد عشق شده و او از چارهٔ کارفرزند فرومانده است و ازراه ناچاری وی را چنین پند می دهد:

هرچند که عشق جمله درد است
نیرو شکن سلاح مرد است
لیکن مشو آنچنان زبون نیز
کآتش چو درون زنی برون نیز
مرد ارچه بسوزدش همه تن
دودی ندهد برون ز روزن
سستی است به لطمه پست گشتن
وزجام نخست مست گشتن

گر واقعه چند سینه‌سوز است
مردی ز پی کدام روز است ؟
مسپار به دست دیو تن را
گردآر عنان خویشتن را
صبر از پی روز دردوری است
ورنه همه‌وقت خود صبوری است(۱)

تردیدی نیست که امیر خسرو بلخی‌پدر دری گوی ، خود با فروتنی وآگاهی و هوشیاری اعتراف کرده است که وی در ساختن مثنوی «مجنون و لیلی» - از لحاظ وزن و لفظ و سبک - دنباله‌رو سخنور استاد ، نظامی گنجوی بوده است ، این اعتراف برای آن بوده تا نزد اهل انصاف ، هم قدرت سخنوری خویش را باز نماید ، هم دهان تنگ چشمان خرده گیر را بربندد هم مجالی برای درشتگویان و عیب جویان برجای نگذارد . امیرخسرو به هنگام مقایسهٔ منظومهٔ خویش با سرودهٔ استاد پیشتاز در این میدان ، نظامی گنجوی ، سادگی و بی‌پیرایگی سخن خود را یادآور می‌شود و اضافه می‌کند که از افراط در صنایع بدیعی پرهیز کرده است.
وی تفاوت کارخویش را با سرودهٔ نظامی چنین بیان می‌کند:

می‌خواست بسی دل هوسباز
کز سحر قدیم نو کنم ساز
پی بر پی او چنانکه دانم
گفتم قدمی زدن توانم

(۱) مجنون و لیلی ، چاپ مسکو ، ص ۹۹ (با اندکی تصحیح و تصرف).

از شیوهٔ خود رمیده گشتم
تسلیم همان جریده گشتم
آرایش پیکر معانی
بستم به سلاست و روانی
کان مایه که صنعتی بود خام
از شیوهٔ من برون برد نام
چشمی که دلی برد به تاراج
دانی که به سرمه نیست محتاج
وروسمه کنی برابروی زشت
چون سبزهٔ تر بود بر انگشت
زان سکه که مرد پرهنر داشت
زین به نتوان نمونه برداشت
گرخود به زلال من شدی غرق
ممکن نشدیش درمیان فرق
زین بیش تفاوتی ندانم
کان از دل اوست وین زجانم
مردم که به زاد توأمانند
هم هردو به یکدیگر نمانند
دوخط که نویسی ازیکی دست
هم نوع تفاوتی دراو هست

گردار چه کند: دو نقطه پرگار
هم بیش و کمی بود به مقدار
نقاش که پیکری نشان کرد
دیگر نتواند آنچنان کرد
مانی که قلم‌زن خیال است
مانند، نبشتنش محال است
مقصود من از بیان این حرف
طرز سخن است و صرفهٔ صرف
کاقلیم کسان به‌زهرهٔ شیر
به‌زین نتوان ستد به‌شمشیر
ای آنکه مرا به بدنهی نام
وز غورهٔ خویش‌خوش کنی کام
گر ما ز هنر تهی میانیم
باری تو بگوی تا بدانیم
کز دعوی این خیال سنجی
ناگفته ملاف تا نرنجی
نبود چو فسانهٔ تو نامی
بیهوده چه لافی از نظامی
گفتی‌دم اوست‌مرده رازیست
آن‌زان‌وی است‌زان‌توچیست؟

گرزان قدح آری آب خوردم
بی‌گفت تو اعتراف کردم؟
لیکن به تو ار بود متاعی
بگشاز دکان خود فقاعی (۱)
صد رحمت ایزدی بر آن‌مرد
کز کیسهٔ خود بود جوانمرد
برنسیه بود قباله دادن
ازخوان کسان نواله‌دادن
من کرده‌ام ار دغل‌شماری
تو نیز بیار تاچه داری ؟
دانم که به‌چاشنیی‌این شهد
گویی صدو پنجهی به‌صدجهد
لیکن ندود جنیبت لنگ
پویان ودوان هزار فرسنگ
زان‌کرده ام‌این‌نوای خوش‌ساز
تاگوش زمانه را کنم باز

امااین سخنوراستاد تاچه اندازه‌در کارخود کامیاب شده واز دیگرشاعران سازندهٔ این منظومه پس‌از نظامی گنجوی- پیش افتاده ، پرسشی است که«آسوده‌شبی خواهد وخوش‌مهتابی» تا امکان مقایسهٔ

۱-فقاعی،آبندی، شربت فروشی ، یخ فروشی .

دقیق و مستند برای پاسخگویی ودفاع ازحق مسلم این سرایندهٔ استاد فراهم بوده باشد. پس اکنون چون زمان کوتاه است قصه‌را نیز باید کوتاه کرد تا دوستان ازدرازی سخن ملول نشوند ...

البته اعتراف میکنم که آنچه در این چند روز، دوستداران امیرخسرو، درمقالات خود بیان کردند ودر کتابها وجزوه‌های مرحمتی خواندیم، همه حکایت ازآن داشت که امیرخسرو بلخی پدر، دری گوی، هندی زاده، دهلی‌مسکن بلندآوازه، برای نظامی گنجوی شاگردی اهل و شایسته بوده است، شاگردی که بحق عنوان «خلف صالح» برایش برازنده است، ودانش وانصاف ومردمی راستینش جاودانگی‌وی‌را مسلم ساخته ..

اکنون با رخصت از دانشوران کشور های مختلف که برای بزرگداشت هفتصدمین سال آغاز شاعری امیرخسرو در این محفل علمی گردآمده اند، تعدادی از ابیات این منظومه راکه‌در پایان داستان «مجنون ولیلی» اوآمده است و نمایشگر امانت داری و حقشناسی شاعراست روایت میکنم وسخن خویش رابپایان میرسانم:

چون گنج گهر گشاد بختم
نو باوهٔ غیب بست رختم
ارزانی گوهر گران خیز
کرد ازهمه سوخرنده‌راتیز
آمد فلک آستین گشاده
نه بحر در آستین نهاده
آنجم که کساد تحفه‌دیدند
دری به‌ستاره ای خریدند

ذوقی که درین(۱) دم حیاتست
همشیرهٔ اولیـن نبـاتست
زنده است بمعنی اوستا دم
ور نیست منش حیات دادم
احسنت وزهی سخنور چست
کز نکته دهان عالمی شست
می‌داد چون نظم نامه را پیچ
باقی نگذاشت بهر ما هیچ
بحری که برآب او خسی نیست
محتاج ستایش کسی نیست
آنکس که قدم چنان سپرده ست
انصاف خود آنچه بود برده است
انصاف مرا سزا ست باری
کز هیچ کنم چنین نگاری
اوزان همه فکر گوهر آرای
ننهاد زیک روش برون پای

۱- درحاشیهٔ چاپ مسکو چنین آمده است :
درین، به خط زیرد و کلمهٔ ـ مجنون و لیلی ـ نوشته شده است . (ص ۲۷۹)

صد طرز سخن چون شکر و شهد
ننمود مگر به مثنوی جهد
نو کرد به یک فنی نشانه
چون یک فنه بود شد یگانه
دانا که در خرد گشاید
آن کار کند که نیکش آید
گازر که به کار خود تمام است
بهتر ز حریر باف خام است
لنگی که به رقص شد سبک خیز
هنگامهٔ خنده را کند تیز
کوری که کند بره شناسی
بازی خورد از دم قیاسی
آن گنج فشان گنجه پرورد
بودست بدین متاع در خورد
و انگه ز جهان فراغ جسته
وز شغل زمانه دست شسته
باری نه به دل مگر همین بار
کاری نه دگر، مگر همین کار

کوشش همه بر سخن سگالی
خاطر ز هر التفات خالی
گنجی و دلی ز محنت آزاد
آسودگی تمام بنیاد
از هر ملکی و نیک نامی
اسباب معاش را نظامی
بی جنبش پای، کام در دست
می گوی سخن چو کام دل هست
چندین سبب مراد با هم
چون نایدش آن سخن فراهم؟
مسکین من مستمند بی توش
از سوختگی چو دیگ در جوش
شب تا سحر و ز صبح تا شام
در گوشهٔ غم نگیرم آرام
باشم ز برای نفس خود رای
پیش چو خودی ستاده بر پای
تا خون نرود ز پای بر سر
دستم نشود ز آب کس تر

مزدی که دهند منت داد
وان رنج که من برم همه باد
چون خر که علف کشد بزاری
ریزند جو ش ولی بخواری
گراز پس هفته ای زمانی
یابم ز فراغ دل نشانی
ممدوح خجسته را کنم یاد
یارغبت سینه را دهم داد
بخت این که سخن سبک عنانست
کان در دل و گنج بر زبانست
کلکم که سرش زبان غیب است
گنجینه گشای کان غیب است
آواز دهد چو در روانی
لبیک زنان دود معانی
از جنبش نظم گرم رفتار
دلاله فکر ما نده بیکار
با چندان شغل خاطر آشوب
چندین بر نو دهم زیک چوب

گر از تک و پوی آب و نانم
بودی قدری خلاص جانم
روشن گشتی که از چنین در
آفاق چگونه کرد می پر
با اینهمه هر که بیند این گنج
معلوم کند حد سخن سنج
انصاف من ار تو ندهی ایدوست
خود نافه کند حکایت از پوست
ور تو ندهی به جان سپاسم
من قیمت لعل خود شناسم
ور تو نکنیم ز آفرین شاد
من خود کنم آفرین خود یاد
مرد ارچه به عقل ناتواناست
در شستن عیب خویش داناست
گاوی که زبان او در شتست
سو هان درشت سای پشتست
سگ نیز برای راحت خویش
شوید به زبان جراحت خویش

چون من به سگی نمودم اقرار
تو شیری خویشتن نگه دار
نی نی ، نه‌سگم که شیر مردم
خاصه که چنین شکار کردم
این آهو شیر گیر من باد
ز آهو گیران عالم آزاد
ازشکر خدای خوش کنم کام
کآغاز صحیفه شد با نجام
نامش که زغیب شد مسجل
«مجنون لیلی» بعکس اول
تاریخ زهجرت آنچه بگذشت
سالش نودست‌وششصدوهشت
بیتش بشمار راستی هست
جمله دوهزار وششصدو شصت
هرکو نکند بطبع قابل
از بعد نبشتنش مقابل
یا بیتی ازین عدد کند کم
کم باد گهی خلاصش ازغم

امید که هر خرد پناهی
از چشم رضا کند نگاهی
ز انکس که نگه کند به‌تمکین
انصاف طلب کنم ، نه تحسین
یا رب چومن سیاه نامه
کآر استم این ورق به خامه
هر چند بدآمد این شمارم
چشم از تو بجز بهی ندارم
شعر ار چه صلاح کار دین نیست
بروی ز شریعت آفرین نیست
این نامه سزای آفرین باد
ان‌شاء الله‌که همچنین باد



جلوه‌هایی از مختصات سبک هندی شعر دری

درغزلیات امیرخسرو بلخی

از : پوهاند محمد رحیم الهام

در جملهٔ مباحث گوناگون ادب شناسی سنجیدن سخن شاعران و باز گفتن وجوه خوب و بد آن حتی نقد ساده توصیفی آثار منظوم که غالباً سطحی‌تر و سهلتر از نقد زیبایی شناسی است ، پر از دشواریها ست آنانیکه شعر خوان هستند دریافته خواهند بود که مطالعه شعر اگر به‌خاطر التذاذ محض و ارضای حس زیبا پسندی باشد خواننده پارچه‌هایی با آرامش ذهن و به صورت غیر جدی میخواند و ازان محظوظ میشود اما اگر خواننده دیوانی را به قصد تحلیل و تجزیه بخواند و به نقد عملی بپردازد دشواریهای کار سرگردانش میسازد . زیرا هم حالات روانی خواننده دراین دوگونه فعالیت ذهنی متباین ، تفاوت

می‌یابد و هم اثر مورد مطالعه به‌نظرش دگرگون مینماید از سوی دیگر محک و معیار سنجش شعر تاکنون جنبه های جهان شمول نداردو ناقد بناچار معاییر سخن سنجی خود راازبین ضوابطی برمیگزیند که پایه های ساختمان و نظام آیدیولوژیکی اورا بر مبنای منافع صنفی او تشکیل میدهد .

به‌هرحال ، بحث مادراین است که‌آیا امیرخسرو درغزلسرایی بنیانگذار سبک معروف به‌هندی در شعر دری هست ؟

نخست به‌آرای محققان درین باب مراجعه میکنیم :

درواقع نظریات ناقدان سلف دراین باره گوناگون است .

گروهی پنداشته اند که بنیانگزار سبک هندی در شعر دری امیرخسرو است .

دایرة المعارف آریانا ،جزء سیزدهم ،در شرح حال خسرو چنین نویسد ، «ابیاتی از شعرای مبرززبان‌دری‌دردست است که‌مختصات و ممیزات سبک هندی بصورت واضح در آنها مشهود میبا شد ، مخصوصاً در اشعار وقصاید امیر خسرو بلخی‌دهلوی وخواجه‌حافظ شیرازی اصل واساس سبک هندی پیدا ست .»

گروهی دیگر منشأ این سبک را هرات دانند ومولینا عبدالرحمن جامی هروی وبابا فغانی راازبانیان آن‌شمارند .

مرحوم بهار درسبکشناسی گوید ،«علاقهٔ شاعربه یافتن مضمون نو و تدارك قافیه و توجه به‌صنعت وهنر نمایی موجب پیدا شدن سبک پیچیدهٔ هندی گردیده واین شیوه از هرات توسط جامی وفغانی به دهلی ودکن و اصفهان سرایت نمود .» (۱)

هاشم رضی درمقدمهٔ دیوان جامی نظربهار راتایید کندودربارهٔ شاعران دورهٔ تیموریان هرات چنین گوید ، « اصولا شعرای این

۱ـ محمد تقی بهار ، سبک شناسی ، ج ۳ ، ص ۲۲۸ .

زمان راهی بسوی سبک هندی در ادبیات پارسی کشودند.»(۱)

ملا عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره میخانه در بیان احوال رکن الدین مسعود کاشانی ملقب به حکیم رکنا نویسد، «آن معدن فطرت دیوان عندلیب گلزار معانی بابا فغانی را غزل به غزل از ابتدا تا انتها جواب گفته است.» (۲)

منموهن گفتهٔ مولف میخانه را در مقدمهٔ دیوان فغانی نقل و در آن به جای حکیم رکنا سهواً صائب تبریزی را یاد میکند و میافزاید، «این یک امر مسلم است که فغانی در فن شاعری صاحب طرزی خاص و نامش به تازه گویی مشهور است و علت مقبولیت اشعار وی روش نو اوست. اندازهٔ شهرت عام اورا از این امر به خوبی حدس میتوان زد که پس از وی شاعران متعدد طرز او را کاملاً تقلید کردند تا آنکه رواج عام یافت. شاعرانی که از فغانی تقلید کرده اند عبارتند از: شهیدی، لسانی، حکیم رکنایی مولینا محتشم کاشی، عرفی، مولینا وحشی یزدی، عراقی، میلی، حکیم شفایی، ولی، فیضی، میرزا صایب، نظیری و آقا شاپور رازی، میرزا صائب این طرز را اندکی تغییر دادو باروش نوی که ایجاد کرد به نکویی قبول عام یافت و سپس اغلب شاعران از وی تقلید کردند.»(۳)

منموهن همچنان در باره نظیری از مخزن الغرایب چنین نقل قول می کند «وی طرز بابا فغانی را اختیار نموده آنرا بحد کمال رسانید.» (۴)

۱- هاشم رضی، دیوان کامل جامی، مقدمه، چاپخانه پیروز ۱۳۴۱ ص ۶۱.

۲- ملاعبدالنبی فخرالزمانی، تذکرهٔ میخانه، تحشیه و تعلیق احمد گلچین معانی، ۱۳۴۱، ۱۶.

۳- منموهن دیوان فغانی، چاپ لاهور، مقدمه.

۴- ایضا.

بدینگونه ناقدان ادبی درباب بانیان سبک هندی در شعر دری اتفاق نظر ندارند گروهی امیرخسرو، حتی حافظ، دسته‌ای جامی و طایفه‌یی بابافغانی را موجد این سبک پندارند.

امیرخسرو خودش، چنانکه شبلی نیز در شعرالعجم با استفاده از دیباچهٔ «غرة الکمال» اشاره کرده است، اشعار خود را به بهترین وجهی نقد میکند، خسرو ازبرای سنجش و ارزشیابی شعرو مراتب شاعری معیارهایی وضع میکند که در تاریخ نظریات درباب نقد ادبی درردیف آرای ناقدانی چون خواجه نصیرطوسی و شمس قیس رازی و عروضی سمرقندی دارای اهمیت خاص است. خسرو چنانکه همه دانیم شاعرانرا از لحاظ درجات به سه دسته تقسیم میکند: استاد تمام، استاد نیم تمام و انتحال کنندهٔ اشعار دیگران یا سارق.

استاد تمام به نظر خسرو شاعریست که موجد طرز نو باشد، مانند حکیم سنایی غزنوی، انوری، ظهیرفاریابی و نظامی.

استاد نیم تمام گوینده‌یست که طرزی نو نیافریده باشد ولی پیروی ازطرز استاد کامل را به کمال رسانیده باشد.

سارق شاعریست که موضوعات و مضامین دیگرانرا انتحال کند
امیرخسرو از برای استادی در شعر چهار شرط را لازم شمارد:

۱- ایجاد طرز جدید.
۲- توافق کلام شاعر به روش شاعران.
۳- دوری شاعر از شیوهٔ واعظان و صوفیان.
۴- خالی بودن کلام شاعر از سهوو لغزش.

سپس اشعار خود را با همین معاییر میسنجد و نتیجه میگیرد که خود استاد تمام نیست، زیرا مخترع سبک تازه‌یی نیست و در کلامش لغزش و اشتباه وجود دارد اما انتحال نمیکند و اسلوبش از قاعدهٔ صوفیان و واعظان بدور است و چون خویشتن را فاقد دو شرط از شروط استادی میداند، خود را شاگرد میخواند و میگوید:

چون پسرو طرز هر سوادم
پس شاگردم نه اوستادم

امیرخسرو خود اعتراف میکند که درغزل پیرو شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، درمثنوی پیرو حکیم نظامی ودر اشعار حکمتی واخلاقی پیرو سنایی وخاقانی است .

باتوجه بآنچه خسرو خود درباب کلام خود گفته وخویشتن را موجد سبک خاص ندانسته است ،آیا میتوان او را ازبانیان سبک هندی در شعر دری دانست ؟

من کوشیده ام تا بدون توجه به آرای ناقدان سلف وبدون داشتن فرضیه وتصور قبلی درباب سبک امیر خسرو ، وبا مطالعه واستقصاء در غزلهای او ازبرای این پرسش پاسخی جستجو کنم .

ازسبکهای گونه گون شعردری هیچکدام درهیچ یک از مراحل ، به یکباره گی وناگهان پدید نیامده است . نمونه های شعری هرسبک شایع دراشعار دوره پیشتر یافته میشود . ایجاد سبکهای متمایز شعر دری به نظرمن ، برقاعدهٔ انتخاب وتقلید بعضی ازمختصات لفظی و معنوی سبک پیشین ، تکامل آن ، تطابق آن به مذاق خواننده گان ومعاییر رایج درنظریات انتقادی هردوره و کسب تاثیر ازمؤثرات محیط طبیعی وعوامل اجتماعی وتجربه های شخصی شاعراستوار است از شاعران زبان دری کمتر گوینده یی را میتوان یافت که با شاعران معروف سلف یا همزمان خویش به مسابقه برنخاسته باشد . واین سنت دیرینهٔ که استقبال وتتبع وجواب گفتن نامیده شده است تاروزگار مادر بین شاعران سنت گری تداول دارد ولی هرشاعر متتبع ازنوآوریهای خود نیز به تفاخریاد میکند . سبک هندی درشعر دری نیز فی الواقع به همین گونه به وجود آمده است . جلوه های چشمگیر مختصات این سبک راکه من حیث مجموع عبارت ازایراد مفاهیم و معانی دقیق ،

استعارات و کنایات و تشبیهات بکر و بدیع و خیال انگیز و غالباً غیر حسی، مبالغهٔ اغراق آمیز در وصف طبیعت و اشیاء و اشخاص و بیان دقایق و ظرایف حالات و تأثرات و هیجانات باطنی خود گوینده توسط الفاظ و ترکیبات لفظی غیر معمول و ناآشنا و گاهی با گزینش اشکال لفظی و عبارات معمول از محاورات روزمره عوام است، در غزلیات امیرخسرو بکثرت میتوان دید. باید دانست که پدید ار شدن چنین دگرگونی در اشعار خسرو و درتحت شرایط و عوامل اجتماعی و محیط طبیعی آنزمان طبیعی است. بزرگترین عامل تجلی این مختصات در شعر خسرو تلاقی و برخورد دو فرهنگ غنی و کهنسال افغانی و هندی آنزمان است. شاعر ما برداشتهای خود را از محیط و مردم، از برای مردم محیط خود و برابر با مزاق شان در کلام خود منعکس ساخته است، و همین مطابقهٔ شعرخسرو و به مذاق خوانندگان اوست که گفتارش را مؤثر و مقبول و خودش را در سراسر دوره زنده گی گرامی وارجمند ساخته است.

میدانیم که خسرو درغزلسرایی خود را پیرو سعدی میداند. وزیر الحسن عابدی در جنگی به عنوان «سعدی و خسرو» غزلهای همطرحی سعدی و خسرو را با لمقایسه یکجا نشر کرده است. در این جنگ تعداد غزلهای خسرو که به استقبال غزلهای سعدی سروده است جمعاً به ۹۳ پارچه میرسد اگر این غزلها را با دقت مقایسه کنیم می بینیم به همان پایه که ازلحاظ قوافی و ردایف و اوزان همگون اند ازلحاظ مفاهیم و موضوعات و صورخیال و استعارات وتشبیهات و در بسا موارد از نظر استعمال اشکال لفظی ناهمگون میباشند.

خسرو غزلهای بسیاری دارد که در ساده گی و روانی و کمال زیبایی و بیان تأثرات عمیق و هیجانات انگیزنده و ریزه کاریهای اعجاب انگیز هنری و لهجهٔ صمیمانه و صادقانه وتحریک عواطف و تأثرات خواننده همپایهٔ غزلهای سعدی است ولی در نظام عمومی غزلهای

خسرو درجنبه های لفظی ومعنوی خصوصیتها یی دیده میشود که نخستین تجلیات سبک هندی درشعردری دانسته تواند شد .

بر شمردن ،فهرست نمودن ومثال آوردن ازدیوان خسرو درباب اشکال وترکیبات لفظی غزلهای وی که غالباً با صنعتها ی لفظی و معنوی نیز توأم است نگا شتن فر هنگی قطور را ایجاب میکند.خسرو ازاین لحاظ درغنی ساختن زبان دری به‌حیث پایه گذار سبک نوین سهم عظیم دارد. درغزلها یش از گونهٔ ترکیبات ذیل بکثرت یافته میشود:

سیاهی داغ حبش:

بروسیاهی داغ حبش مکن بررو
مراین غلام درم ناخریدهٔ خود را

چاه شوق:

به‌چاه‌شوق فرومانده ام خداوندا
فروگذاشت مکن آفریدهٔ خودرا

رشتهٔ صبح:

یکی درابر بهاری نگرزرشتهٔ صبح
چگونه میگسلد دانه های لؤلؤ را

جان بلاآشام :

من عاشقم ای پندگو نبود گوارایم که تو
ازعافیت شربت دهی جان بلاآشام را

جام گلبو :

بیاکه تا به چمن در رویم و بنشینیم
به بوی گل به کف آریم جام گلبورا

چشم جگر خوار :

چون خسرو از دو دیده خورد خون سزد اگر
سازد نمک دوچشم جگرخوار خویش را

جان جگر خواره:

بشکافت غم این جان جگر خوارهٔ مارا
یارب چه وبال آمده سیا رهٔ مارا

درد کش قدیم :

چون به خم شراب در غرقه بماند چون منی
هم ز شراب غسل ده دردکش قدیم را

حسن بلاانگیز، کلک صورت، عقل رنگ آمیز :

برقع برافگن ای پری حسن بلاانگیز را
تاکلک صورت بشکند این عقل رنگ آمیز را

پند رسمی :

خسرو چو نیست زانها کاز تو برد بکشتن
زین پندهای رسمی دادن چه سود مارا؟

کرشمه چکیدن :

تو میروی وز هر سو کرشمه میچکد از تو
که داد این روش و شکل سرو سبز قبا را؟

گلبرك بنا گوشش :

الا ای باد شبگیری به گلبرك بنا گوشش
مجنبان زلف زنجیرش که من دیوانه خواهم شد

بیهوش خیال ، پری آمدن :

چو بیهوش خیالم دید شب میگفت همسایه
که امشب باز آن دیوانهٔ ما را پری آمد

خواب بندی :

فسون خواب بندی منست این تا سحر گویی
حدیث او که شبها از زبان من برون آید

جعد اندازمرد افگن :

کدامین کس ره من زد که در ره شد عنان گیرش
که آن سرمست جعد انداز مرد افگن نمی آید .

صدف لب :

سخنی چو گوهر تر صدف لب تو دارد
سخن صدف رها کن گهری نمای ما را

درغزلیات خسرو کلمه ها ، عبارات و جمله هایی نیز بکار رفته اند که در گفتگوهای عادی و روز مره بکار میرفته و اکنون نیز بکار میروند از آنجمله به این نمونه ها توجه فرمایید :

جنس به معنای اصیل ونجیب و بی غل و غش :

خوش آن کسی که در این دور میدهد دستش
حریف جنس ومی صاف و گوشهٔ تنها

تلخ کردن خواب چاشنی :

ازچاشنی درد جدایی چه آگهند
یک شب کسان که تلخ نکردند خواب را

حاضرجواب :

تا گفتمش بکش زمژه تیغ را نده بود
ما بنده ایم غمزهٔ حاضر جواب را

سینه پاره کردن :

غم که مرا در دل است کس نکند باورم
پیش که پاره کنم، وای، من این سینه را !

احمد پارینه :

توبه زمی کرده بود دل که تو ساقی شدی
بازهمان حال شد احمد پارینه را

رشوت :

بوسه اگر همیدهی برلب خود حواله کن
رشوت تست جان من از پی این حواله را

چشم بد دور :

چشم بد دور از چنان رویـــی
که از وچشم دور نتوان کرد

دماغ کردن :

بوی خسرو همیکشد به دماغ
بیش از ین هم دماغ نتوان کرد

گریختن صبر، جهانگرد :

صبرم ازدست غم گریخت کنون
آن جهان گرد را کجا یابند؟

برادر خوانده :

گرفته در بر اندام توسیم است
برادر خواندهٔ زلفت نسیم است

عبارات و جمله های این چند بیت چقدر ساده وزیبا است :

بوسه یی گفته ای توقف چیست ؟
یا بده یا بگو نخواهم داد
روزه داریم رخ بپوش ار نه
روز بر ما دراز خواهی کرد

بزن سنگ ای ملامت گو زهر سو

که مارا چشمهای عقل پیش است

(پیش = بسته)

گر چه بر بودعقل ودین مرا

بد مگو بید ناز نین مرا

نگارا بلبل اینک میکند بانگ

روان کن در چمن سرو روان را

چو میخندد لب شکر فشانت

زحیرت باز میمانـــد دهانهــا

بی‌رخت اشک همیبارم وگل میکارم

غیر ازین کار کنون کار دگر نیست مرا

عاشق ومستم ورسوایی خویشم هوس است

هرچه خواهم که کنم، هیچ مگوییدمرا

خسرو تاتوانسه است درغزلیات خود باالفاظ بازی کرده است ولی تکلفی در ان دیده نمیشودو ازروانی گفتارش نمیکاهد . کلمه های متضاد و متناسب و همجنس و همریشه درمصرعها و بیتها فروان است.

صنعت آفرینی میکند .صنعت تضاد ، تجنیس، تناسب ، حسن تعلیل، مدعامثل و ارسال المثلهای گونه گون بکثرت دارد در این ظرافتهای هنری ساده گی و بی پیرا یه گی دیده میشود .

این هنر به نظر من یکی از کمالات شاعری خسرو است. توجه فرمایید:

گر سرم در سر سودات رود نیست عجب
سر سودای تو دارم غم سر نیست مرا
یک زمان از پای ننشینم به‌جستجوی تو
یا کنم سر را فدایت یا به دست آرم ترا
به نظر نه‌دیده ام من اثر دهان تنگت
اگرت بود دهانی اثری نمای مارا
دارم آن سو که سرم در سر و کار تو شود
با من دلشده هرچند سری نیست ترا
صورت این کن که چین ابرویت
صورت حسن را چو چین آمد
بخت باید نه زیرکی که به جهد
ماتم خویش سور نتوان کرد
غم تو آشکار خواهم کرد
چه کنم در نهان نمی گنجد
من درسر قلم زدم آتش زدود آه
او دودهٔ سر قلم از من نگاه داشت

شب تا به صبح دیدهٔ من بود و پای او

چشمم نخفت هیچ ولی پای او بخفت

هر کرا در سر زلف صنمی دسترس است

برود گر به سر ماه همان رشته بس است

نافهٔ آهوی چینی کاو بزلفت دم زند

نیست آهویی مرا ورازانکه دراصلش خطاست

زاهد از بد نامیم دیگر مترسان زانکه من

گر بر آرم نام نیکو پیش بد نامان بداست

تا چرا باشمع رویش آتش تب یار شد

دل چو دود زلف او بر خود بسی پیچیده است

لاف دانایی مزن خسرو مگر دیوانه ای

در دبستانی که پیر عقل طفل مکتب است

خواری و آزار برمن گر به تیغ آید ز تو

خارم اندر دیده گر با گل بیازارم ترا

در دیوان خسرو مضامین بکر و معانی بدیع فراوان است، به این چند نمونه توجه فرمایید.

از اشک چشم خویش نه بینم رخ تو من

تو هم مبین در آیینه رخسار خویش را

به خانهٔ تو همه روز با مداد بود

که آفتاب نیارد شدن بلند آنجا

سرم برید و بدستم نهاد و راه نمود

که خیز و رو سر خود گیر و بخش جان مرا

نهاد بر لب من لب نماند جای سخن

که مهر کرد به انگشتری دهان مرا

ساقیا نوش چنان کن که صدا باز دهد

بر سر شارع می گنبد سیمین حباب

پردهٔ عاشقان درد پرده کند چو روی را

هر طرفی دلی فتد شانه کند چو موی را

دل ز من دزید سر تا پای او جستم نبود
زیر زلفش بود در آنجا گمان من نرفت
صوفی ما شد خراب دوش بیک بانگ چنگ
پیش بریشم کشید خرقهٔ پشمینه را

درغزلهای خسرو ارسال المثل یکی دوتاست، از آن جمله این یکی :

دلم ز دیده برون شد بماند در مژگان
گریز کرد ز باران به ناودان آویخت

ولی مدعا مثل در آنها به حدیست که فهرست کردن آن دشوار مینماید اینک چند نمونه بدون قصد انتخاب تقدیم میشود :

چو لیلی بیند آن مجنون شراب از خون خود نوشد
به از سنگ ستمگاران بناشد نقل مجنون را
خسروا گر غمت خورد ناله بس است خدمتش
واجب چاوشان دهند از پی های وهوی را
روی بما کن و مکن دیده ما و خاك در
سجده رواست هر طرف قبله چار سوی را
خسرواست وسوز دل وز ذوق عالم بیخبر
مرغ آتشخواره کی لذت شناسد دانه را

چشم از تو دور دانهٔ دل گوز توبسوخت
از سوختن گریز نباشد سپند را
حاجتم نبود که فرمایی به ترك ننگ و نام
زانکه رسوائی نیاموزد کسی دیوانه را
رخ بنما برمراد گرنه به خون منی
آب به سیری مده تشنهٔ دیرینه را
دیوانهٔ بتان نکند رو به کعبه زانک
تعظیم کعبه کفر بود بت پرست را
خسرو ز سوز گریه نیارد نگاهداشت
آری سفال گرم به‌جوش آرد آب را
عشق ازدل ماکم نتوان کرد که ذاتیست
چون مایهٔ آتش که ز خارا نتوان شست
خانه‌مکن ای دوست درین جاگه پرنم
کس برگذرسیل نکردست عمارت
خسرو به گزاف چند لافی
بانگ دهل از تهی میا نیست

با اندك نمونه هایی که از غزلهای خسرو آوردیم به این نتیجه میتوان رسید که وی براستی از بانیان سبک هندی در شعر دری است زیرا از مختصات سبک هندی مثالها و نمونه های فراوان درغزلهایش وجود دارد. ولی از این لحاظ اشعار وی همگون و یک دست نیست. اکثریت غزلهایش از لحاظ روانی و بی پیرایه گی و پخته گی نمونه هایی در حد کمال غزل به سبک عراقی است ولی گاه به گاه در نو آوری تفنن میکند و از حد اعتدال چندان برون نمیرود. به این جهت اسلوب بیانش با سبک عراقی مرز فاصلی را تشکیل نمیکند، بلکه در آن متداخل و گویا حلقه و صلیست که در زنجیر دراز تسلسل تکاملی غزل دری ظریفتر و دگرگون تر مینماید و در گلزار غزل دری غنچه هایی از سبک هندی را به آهستگی و احتیاط میپروراند.



قصیدهٔ
بحرالابرار امیرخسرو بلخی

از : استاد خلیل الله خلیلی .

مارا ز گرد این دشت، عزمی است رو بدریا!
پر کهنه شد تیمم، اکنون وضو بدریا!

مایه سرور و افتخار من است که درین انجمن خجسته با این پیام (۱) مختصر اشتراک میورزم و بمن موقع میسر می گردد تا در پیرامون امیر قلمرو سخن استاد هنر، بزرگترین جویای حقیقت و راز شناس فطرت، خسرو بلخی دهلوی سخن رانم. سلام و سپاس فراوان من برهمهٔ شما :

گفتار من بسیار بسیط و موجز خواهد بود. بحث من در ذکر زادگاه خسرو نیست که بگویم در کدام شهر دیده برو شنائی خورشید باز کرده . یا در کدام سرزمین دیده از نظارهٔ جهان کون و فساد دوخته. ذکر روز و ماه و سال ولادت و انتقال وی نیز ازین مبحث خارج است، زیرا ما در زیر این رواق نیلگون و برزبر این کرهٔ سرگردان؛ کسانی را سراغ داریم که از بعد زمان و مکان قدم فراتر نهاده اند و بعالمی پیوسته اند که از دنیای غم اندود و کدر آلود ما بالا تر

۱- این بیانیه استاد خلیلی سفیر جمهوریت افغانستان درعراق بروی کاغذ و قرائت آن بروی نوار ضبط صوت از بغداد بکابل رسید و اعضای مجلس علمی از آن قدر دانی کردند.

و والاتر بود، این‌ها در هر زمانی که بسربرده اند و از هرشهری که برخاسته باشند، پیوندزمان و مکان در موردشان بی‌تفاوت است.

بجای آنکه حضرت امیرملک سخن را بشهری منسوب یا به نژادی مقید گردانم، بهتردانستم مقام اصیل وی را در یکی از آثارش جستجو نمایم. گفتم «در یکی از آثارش» زیرا دسترسی بر کلیهٔ آثار خالد و عمیق و پهناور دانشمندی ژرف‌نگر، دریاآفرین، خودشناس و جهان‌بین مانند امیرخسرو، روزگاری می‌خواهد و محققانی ورزیده ور ازدان که گوهر بینش را برسراین کار گذارند و متاع جان را وقف آن نمایند.

مرا عقیده برآنست که این امر مهم و خطیر هنوز در مرحله آغاز میباشد. سخنوران هندوستان که پیکرخاکی و اندیشه مجردخسرو چون نگین درخشان ازدهلی، پایتخت الهام‌بخش و زیبای شان می درخشد و دانشمندان افغانستان، زیرا که پدر وی با مولینا جلال الدین بلخی از یک شهر می باشد، و محققان ایران و علمای آن‌سوی آمودریا، خلاصه کافه ارباب ذوق و اصحاب تحقیق، که امیر خسرو را یکی از آموزگاران بشریت می‌شناسند، این‌ها هریک در باب آثار منثور و منظوم وی، در باب هنرغنا و ایقاع و الحان وی، در باب اندیشه عرفانی و الهامات آسمانی وی، راه تحقیق سپرده و می سپارند.

آنچه من، یعنی این آوارهٔ صحرای سرگردانی، درین مختصر، بحث خواهم نمود راجع بیکی از قصاید و یست که آنرا «بحرالابرار» نامیده.

بعد ازین خواهیم دید امیرخسرو، در قصیدهٔ «بحرالابرار» ازآفاق به انفس گرائیده ـ از مردم شناسی بادم سازی پرداخته از مصطبه مستان بدبستان شده چنگ و رباب را شکسته از افسانه گویی و داستان سازی باز مانده ـ از افشای اسرار سربمهر این کاینات عظیم و لایتناهی، دست بازداشته از حضرت عشق که سلطان خلوت دل وی بوده فرود آمده ـ و درین قصیده یعنی در بحرالابرار وظایفی را شرح داده که فرزندان آدمی این مخلوق دوپا و مغرور برعهده دارند، اعنی:

این اعجوبۀ آفرینش، این انسان که اگر به لجنزار مفاسد فرو ماند، زبونتر و فرومایه تر از آن مخلوقی نیست، و اگر از آن برجهد گوهرتاج آفرینش خواهد بود.

امیرخسرو در بحرالابرار، دیگر آن امیر کج کلاه آستان نشین خواجه نظام الدین نیست، بلکه وی را در ین قصیده، در سیمای معلمی می یابیم که با عصای بلند و آواز رسا برفراز منبر شده، از مکارم اخلاق، از روابط انسان با انسان، از برابری، از برادری، بحث می نماید، و در پیرایۀ تشبیهات زیبا، و افادات بکرو معانی رقیق و شواهد شاعرانه واستدلال شگفت آفرین، درس انسانیت میدهد.

گفتیم امیرخسرو این قصیده را بحرالابرار نامیده ـ کلمۀ «بحر» ودریا باصطلاح این طایفه گذشته ئی دارد که بسیار جالب است:

خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام ـ صوفی سلفی و مفکر بزرگ هرات نهصد و اند سال قبل از روزگار ما بصحبت عارف شهیرابوالحسن خرقانی رسید: باوجود آنکه خرقانی مردی ناخوان بود، اما دلش را بحر حقایق و دریای عرفان خوانده اند. ابوالحسن درهمان صحبت اول به شیخ الهی گوی «ذم الکلام» نویس، «منازل السایرین» نگار، یعنی به انصاری گفت:

«ای من ماشو که تو، از دریا آمدی! از دریا آمدی!»

شیخ الاسلام انصاری این کلمۀ «دریا» را شرح نموده و گفته است یعنی از دریای تفرقه به کشتی جمع آمدی و گفت از کرامات وی آن تمام بود که مرا گفت، «از دریا آمدی». بعید نیست که این کلمه بحر، در بحر الابرار امیرخسرو با دریایی که خرقانی بدان اشاره نموده ارتباطی داشته باشد.

مولینا گوید:

ای برادر ابر شو دریا ببار!

آب اندرنا و دان ناید بکار!

همین خداوند گار بلخ، جای دیگر عرفا را بدو گروه تقسیم نموده:
اول: معماران عالم خشکی
دوم: شنا گران دریای معانی

وی گفته است امام ابوحنیفه (رح) و امام مطلبی و امثال دیگر معماران عالم خشکی بودند - هر که بصدق تمام طریقهٔ ایشانرا گرفت از قطاعان راه ایمن شد - اما جنید وذوالنون وبایزید وادهم ومنصور مرغان آبی بودند هر که متابعت ایشان کند بگوهر دریای قدرت راه برد.

جای دیگر وقتی که مولینا امام الغیب حکیم غزنه ابو المجد مجدود بن آدم سنائی را میستاید، به کلمهٔ «بحر» اشاره نموده و گفته است: سنائی ازآن گروه است که: «اخذناه من البحر واهرقناه علی البحر» یعنی او را از دریا گرفتیم، و بدریا ریختیم.

شیخ فریدالدین عطار، قصیدهٔ خود را که قصیدهٔ بحر الابرار بآهنگ وقافیهٔ آن سروده شده وامیرخسرو بدان نظر داشته، دریای سخن نامیده است. (۱)

پیداست که امیرخسرو، چنانکه در سازمان قصیدهٔ خود به عطار اقتفاء نموده، در اختیار عنوان نیز به عنوان قصیدهٔ عطار ملتفت بوده عطار گوید:

این قصیده هست ای عطار دریای سخن
لفظ او همچون صدف، معنی چو در و گوهر است

مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی، که قصیدهٔ خود را برابر قصیدهٔ خسرو دانسته آنرا «لجة الاسرار» یعنی «دریای رازها» نامیده و گوید:

---

(۲) پیش از عطار (متوفی ۶۷۹) عنصری، شاعر دربار غزنه (متوفی ۴۳۱) قصیدهٔ مدحیه سروده بود که مطلع آن این است:
عنبر است آن حلقه گشته زلف او یا چنبر است
چنبر است آری، ولیکن چنبر از عنبر است!

«لجة الاسرار» اگر سازم لقب آنرا رو است
زآنکه از اسرار دین بحری لبالب گوهراست

جامی کلمهٔ «حجة الاحرار» رانیز برآن افزوده ولی این نام دست دوم وطفیلی میبا شد.

اکنون به کلمهٔ «ابرار» می پردازیم:

در اختیار کلمهٔ «ابرار» درقصیدهٔ امیرخسرو نخستین بار متوجه باین حدیث می شویم که بعضی از متصوفان بآن استشهاد کرده اند:

حسنات الابرار، سیئات المقربین.

یعنی نیکوئی های ابرار، درمقام مقربان از سیئات حساب می شود. ولی تا جایی که از کتب اهل تحقیق برمی آید، آن مقوله است نه حدیث حضرت پیغمبرعلیه الصلوة والسلام.

حجة الاسلام غزالی در کتاب احیأعلوم الدین، آنرا به صیغهٔ تمریض آورده وبرخی آن را از سخنان صوفی معروف، ابو سعید خز از دانسته اند.

شاید امیرخسروبدین مناسبت که قصیده اش از وجایب و اعمال «ابرار» بحث می راند آنرابحرالابرار نامیده.

گفتیم عطارقصیده خود را «دریای سخن» عنوان کرده بود آن نیزبهمین مناسبت است که چون ازوجایب ظاهری انسان سخن رانده، وازمعنی بصورت گرائیده، وازآنچه دروراى پرده نهانست حرف نزده، وازچیزهایی بحث نموده که به سخن می گنجد، آنرا دریای سخن نامیده است.

وجامی نیزکه قصیدهٔ خودرا لجة الاسرار نامیده بهمین جهت است که بقول خودش فقط ازاسرار دین صحبت کرده، ودرین قصیده، بشریعت متوجه بوده نه به حقیقت پنهان.

متاسفانه نسخهٔ اصیل بحرالابرار، در بغداد موجود نبود. مرحوم سعید نفیسی، که دیوان امیر خسرو را با آن همه اهتمام طبع نموده، این قصیده را از طبع افگنده، در دو نسخهٔ مطبوع هند نیز این قصیده نبود تذکره نگاران نیز باوردن چند بیت اکتفا کرده اند. سرانجام محمد عاقل بیرنگ کوهدامنی، از یک نسخه مخطوط اصل قصیده را استنساخ کرده بمن فرستاد، و ای معلوم شد در اصل نسخه چند بیت به درستی خوانده نشده.

قصیدهٔ موجود در دسترس من یکصد و سه بیت دارد، بقول یکی از دوستان درین بیت خسرو اشاره است به همان (۱۰۳) نصاب ابیات:

زاده طبعم چهاراست و برین نبود مزید
کامهات اربعه ایمن ز پنجم خواهراست

این دوست من می گفت، اگر عدد (۱۰۳) را افقی بشماریم، همان چهار می شود. انشاد قصیده درین بحر و قافیه، مورد آزمایش طبع ائمهٔ شعراء و عرفاء قرار یافته.

پس از عطار و خسرو، جامی، علی شیرنوایی، محمد فضولی، و میرزا عبدالقادر بیدل، هریک درین زمینه طبع آزمایی کرده اند.

چنانکه امیر خسرو از عطار پیروی نموده، دیگران از خسرو پیروی کرده اند. جامی قیصدهٔ خود را با خسرو در یک پایه بلکه برتر شمرده است:

همچـــو بکر فکر خسرو زاده است از لطف طبـــع
در کمال خوبی این یک خواهر آن یک خواهراست
ای بسا خواهر که باخواهر چو گردد جلوه گر
درجمال اکبر بود هرچند در سال اصغر است

امیرعلی شیرنوائی، صدراعظم در بار هرات قصیدهٔ خود را بجامی اهداء کرده و آنرا «تحفة الافکار» نامیده است.

دکتور عبدالغنی دانشمند بیدل شناس، قصیدهٔ نوایی را بحرالافکار نامیده- اما از نص قصیدهٔ نوائی واضحا تحفة الافکار برمی آید :

تحفه الافکار اگر سازم لقب آن رارواست
تحفه چون نزدت ز بحر فکرتم این گوهر است

ابوالمعانی میرزاعبدالقادر بیدل که لابد به قصیدهٔ استادان سلف خود نظر داشته درین آهنگ و قافیه قصیدهٔ مطول دریکصدو پنجاو هشت بیت و سه مطلع دارد. بیدل قصیده خودرا «سوادا عظم» نامیده و در انتخاب عنوان بتاریخ سال انشاد قصیده نظرداشته است(۱) .

از بسا جهات متوجه می شویم که این استادان بزرگ در افادهٔ مطالب از روشهای متشابه پیروی کرده اند: هم در شکل هم در معنی .

صفت مدعا مثل و حسن تعلیل ، رکن اساسی در ایراد مطالب آنهاست ، شکلاً نیز هریک از این قصاید مزید بروحدت وزن و قافیه از نسیب و تشبیب و مخلص و شریطه عاری می باشد .

تعجب این جاست که امیرخسرو و جامی و نوایی هرسه قصاید خود را از کوس و کاخ و تاج یعنی از مراتب جها نبانی آغاز کرده اند ، با وجود آنکه هرسه استاد را با جهانبانان عصر خود شان پیوستگی های فراوان بوده است .

امیرخسرو گوید :

کوس شه خالی و بانگ غلغلش درد سراست
هر که قانع شد به خشک و تر ، شه بحرو براست

---

(۱) سواد اعظم ضمناً مادهٔ تاریخ این قصیدهٔ بیدل است .(۱۱۸۲ هـ ق)
مطلع آن این است: درحریم خاک مارا سوی پیری رهبراست .
اینک یک دو بیت نمونه قصیدهٔ میرزاعبدالقادر بیدل :

سعی عاشق رابه جهد مردم دنیا مسنج
وجد طفلان دیگر است ورقص بسمل دیگراست

دل چو روشن گشت، جاه و شوکتی در کار نیست
بهر تسخیر جهان ، خورشید تنها لشکر است

جامی راست :

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان بر تر است
رخنه‌هادان کش بدیوار حصار دین دراست

نوایی گوید :

آتشین لعلی که تاج خسروان راز یور است
اخگری، بهر خیال خام پختن بر سر است

چه زیبا و دلچسپ خواهد بود، روزی مجال دست دهد، و مطالبی که درین قصاید افاده شده بمیزان علمی سنجیده شود و مقارنه گردد، تا صنا یعیکه گونه گونه درهر موضوع بکار رفته، روشن آید .

حضرات دوستان !

جهان ما به نیرنگ‌ها درآمیخته . ماده برمعنی مستولی شده . بیم آنست که صنعت های مادی و تکنولوژی، منهل عرفان را خشک گردانند .

پس امثال این تجلیل ها، ما را امیدوار میگردانند، و بجای آنکه بگوئیم :

حریفان باده‌ها خوردند و رفتند
تهی خمخانه ها کردند و رفتند

این احتفالات، این توجه دانشمندان باحیای میراث ادبی و اخلاقی انسان، ما را بخواندن این شعر جامی ترزبان می‌سازد که :

هنوز آن ابر رحمت درفشانست
سر خمخانه ها مهر و نشانست

تذکر :

متن یکعده ابیات مثنوی بحر الابرار امیر خسرو، دراخیر جلد اول گزیدهٔ آثار امیرخسرو بلخی (چاپ کابل حوت ۱۳۵۳) خوانده شود.

در نسخهٔ خطی کتابخانه (نیوریستهٔ پنجاب شماره ۲۰۳۷ ورق ۳۶الف) نیز متن «بحر الابربرار» آمده است .



اعضای مجلس علمی امیر خسرو بلخی ازآثار باستانی هده درولایت ننگرهار دیدن کردند .

30091

امیر خسرو بلخی
و امیر علی شیر نوایی فانی

از: دکتور محمد یعقوب واحدی

شهرت ادبی امیرخسرو بلخی در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) یعنی در دورهٔ تیموریان هرات از کناره‌های رود سند تا نواحی کاشغر و از حدود کشمیر تا اقصای غربی ایران و روم شرقی رسیده بود. اهل ذوق از خوان بی‌زوال شعر و ادب آن شاعر نامور نعمت حاصل میکردند. این تأثیر ادبی مخصوصاً در مکتب ادبی هرات در دورهٔ تیموری خیلیها محسوس است.

تا آنجا که معلوم است اکثر شعرای قرن نهم هجری بشمول مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و امیرعلی شیرنوایی و مولانا بنایی و مولینا هاتفی چه در غزلسرایی، چه در قصیده گویی و چه در مثنوی سرایی از اشعار امیرخسرو متأثر اند و از معانی دقیق و الفاظ شیرین امیرخسرو بلخی استفاده برده‌اند.

درضمن این مقال مختصر تأثیر ادبی خسرو شاعران را بر اشعار امیرعلی شیر نوایی - شاعر و نویسندهٔ نامدار افغانستان در دورهٔ تیموری - بررسی میکنیم:

اشعار امیر علی شیر بدو گونه تحت تا ثیر امیر خسرو سروده شده:
۱-تا ثیر مستقیم و بلاواسطه. ۲-تا ثیر غیرمستقیم و بالواسطه.

نوایی در سرودن غزلیات و قصاید ومقطعات و رباعیات دری تحت تا ثیر مستقیم قرار دارد و در سرودن غزلیات و مثنوی های ترکی تا ثیر بالواسطهٔ امیرخسرو محسوس است.

امیرعلی شیر در اکثر مؤلفاتش از مقام ادبی امیر خسرو ذکر میکند و اورا در ردیف بزرگترین غزلسرایان و قصیده نویسان و مثنوي گویان زبان دری قرار میدهد. در رسالهٔ محاکمة اللغتین خویش مینگارد: دیوان غزلیات را بپرداختم که ابیات آن از شش هزار افزون است، بعضی بطرز شیخ سعدی که الحق استاد طرز غزلست و بعضی از آن باسلوب امیرخسرو که شعلهٔ فروزان آتش عشق و اشکریز خانهٔ درد است. در جای دیگر همین رساله آمده: مباحثاتی که در باب غزلیات میرشاهی و مولانا کاتبی و مثنویات نظامی و امیرخسرو صورت وقوع می یافت نیز باحکمیت فقیر قطع میگردید. (۱)

امیرعلی شیرنوایی در کتاب محبوب القلوب که در بارهٔ کیفیت احوال پنجاه صنف خلایق در چهل فصل و ده باب ایراد کرده و در بارهٔ شعرو شاعری فصلی دارد آورده است:

« و نیز جماعتی هستند که طریق مجاز را به اسرار حقیقت مخلوط کرده کلام خویش را باین اسلوب مربوط ساخته اند. مانند نکته پرداز اهل معانی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی و پاکباز و پاکرو اهل عشق امیرخسرو دهلوی. (۲)

---

(۱) محاکمة اللغتین امیرعلی شیر نوایی، ترجمهٔ تورخان گنجه یی تهران ۱۳۲۷ شمسی صفحه ۳۱ و ۳۲

(۲) محبوب القلوب امیرعلی شیرنوایی، بتصحیح کونونوف، طبع لنین گراد ۱۹۴۸ صفحه ۳۸

نوایی در مقدمۀ دیوان بدایع البدایه ، امیر خسرو را به عبارات : «غضنفر بیشۀ درد و سمندر آتشگاه عشق، معدن جواهر معنوی» وصف میکند .

معلوم است که نوایی در بین سالهای ۸۷۳ و ۸۸۷ هجری (۱۴۶۸ - ۱۴۸۲ م) همۀ اشعار ترکی خویش را جمع و تدوین کرد آنرا بدایع البدایه نام گذاشت و اشعار بعد از آن را بنام « نوادر النهایه » در نظر گرفت. ولی بعد از سال ۸۹۷ هجری (۱۴۹۱-۹۲ م) همۀ غزلیات ، قصاید ، قطعات و رباعیاتش را تدوین نموده به پیروی از امیر خسرو و مولوی جامی به چهار بخش عمرش تقسیم کرده: غرایب الصغر، نوادر الشباب، بدایع الوسط و فوائد الکبر و مجموع هرچهار دیوان را «خزاین المعانی» نام کرد.(۱)

نوایی در رسالۀ میزان الاوزان که در فن عروض نگاشته از امیر خسرو به عبارت« شکریز اهل نظم و آتش انگیز خیل عشق و محبت و پاک رو طریق درد و شوق »می ستاید و میگوید: «غزلیات شان را که مشهور به چهار دیوان است حتی الوسع گرد آوردند که به هژده هزار بیت رسید .... چون آن ملک الکلام بسبب مهارت و کمالش و طبع عمیق و خیال دقیق به بحور بیشتر شعر گفته و اکثر نظم خویش را به بحور نامطبوع آورده اند. سلطان حسین میرزا امر کرد که در بالای هر غزلی وزن و بحرش را بنویسند.»(۲)

نوایی در رسالۀ خمسة المتحیرین که بعد از وفات مولوی جامی در ترجمۀ احوال وی نوشته می آرد :

«روزی در حضور مولوی از هر نوع شعر سخن میرفت در اثنای سخن ذکر قصیدۀ دریای ابرار امیر خسرو رفت. این فقیر در تعریف آن

---

(۱) مقدمۀ بدایع البدایه، باهتمام دمیتریوا، طبع عکسی ، مسکو ۱۹۶۳ صفحه ۱۶

(۲) میزان الاوزان نوایی ، باهتمام عزت سلطانوف، تاشکند ۱۹۴۹ ص ۳ و ۵

قصیده مبالغه کردم ومحق هم بودم، زیرا مشهور است که امیرخسرو گویا گفته که: اگر حوادث افلاك ونوایب روزگار همهٔ اشعارمرا ازصفحهٔ زمانه نابود سازد همان قصیدهٔ دریای ابرارم باقی بماند، کافی است. زیراهرکس که آنرا بخواند میداند که تصرف واقتدار من درملك شاعری بچه پایه است. (۱) معهذا درمجلس آنحضرت دراین مورد اینقدر افراط درتعریف مناسب نبود. مولوی چیزی نگفتند مجلس بپایان رسید. درهمان اوقات پادشاه بسوی مروعزیمت کردند، اتفاقاً چند روز بعد به اینجانب هم امرعزیمت شد. فقیرجهت اخذ رخصت بخدمت آنحضرت رفتم بعداز استجازه فاتحه خوانده رخصت دادندو ازجیب خویش جزئی از کاغذ کشیده به این فقیرعنایت فرمودند. گرفتم و باز کردم «قصیدهٔ لجة الاسرار» درجواب قصیدهٔ دریای ابرار امیر خسرو بود که درهمان ایام گفته بودند. هرکس بخواند میداند که نسبت به دریای ابرار یکدست تر ورنگین تر آمده است. بعد از ادای نیازمندی برنشسته متوجه منزل شدم نه رباط منزل در پیشرو داشتم قصیده را خوانده به خوشحالی تمام اسپرا پیش میراندم، به ذهنم مطلع قصیدهٔ تحفة الافکار خطور کرد. پس از مواصلت آن مطلع را نوشته بدست قاصدی به آنحضرت (مولانا جامی) فرستادم و التماس کردم تااگر به تمام کردن لایق باشد و اشارت گردد مشغولی نمایم و الاخیر. آنحضرت در رقعهٔ شان تعریفها کرده توصیه فرموده بودند تا تمام کنم. تارسیدن بمرو آنرا بنام آنحضرت تمام کرده از مرو (همهٔ قصیده را) نگاشته بخدمت شان فرستادم. مطلع تحفة الافکار:

---

(۱) این نکته درمحاکمة اللغتین نیز آمده است، طبع استانبول ۱۳۱۵ ق صفحه ۹۲ و ۹۳

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن درسر است

پیدا شد که بجواب قصیدهٔ «دریای ابرار» یا «بحرالابرار» امیر خسرو که بدین مطلع پیدا شد گفته شده :

کوس شه خالی و بانگ غلغلش دردسر است
هرکه قانع شد بخشک وتر شه بحرو بر است

نوایی باز علاوه میکند که چون در قصیدهٔ تحفة الافکار مطالب فلسفی و اجتماعی ایراد شده، خواست قصیدهٔ دیگری بسازد ودر آن از صفات درویشی و فقرو فنا سخن راند واین قصیده را بنام سلطان حسین میرزا به اتمام رسانیده که مطلعش اینست :

خرقهٔ پربخیه کاهل فقر راکان دربر است
برفراز عالم معنی سپهرو اختر است

این مطلع را هم به شهرهرات بخدمت مولوی جامی فرستاد و برای تکمیل آن اشارت خواست . مولوی رقعه‌یی نوشته به امیر علی شیر فرستاد که این دو بیت ازآن رقعه است :

زهی کرده ، ازشوق ، شهباز طبعت
همایان قدسی ، هوای تذروی
زمروم فرستاده‌ای مطلعی خوش
کزاهل سخن مثل او نیست مروی(۱)

---

(۱) آثار پانزده جلدی نوایی ، جلد ۱۴ باهتمام مرحوم پارسا شمسییف، تاشکند ۱۹۶۷ صفحه ۲۹ تا ۳۱

همچنین نوایی قصیدهٔ مرآة الصفای امیرخسرو را که به تتبع قصیدهٔ خاقانی است، جواب گفته وطبع خویش را آزموده است.

امیرخسرو :

دلم طفلست و پیرعشق استاد زبان دانش
سواد الوجه سبق ومسکنت کنج دبستانش

قصیدهٔ نوایی که نسائم الهدا نام دارد بدین مطلع است :

معلم عشق و پیرعقل دان طفل سبق خوانش
پی تأدیب طفل اینک فلک شدچرخ گردانش(۱)

دولتشاه سمرقندی مؤلف تذکرة الشعراء (۸۹۲ هجری) نیز موضوع تاثیرادبی امیرخسرو را برامیرعلی شیر تأیید وعلاوه می کند:

در جواب قصیدهٔ بحرالابرار خواجه خسرو این امیر کبیر را قصیدهٔ غر است و گمان موالف چنان است که این جواب براجوبهٔ دیگران فضل دارد .... اگرچه امیرخسرومقدم وصاحب فضل است و دربحرالابرار معارف و حقایق و خیالات دقیقه (ایراد کرده)و نزد عارفان مکرم ومعزز است. اما این امیر کبیرنیز داد معانی داده ودر شاعری و سخن پروری ونمودن خیال خاص تقصیری نکرده، بیت :

این هست جوابی نه کم از گفتهٔ خسرو
بل کاین دوسخن خوبتر از یکدگر افتاد (۲)

امیرعلی شیر در دیوان دری خویش در چند جا اخلاص و عقیدهٔ خود را نسبت با میرخسرو بیان میکند ، مثلا :

(۱)محاکمة اللغتین ،ترجمهٔ تورخان گنجه یی،تهران ۱۳۲۷ شمسی صفحه ۳۲ .

(۲)تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی بتحقیق و تصحیح محمد عباسی،تهران۱۳۳۷ ، صفحه ۵۶۲-۵۶۹ .

هست‌چون جرعه‌کش جامی‌از آن فانی را
مدد از معنی حافظ شدو روح خسرو (۱)

درمقطع غزلی‌دیگر گوید :

فانی‌اگرچه جامی‌و شیرازیت خوشست
نتوان‌زدست‌داد هم آیین دهلوی(۲)

درجایی دیگر :

خسرو وحافظ ترا فانی اگر هادیند
پیروی جامیت هست بوجه حسن (۳)

درمقطع‌غزل حمدیه‌یی گوید :

زبانم گر کنی گویا بدستانهای حمد خود
چه‌خسرو بلکه با جامی کنم همداستانیها (۴)

تا آنجا که‌تحقیق شددر دیوان دری امیرعلی‌شیر سی‌و پنج غزل هست که به‌پیروی از امیرخسرو سروده‌شده و نوایی بر آنها عنوانهای «تتبع میر» «تتبع امیرخسرو» «تتبع میرخسرو» «تتبع میردرطور خواجه» «تتبع میر در رنگ خواجه» و «در طور میر» داده است. در اینجا نخست متن‌های کامل یک یک غزل را بطور مقایسه آورده بعداً مطلع غزلها را می‌آریم :

(۱)دیوان امیر نظام‌الدین علیشیرنوائی فانی ، بسعی و اهتمام رکن‌الدین همایونفرخ ، تهران۱۳۴۲، ص۱۷۹ .

(۲) (۳) (۴) دیوان‌دری ، تهران، صفحات۹، ۱۶۴، ۱۹۹ .

امیر خسرو :

ای باد برقع برفگن آن روی آتشناك را
وی دیده گر صفرا کنم آبی بزن این خاك را
ای دیده کز تیغ ستم ریزی همی خون دمبدم
یا جان من بستان زغم یا جان ده این غمناك را
ریزی توخون برآستان شویم من از اشك روان
کالوده دیدن چون توان آن آستان پاك را
زان غمزه عزم کین مکن، تاراج عقل ودین مکن
تاراج دین تلقین مکن ـ آن هندوی بی باك را
آندم که میپوشی قبا، مخرام از بهر خدا
پوشیده دار از چشم ما ـ آن قامت چالاك را
سرهای سرداران دین ـ بستی چو بر فتراك زین
زینسان میفگن برزمین ـ دنبالهٔ فتراك را
تا شمع حسن افروختی ـ پروانه وارم سوختی
پرده دری آموختی ـ آن دامن صدچاك را
هرگز لبی ندهی بمن ـ ور بوسه یی گویی بزن
آیم چو نزدیك دهن ـ ره گم شود ادراك را
جانم چو رفت از تن برون ـ وصلم چه کار آید کنون
این زهر بگذشت از فسون ـ ضایع مکن تریاك را

گویی برآمد گاه خواب ــ اندر دل شب آفتاب
آندم کز آه صبح تاب ــ آتش زنم افلاك را
خسرو کدامین حسن بود ــ کز سوز عشق از بس بود
یك ذره آتش بس بود ــ صد خرمن خاشاك را

نوایی فانی:
گر پرده انداز مهم ــ آن روی آتشناك را
سوزم بآه آتشین ــ نه پردهٔ افلاك را
خواهی چو قتل ای کج کله ــ حاجت به تیغت نیست وه
این بس که بشکستی بته ــ طرف کلاه چاکرا
افتد بمردم صد خطر ــ گوید ملایك الحذر
هر سو که سازی جلوه‌گر، آن قامت چالاك را
با هرکس ای سیمین بدن ــ منمای روی خویشتن
باید چو چشم پاك‌من ــ زانسان جمال پاك را
ساقی ز بیداد جهان ــ صد غم بدل دارم نهان
جامی بدارو وارهان ــ زآنها من غمناك را
باید که مستی فن کنی ــ دیر مغان مسکن کنی
گر بایدت روشن کنی ــ آیینهٔ ادراك را
فانی در این دیرالم ــ چون مهلکت شد زهر غم
چو مرشد جان بخش دم زو نوش کن تریاك را

امیر خسرو :

باز دل گم گشت در کویی من دیوانه را

از کجا کردم نگاه آن شکل قلاشانه را

فانی :

کی بچشم آرم لباس ومسند شاهانه را

من که خواهم دلق فقر و گوشهٔ میخانه را

امیر خسرو :

زمانه شکل دیگرگشت و رفت آن مهربانیها

همه خونابهٔ حسرت شدست آن دوستگانیها

فانی :

زهی ازجام عشقت بیخودان را دوستگانی‌ها

وزآن رطل گران افسردگان را سرگرانیها

امیر خسرو :

رفت آنکه چشم راحت،خوش می‌غنود ما را

عشق آمد و برآورد،ازسینه دود مارا

فانی :

گر اول آتش عشق، اسان نمود ما را

زد یک شرر برآورد از سینه دود مارا

امیر خسرو :

ابر می بارد و من میشوم از یار جدا

چون کنم دل بچنین روز ز دلدار جدا

قانی :

وه که در وقت گلم زان گل رخسار جدا
گل جدا آتش من تیز کند خار جدا

امیر خسرو :

من و بی چاك زلف آن بت و بیداری شبها
کجا خسبد کسی کش میخلد در سینه عقربها

قانی :

مه من در شبستان چونکه نوشد جام می شبها
نماید از شفق می از حباب ریزه کوکبها

امیر خسرو:

شکرت را شد اگر چه سپه مور مرکب
مگسی نیز نخواهم که کند سایه بران لب

قانی:

چشمهٔ زندگی آمد دهن آن مه نخشب
بهر سیراب شدن سبزهٔ خط رسته بآن لب

امیر خسرو:

ای تمامی خواب من برده زچشم نیمخواب
وی سراسر تاب من برده ز زلف نیم تاب

قانی :

دل چو آید از فروغ برق آن عارض بتاب
سوی خورشید آورد رو چون بسایه آفتاب

امیر خسرو :

زبس که گوش جهانی پر از فغان منست
بشهر برسر هرکوی داستان منست

فانی :

خیال مغبچگان تا درون جان من است
بکوی دیر مغان ناله وفغان من است

امیر خسرو :

جوان وپیر که دربند مال و فرزندند
نه عاقلند که طفلان ناخردمندند

فانی :

بسیر گرم روانی که پاك پیوندند
چو مهر سایه برین خاکدان بیفگندند

امیر خسرو :

عشقت خبر به عالم بیهوشی‌آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد

فانی :

بوی شراب عشق تو بیهوشی آورد
رنگش ز رنگ عقل فراموشی آورد

امیر خسرو :

آن‌همه دعوی که اول عقل دعوی دارکرد
دیده‌چون رویت بعجز خویشتن اقرار کرد

قانی:

حسن روی حور جنت را فلک اظهار کرد
چون رخ خوب تو دید از کعبه استغفار کرد

امیر خسرو :

میا غمزه زنان بیرون که هوئی درجهان افتد
دل بی خانمانرا آتش اندر خانمان افتد

قانی :

خوش آن رندی که بهر باده در دیر مغان افتد
زشور مستیش هرلحظه شوری در جهان افتد

امیر خسرو :

یاران که بوده اند ندانم کجا شدند
آیاچه وقت بود که از ما جدا شدند

قانی:

یاران که یکیک از من بیدل جدا شدند
کس را وقوف نیست که هر یک کجا شدند

امیر خسرو:

بروی چون گلت هرگه که این چشم ترم افتد
همه شب تا سحر خاری خسک در بسترم افتد

قانی :

چو عکس ساقی خورشید وش در ساغرم افتد
شراب از ساغر خورشید خوردن درسرم افتد

امیرخسرو :

یک خنده بزن زان لب لعل شکر آلود
بر عاشق مسکین که رخ از خون تر آلود

قاآنی :

از شهد نگویم لب آن سیمبر آلود
از شیرهٔ جانست که گلبرگ تر آلود

امیرخسرو :

بت نو رسیدهٔ من ، هوس شکار دارد
دل صید کرده هرسو ــ نه یکی هزار دارد

قاآنی :

گل نو شگفتهٔ من که زرخ بهار دارد
ز دل رمیده بلبل، نه یکی هزار دارد

امیرخسرو :

زلف گرد آورکه بازم دل پریشان میشود
روی پنهان کن که بازم دیده حیران میشود

قاآنی :

شب چو شد خورشید من از دیده پنهان میشود
وه ندیدم تا که را شمع شبستان میشود؟

امیرخسرو :

قبا و پیرهن او که میرسد به تنش
من از قباش برشکم قبا ز پیرهنش

فانی :

قبا و پیرهن از تن اگر رسد بمنش
کند قباش هلاکم چه جای پیرهنش

امیرخسرو :

فرشته می نویسد گناه دم بد مـــش
که از تحیر آن ر و نمیرود قلمش

فانی :

ملک چو خواست نوشتن گناه دم بدمش
ز برق حسن وی آتش فتاد در قلمش

امیرخسرو :

می‌رود یار و مرا آزار می‌ماند بدل
وای مسکینی کش آن رفتار می ماند بدل

فانی :

میرود سرو من و رفتار می ماند بدل
و زگل رخسار او صد خار می ماند بدل

امیرخسرو :

رسته بودم مه من چند گه از زاری دل
از نمکدان تو شد تازه جگر خواری دل

قاانی :

بقدش بسکه عیان گشت گرفتاری دل
گلبن ناز شد آن سرو ز بسیاری دل

امیرخسرو :

هردم چو نتوانم که آن رخسار زیبا بنگرم
جایی که روزی دیده‌ام رو آرم آنجا بنگرم

قاانی :

چون عکس روی مغبچه خواهم تماشا بنگرم
آیم درون دیر در مرآت صهبا بنگرم

امیر خسرو :

ملکت عشق ملک شد از کرم الهیم
پشت من و پلاس غم اینست قبای شاهیم

قاانی :

حشمت جم رسد صبوح از کرم الهیم
جام جهان نماست مهر از می صبحگاهیم

امیر خسرو :

من و کنج غم و در سینه همان سیم تنم
چه کند دل نگشاید ببهار و چمنم

قاانی :

سیر بستان چون کنم بی بت گل پیرهنم
پیرهن را چو گل از فرقت او چاك زنم

امیر خسرو:

سواره آمدی وصید خود کردی دل‌وتن هم

کمند عقل بگسستی لجام نفس توسن هم

فانی:

زهجرت ای مه بدمهر دل نابود شد تن هم

چه بودی گر بدان دو رفته همره بودمی من‌هم

امیر خسرو:

ماه هلال ابروی من عقل مرا شیدا مکن

غمزه زنان زینسو میا آهنگ جان ما مکن

فانی:

ای‌رند درد آشام جز دیر مغان مأوا مکن

دلرا بغیر از مغبچه جای دگر شیدا مکن

امیر خسرو:

من بهر تو بدیده ودل خانه ساخته

از من تو خویش را زچه بیگانه ساخته ؟

فانی:

دست قضاکه ساغر و پیمانه ساخته

خاك وجودم از گل خم خانه ساخته

امیر خسرو:

خوش آن شبهاکه آن جان‌و جهان مهمان من بودی

جراحتهاکه اوکردی لبش درمان من بودی

فا نی:
اگرفرهاد وشیرین هر دو در دوران من بودی
یکی شرمنده از من آن یک از جانان من بودی
امیر خسرو:
صبا آمد ولی بویی ازآن گلزار بایستی
چه باشد بوی گل مارا نسیم یار بایستی
فا نی:
شب هجرم چه سود از مه جمال یار بایستی
بچشم تیره شمع روی آن دلدار بایستی
امیر خسرو:
بفراغ دل زمانی، نظری بماهرویی.
به‌ازآنکه چند شاهی، همه عمروهای وهویی
فا نی
چو نیارم اینکه نوشم، بتو می به های وهویی
پس اگرکشم بگردن سوی مجلست‌سبو یی
امیرخسرو:
پسرا و نازنینا بکرشمه گاهگاهی
اگر اتفاقت افتد بفتادگان نگاهی
فا نی:
در میکده گدایی به زانکه پادشاهی
رندی و می پرستی خوشتر ز هرچه خواهی

امیرعلی شیر به پیروی از نظامی و امیرخسرو و مولوی جامی مثنویهای خمسهٔ خویش را که عبارت از: حیرة الابرار، فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سد اسکندری و سبعهٔ سیاره است، منظوم ساخت و دقت معانی و عذوبت بیان را از نظامی و امیرخسرو و جامی فرا گرفت و در اشعار خود آنها را بکار برد. عده یی از شرق شناسان غرب مانند ادوارد براون از قدما و بومباچی از معاصران... امیرعلی شیر را محض مترجم آثار نظامی و امیرخسرو میدانند که درست نیست. همچنان درست نیست گفته شود امیرخسرو در مثنوی های خمسه نوآوری نکرده محض خمسهٔ نظامی را به عبارت دیگر آورده است.

کسانی که بزبان ترکی چغتایی معرفت دارند، میدانند که خمسه و دیوان های غزلیات او از شاهکارهای ادب این زبان است که نوائی با مهارت و استادی کامل از عهدهٔ داستانسرایی و غزلگویی بدر آمده و یادگار ارزنده یی به تمدن انسانی ارمغان کرده است.

امیرعلی شیر در اول و اخیر همهٔ مثنویهای خمسهٔ خویش از امیرخسرو تعریف و تمجید میکند و او را در شیرین مقالی میستاید و رهنما و دستگیر خویش میخواند. چنانچه در حیرة الابرار:

«در این راه نظامی مرا رهبری کند و امیرخسرو و جامی دستگیریم نمایند» (۱) «امیرخسرو طوطی شیرین مقال و بلبل شوریده حالی است که بیانش عالمگیر و فغانش فلک پیما ست» (۲)

بصورت عمومی از نظر ترکیب مطالب و استخوان بندی داستانهای نوایی به استخوان بندی داستانهای امیرخسرو شباهت میرساند مثلا در داستان فرهاد و شیرین نوایی، فرهاد بصفت شهزادهٔ چین تصویر می شود که به تاج و تخت پدر علاقه مند نیست و متواضع و هنرمند و زحمتکش است.

---

(۱) مثنوی حیرة الابرار، طبع پارسا شمسییف، تاشکند ۱۹۷۰ ص ۳۱
(۲) مثنوی فرهاد و شیرین، تاشکند ۱۹۶۱ ص ۱۳.

در لیلی و مجنون این دو شاعر نیز شباهتهایی هست . چنانچه در این داستان، نوفل حامی و دلسوز مجنون است ،علاوه براینکه برای وصلت لیلی با مجنون از هیچگونه کمک دریغ نمیکنند ، حتی برای دور کردن رنج های مجنون حاضر می شود که دخترش را بنکاح مجنون در آورد. اما مجنون بدختر او علاقه نشان نمیدهد وراه صحرا میگیرد .

امیرخسرو و نوایی اسکندر را مانند نظامی بصفت پیغامبر وصف نمیکنند ، او را بصفت پادشاه دانشمند توصیف مینمایند و فضایل او را نشان میدهند . (۱)

در بین سبعهٔ سیارهٔ نوایی و هشت بهشت امیرخسرو نیز نزدیکی و شباهت وجود دارد. مثلاً در «هفت پیکر» نظامی ، کنیزک بهرام «فتنه» نام دارد. در «هشت بهشت» امیر خسرو این کنیزک را «دلارام» نام است ،و نوایی هم در «سبعهٔ سیاره » همین نام را انتخاب کرده است. در اثر نظامی بهرام «فتنه» را بدست «سرهنگی» میسپارد تا او را بقتل رساند اما در اثر امیرخسرو دلارام را در بیابان تنها می گذارند و او دختر خواندهٔ دهقانی میشود و در نوایی بهرام کنیزک را به مویهایش بسته در بیابان رها میکند البته این شباهتها در همه جا یکدست نیست و هرسه شاعر نظر به اندیشهٔ شاعرانهٔ خود داستانها را ترتیب دادهاند. نوایی در سبعهٔ سیاره، موضوع را بیشتر تحقیق میکند در نزد نوایی بهرام با آنکه پادشاه عادل است ،در عین حال، جاهطلب و عیاش نیز میباشد. نوایی در نوشتن داستان بهرام و دلارام، کتب موجود زمان خویش را تحقیق میکند و داستان را تفصیل منطقی میدهد .

---

(۱) در این بخش از مقالهٔ دوست گرامی آقای پاسط موسی یف استاد فاکولتهٔ شرقی پوهنتون تاشکند که در شمارهٔ پنجم سال ۱۹۶۸ مجلهٔ شرق یولدوزی بزبان اوزبکی چاپ شده استفاده بعمل آمده است .

درحالی که اسلافش نظامی و امیرخسرو این توجه را نکرده‌اند (۱) دراینجا موضوع گفتگوی فرهاد عاشق را باخسرو که پادشاه وقت است درهردو داستان بررسی میکنیم :

امیر خسرو :

رفتن خسرو پیش فرهاد و مناظرهٔ ایشان :

بگفتش کیستی و درچه سازی؟
بگفتا عاشقم درجان گدازی
بگفتش عشقبازیرا نشان چیست ؟
بگفتا آنکه داند دربلا زیست
بگفتش عاشقان زین ره چه پویند؟
بگفتا دل دهند و درد جویند
بگفتش دل چرا با خود ندارند؟
بگفتا خوبرویان کی گذارند
بگفتش مذهب خوبان کدامست؟
بگفتا کش فریب و عشوه نامست
بگفتش پیشهٔ دیگر چه دانند ؟
بگفتا غم دهند وجان ستانند

(۱) دراین بخش از مقالهٔ دوست گرامیم یعقوب‌جان اسحاقوف عضو علمی انستیتوت زبان وادبیات اکادیمی علوم اوزبکستان که درمجموعهٔ مقالات سالگرد نوایی،تاشکند ۱۹۶۸م طبع شده استفاده شده است .

بگفتش تلخی غم هیچ کم نیست
بگفتا گر غم شیرینست غم نیست
بگفت از دوریش چونی در ینسوی ؟
بگفتا مردم از غم دور از آنروی
بگفتش بر تو اندازد گهی نور ؟
بگفت آری ولیکن چون مه از دور
بگفت او را مبین تا زنده مانی
بگفتا مرگ به زان زندگانی
بگفت ار زو بجان باشد زیانی
بگفت ارزان بود جورش بجانی
بگفتش دورکن زان دوست یاری
بگفت این نیست شرط دوستداری
بگفت او شهر سوزو خامکار است
بگفتا عشق را با این چکار است
بگفت از عشق او تاکی خوری غم؟
بگفتا تا زیم در مردگی هم
بگفتش گر بمیری در هوایش
بگفتا در عدم گویم دعایش
بگفتش گر سرت برد به شمشیر
بگفتا هم بسویش بینم از زیر

بگفت ار خون تو ریزد جفایش
بگفتا هم بمیرم درهوایش
بگفت آخر نه خونریزی وبالست
بگفت ار دوست میریزد حلالست
بگفت ار بگذرد سوی تو ناگاه
بگفت از دیده روبم پیش او راه
بگفتش گر نهد بر چشم تو پای
بگفت از چشم در جان سازمش جای
بگفت ار بینیش در خواب قامت
بگفتا برنخیزم تا قیامت
بگفت ار گوید از ناخن بکن سنگ
بگفتا کاوم از مژگان بفرسنگ
بگفتش خوش بزی چند از غم دوست
بگفتا چون زیم چون جان من اوست
بگفت ازعشق جانت در هلاکست
بگفتا عاشقانرا زین چه باکست(۱)
ز هر چش گفت دارای زمانه
جوابی بازدادش عاشقانه

(۱) خسرو و شیرین امیرخسرو، متن انتقادی آقای غضنفر علی یف مسکو ۱۹۶۲ صفحات ۱۸۵-۱۸۷

علی شیر نوایی :

دیدی قایدین سین ای مجنون گمره ؟
دیدی مجنون وطن دین قایدا آگه
دیدی نیدور سنگا عالم دا پیشه ؟
دیدی عشق ایچرا مجنون لوغ همیشه
دیدی بو ایش دین اولماس کسب روزی
دیدی کسب اولسه بس دور عشق سوزی
دیدی کیم عشق او تیدین دی فسانه
دیدی کویمای کیشی تاپماس نشانه
دیدی کیم کویما گینگنی ایلا معلوم
دیدی آندین ایرور جاه اهلی محروم
دیدی قای چاغدین اولدونگ عشق ارا مست ؟
دیدی روح ایرماس ایردی تن غه پیوست
دیدی بو عشق دین انکار قیلغیل
دیدی بوسوز دین استغفار قیلغیل
دیدی عاشق قه نی ایش کوب قیلور زور
دیدی فرقت کونی عشق بلا شور
دیدی عشق اهلی نینگ نیدور حیاتی
دیدی وصل ایچرا جانان التفاتی

دیدی کیم دلبرینگنی دی صفاتین
دیدی تیل غیرتیدین توتمان آتین
دیدی کیم عشقی غه کونگلونگ اورون دور
دیدی کونگلومدا جان دیک یاشورون دور
دیدی وصلی غه بارسین آرزومند
دیدی بارمین خیالی بیرله خورسند
دیدی نوش لبی دین تابقای ایل بهر؟
دیدی اول نوش دین ایل قسمی دور زهر
دیدی جانینگنی آلسا لعلی یادی
دیدی کیم اوشبو دور جانیم مرادی
دیدی کوکسونگنی گر چاك ایتسا بی باك ؟
دیدی کونگلوم توتای هم ایلا دیب چاك
دیدی کونگلونگ فدا قیلسا جفاسی
دیدی جانیمنی هم ایلای فداسی
دیدی کیم عشق دین یوق جز زیان بود
دیدی بو کیلدی سودا اهلی غه سود
دیدی بو عشق ترکی یخشیراق دور
دیدی بو شیوه عاشق دین ییراق دور

دیدی آل گنج و قوی مهرین نهانی
دیدی توفراق قه بیرمان کیمیا نی
دیدی جانینگغا هجران کینه کش دور
دیدی چون بار وصل امیدی خوش دور
دیدی کیم شه غه بولما شرکت اندیش
دیدی عشق ایچرا تینگک دور شاه و درویش
دیدي جانینگغا بو ایش‌دین الم بار
دیدی عشق ایچرا جاندین کیمگا غم بار
دیدی کشور بیرای کیچ بو هوس دین
دیدی بیچاره کیچ بو ملتمس‌دین
دیدی عشق‌ایچرا قتلینگک حکمی ایتکوم
دیدی عشقی دا مقصودوم غه ییتکوم
دیدی بو ایش دا یوق سیندین یراق قتل
دیدی بو سوزلارینگدین یخشیراق قتل (۱)
نیچا کیم بولدی مشکل سوز خطابی
بسی آسان انگا ییتتی جوابی

(۱) فرهاد و شیرین نوایی، با هتمام پارسا شمسی، تاشکند ۱۹۶۱ صفحه ۱۵۳

ترجمه:

بگفتا: از کجایی قیس گمراه ؟
بگفتا : از وطن مجنون کی آگاه
بگفتا درجهان داری چه پیشه ؟
بگفت از عشق مجنونی همیشه
بگفت ازاین نگردد کسب روزی
بگفتا بس بود از عشق سوزی
بگفتا سوزشت را ساز معلوم
بگفتا اهل جاه از اوست محروم!
بگفت از کی شدی درعشق سرمست
بگفتا: جان بتن ناگشته پیوست
بگفتا کن تو از این عشق انکار
بگفتا توبه کن زینگونه گفتار
بگفتا عاشقان را چیست پر زور
بگفتا روز هجر عشق بلا شور
بگفتا چیست جان عشق ورزان
بگفتا روز وصل ولطف جانان
بگفت عشق ورا قلبت مکانست ؟
بگفتا در دلم چون جان نهانست

بگفت او را تو هستی آرزومند
بگفتا با خیالش نیز خورسند

بگفت از نوش لعلش خلق را بهر
بگفتا قسمت خلقست ازآن زهر

بگفت ار جان دهی در یاد آن لب ؟
بگفت الحق بجان اینست مطلب

بگفت ار سینه بشگافد کنی باك؟
بگفتا دل دهم کاین هم بکن چاك

بگفت ار دل فدا سازد جفایش
بگفتا میکنم جان هم فدایش

بگفت از عشق نبود جز زیان بود
بگفت اینست اهل عشق را سود

بگفتا ترك این عشقست منظور
بگفت این شیوه از عاشق بود دور

بگفت از عشق بگذر گنج بدهم
بگفتا کیمیا بر خاك ندهم

بگفتا کینه دارد برتو فرقت
بگفتا خوش چو هست امید وصلت

مشو گفتا، تو با شه شرکت اندیش
بگفت درعشق یکسان شاه و درویش
بگفتا زین بجانت صد الم هست
بگفت عشاق را از جان چه غم هست؟
بگفت امروز ترك این هوس کن
بگفتا ترك اینسان ملتمس کن
بگفتا سازمت در عشق نابود
در عشقش میرسم گفتا، بمقصود
بگفتا سازمت از تن جدا سر
بگفت ازاین سخنها قتل بهتر (۱)

امیر علی شیر در غزلسرایی زبان ترکی هم از معانی و الفاظ امیر خسرو متأثر است. وی معانی رنگین غزلهای سعدی، حافظ، خسرو و جامی را در غزلهای ترکی خویش بکار برده، آنقدر استادی بخرج میدهد که غزلیات ترکی خویش را نسبت به اشعار گویندگان سلفش: میر حیدر خوارزمی، سکاکی سمرقندی، آتائی بلخی و لطفی هروی رنگین تر، شیرین تر و آتشین تر بیان میکند و بدین وسیله ادب زبان را نضج و پختگی می بخشد. نوایی در دیوان فوائد الکبر خویش که اشعار سالیان اخیر عمرش میباشد، امیر خسرو، خواجه حافظ و مولوی جامی را در غزلسرایی صاحبان روش خاص میداند وغزلهای خود را مملو ازحال این سه مرد بزرگ می شمارد.

---

(۱) فرهاد و شیرین نوایی، ترجمهٔ امین زاده، ستالین آباد ۱۹۵۸ صفحه ۱۶۸-۱۷۰

درجای دیگر گوید :

دیمانگیز بلبل نواییني ، سمندر دینگ که بار
نظمی ایچره شعلهٔ جامی وسوزخسروی(۱)

نوایی رابلبل میخوانید .او سمندریست که درنظمش شعلهٔ جامی و سوز خسرو جادارد .

ونیز گوید: ای نوایی سین وخسرو بیله جامی طوری
صنعت ورنگ نی قوی سوزده کیراك درد ایله سوز (۲)

ای نوایی! در اشعار تو شیوهٔ خسرو وجامی لازم است،زیراکه سخن باید پرسوز وگداز باشد نه پررنگ وصنعت .

خلاصه اینکه نوایی در سرودن غزلیات ومثنوی سرایی ازاشعار امیرخسرو لفظاً ومعناً تأثیر برداشته وامیرخسرو رادرقطار نظامی، سعدی، حافظ و جامی استاد ومرشد خود حساب میکند و به شاگرد وپیرو بودنش افتخار دارد وسرافرازی می کند ،درعین حال نوآوری های خودش هم زیاد است .

(۱) دیوان غرایب الصغر، چاپ حمید سلیمان ،تاشکند ۱۹۵۹ صفحه ۶۶۸

(۲) بدایع الوسط ،یعنی دیوان سوم خزاین المعانی ،تاشکند ۱۹۶۰ صفحه ۲۱۹



پروفیسور بهتناگر

نقش امیر خسرو بلخی در شعر زبان هندی

از: پروفیسور اونکار پرساد بهتناگر

پیش از انکه در بارهٔ نقش امیر خسرو در شعر زبان هندی سخن بگوئیم مناسب است در باره نسب وی و نیز علاقه اش به کشور مهاجرت پدرش و مولد وی یعنی هند مطالبی بیان نمائیم .

پدر امیر خسرو از ماوراء النهر و خراسان به هند آمد و امیر سیف الدین محمود نام داشت. وی رئیس قبیله لاچین بود .

مادر خسرو دختر عمادالملک وزیر سپاه بلبن بود. چنانکه میدانیم درآغاز امیر خسرو نزد برادر زاده بلبن (که اورا بزبان عام ملک ججهومی نامیدند) خدمت میکرد.

امیر سیف الدین پدر امیرخسرو در اثر حملهٔ مغول از ناحیهٔ بلخ به هند رفت ودر پتیالی جا گزین شد. پتیالی محل کوچکی است در ناحیهٔ ایته دراترا پردیش بعضی از مؤرخان اشتباهاً تصور کرده اند بتیالی همان پتیالهٔ پنجاب میبا شد خسرو خود پتیالی را بحیث زادگاه خود معرفی کرده است.

چنانکه مذکور شد پدر امیر خسرو در اثر حملهٔ مغول از بلخ به هند پناه برد اینکه امیر سیف الدین به هند آمد سبب اقبال هند گردید: یمین الدین در پتیالی بسال ۱۲۵۳ مسیحی (مطابق با ۶۵۱ هجری) بجهان آمد وتخلص خسرو را گرفت. خانواده امیرخسرو توانگر بود. پدرش درعهد بلبن صاحب رتبه وجاه گردیده. استاد اول امیر خسرو مولانا اسدالدین محمد بود. خسرو در کودکی استعداد پهناورازخود نشان داد. خود میگوید: «من بنده دران ایام هفت ساله بودم وتاپای برهم نهادم درآن صغر سن که دندان می افتاد سخن میگفتم وگوهر ازدهانم میریخت.»

ازهمین آغاز درزندگانی امیر خسرو تبدلات نوین وعمده واقع گردید. جامعهٔ هند دراثرورود اسلام در تغیر بود. البته زندگی در روستا کمتر تغیر یافته بود مگر در بعضی مراکز شهری تأثیر اسلام بطور روز افزون مشاهده میشد. درقرن سیزده مسیحی سلطنت دهلی بطور استوار پابرجا شده بود وعوامل مختلف تاثیر وارد کرد. تحت رعیت دربار دهلی زندگانی ادبی غنی وشگوفان گردید. علاوه برین درقرن سیزدهم یک عده طریقه های صوفی بمیان آمده وبتدرجاً در بخش های مختلف هند نشر شده چنانکه طریقه چشتیه طریقه سهروردیه باورود تصوف، التقای اسلام ومذهب هندو واقع گردید.

دوکتور حبیب الله درست گفته است که «این تماس ها تحت اثر سادگی و بشر خواهی پهناور مذهب هندو وطرق صوفیان چنان نتیجه آورد که عدهٔ زیاد ازجمله آنان که آزادانه داخل مذهب اسلام گردیدند ازهمین جمله بودند و به همین حساب مذهب اسلام میتواند یک مذهب تبلیغی بحساب آید .» این تماسها پیروان هردو مذهب رادر هند بیکدیگر نزدیک ساخت . امیر خسرو درچنین فضاء پرورش یافت . اگرچه خانوادهٔ اومهاجر بود مگر این فرهنگ نوین راجذب کرد که حکمرانان واهل ادب آنزمان آنرا تشویق می نمودند .

دوکتور حبیب الله می نویسد: نبوغ خسرو نمونهٔ زنده ای درزمینه بود چنانکه شامل فرهنگ هند قرون وسطائی گردیده وسبب غنای آن شد . ضیاء الدین برنی مؤرخ بزرگ هند قرون وسطی ومعاصر امیر خسرو شرح مفصل نوی فعالیت های ادبی را که درعهد سلاطین ملوک در پیشرفت بود داده است . امیر خسرو خودش به توسعه زندگانی فرهنگی اشاره کرده است . درین جریان خجسته انطباق اسلام به هند ترکیب هردو فرهنگ به ظهور پیوست .

البته درین عهدرویدادهای شدیدودشوار واقع شد . سلطنت ها عروج ونزول نمودند . مگردرزمینهٔ ادب مرحله نوین زندگی درپیشرفت بود . آثار سانسکریت بزبان دری ترجمه میشد . تعلیم ومعارف درمدرسه ها ترقی داشت وبعد اززمان التتمش مکاتب با مساجد در نواحی مختلف مملکت ملحق شدند . درین دوره کوشش برای تعلیم زبان ترکی از پیشرفت بازماند وزبان دری بیش از بیش مسلط گردید درزمینهٔ اجتماعی طریق هندی زندگانی مورد پسند آمد . اصطلاحات هندی درزبان همه روزه مورد استعمال گردید . لازم نیست درینجا درباره خوراک ، عادات تفریحات و نشرنامهای هندی ـ گزیدن نامهای هندی بیانات بدهم زیرا تفصیلات آن در هر کتاب تاریخ هند بدست میاید . هدف من دراشاره باین حقایق این است درفضایی که امیرخسرو در آن زندگی میکرد مور؟

همه این تاثیرات آمد. قبل از وی چهره های ادبی مانند ابوالفرج رونی و مسعود سعد گذشته بودند. مسعود سعد بقرار روایتی سه دیوان شعر عربی، دری و هندی داشت. دیوانهای دری وی بجا مانده است مگر دیوان عربی و دیوان زبان هندی وی بما نرسیده. خسرو در عهد هفت سلطان زیست و در (۱۳۲۵) مسیحی از جهان رفت و امکان آنرا یافت که در دربار سلطنت و در نواحی مختلف کشور زندگانی مردم را مشاهده کند و ازین همه وی غنای فرهنگی بزرگ بهم آورده بود. از ین روست که داکتر اشرف امیرخسرو را مؤرخ حیات اجتماعی عصرش می شناسد. داکتر اشرف نوشته است: «خسرو فرزند مردم بود و چون میان مردمان می آمد قرین راحت و خوشنودی میشد. زمانیکه بحیث اهل دربار یا اهل ادب رفتار میکرد میدانست سلوك او سخت گیرانه و خشك است اما این همه مؤقت بود و هرلحه چون فرصت آنرا می یافت این نقابهای عبوس را به دور می افگند و آنگاه مانند دیگران می خندید و وقت او خوش می بود.

ازین گفتهٔ داکتر اشرف دانسته میشود چرا امیر خسرو با وجود خدمت در محضر سلاطین دهلی راه مریدی شیخ نظام الدین اولیا را که مرشد معروف زمان بود نیز گزید. امیرخسرو برجهان و حب جاه پا گذاشت و راه پارسائی و تصوف راپیش گرفت البته شوق او در نگارش شعر تازنده بود دوام داشت. چنان سنجیده شده است که گویا امیرخسرو نیم ملیون بیت سروده است و این ابیات نشانهٔ بینش و پندار او در مراحل مختلف زندگانی، جوانی، سالمندی و سالخوردگی میباشد. سهمگیری پهناور امیرخسرو در ادب زبان دری از بیان بی نیاز است و دانشمندان درین باره سخن گفته به خزاین الفتوح، قران السعدین، غرة الکمال و اعجاز خسروی اشاره میدهند. البته من آرزومندم بیکی از آثار وی «نه سپهر» اشاره کنم که از عهد قطب الدین مبارك شاه میباشد و در ین زمان امیرخسرو سالخورده بود. درین کتاب امیرخسرو عشق خود را به کشور مولد خود هند بیان میکند و میگوید چون در هند زاده ام در بارهٔ

زبانهای آن بیان میکنم که هر ولایت از خود زبانی دارد و هر زبان جدا از دیگر است ـ سندهی، لاهوری، کشمیری، دوگائی (بین لاهور و کشمیر سخن گفته میشد) دهورسندری، تلنگی، گجراتی، مباوری، گاوری، بنگالی اودهی زبان دهلی و جوانب آن.

امیرخسرو در نه سپهر، هند را ستوده درباره گیاهان و جانوران آن بیانات داده است و مزایای کشور زادگاه خود را با مقایسهٔ آن با خراسان بیان میکند. درباره اقلیم کشور و غنای فکری آن سخن میگوید. خسرو عاشق موسیقی هندی نیز بود و خودش موسیقی نواز بود و میگویند ستار را اختراع کرده بود و چندین راگ اختراع کرده بود، در نه سپهر ادعا کرده بود که موسیقی هند برتر از موسیقی هر کشور هست. او نوشته است موسیقی هند نه تنها بر آدمیان بلکه به جانوران و مرغان نیز اثر میآورد. خسرو رسالهٔ در موسیقی نیز نگاشته بود که نسخهٔ آن تا زمان ما نرسیده است.

می آئیم بر موضوع اینکه خسرو در زبان هندی شعر نگاشته است بعضی ها با این اعتراف نکرده اند چنانکه داکتر محمد عبد الغنی نوشت «هیچ نمونه شعر هندی او بدست نیست اما بعضی آمیزش هندی و دری بجا مانده است.»

حکم داکتر عبد الغنی عجولانه است. چنانکه گفتیم امیر خسرو به هر چه که از هند بود علاقمندی داشت. دوستدار موسیقی هندی بوده و خود سرودها ایجاد کرده بود. پس چطور به عقل راست میآید که شعر هندی تالیف نکرده باشد؟ پیش از وی کتب عمده را نگارندگان مسلمان بزبان هندی تالیف کرده بودند. پس محال است تصور شود خسرو که سانسکرت و هندی میدانست در زبان هندی ننوشته باشد. حقیقت آنست که در زبان هندی زیاد نوشت و سرودها تالیف کرد. جواهرلال نهرو درست نوشته است که در هیچ جا از چنان کسی آگاه نیستم که شش قرن پیش شعر سروده باشد و شعر او بین مردم چنان دلپسند باشد که بدون تغییر کلمات هنوز سروده شود.

با ذکر این دلیل در بارهٔ اینکه امیرخسرو مؤلف شعر هندی است، باید ذکر کنم که تحقیقات ما بعد هرگونه شک را در ین زمینه برطرف کرده است و مناسب است راجع به نقش امیرخسرو در سرودن اشعار هندی چند کلمه بنگارم:

یکی از مؤرخان برجستهٔ هندی، داکتر ایشوری پرساد میگوید: امیر خسرو اساساً شاعر زبان دری بود مگر به شعر هندی علاقهٔ ژرف داشت و در مثنوی خویش بنام «عشقیه» زبان هندی را ستوده و از غنای آن سخن می گوید و هندی را کمتر از دری و عربی نمی شناسد. مؤرخ مذکور می نگارد آثار شاعری امیرخسرو شامل عدهٔ زیادی کلمات هندی و سانسکریت بود. دوکتور وحید میرزا برین مطلب با شاری میکند که امیرخسرو زبان هندی را به نیکوئی میدانست. وحید میرزا مینگارد «در آثار نگاشتهٔ امیرخسرو راجع به کمال فهم او درزبان هندی تذکر بعمل آمده است» امیرخسرو کلمات هندی را در چندین اثر خویش با عتدال و بصورت منتشر اما با کمال شایستگی بکار برده است. اینکه کلمات هندی را بطور منتشر بکار برده است قابل فهم است زیراز بان حلقه های ادبی و دربار، زبان دری بود. خسرو زبان هندی را به نیکوئی میدانست و خود گفته است:

ترك هندوستانی ام من هندوی گویم جواب
شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن

به شکر از آنرو اشاره کرده است که به طوطی هند مشهور شده بود. امیرخسرو نه تنها زبان هندی را میدانست بلکه در موجودیت آثار وی بزبان هندی شواهدی موجود است. داکتر وحید میرزا در کتاب خویش راجع به امیرخسرو کلمات خوداو را از دیباچهٔ سومین دیوان وی یعنی غرة الکمال می آرد که نوشته است: «جزوی چند نظم هندی نیزنذر دوستان کرده شده است اینجا هم به ذکری بسنده کرده ام» از آنجا که زبان شناسان اعتراض کرده اند که اشعار هندی امیرخسرو بشکل زبان های امروز شباهت دارد، داکتر وحید میرزا دلیل

خود را تقدیم میکند و میگوید مؤلفان اشتباه کرده اند تصور کرده اند امیرخسرو بزبان کهنهٔ «براج بهاشا» شعر گفته است حقیقت آنست که امیرخسرو بزبان کهری بولی شعر سروده است و آن پدر زبان هندی امروز میباشد و در پیرامون دهلی سخن گفته میشد .

لازم نیست در اینجا داخل این مناقشه شویم اما باید بگوئیم زبانیکه در حوالی دهلی آنوقت سخن گفته میشد در حال حاضر نیز به همان سلسله موجود است .

علاقمندان میتوانند نمونه های شعر شیرو شکر یعنی هندی آمیخته به دری را و اشعار هندی خالص امیرخسرو را دریک مجموعهٔ که آنرا «جواهر خسروی» نامیده اند و در سال ۱۹۱۸ در مطبعه انستیتوت علیگر به چاپ رسیده است مطالعه کنند در آنجا بعضی چیستان های امیرخسرو بزبان هندی آمده است . که حتی مردم عام نیز آنرا هنوز بزبان دارند مثال دیگر شعر هندی او آنست که در مرثیهٔ مرشد خویش شیخ نظام الدین اولیا گفته است و آن چنین است :

گوری سوی سیج پر — مکهپر داری کیس
چل خسرو گهر اپنی رین بهی سب دیس

ترجمه آن چنین میشود :

نکوچهره فروخفته — برویش گیسوان پاشان
برو در کلبهات خسرو — جهان را غرق ظلمت دان

از نویسندگان امروز سری رام شرما طرفدار است که اشعار منسوب به امیرخسرو در زبان هندی واقعاً ازو میباشد - پس درست است که امیرخسرو نخستین شاعر ملی هند بود . وی تلاقی فرهنگ اسلام و هند را معرفی کرده است از تعصب های نژادی و اجتماعی فارغ بود . اگر چه پدر او از کشور دیگر آمده بود مگروی با کشور زادگاه خود هند خویشتن را منطبق کرده بود ، با سرودها و موسیقی در دل مردمان ، چه

توانگر و چه بی نوا جا گرفت: پندت نهرو خود مینگارد که «مقام امیرخسرو در دلهای مردم هند از آنرو عمده است که وی به لهجهٔ گفتار هندی شعر سروده بود. و آن طریقهٔ شعرگوئی را که عدهٔ اندك بآن پی می برند (یعنی سانسکریت را) را، نگزیده بود.

امیرخسرو نزد روستائیان میرفت نه تنها برای آنکه سخن ایشان را بشنود بلکه با عادات و رسوم زندگانی ایشان آشنائی بهم آرد.»

فهرست مراجع:

مجموعه‌ای بنام جواهر خسروی:

مطبعه انستیتیوت علیگره ۱۳۳۶ هـ ق ۱۹۱۸ عیسوی (این کتاب در کتابخانه انجمن تاریخ وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان موجود است)

گزیدهٔ آثار امیرخسرو بلخی معروف به دهلوی:

چاپ بیهقی کابل ۱۳۵۳ – صفحه ۲ تا ۵ مقدمه جلد سوم – همچنین صفحه ۲۳۱ جلد سوم.

E. G. Browne: A literary history of Persia Vol. III P.108

UN Day: Some aspects of medieval Indian History P. 137

A. J. Arberry: classical Persian Literature P. 275 (translation by Dr. Wahid Mirza)

Elott & Do wn: History Historians of India, Vol.III P. 53

M. W. Mirza: Life and times of Amir Khusrua P.183

Ishwari Prasad: Medieval India P. 534

M. W. Mirza: Life and works of Amir Khusrua P.227

از زبان انگلیسی منبع مهم مقاله کتاب محمد وحید میرزا است (که در صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد سوم گزیده آثار امیرخسرو چاپ کابل معرفی شده است.)

دامیرخسرو، هندی شاعری

پوهاند عبدالشکور (رشاد)

خسرو دهلی است به نزد حسن
خسرو اقلیم سخن بی سخن

داووم هجری قرن په لومړی دریمه کی چی چنگیزي قهرو قساوت په ماورا النهر، قبة الاسلام (بلخ) او خراسان کی د وینو او ښکو طوفانی سیلونه وبهول (۱) ددغو ودانو او سمسورو سیمو پخی کلاوی،

(۱) چنګیزخان (۶۲۴ ه ق مړ) د منګولیا له تمغاج څخه د ۶۱۶ ه ق کال په وروستیو میاشتو کی پر اطرار (اوسنی الما اتی) برید وکړ، ترنیولو وروسته یی څوک ژوندی پکی پري نه ښوول، د دغه کال دلوی اختر په ورځ یی بخارا ونیوله، د بخارا ټول خلک یی له ښاره وایستل او د قربانی د پسو په ډول یی حلال کړل، ټولی کتابخانی یی وسوځولې او ښارته یې هم اور پسی واچاوه، د سمرقند شپیته زره کسه مدافعین یی مړه کړل، د ۶۱۷ ه ق کال د عاشوری په ورځ چی یی ښارونیو، درست یی*

جگ برجونه او ښکلی ما نی په کنډوالو واو ښتلي او شنه باغونه او خړوبی جاگی په وچو ډاگواو بڅوبید یا ؤ بدلی سوي .

په دغوو ژلو ژوبلو او تالاترغو کی د بلخ او خراسان له مدنیت روزونکی سیمی څخه د زخمی زړ واو ژړاند ولیمونډ یر و هلي خپلي کاروانونه په چیغو، کوکارو، پر کینو کبرو سرسول، په غرو رغو کی و ړی تږی، ستړی ستوما نه، او تره او تره گرزیدل او دامن غوړی پي لتاوه - چاد شام وروم (او سنی ترکیی) خواته پناه یوړه اوچاد هندوستان لورته مخ و نیو .

د ۶۱۸ هـ ق او ۶۳۳ هـ ق کلو تر منځ په دغـه لیـږ د (هجرت) کی دام البلاد (بلخ) له شاوخوا څخه د تر کانود لاچین قبیلی (۲) یومشر چی سیف الدین نومید او غالباً د ۵۷۵ هق کال په حدودو کی زیږیدلی ؤ

---

*و سوځاوه او نرو ښځي یی بندیان کړل، جنگیزي لښکرو د ترمذ ترقتل عام وروسته ترآموپوري وتلي، د هرات په قتل عام کی خو لکه تنه ووژل سوه، د نیشاپور ښاریې داسی هوار کړ، چی د کښت مځکه سوه او یوي یې کړه، دفیروز کوه خلک یی ټول شهیدان کړل او ښار یي لوټی لوټی کړ، په مروه او پوشنج کی یی څوک ژوندي نه پریښوول .. .

قاضی منهاج السراج جوزجانی د طبقات ناصری په ۲ ر ۱۱۳ کی لیکلی دي: د مغلو په لاس کی دومره مسلما نان بندیان وو، چی له هغو څخه دوولس زره پیغلی چنگیزخان دخپل خدمت لپاره غوره کړی وی (وگوری د طبقات ناصری ۲۳ طبقه).

(۲) لاچین کلمی په زړه ترکی کی د باز او شهین معنی در لوده، مجازاً یی زړه ور هم لاچین باله (وگوري د زړي ترکی ژبی د قاموس ۳۳۲ مخ د لنین گراد چاپ (۱۹۶۹ ع) لاچین کلمه په چغتایی فرهنگ (۱۸۲۰ ع د کلکتی چاپ) او غیاث اللغات کی په شهین ترجمه سویده او د لغت تر کی په ۲ ر ۱۸۳ مخ کی لیکلی دي: په چغتایی لاچین او په کرغزی ژبه لاشین، شین بخون سپین باز ته ویل کیږی.

له خپلی کور ني سره د غور بند او کابل له لاری مخ پر هندوستان رهی سوا و دځان او کورني دژوند اوپت (ناموس) د خوندي کولو لپاره یې دا پردیسي غوره کړه .

سیف الدین لاچین ترك چه ډهلي‌ته ورسیدی، هلته سلطان شمس الدین التتمش (۶۰۷-۶۳۳ ه ق) پاچاؤ، چې‌دتر کو (البری) ښېښې‌ته یې نسبت کیدی او دافغانستان دمشهورتوريالي‌پاچا سلطان شهاب‌الدین محمد غوری(۶۰۲ ه ق شهید) دتر کی‌مربی غازی‌سلطان قطب الدین ایبك (۶۰۲-۶۰۷ ه ق) زوم‌اود هغه‌دزوي آرام شاه پر ځای د ډهلي پر تخت ناست ؤ . (۱)

دسلطان شمس الدین التتمش دربار په هغه امیرانو ډك ؤ (۲) چې له افغانستان‌څخه‌دغازی سلطان شهاب‌الدین غوری په امر

---

(۱) قطب الدین ایبك دسلطان شهاب‌الدین غوری‌له‌خوا دډهلی نائب‌الحکومه‌ؤپه ۶۰۲ ه ق کال‌چې‌سلطان شهاب‌الدین (رح)شهید سو، دده‌جانشین او وراره‌سلطان‌غیاث‌الدین محمود (۶۰۲-۶۰۷ ه ق) له‌غوره‌څخه‌د سلطاني‌لقب، قطب الدین ایبك‌ته‌ورواستاوه او نوموړي قطب الدین د ۶۰۲ هق کال دمیاني‌دمیا شتې‌په‌اتلسمه‌ورځ په لاهور کی‌پر تخت کښېناست اودسلطان قطب الدین ایبك‌په نامه‌یا دشو، په‌۶۰۷ ه ق کال په‌لاهور کی‌مړ شوقبریې‌په انارکلی کی‌دي .

ترسلطان قطب الدین وروسته‌یې‌زوی‌آرام شاه‌څومیاشتی‌دلاهور او ډهلي پاچاو .

(۲) شمس الدین التتمش‌تر ۶۰۲ه ق پخوا قطب الدین ایبك‌رانیولی‌و دغه توريالی مریی قطب الدین‌زوی‌و باله اوبدایون یې‌په‌جاگیر کی ورکړ ،دسلطان قطب الدین زوی آرام شاه چې‌مړشو،دډهلی امیرانو دی پاچا کړ، د سلطان قطب الدین ایبك لوریې وغوښتله. سلطان شمس الدین ۲۶ کاله‌پاچاهی‌و کړه د۶۳۳ هق کال دبرات دمیاشتی په شلمه مړسو،قبریې‌په ډهلي کی‌قطب منارته نژ دی دي .

یا پخپله خوښه هندوستان ته تللی او هلته له قطب الدین سره د شمالی هندوستان دداري او انتظام له پاره پاتی ؤ. سیف الدین لاچین ډیر ژر له دوی سره و پیژندل او ددوی په واسطه یې سلطانی دربار ته لار پیدا کړه، جاگیریې وموند، د امارت لقب (چې د دربار اویو ماموړینو او منصبدارانو ته ورکول کیدی) ورکړ سو او له دغی ورځی څخه دامیر سیف الدین شمسی په نامه خلکو و پیژاندہ.(۱)

امیرسیف الدین شمسی دډهلی د دربار دیوه لوی امیر(عمادالملک) لور وغوښتله (۲) او له دغی ښځی څخه یې په ۶۵۲ هق کال داگرې په مضافاتو کی یوزوی پیدا سو،(۳) چې «خسرو» نوم یې پري کیښوو، هغه وخت څوك څه خبرو، چې دغه هلك به د شاعری د ملك خسرو کیږي، ۷۳۳ قمری کاله پس به یې (په۱۳۹۵ ه ق) دپلارنی وطن

(۱) امیر سیف الدین یې شمسی ځکه باله چې د سلطان شمس الدین له امیرانو څخه ؤ.

(۲) دعمادالملك په باب امیرخسرو لیکلی دی: « رنگ یې تور ؤ او دپانو (تنبول) شوق یې درلود.» له دغو اظهاراتو څخه ځینو څیړونکو دا نتیجه اخیستې ده، چې عمادالملك او دده کورنی یا خو هندی اغیزی منلی وي او یا اصلاً هندي کورنی وه دغه عماد الملك په ۶۷۱ هق کال د ۱۱۳ کالو په عمر مړ دی.

(۲) امیرخسر په پټیالی نومی کلی کی زیږ ېدلی دی، چې مؤمن آباد یا مؤ من پور هم بلل کیده، دغه کلی د گنگا سیند غربی غاړی ته نژدې د «ایټه» په سیمه کی واقع و، ایټه دعلیگړه په جنوب کی داگری دښار ختیزی خواته پرته ده.

(افغانستان) اود زو کړي هیواد (هندوستان) (۱) خلک دیاد وني مجلسونه جوړوي اودده په ادبي قدرت بهوياړي .

دغه خسرو په باب دده دزماني يوه مورخ ضياء برني (۶۸۴-۷۸۵ ه ق) کښلي دي (۲) :

(۱) امیر خسرو دنه سپهر نومي مثنوي په دريم سپهر کښي هندوستان دخپلي زو کړي ځاي ښوولي دي ،په دي ډول:

مدعی گرزند این طعنه مرا
«کزپی هند این همه ترجیح چرا؟»
دوستی ام باعث این کار شده
کاین دو سبب حجت گفتار شده
آنست یکی کاین زمی ازدورزمن
هست مرا مولدو مأوای ووطن
وین زرسول آمده ای زمره دین!
حب وطن آمده زایمان به یقین

(۲) ضياء برني دډهلي په شاو خوا کي دبرن نومي ځاي اوسيدونکي ؤ،چي اوس يي «بلند شهر» بولي، دغه ځاي سلطان علاؤالدين خلجي (۶۹۵-۷۱۶ه ق) دنوموړي ضياءالدين پلار مويدالملک ته په جاگير کي ورکړي ؤ، د سلطان محمد تغلق (۷۲۵-۷۵۲ ه ق)په پاچاهي کي د «برن» جاگير له نوموړي ضياءالدين څخه واخيست سو، ضياء برني په ډهلي کي دسلطان المشايخ نظام الدين چشتي (۶۳۳-۷۲۵ه ق)په هديره کي ښخ دي .

ده پر تاريخ فيروز شاهي سربيره حسرت نامه هم ليکلي ده،چي په تصوف کي يو کوچني کتاب دي او د ابو القاسم بن محمد طايفي تاريخ البرامکه يي هم له عربي څخه په دري ترجمه کړي دي-دضياء برني تاريخ فيروز شاهي دسيرت السلاطين په نامه هم ياديږي ،دتاريخ فيروز شاهي په نامه دوه نور کتابونه هم سته، چه يو يي شمس سراج عفيف او بل يي اعز الدين خالد خاني ليکلي دي.

«خسرو د پښتو او راتلونکو شاعرانو خسرو دی، داسی عجیب نوی تصنیفال لری چی سیالی یی دچا په وس نه ده پوره، دطبعی په ناز کی کی خدای دسیا لانو سر پیدا کړي دي، د بدیعو معنا وو په پیدا کولو کی ساري نلری او زموږ دزمانی له نوادرو څخه دي.
په نظم او نثر کی یې دیوی کتابخانی په اندازه تصنیفونه کړي دي.»

دزمانې دغه نادرزوی اود نازکی طبعی څښتن شاعر امیرخسرو په دری، ترکی، هندي او عربی ژبو پوه هیدی، ده پخپله په «نه سپهر کی» ویلی دي:

هست دوم آنکه زهند آدمیان
جمله بگویند زبانها به بیان
لیکن ازا قصای دگر هیچ کسی
گفت نیار د سخن هند بسی
هست خطا و مغل و ترك وعرب
از سخن هندی مادوخته لب
ما بدرستی سخن هر همه را
زان نمط آریم که راعی رمه را
الغرض از پارسی و ترك وعرب
بیهده باشد که کنم دل بطرب
من چوز هندم بود آن به که کسی
از محل خویش بر آرد نفسی
(در پیم سپهر)

د امیر خسرو له ځینو بیتونو څخه معلومیږی چی دده پر دغو ژبو سربیره سنسکریت ژبه هم ښه زده وه او دعلم تندی ددې تهاړیستلی وُچی په دغه ژبه کښوری کی هم د پوهی او په وچښی او یو څه تنده په ماته کړي ، ده په «نه سپهر» کی ویلی دي :

لیک زبانی است دگرکز سخنان
هست گزین نزد همه برهمنان
سهنسکریت نام زعهد آمده اش
عام ندارد خبر از قاعده اش
برهمنش داند و هر برهمن
نیز ندارد حظ ازین سان سخن
زانکه در و هست نمط های عرب
از علل و نحو ز تصریف و ادب
. . . .
. . . .
من قدری برسر این کار شدم
در دل شان محرم اسرار شدم
هرچه باندازهٔ خود درمز خورد
جستم ازین قوم و نبو دازد رر د

په ترکی ژبه کی د امیر خسرو اشعار نه دي را معلوم په عربی ژبه کی د امیر خسرو د شعر نمونه دغرت الکمال په مقدمه کی سته (۱) په دری ژبه کی خود امیر خسرو یو لک بیته دتذکره آتشکدي مؤلف

(۱) وګوری : دغرة الکمال دمقدمی ۶۵ مخ ـ دډهلی چاپ .

اصفها نی لطف علی خان «آذر» (۱۱۳۴-۱۲۰۰ هق) لیدلی ؤ (۱) د دولت شاه سمرقندی (۹۰۰ ه ق مړ) په قول یولکو دوه ویشت زره بیته د شاهرخ زوی بایسنغر میرزا (۸۰۲- ۸۳۷ هق) ته په لاس ور غلی وو او څینو روایت کوو نکویې لا د بیتو نو شمیر د دروځلور ویا څلور و پنځو لکو ترمنځ ښوولی دي مگر څکه چې په عربي اودري ژبو کې د امیرخسرو د شاعری په باب څېړنه د دی مقالی کار نه دي نوله دي، بحثه تیریږو او د امیرخسرو هندی شاعری ته څو :

د امیر خسرو هندي شاعری:

یکی است ترکی و تازی ، درین معامله «حافظ»
حدیث عشق بیان کی بآن زبان که تو دانی

په هندي ژبه کی د امیر خسرو د شاعری په باب دوې نسبتاً متناقضې نظریې سته، له یوي خوا د تذکره عرفات مؤلف تو حد الدین او حدي بلگرامی په هندي ژبه (یا دده په قول برج بها کا) کی د امیرخسرو د بیتو شمیر تر دری بیتو لیږنه بولی (۲) له بلی خوا د امیر خسرو د هندي شاعری منکرین غوندي هم شته او کوم هندي اشعار چې د امیرخسرو بلل سوي دي هغه د ده نه گنی. (۳) ډاکتر عبد الغنی په هغو هندي اشعار و کی چی د امیرخسرو په نامه مشهور دي، فقط یو ملمع نظم د ده بولی او بس .

---

(۱) په آتشکده آذر کی د ۸۴۲ شاعرانو د ژوند حالونه او د نظم نمونې راغلی دي دغه کتاب په ۱۱۷۴ هق کال تالیف سوي دي .

(۲) وگوري : امیرخسرو اوران کی هندي شاعري ۷۵مخ (۱۹۶۱ لکهنو چاپ) او جواهرخسروي ۱۳۹ مخ او شعر العجم ۲ ر ۱۱۹ مخ .

(۳) وگوري : امیرخسرو اوران کی هندي شاعري ۷۵مخ .

مگرزما په خیال روایت او د رایت دغه دواړه خبري ما توی او زه داوحدالدین بلگرامی موازنه څکه دتامل وړ بولم چیء په دری ژبه کی خو که امیرخسرو یولک بیتونه ویل، نودیوه نه سپهردمثنوی په صله کی په ۷۱۸ هق کال سلطان قطب الدین مبارکشاه خلجی (۷۱۶-۷۲۱ هق) د پیل په تول زورو بخښل او پلاریی سلطان علاؤ الدین خلجی (۶۹۵-۷۱۶ هق) هم په دغوادبی صلو کی تر زوي پاتې نه و (۱) اما هندی شاعری له دغه راز مشوقاتو څخه څه دراوده چی امیرخسرو به دغه په هیله یولک بیته په هندی ژبه کی ویل .

---

(۱) امیرخسرو د نه سپهر په لومړي سپهر کی د دغو صلو په باب د سلطان قطب الدین مبارکشاه له خوای ویلی دي :

بتاریخ همچون من اسکندری
کند هرکه آرایش دفتری

زگنج گرانمایهٔ بی شمار
دهم بار پیلش پی پیلبار

مراخود درین ره پدر شد دلیل
که میداد زرهم ترازوی پیل

شناسد خرد کش خرد رهنمون
که از پیل بار است وزنش فزون

چو میراث شد پیل زر دادنم
نه زیبا است زین سهل بردادنم

امیر خسرو داسی ځواب ورکړی دی :

شها، گنج بخشا، کرم گسترا !
معانی شناسا، سخن پرورا !

مراعمر کز شصت بالا گذشت
همه پیش شاهان والا گذشت

زشاهان کسی کاولم کرد یاد
معز الدنا بود شه کیقباد

ازان پس ز فیر وزه چرخ بلند
شدم پیش فیروز شه ارجمند

ازان پس که در شه ستایی شدم
توانگر ز گنج علایی شدم

شدا کنون که اقبال همدم مرا
نوازنده شد قطب عالم مرا

چنین بخششی کزتو جم یافتم
در ایام پیشینه کم یافتم

کنون لابد از سحرسنجی چو من
باند ازهٔ بخشش آمد سخن

دغه راز دامیرخسرو دهندي شاعری منکرینو ته هم وایم : له دې څخه باید ناکاره نه سو، چې هیڅ شاعر دخپل چاپیریال (ماحول) له اغیزو څخه بې تاثیره نه پاتیږي؛ شاعر مجبور دی دخپل، ملک ثقافی او کلتوري اغیزې په لاشعوری توګه ومنې او دجامعې تمایلات ته هرو مرو یوڅه غاړه کښیږدي؛ په تیره بیا امیرخسرو چې دنه سپهر دریم سپهر یې فقط دهندوستان ستاینې ته وقف کړی دی، هندی ژبه دخپلې ژبې (هندی ما) په نامه معرفي کوي اودهغې په پراخې او باقاعده توب ویاړي .

دامیرخسرو دنه سپهر دریم سپهر چې سړی ولولی، په دې پوهیږي چې امیرخسرو څومره له هندوستان هندي ژبې او هندي کانوره سره مینه درلوده، دمثال لپاره دده دغه څو بیتونه دلوستلو وړ دي :

دهندي ژبې په ستاینه کې یې د «اثبات گفت هند بحجت که راجح است-بر پارسی و ترکی ز الفاظ خوشگوار» ترعنوان لاندې ویلې دي:

غلط کردم گر از دانش زنی دم
نه لفظ هندوی است از فارسی کم

بجز تازی که میر هر زبان است
که بر جمله زبانها کامران است

دگر غالب زبانها در ری و روم
کم از هندی ست، شد ز اندیشه معلوم

عرب در گفت دارد کار دیگر
که نامیزد درو گفتار دیگر

به نقصان است لفظ پارس درخورد
که بی آچار تیزی کم توان خورد

چو آن صافی وش و این دردناک است
تو گویی کین جسد و آن جان پاک است
جسد را مایهٔ گنجد ز هر سان
نه گنجد در لطافت هیچ در جان
نه زیبد جفت کردن همسری را
عقیقی از یمن در دری را
بهین دولت ز گنج خویش صرف است
متاع عاریت عاری شگرف است
زبان هند هم تازی مثال است
که آمیزش درانجا کم مجال است
گر آئین عرب نحو است هم صرف
از آن آئین درین کم نیست یک حرف
کسی کین هر سه دکان راست صراف
شناسد کین نه تغلیط است و نی لاف
اگر پرسی نیایش از معانی
در ان نیز از دگر ها کم ندانی
اگر از صدق وانصافت دهم شرح
ضد هندی کنی گفتار من جرح
ورآرایم زسوگند زبانی
که داند ؟ باورم داری و یانی

ولی من کاندرین نقد مهیا
بیک قطره شدم مهمان دریا
زقطره درچشیدن گشت معلوم
که موغ وادی است ازدجله محروم
کسی کزگنگ هندوستان بود دور
زنیل و دجله لافد هست معذور
چودرچین دیده بابل بومستان را
چی داند طوطی هندوستان را؟

دهندی رسم ورواج ستاینه:

خراسانی که هندی گیردش گول
خسی باشد به نزدش برگ تنبول
شناسد آنکه مرد زندگانی است
که ذوق برگ خایی، ذوق جانی است.

خسرو په هندوستان کی زوکړی او په هندوستان کی لوی سوی دی، دری ژبهٔ که یی په کوراود رباړکی زده کړی وه، هندی ژبه یی د کلیواو کو څوژبه وه او دخپلو په قول یی مورنی ژبه لاهم بلل کیدای سی (۱) شهزاده دارا شکوه (۱۰۲۴-۱۰۶۹ ه ق) دده د هندی دانی په باب په سفینة الاولیا کی لیکلی دی: «در اقسام زبان وفنون علم هندی بی مثل بود.»

---

(۱) وګوری: امیر خسرو او ران کی هندی شاعری ۷۶ مخ.

دی هم پخپله د هندی ژبی دښی پوهی په باب وایی:

چومن طوطي هندم اړراست پرسی
زمن هندویی پرس ، تا نغز گویم

(دغرة الکمال مقدمه ٦٦ مخ)

په لوی والی کی هم دامیر خسرو ژوند یوالحی درباری ژوند نه و له یوی خوا که دربار داشرافیت لورته شکا وه او دری یی په ویله اه بلی خواد خانقاه ژوند او دتبلیغ وتلقین ضرورت بیا له عوامو سره پریوه تغر کښېنولی ؤ، دساز و سروز، قوالیو او ترانو شوق نور هم دعوامو حلقی ته ور کشاوه، عوامو که غوښتل چی دامیر خسرو د سر شاری طبعی له ایجاداتو څخه خوند واخلی ، امیرخسرو غوندی لوی شاعر هم د انسانی طبیعت په حکم داهغه د رلوده چی،عام خلک هم دخوا صو په څیر د ده په فضل و کمال او اد بی قدرت او استعداد خبر سی دخواصو صلی که په هندی شاعری کی نه وی، دعوامو معنوی قدر دانیو خود شاعر شوق زیاتاوه.

په هندی ژبه کی دخپلی شاعری په باب امیرخسرو د ۶۹۳ ه ق کال په شاو خوا کی ویلی دی:

«جزوی چند نظم هندویی نیز نثر دوستان کرده شده است.» (۱)

امیر خسرو چی د هندی نظم کومی گیډی پردوستانو ویشلی دی له هغو څخه اوس دغه څو گله راپاتی دی:

۱- یوه ملمعه غزل چی په دری او هندی کی ویلی سویده.

د جواهر خسروی راټولوونکی یی د دری هندی ذولسانین صنعت د امیرخسرو په اولیاتو کی شمیری او وایې :

(۱) و گوری دغرة الکمال مقدمه ٦٦ مخ - د دغی اقتباس سوی توتی «نثر» کلمه په ځینو ځایو کی «نذر» راغلې ده.

«تردی پخوا ددغی ذو لسانین شرك نسته ، البته وروستنیو شاعرانو دامیرخسرو په تقلید دغسی ملمع نظمونه چا په هندی بحرو نو کی و یلی دی او چا په دری بحرونو کی .

ځینو شاعرانو له هندی دوهاوو سره یویو نیم بیتی دری یا اردو هم نښلولی دی ، مگر امیرخسرو چی په کوم ډول سره دغه دوه خوند و نه سره گډ کړی دی ، نور شاعران دغه حد ته نه دی رسیدلی . »

دامیرخسرو دغه ملمع نظم چی د هندی شاعری په تقلید د ښځی له خوا ویل شوی دی دادی :

مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن
زحال مسکین مکن تغافل ورای نینان بنائی بتیان(۱)
که تاب هجران ندارم ای جان نه لیهو کاهی لگائی چهتیان
شبان هجران دراز چون زلف و روز وصلت چو عمر کوتاه
سکهی پیا کو جو مین نه دیکهون تو کیسی کاتون اد هیری رتیان
یکایک از دل دو چشم جادو بصد فریبم ببرد تسکین (۲)
کسی پړی هی جو جا سنادی پیاری پی کو هماری بتیان
چو شمع سوزان چو ذره حیران زمهر آن مه بگشتم آخر (۳)
نه نیند نینان نه آنگ چینان نه آپ آوی نه بهیجین پتیان
بحق روز وصال دلبر که داد ما را فریب خسرو
سپیت من کی ورای راکهون جو جانی پاون پیا کی گهتیان(۴)

۱- د حیات خسرو په ۸۱ مخ کی «ورائی» کلمه «درای» هم ایکلی ده .

۲- دا عجاز خسروی په ۱۷۸ مخ کی دغه نیم بیتی دغسی لیکلی دی
یکا یک از دل دو چشم جادو بصد خرابیم صبرو تسکین .

۳- په اعجاز خسروی کی دغه نیم بیتی داسی راغلی دی :
چو شمع سوزان چو ذره حیران همیشه گریان به عشق آن مه

۴- دآب حیات په ۹۵ مخ کی د (گهتیان) کلمی پر ځای (کهیتان) ایکلی دی .

دغه غزله امیرخسرو پرهغو عروضو برابرویلی دی چی ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی بصری (۱۰۰-۱۷۰-یا ۱۷۵ ه ق) را ایستلی دی دخلیل په عروضو کی د دغه نظم وزن تهر جزمشمن مخبون مرفل وایی .

د شمس العلما محمد حسین (آزاد) دهلوی (۱۹۱۰ ع سړ) په خیال امیر خسرو هغه لومړنی شاعر دی چه دده په واسطه دخلیل عروضو په هندستان (هندی نظم) کښی لومړی گام ایښی دی-مگر زه وایم داخبره تر هغه وخته پوری دمنلو وړ ده چی دلاهور دمشهور شاعر مسعود سعد سلمان (۵۱۵ ه ق سړ) او ابوعبدالله لنکتی، هندی دیوانونه نه وی پیدا سوی (۱) او دا نه وی څرگنده سوی چی دوی څپل هندی نظمونه دخلیل پرعروضو برابرویلی دی که پرهندی عروضو باندی چی پینگل یی بولی، دمحمد حسین آزاد دهلوی دی وینا چی دخلیل عروضو تر ټولو لومړی وار په اووم هجری قرن کی د امیرخسرو په واسطه هندی نظم ته لار موندلی ده، ما ته دا خبره راپه زړه کړه چی د ام البلاد بلخ یوه بل پیاوړی زوی مولانا جلال الدین بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ه ق) هم دغه سوغات په دغه اووم هجری قرن کی ترکیی ته وړی او هلته یی د عثمانی ترکی په نظمو نو کی لومړی وار په کار اچولی دی .

د مولانا جلال الدین د عثمانی ترکی هغه نظم چی په عثمانی ترکی ادب کی تر ټولو د مخه دخلیل پرعروضو برابرویلی سوی نظم دی، څو بیته یی دا دی:

مفاعی لن	مفاعی لن	فعولان
اگر کیدور	فرنداش یوق سه	یاووز
اوزون یولده	بودرسکا	قلاووز
چوبانی بر	گ توت قورتلر	او کشدر
اشت بندن	قراقوزم	قراقوز
اگرطاتسک	اگرر ومسن	اگرترک
زبانی بی	زبانان را	بیاموز (۲)

(۱) وگوری : دغرة الکمال دیباچه ۶۶ مخ ـ تذکرهٔ علمای هند ۲۲۶ مخ ـ داستان تاریخ اردو ۱۰ مخ .

(۲) وگوری: ۳۰ مخ د spaet, sridnivikovoe Turkiea لنین گراد چاپ ۱۹۶۳ .

د حضرت مولانا جلال الدین بلخی دغه بیتونه په هزج مسدس مقصور وزن کی‌دي.

۲ـ په هندی ژبه کی دامیرخسرو بلراز نظم پهیلی‌ده، چی‌د کندهار پښتانه یی «کیسی» دکونړ پښتانه یې «موخی» او د پکتیا پښتانه یی «دوړی» بولی، په ځینو پښتو لهجوکی اړ او تکونه هم ورته وایی دری نوم یې چیستا ن او عربی نوم یې لغزیا لغزدی، کیسی په روسی ژبه Zagadka او په انگریزی Riddle بولی، په هندی ژبه کی دامیر خسرو په‌نامه مشهوری کیسی دوه ډوله دی، یوراز ی بوجه پهیلیان بولی، بوجه پهیلیان هغه‌دی‌چی‌د مطلوبې مسمی نوم په کیسی کی راغلی وی لکه:

اك ناري ترور سون اتري، مان‌سون جنم نه‌پایو
باب کاناون جووا سون پوچهو آدهوناون بتایو
آد هوناون بتایو، خسرو کون دیس کی بولی
واکا ناون چوپو چهو مین نی‌اپنی نا و ن نبو لی

دامیر خسرو ددغی کیسی منظومی پښتو او دری ترجمی‌دادی:
یوه ښځه سوه راتاله‌یوې و نې
زیزیدلې نه‌وه، هیڅکله له‌موره
ماو ې نوم دې دپلارځه‌دې‌هندوانیه!
نیم جواب یی راته ووایه په‌زوره
ما ددې د نامه وکړله پو ښتنه
دې و نه ویل جواب، دهندی گوره
(رشاد)

فرآمد ازدرختی دوخت هندو

که از مادر نه زاده هیچگه‌او

چو ازنام پدر پرسیدم او را

بگفتا نصف آن تلخ جفاجو

چو پرسیدم زنامش درجوابم

نگفت آن‌زن بهندی ای هنرجو !

(رشاد)

دهندی کیسی په ور ومتی نیم بیتی کی‌د قافیی کلمه «نبو لی» ددغی کیسی حل‌دی، د«نبولی» کلمې نژدی نا مطلوبه معنی ده : «دي ونه ویل» او لیری مطلوبه معنې یی مرگ ماهی دی چی دنیم دونی میوه ده‌او په هندو ستان کی‌شنه کیږی،د«ادهو»په کلمه سره دنیم ونی ته‌اشاره سویده ځکه چی(ادهو=ادها) په هندی کی‌دعربی نصف معنی‌لری.

سر سید احمد خان ددغسی کیسیو په باب دآثارالصنا دید په ۳۶۳ مخ کی ویلی دی : «ښه کیسی هغه ده چی په کیسی کی‌د مطلوب شی نوم په رمز سره راغلی وي ،مگربیایې هم مخاطب ته پوهیدل گران وی.»

امیر خسرو په دری ژبه کی‌هم دغسی کیسی لری ،دده‌دپنځم دیوان غرة الکمال په ۱۰۷ مخ کی دغه کیسی لیکلې ده :

چیست سرزنده‌وتنی مرده

که زبان آور است‌وپنبه‌دهن

بیش صد گر کشی وزنده کنی

می توانیش هر دمی بز من

تاکند عمر خویش کم زنده است
تا خورد خون خود بود، روشن
روز خود راکند بشب پیوند
از سرشتی گداز کرده بفن
همه از دم زیند او میـــــرد
سرزنی زنده ترشود ، روشن
شاخ گلنا ریش گلی که دهد
نی به جیب او فتد ، نه در دامن
هرکه دریابد اینچنین لغزی
شمع چراغی شود به هر مسکن

ددغی کیسی مطلوب شی ځراغ دی، چی په ور وستی نیم بیتی کی ددغه نوم راغلی د۷ د کیسیو بل راز بن بوجهه پهیلیان دی، پدغه راز کیسیو کی دمطلو بی مسمی نوم نه وی راغلی الکه د امیر خسرو دغه بن بوجه پهیلی:

اك ناری کویی مین رهی
واکانر کهیت مین بهی
جو کویی واکانر کوچاکی
پهر جیون کی آس نه راکهی
(۱)

(۱) په دغه کیسی کی **Niv** داو بو Khit د جنګ دمید ان معنی لری.

دامیرخسرو ددغی کیسی منظومی پښتواو دری ترجمې دادی :

یوه ښځه ده په ځاکی دا اوسیږي
میدانی چې سی تودې او به ترې زیږي
چاچې خونددي دهغواوبو څکلی
بیایې لاس دی له خپل ژونده څخه ولی
(رشاد)

زنی درچه زیداماچوخیزد
بمیدانی بر آید، آب ریزد
کسی راگررسد یکجرعه زان آب
متاع عیش او افتد بگرداب
(رشاد)

ددغی کیسی مطلوبه مسمی «توره» ده، چې په دری یې شمشیراو په هندي یې «تلوار» بولی.

دامیرخسرو په نامه په دری ژبه کی هم دغه راز کیسی سته یوه له هغو څخه داده:

کو دکی دیدم عجب درکشور هندوستان
پوستش برموی باشد، موی او براستخوان

ددغی کیسی مطلوبه مسمی «آم» دی، چې د هندوستان مشهوره میوه ده.

۳-دامیرخسرو په نامه بل راز هندي نظمونه «که مکریا ن» نومیږی، مکرنیان او مکریان یې هم بولی، دغه راز نظمونه زیاتره له څلورو، نیم بیتو څخه روغ دی-په دریولو یونیم بیتوکی دایهام اوتوریې په ډول دیوه چابیان کوی، مگرپه څلورم نیم بیتی کی چی

پوښتنه ځنې وشي ، له نژدې متصور مد لوله څخه منکر کیږي او دیو بل شبیه مگر لیرې مدلول نوم اخلي او په پښتو او دري کې ما دغسي نظمونه نه دي لیدلي او په نوروژبو کې یې هم تراوسه پوري څرك نه لرم .

فایق لا هم مکریان دامیرخسرو په اولیاتو کې شمیري او وایي «په هندي نظم کې ترامیرخسرو پخوا ددغسي نظمونو څرك نشته .» دحیات خسرو په ۸۰ مخ کې هم دغه خبره لیکلې ده.

غلام علي آزاد بلگرامي (۱۱۱۶-۱۲۰۰ هق) په سبحة المرجان کې مکرني دتوریې له ډولونو څخه بولي ، خوترڅوچې دمکرنې ځواب نه وي ورکړ سوی دآزاد خبره سمه ده.

دامیر خسرو یوه مکرني یامکري دغه ده:

رات سمی وه میری آوی

بهور بهتی ،واگهر اله جاوی

یه اچرج هی سب سی نیا را

ای سکهی ! «ساجن؟» ــ ناسکهی ! «تارا»

دامیرخسرو ددغې «مکرۍ» پښتو او دري ترجمې دادي :

دی دشپې له خوارا ځینه

چې شپه تیره کړ ي بیا ځینه

نه یې لاروینم نه لــوري

«ستا مین دی؟» ــ «یأستوری»

(رشاد)

شبانگه آید او اما سحر گه

ببندد رخت ورو پوشد ز مردم

ندیدم روی او در روز روشن
بود یار تو؟ نی نی او ست انجم

(رشاد)

۳- په هندی ادب کې دتوریې یو بل خاص شکل سته، چې هندیانیې دوسخنې او سه سخنې بولي، ویل کیږي چې دغه راز توریه هم امیر خسرو را ایستلې ده.

په دوسخنې کې دوې داسې پوښتنې یو په بل پسې راځي، چې دهغو دواړو ځواب باید یووی، دا ځکه چې په هغه ځواب کې هرو مرو یوه کلمه باید داسې وی چې دوې یا تردوو زیاتې معناوې ولرې او دهرې پوښتنې دجواب لپاره یې بیله معنی په کار سی، په پښتو کې د دغه راز توریې مثال دادی:

۱- کنغ (نګولي) یې ولې ونه خوړ؟
۲- ولې ډیرژر ورسېدئې؟

ددغه دواړو پوښتنو جواب دادی «سپور ؤ»
په دغه جواب کې د«سپور» کلمه دلومړی پوښتنې د جواب لپاره د «بې غوړو» او ددوهمې پوښتنې دځواب لپاره ددرې «سوار» معنی ورکوی.

په هندی ژبه کې امیرخسرو ته یوه منسوبه دوسخنې داده:

۱- گوشت کیون نه کها یا؟
۲- ډوم کیون نه گایا؟
) گلا نه تها

پښتو ترجمه:

۱- غوښې یې ولې ونه خوړلې؟ ځواب: پستې سوی نه وی (پخې نه وی)
۲- ډم ولې بدلې ونه ویلې؟ ځواب: غاړه یې نه دراوده (اوازیې ښه نه ؤ)

دغې هندي دوسخنې په ځواب کې «کُلا» کلمه دوې معنا وي لري او د ایهام په دغه کلمه کې شته .

د دغه راز ایهامونو په سه‌سخنې کې د دریو پو ښتنو له پاره یو ځواب راځي ، په هندي ادب کې امیرخسرو ته منسوبې سه سخنې هم شته .

د امیرخسرو په نامه په هندي نظمونو کې د ډهکوسلا ، انمل ، او نسبتین تر عنوان لاندې هم څه بیتونه شته او ځینې گیتونه هم دده بلل شوي دي خو دلته د مقالې او بږدیدلو له بیرې هغه نه څیړم .

سربیره پردې د «خالق باري» په نامه یو منظوم فرهنګ هم ډیرو خلکو د امیرخسرو بللی دی(۱) په دې فرهنګ کې عربي او دري لغتو نه په هندي معنی شویدي ، مګر صباح الدین عبدالرحمن وایي د وروستیو پلټنو او څیړنو څخه معلومه شوې ده چې د دې کتاب مولف ضیاء الدین خسرو شاه دی او کتاب د امیرخسر وتر مرګ ۳۰٦ کاله وروسته په ۱۰۳۱ هـ ق کې لیکلی شوی دی(۲) او د اغلط انتساب ځکه پیښ دی ، چې د دې کتاب په پای کې دغه نیم بیتی راغلی دی .

گدا بهکاری اور خسرو شاه

* * *

(۱) وګورئ : د آبحیات ۸۸ مخ ـ امیرخسرو اوران کې هندي شاعري ۷۹ مخ ـ د تامس ویلیام بیل اور ینتل بیوګرافیکل ډکشنري ـ د حیات خسرو ۱۲۳ مخ او جواهر خسروي .

(۲) وګورئ : د آجکل مجلې تحقیقي نمبر د ۱۹٦۷ ع کال د اګست ګڼه



دکتر سید حسن عابدی

ضمیمهٔ تغلق نامه

از: دکتر عابدی (*)

امیرخسرو (۱) که با لقب طوطی هند ملقب شد بدون شک شاعر ردیف اول دری و یکی از محکمترین رابطه‌های ادبی و فرهنگی بین هندوستان و ممالک دری زبان می باشد. اسلاف او از بلخ بهندوستان مهاجرت کردند و شاعر بزرگ مادر هندوستان متولد شد و تعلیم و تربیت یافت. پادشاهان آمدند و رفتند، امپراطوریها بمنصهٔ ظهور آمدند و از بین رفتند، اما قبهٔ این فرزند نامی آسیا هنوز هم زیارتگاه هزاران مردم است، وآنان بی‌تفریق مذهب وملت باو تعظیم می کنند. بشر هنوز هم از پیغام عالمگیر محبت و تحمل و یگانگی وجامعیت و انسانیت و برادری او الهام می گیرد.

---

*دکتر سید حسن عابدی، استاد رشتهٔ ادبیات دری پوهنون دهلی.

۱-۶۵۱-۷۲۵هجری ر ۳ ۱۲۵-۱۳۲۵ میلادی

امیرخسرو نابغهٔ ممتازی بوده و شخصیت رنگا رنگ اورسوم و روایات ما را غنی ساخته و سهم وی درمیراث فرهنگی ما همانندی ندارد. او یک نویسندهٔ بزرگ ودرباری تیزفهم و سرباز دلیر و مرد جهانی و متصوف ارادتمند ودانشمند متبحر ومؤرخ شهیرو زبان دان ممتاز و مرد آراسته و هنرمند چیره دست و مرد شوخی و ظرافت برجسته و موسیقی دان مبتکر و از همه بالاتر مرد دارای علو همت بی نظیر ی بوده است.* براستی یک مرد دارندهٔ جامعیت حیرت انگیز. اگر او بدربار ها ی سلاطین و امرای غلام (۱) و خلجی (۲) و تغلق (۳) حضور بهمرسانده وهمراه آنان بمیدان جنگ رفته، ازنشستن در مجالس صوفیه ودرویشان نیز موقعی را ازدست نداده، اگراو در ترقی وتکامل شعرولثر دری سهم نمایانی داشته، درشکل دادن ودستکاری نمودن زبانهای محلی هند هم لیاقت افتخار رادارا بوده است. در تلاقی دری و هندی، امیرخسرو ازحیث پیش قدمی شناخته شده که بتدریج زبانهای هندوستان واردو، رو بتکامل گذاردند. بهرحال کار بزرگ ونمایان وی درمیدان دری هند است-جائی که او حکمرانی مطلق دارد.

چه کسی می‌تواند ازادعای موسس بودن یکی ازسبکهای ادبی وی که سبک هندی نامیده می‌شود منکرباشد. شکی نیست که او کلام شعرای بزرگ دری ازقبیل سنائی(۴) وانوری(۵) ونظامی(۶) رامطالعه

۱-۶۰۲-۶۸۹ هجری ر ۱۲۰۶-۱۲۹۰ میلادی

۲-۶۸۹-۷۲۰ هجری ر ۱۲۹۰-۱۳۲۰ میلادی

۳-۷۲۰-۸۱۷ هجری ۱۳۲۰-۱۴۱۴ میلادی

۴-متوفی ۵۴۵ هجری ر ۱۱۵۰ میلادی

۵-متوفی ۵۸۸ هجری ر ۱۱۹۲-میلادی

۶-۵۳۵- ۵۹۹ هجری ر ۱۱۴۰- ۱۲۰۲ میلادی

کرد و از آنان الهام گرفت ، اما او بالاتر از آن بوده که فقط بتقلید از شعرای کلاسیک قدیم قانع باشد. ذکاوت ادبی وی بایجاد سبک مخصوص و بر قرار ساختن شخصیت ممتاز خود در قلمر و ادبیات رهنمائی کرد. ما می‌توانیم همان خراج تعظیمی را که در ایدن به شکسپیر ادا کرده بود باین نابغهٔ ممتاز ادا بکنیم و بگوئیم «اومردی بود که درمیان همه شعرای جدید و شاید شعرای پیشین نیز بزرگترین و مؤثر ترین روح داشته».

امیرخسرو نویسندهٔ پرزائی بوده و تعداد ابیاتش را بچند صد هزار حساب می‌کنند - از حیث نویسنده نیز وی شهرتی پیدا کرده و آثار با ارزشی از خود گذاشته است. مولانا عبدالرحمن جامی (۱) نویسندگی نود و نه اثر را باو نسبت داده است. او پنج دیوان و پنج مثنوی را که با سم پنج گنج معروف است در همان شیوهٔ متقدم نامی خود نظامی گنجوی با موفقیت سرود ، و نیز توجه خود را بسوی سرودن تعدادی از مثنویها در بیان وقایع تاریخی معاصر مبذول داشت.

در اواخر دورهٔ تیموری (۲) آثار حضرت امیرخسرو خیلی شهرت داشت تعدادی از نسخه‌های خطی مصور مثنویهای وی در کتابخانه ها و موزه‌های بزرگ جهان یافته می‌شود که بمکتب هرات تعلق دارد و بدون شک بوسیلهٔ خوشنویسان و نقاشان چیره دست آن زمان بشمول سلطان علی مشهدی (۳) و بهزاد (۴) استنساخ و نقاشی شده است.

تغلق نامه آخرین اثر منظوم و مثنوی تاریخی امیرخسرو می‌باشد. نسخهٔ مثنوی مذکور ناقص و ناتمام مانده بود و در عهد مغول گورکانی

۱-۸۱۷-۸۹۸ هجری ر ۱۴۱۴-۱۴۹۳ میلادی.

۲-۸۰۷-۹۰٦ هجری ر ۱۴۰۴-۱۵۰۰ میلادی.

۳-متوفی ۹۲۰ هجری ر ۱۵۱۴ میلادی.

۴- ۸۵۴-۶۵-۹۴۳ هجری ر ۱۴۵۰-۶۰-۱۵۳۷ میلادی

بوسیلهٔ حیاتی تکمیل شده است. اما چون دو حیاتی بودند حیاتی گیلانی و حیاتی کاشی- تذکره نویسان و مؤلفان در بارهٔ نویسندگی اصل این مثنوی بین دو حیاتی اشتباه نموده اند.

مولانا کمال الدین حیاتی گیلانی در شهر رشت واقع در استان گیلان چشم بجهان کشود. چون بسن رشد رسید چندین مسافرتهای تجارتی بین گیلان و کاشان کرد و عراق و خراسان را نیز دیده بود. یکبار شاعری بنام میلی دست راست حیاتی را با شمشیر زخمی کرد، اما با داشتن قدرت انتقام حیاتی او را عفو کرد. پس از این حادثه حیاتی کاشان را ترك گفته و بسوی هندوستان رهسپار گردید، از هندوستان قصیدهٔ غرای زیر با یران فرستاد که در آن ایران و ایرانیان را ستوده و نسبت با مام رضا عقیدت و ارادت اظهار داشته، اما گیلان و اهالی آنجا را مذمت کرده است:

روم تا بایرانیان جان فرستم
بآن بوم و برراح وریحان فرستم
همه دشت ایران گل است و ریاحین
چه سازم فغان گردم الحان فرستم
جبین سازم از ماه وخورشید و آنگه
سجودی بخاك خراسان فرستم
علی رضا آنکه از لطف عاملیش
دوصد خلد و جنت برضوان فرستم
زگیلان و گیلانیان یا دنارم
هر آنگه که ...دوستان فرستم

بآن کافریها که آن قوم کردند
اگر قبله باشد کی ایمان فرستم

بیشتر تذکره نویسان معتقدند که حیاتی در زمان شهنشاه اکبر(۱) بهندوستان رسید ـ حکیم ابوالفتح گیلانی(۲) او را بدربار راه نمود و او نزد وی مقام و ثروت را کسب کرد. حیاتی نه تنها از الطاف و عنایات خسروانی بهره مند بوده، بلکه شاهزادگان نیز او را بسیار دوست داشتند و بوی احترام میگذاشتند. پس از درگذشت شهنشاه اکبر، حیاتی بدربار پسرو جانشینش شهنشاه جهانگیر(۳) منسلک شد و در بیشتر ارتش کشیهای وی همراهی کرد.

حیاتی به عبدالرحیم خانخانان(۴) نیز توسل داشت و چون خانخانان بگشودن دکن مامور شد، حیاتی همرکاب وی بآن ناحیه رفت. در این مسافرت خانخانان صلاحیت و قریحهٔ حیاتی را بخوبی دریافت و دوستی و صمیمیت بین آنان محکم تر و عمیق تر گردید. حیاتی در مدح خانخانان قصائد و غزلهائی می ساخته و خانخانان نیز برای دیدن وی می رفته است. رسمی قلندر در قصیده ای که در مدح خانخانان ساخته بسوی تشویق و پرورش وی نسبت بحیاتی اشاره کرده است:

زنعمت تو حیاتی حیات دیگر یافت

از دکن حیاتی دوباره بدربار جهانگیر روی آورد، اما در مدح خانخانان همچنان اشعار می سرود.

۱ـ ۹۶۳ـ۱۰۱۴ هجری ر ۱۵۵۶ـ۱۶۰۵ میلادی
۲ـ متوفی: ۹۹۹ هجری ر ۱۵۹۰ـ۹۱ میلادی
۳ـ ۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ هجری ر ۱۶۰۵ـ۱۶۲۷ میلادی
۴ـ ۹۶۴ـ۱۰۳۶ هجری ر ۱۵۵۶ـ۱۶۲۷ میلادی

بیشتر تذکره نویسان سال در گذشت حیاتی را ۱۰۱۵ هجری (۱۶۰۶-۷ میلادی) نوشته اند. مؤلف باغ معانی عقیده دارد که حیاتی در سال ۱۰۱۸ هجری (۱۶۰۹-۱۰ میلادی) این جهان را پدرود گفت، اما از قطعه ای که سعیدای گیلانی در آن بجانب واقعهٔ وزن شدن حیاتی با طلا و نقره اشاره کرده سال ۱۰۱۹ هجری (۱۱-۱۶۱۰ میلادی) برمی آید، و بنا بر این طبعاً وی تا این زمان زنده بود. مؤلف مآثر رحیمی از «حیات باقی یافته» سال درگذشت ویرا از روی حساب کلمات ۱۰۲۸ هجری (۱۶۱۹ میلادی) برآورده است، و این تاریخ صحیح بنظر می‌آید.

مؤلف میخانه با مولانا حیاتی ملاقات کرده و او را «منتخب امثال و اقران» دانسته است. او می نویسد که حیاتی در صلهٔ مثنوی «سلیمان و بلقیس» که باسم شهنشاه سروده شده، باطلا و نقره وزن شد. اما طبق گفتهٔ بیشتر تذکره نویسان کشیدن باطلا و نقره در حقیقت صلهٔ ضمیمهٔ تغلق نامهٔ امیر خسرو بود. صاحب میخانه ابیات دیوان حیاتی را هفت هزار و مؤلف نظم گزیده سه هزار نوشته، در صورتی که نسخهٔ خطی دیوان حیاتی که در کتابخانهٔ آزاد یون، دهلی نو ثبت و موجود است(۱) ۱۹۸۳ بیت دارد و شامل غزلیات و قصاید و رباعیات و مقطعات و دو مثنوی کوچک و چند سطر در نثر می باشد.

در قرن یازدهم هجری - هفدهم میلادی شاعری دیگر باسم حیاتی کاشی میزیسته است. او در ابتدای امر کار مقائی میکرد و در نتیجه بنام حیاتی معروف شد. گفته میشود که حیاتی کاشی بفرقهٔ نقطویان تعلق داشت و باین علت شاه طهماسپ صفوی او را بزندان افگند. پس از رهائی، او بشیراز و سپس بکاشان رفت. ممکن است داشتن عقاید نقطوی و واقعهٔ زندان شدن درست باشد، اما نسبت دادن آن بشاه طهماسپ امر مشکل است، زیرا زمان شاه

۱- نسخه خطی شماره ۳۳

طهماسپ اول(۱) قبل از حیاتی و شاه طهماسپ دوم(۲) بعد از او بود. بهر حال بعد از آن(بعلت عشق ور زیدن با پسر صرافی) حیاتی بقزوین و بعد از آن بهندوستان عزیمت کرده و در شهر احمد نگر زندگانی گذرانده و در سال ۱۱۰۰ هجری ر ۸۹-۱٦۸۸ میلادی از دار فانی شتافت.

تغلق نامه در سال ۷۲۵ هجری-۱۳۲۵ میلادی بنا بفرمایش سلطان غیاث الدین تغلق(۳) سروده شد-مثنوی مزبور سه هزار بیت داشته و وقایع کشته شدن قطب الدین مبارکشاه(۴) و حکمرانی چند ماهه خسرو خان(۵) و تخت نشینی غیاث الدین تغلق را بیان می کند. درعهد شهنشاه اکبر، نسخه ای از تغلق نامه که از هردو جانب آغاز و پایان ناقص بوده در کتابخانهٔ سلطنتی موجود بود. نسخهٔ کامل این مثنوی پیش راجه علی خان فاروقی(٦) فرمانروای خاندیش بوده و فیضی نامهٔ زیر را براجه برای فرستادن ابیات فاقد نوشت:

«به سلطنت و ابهت پناه سید الاقران راجه علی خان فاروقی والی خاندیش... بموجب ضرور استدعا می نماید که از کتاب تغلق نامه که از انفاس مقدسهٔ امیر خسرو هست، چند ورق از اول و چندی از آخر رفته، التفات فرموده دو جز از اول و همینقدر از آخر بیکی از خدمتگاران امر فرمایند که بهر خطی مسوده نموده بجهت بنده مصحوب حاملان عریضه فرستند ... العبد الاقل فیضی»(۷)

۱- ۹۳۰- ۹۸۴ هجری ر ۱۵۲۴-۱۵۷٦ میلادی
۲- ۱۱۳۵-۱۱۴۴ هجری ر ۱۷۲۲-۱۷۳۱ میلادی
۳-۷۲۰- ۷۲۵ هجری ر ۱۳۲۰-۱۳۲۵ میلادی
۴-۷۱٦- ۷۲۰ هجری ر ۱۳۱٦- ۱۳۲۰ میلادی
۵- ۷۲۰ هجری ر ۱۳۲۰ میلادی
٦- ۹۸۴ -۱۰۰۵ ر ۱۵٦٦- ۱۵۹٦ میلادی
۷- تغلق نامه (مطبوعه، دیباچه) ص ۵-٦

چنین بنظرمی رسد که ابیات فاقد مثنوی بدربار مغول نرسیده و بنابراین شهنشاه جهانگیر از شعرای درباری خودخواست که قریحهٔ شعری رابکار برده مثنوی مزبور راتکمیل سازند. تکملهٔ حیاتی گیلانی مورد پسند شهنشاه قرار گرفت و او امرداد که درصلهٔ پاداش شاعر را با طلا ونقره وزن کنند. محمد سعید گیلانی بمناسبت این واقعه قطعه ای گفته که ذیلا نقل می گردد:

چون حیاتی رابزر سنجید شاهنشاه عصر
بادشاه عدل گسترشاه گردون اقتدار
شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه
آفتاب هفت کشور سایهٔ پروردگار
بهر تاریخش بروی کعبهٔ میزان چرخ
«شاعرسنجیدهٔ شاهی» رقم زدروزگار

(۱۰۱۹ هجری)

مجلس مخطوطات دری حیدرآباد تغلق نامهٔ ناقص امیرخسرو راباضمیمهٔ حیاتی درسال ۱۳۵۲ هجری ۱۹۳۳ میلادی چاپ ومنتشر کرده است. اخیرآدر موزهٔ الهآباد نسخه ای از دیوان حیاتی(۱) رایافته ام. دیوان مزبور محتوی ضمیمهٔ تغلق نامه نیزهست که در بسیاری موارد با متن چاپی اختلاف دارد علاوه براین آقای سید هاشمی فرید آبادی که مثنوی تغلق نامه راترتیب وتنظیم نمود ضمیمه رااز حیاتی کاشی دانسته، درصورتیکه طبق تشخیص من سرایندهٔ این ضمیمه حیاتی گیلانی بوده است. حیاتی گیلانی بدربار مغول هند وابستگی زیاده داشته، و حال آنکه حیاتی کاشی اصلا باین دربار تعلق نداشته، و حتی با اکبر

۱-نسخه خطی شماره ۱۶۸

وجهانگیر معاصرهم نبوده است. این امر ثابت می کند که ضمیمهٔ تغلق نامه اثر حیاتی گیلانی است وتذکره‌ها غالباً همین رانوشته اند- بعضی ازتذکره نویسان اخیرمانند مؤلف یدبیضا وخزانهٔ عامره‌سرودن ضمیمه وواقعهٔ وزن‌شدن شاعررابحیاتی کاشی نسبت داده، وآقای هاشمی فریدآبادی عقیدهٔ خودرابرخزانهٔ‌عامره‌مبنی داشته است.

سطورذیل درصفحه اول نسخهٔ‌موزه اله‌آباد نوشته شده :

الله اکبر ظل سبحانی

مثنوی اول این کتاب‌داستان چند یست که بجهت اتمام یافتن کتاب تغلق نامه ناتمام امیرخسرو گفته شده که پارهٔ ازاوایل آن‌داشت وبسیاری از آخرهم، وچنانچه تفصیل آن ... ازسبب نظم کتاب که گفته مفهوم میگردد .... بندگان خلایق پناه خلافت دستگاه ... با فصح شعرای‌زمان ملاحیاتی گیلانی امر فرمودند که ابتدای این کتاب‌را ... که افتاده بگوید وآخررا اتمام کند. توفیق این‌خدمت یافته... روح پرفتوح میر یاوری نموده بروش پسندیده صورت اتمام‌یافت و بساعت نیک از نظر خورشید اثر گذشت ... خلعت پسندیدگی یافت وقایل‌را بزروزن نمودند، چنانکه گوید :

زان‌طبع گنج‌ریزواز آن‌دست درنثار

مداح کامران‌شد وممدوح نامدار »

بعلاوه‌در نسخه‌خطی‌عنوانات منثور مقدم برابیات زیرآمده که در متن چاپی دیده‌نمی‌شود :

« نگارش‌داستان‌درمدح .. نورالدین جهانگیر ...

حیاتی‌حمدرا فرجام نبود

چه گرآغاز هست‌انجام نبود

بندگان حضرت گوهر بار شدند که عجب حیفی ... از هر کتاب منظوم امیرخسرو به تغلق نامهٔ ایشان و اخورده، چنانچه بالکل از حمد و مدح و آغاز داستان و اکثر از حکایت و روایت موعظه و چگونگی تاریخ وخاتمه بیان نیست ـ و چند یست که بخاطر اشرف لمعان پرتو می افگند که بیکی از سخن سرایان پایهٔ سریر آسمان مسیر امر شود که... از عهده این کار برآمده از آغاز با نجام رساند ...از زمرهٔ آن جمع بقدیم بندهٔ قدوی ... امر همایون شرف نفاذ یافته... در اندك فرصتی با نجام رسید :

حیاتی ای سخن را مرد فرهنگ
برون آورده گوهر از دل سنگ

گذشته از ین از سطور زیر نسخه الهآباد مستفاد می شود که تغلق نامهٔ ناقص بر این چهار بیت پایان یافته که در متن چاپی مشهود نیست : «گزارش گفتار در تهمت نمودن سخن سازان بد گمان .... که برگشتن ملك تغلق غازی از برابر غنیم و منزل چند واپس نشستن نبوده، مگر در ساختن با دشمن و با سراسیمگی و دل بباد دادگی، چنانچه از مضمون این سه چهار بیت تغلق نامهٔ امیرخسرو مفهوم میگردد که آخرین داستان ناتمام این کتاب است :

چو بر غازی ملك شد روشن این حال
بحیله رای شان را کرد پامال

بتدبیر سره در قلب کوشید
اگرچه قلب لشکرزان نجوشید
دومنزل بازگشت از رفتن پیش
همه‌کس بدخیال او نیکی اندیش
گمان این شد بدلهای پریشان
که یا ترسید و یا شد یار ایشان

این هم قابل ذکر است که ابیات زیر متن چاپی در نسخهٔ موزهٔ اله‌آباد موجود نیست :

بیا ای خازن گنج معانی
بیاور آنچه داری آسمانی
درخشان چترش از فرق آسمان گیر
یمانی تیغش از دستش جها نگیر
خزاین بحر بحر و کوه کوهش
زمین تا آسمان فرو شکوهش
قدم برلاله نه رو برسمن دار
بزیر پای هرجا شاخ گل کار

طبق عبارتی در نسخه موزه اله آباد، نسخه ناقص کتابخانه سلطنتی مغول دو بیت تمهیدی زیررا نیز داشته که حیاتی نتوانست آنها را درجای مناسب بگنجاند وآنها همین طور منفرد و بی‌محل ماند:

چو بیند آسمان از دیدهٔ مهر
شود خارا زراز زیبائی مهر
مگر هدهد که مرغی کم هنر شد
سلیمان چون بدیدش تاجور شد

درپایان باید اضافه شود که نسخهٔ موزه اله آباد فقط محتوی ابیات حیاتی است ، درصورتیکه متن تغلق نامهٔ چاپی ابیات هردو شاعریعنی امیرخسرو وحیاتی رادارد-بهر صورت تردیدی نیست که با مقایسه با نسخه موزهٔ الهآباد ابیات هردو شاعر را می توان از یکدیگر تشخیص داد.





اعضای مجلس علمی درمقابل مسجد خواجه ابونصر پارسا دربلخ .

معنی عشق
درشعر امیرخسرو بلخی

از: دکتور روان فرهادی

شعر خسرو گر رقم بر تربت مجنون کنم
روح مجنون آید و آموزد آیتهای عشق

آشنائی باامیرخسرو:

در روز آغاز مجلس علمی امیـــر خسرو (حوت ۱۳۵۳ شمسی) در تالار محمودطرزی در لحظهٔ مختصری ، نگارنده ،کلمه ای چنـد به‌شیوهٔ گفتار ساده ، دربارهٔ امیـــر خسر و اظهار کرد.

آن چند سخن کوتاه ، ثمرهٔ همکاری چندماهه در تالیف کتاب «گزیدهٔ آثار »ونگارش یك زندگی نامه ، وچندشباروز آشنا یـــی‌فرهنگی ومعنوی باآن استاد سخن بود.عبارات آن کلمات، زیر اثر احوال شور انگیز آنروز بود. اینك یا دداشت های آن گفتار، که‌بحیث مقدمهٔ این مضمون راجع به معنای عشق نزدامیر خسرو ، به خوانـنــدگان تقـد یـــم می شو د .

***



هفت ونیم قرن پیش از امروز، امیر سیف الدین بلخی ، مجبورا ازخراسان به‌هند مهاجرت کرده بود. خداوند بی همتا ،اورادرآن‌دیار هجرت ،پسری بخشید (٦٥١ ه ق) خودپس ازچند سال کوتاه ازجهان رفت .آن پسر درکودکی شعر میگفت . تازنده بود ازشعر سرودن ونوشتن نه ایستاد.

کودك نابغه بود، وکودك آشنای شعر.چون‌جوان شد، دوستار احباب بود وگو هر حلقهٔ ایشان ، وارادتمند محبت ایشان.

فرزند فرمانبر، مخلص جد ودست بوس‌مادر بود. سالها گذشت . خودپدر مهربان شد . کودکان خویش را ارج می‌گذاشت. ایشان را بزبان رفاقت اندرز میداد نه به لهجهٔ غلبه وتفوق .

دبیر دولتی وپابند وظیفه بود: گر چه پیوسته در محضر سلطان خدمت میکرد، مگر طبعا از زرق وبرق دربارسلطنت کناره گیرواز دسایس وسعایت‌ها پرهیز گاربود.معتقد به‌فانی بودن دنیای دون بود.

سخن شناس:

هفت قرن پیش از امروز قریحهٔ امیر خسرو چنان درخشید که تاامروز دل‌واندیشه اهل سخن راروشن کرده است. صاحب پنج دیوان غزلیات وقصاید هرکدام اثریك‌دورهٔ زندگی نگارندهٔ ،مثنوی های خمسه (ما نندنظامی) ، مثنوی های واقعه نگاری و کتب نثربود. هر کتاب آئینهٔ کمال سخنوری بود وبعضی بیانگرحقایق تاریخی نیز شاعری‌بود که‌درهرصفحهٔ شعر دری استاد شد. چه‌غزل‌چه‌قصیده، چه‌رباعی چه قطعه ، چه‌مثنوی داستانی وچه مثنوی واقعه‌نگاری. ادب دری‌پیش ازخودرا به نیکویی می شناخت . به‌استادان سلف‌خویش ارادتمند بود. ایشان رایکی بدیگر مقایسه می کرد . بیش از هر استاد دیگر، امیر خسرو میراث سنگین‌چهارقرن ادب دری رابودیعه گر فته بود.دوستان شاعر پیشهٔ معاصر خودرا قدر دانی میکرد.مسودهٔ آثار خودرا پیش از آنکه بدیگران بدهد برای قرائت ایشان میدادومشوره های‌ایشان رارعایت می‌نمود.

وی‌نویسندهٔ هرگونه نثر بود : ازنثر مسجع ومطنطن گرفته ، تا رقعهٔ‌سادهٔ‌زندگی همه روزه، ازنامهٔ عارفانهٔ احباب گرفته تا منشور های دولتی سلطنت دهلی، از تدریسات ادبی گرفته تا پار چه ها ی طیبت وطنز.

آموز گار بود: رساله های تدریس‌ادب‌دری برای شاگردان واخلاف گذاشت.

زبان شناس:

فرزند ارجمند ادب خراسان در سرزمین هند بود، وعلم بردار فر هنگ آن. دانندهٔدری عربی، ترکی، هندی، سانسکریت و دیگر زبانهای هند، اورا «طوطی هند» گفته اند:
مگر طوطی ای بود به‌چندین‌زبان‌گویا.
علاقمند آنچه بودکه امروز «زبانشناسی» نامیده میشود، وحتی«زبان شناسی مقایسوی» بمقارنهٔ عربی ودری وهندی می پرداخت و از نخستین کسانیست که درین زمینه مطالب عمده نگاشته است. زبان مردم را دوست میداشت وزبانزد های ایشان را درشعر می آورد.

آدم‌شناس:

شعر اوزیبا وروان بود. در آن نشا نـهٔ قریحه استاد سخن ونیز کلام همهٔ روزه‌مردمان رامی توان دریافت . خصایل و احساسات رقیق‌آدمی،وحالات روحانی دران‌تجلی میکند . خود همچو دیدهٔ بینابود ودلبستهٔ مقایسه احوال « ملک بالا » (یعنی خراسان‌و ماوراء النهر) ومردم آن‌به «ملک‌پائین» یعنی هندوبه‌هندیان.
پیهم بسوی پیرامون خویش مینگر یست وباحوال آن پی میبرد . به آدمیان سخت علاقه داشت و به دانشی که امروز آنرا «علوم انسانی» مینامند. علاقمند همه مردم بود، نه‌تنها راجاها وامیران و سرداران‌لشکر لشکروسواران، پیلان واسپان، بلکه سپاهیان، روستا ئیان ،پیشه وران ، وکارگران. حقایق‌زند گانی هر روز ایشان درسخن اومتجلیست درپرده های دل دلدار ودلداده ، پسر وپدر ،دختر ومادر، جوان و پیر حرفی میخواند. باین معنی نیز بنیان سخن را برپایهٔ انسانی‌بناکرده است.

هند شناس:

بیانگر زیبایی های محیط طبیعی هند ومعرفی کنندهٔ گیاهان وجانوران آ نکشو ر پهناور بود. دراکثر بلاد هند سفر کرده‌بودواحوال آن خطه ها ومردمان آنرابهم مقایسه میکرد . «هندشناسی » او«هندوستی» بود.

موسس اصلی (یا یکی از نخستین موسسان) سرودن ونگاشتن شعر بزبان هندی بودکه آنرا هندوی می‌نامید • (تاآن‌زمان درهند جز شعر سانسکریت و دری را نمی نوشتند).

موسس واقعی سبك هند در شعر دری‌بود• که تاکنون ، یعنی تازمان قاری عبدالله ورهی معیری زنده‌است. استاد سبك‌هندبود چه‌ازروی گفتار چه از روی پندار، یعنی در لفظ ومضمون •

بنیان گذار تلفیق موسیقی‌خراسان باموسیقی هندبود، وکاشف آهنگهای‌نوین موسیقی •

باهمه پایداری دردین پاك اسلام، درباره‌کیش همسایگان هندوی خویش آگاه بود• ازبرهمنان هندو دربنباره بسی‌آموخت ازجمله‌ایشان، روحانیان یکتا شناس راقدردانی میکرد • زبان وفرهنگ سانسکریت راگرامی‌میداشت • بمعنی انسانی، مؤسس‌نامیونالیزم فرهنگی هندبود، که شش قرن‌پس ازوی، بجدی که درپای مرقد اودرخاك آرمید شش ونیم قرن پس ازوی آزاد یخواهان هنداین مطلب رایك دلیل حق‌هند بازادی خواندند •

حق شناس :

تایب ، وباکمال فروتنی وشکستگی معترف به‌گنهکاری بود• اهل سماع بود و همنوای قوالان که سر گرم وجد بودند و چنان می‌سرودند (وهنوز می سرایند) که مردمان بشمول پیشه‌وران ، بزرگران ،توانگرانو بینوایان از هرکیش وفرقه ازآن بشور می‌آیند•

مرید شیخ نظام الدین سلطان الاو لیاء‌مرشد والای طریقت چشتیه بود• اذکار راازوی می‌آموخت • سخنان آن پیر بزرگوار را بسر می‌نگاشت • مورد محبت وی واقع گردید، بجدی که درپای مرقد او درخاك آرمید (۷۲۵ھ ق) . صوفی صافی،دل‌آگاه‌وجانباز بود وبه گفته امیر علی شیر نوایی، «سمندر آتشگاه عشق».

* * *

*

نظر یمین الدین امیر خسرو فرزند امیر سیف الدین محمود بلخی (۶۵۱ تا ۷۲۵ ه ق) درباره عشق، درین اندرز او خلاصه می شود:

جهان و هر چه که دروی است ناچیز است
بعشق کوش که چیزی شوی درین ناچیز

بزرگترین دشواری که بر راه ما درین تحقیق عمده قیام میکند، این است که همه شعر امیر خسرو را بطور شمرده هنوز گرد نیاورده ایم و بنابرین هرچه بنگاریم باید در آینده تکمیل و تعدیل شود.

روزی که دیوان های پنجگانهٔ امیر خسرو را جدا جدا با دیگر اشعار معلوم وی بدست داشته باشیم، آنگاه، درباره چندین موضوع عمده، بشمول عشق، در سخن امیرخسرو تحقیق کردن خواهیم توانست.

برای تقدیم این مقاله مجمل ناگزیر شدیم در جملهٔ هزاران شعر امیرخسرو دو دورهٔ شاعری و پندار امیرخسرو را (با صلاح گیاه شناسان وعلمای تشریح «مقطع» گرفته) برگزینیم:

۱- دورهٔ سرودن مثنوی های خمسه، از روی آن مثنوی ها: این دوره مظهر کمال و پختگی جوانی آن شاعر بزرگ است که بحساب شمسی مقارن سن چهل و شش تا پنجاه سالگی وی می باشد.

۲- سالیان واپسین زندگانی آن استاد سخن که از ۶۳ تا ۷۲ سالگی بحساب شمسی و وفات وی می باشد و دیوان «نهایت الکمال» مظهر آنست.

بنابرین هرچه ابیات مثنوی درینجا گزیده شده است، از مثنوی های خمسه است، و ابیات در دیگر ابحار از قصیده ها قطعات وغزل های «نهایت الکمال» استخراج شده است.

امیر خسرو چنین به دلدار خطاب میکند:

ای ز سودای تو در دل رونق بازار عشق
رونق جانها ست از یاد لبت آزار عشق

نا آگاهان عشق را چون کرگسان ابله می‌شناسد :

مپرس از ابلهان ، خسرو ، دم عشق
که بلبل نغمهٔ کرگس نپرسد

عشق ، عطای خداوند است و به‌تصنع بجا نمی رسد :

اهل شهوت که‌خود آرای بود ، سوختنی است
کرم شب تاب دگر باشد وپروانه دگر
به‌تکلف نشود عشق که‌از جان‌و خرد
بیهش باده دگر باشد ودیوانه دگر!

از اینجاست که سخن عشق را خاص محرمان می‌شمارد :

خسروا باجان ودل هم ، قصهٔ جانان مگو ،
زانکه نتوان گفت با نامحرمان اسرار عشق

وخاص پاکدلان :

خرقهٔ آلوده ز صدق ست دور
هیزم تر دود برآرد ، نه نور!

و می گوید :

زاهل عشق بباید شنیددعوی عشق ،
رموزروم‌چه‌داند خودآنکه‌ازغوراست!

چنانکه خواهیم دید ، امیر خسرو ، عشق را جزء آدمیت و واجب سرشت و سر نوشت انسان می‌شناسد .خواهیم‌دید عشق مجازی را در داستان های مثنوی های خمسه ، به نیکوئی و به پیروی نظامی گنجوی تمثیل میکند ، بشمول عشق کامجویان را ، سپس عشق پاکدلان را ازنگاه

وی خواهیم دید وآنگاه عشق جانبازان را ،عشق جانبازان، خود منزلی در سیر عشق حقیقی است ، که به عشق سوختگان می‌رسد .

درین مختصر ، ازمقایسه افکار امیر خسرو (حتی به افکار خودش درزمان جوانی او) به‌دیگران دست گرفتیم ودرینجا جزیکد وجا ناسی از شعر آنرفته است .

این مقاله راموقتی می‌شماریم .امید است ،روزی فرارسد که درین زمینهٔ پهناور وپیچیدهٔ رساله ای با محتو یات اطمینان بخش تالیف گردد وراه مقایسه ها ،ازجهات مختلف کشوده شود .

۱ـ مقدمه : عشق وآدمی

امیر خسرو ،درمثنوی شیرین وخسرو ، بخشی رادر فضیلت عشق سروده است ،ودران ،عشق رالازم جهان ولازم آدمی می‌داند:

جهان بی عشق سامانی ندارد
فلک بـی میـل دو رانـی ندارد
نه مردم شد کسی کز عشق پاکست
که مردم عشق و باقی آب و خاکست
چراغ جمله عالم عقل و دینست
تو عاشق شو که به زان جمله اینست

پیش ازسرودن مثنوی شیرین وخسرو ، درمثنوی مطلع الانوار ،مقاله هشتم را در بلندی پایه عشق سروده گفته بود:

چون تن آدم زگل آراستند
خانهٔ جان بـهـر دل آراسـتند

آدمی آن است که در وی دل است
ورنه علف خانهٔ آب و گل است
دل نه همان قطرهٔ خونست و بس
کز خورو آشام برآرد نفس
دل اگر این مهرهٔ آب و گل است
خرهم ازاقبال تو صاحب دل است
لیک دل آن شد که هوائی در وست،
وزطرفی، بوی وفائی در وست!
زنده بجان، خود همه حیوان بود
زنده بدل باش که عمر آن بود!
زندگی ای جو، زدل دردناك
زندگی کالبدی چیست؟ خاك!
گرچه دهان لقمه زانگشت خواست
ذوق، دهان راست نه انگشت راست

پس معشوق و عشق را باید جزء آدمی شمرد چنانکه یکی از اندام وی باشد:

دوست که مهرش به تمامی بود،
جزوی از اندام گرامی بود
جزوی از انکس ببرند پاك
مرده بود گر نه شود دردناك

سوخته را، دل بود از صبر دور
آتش سوزنده نباشد صبور

دل که بسوی رخ دلکش بود
هست چو مومی که بر آتش بود !

و این فضیلت و مزیت آدمی است :

آنکه دماغ بشر این بوی یافت
قابل آن بود از آن روی یافت !

امیرخسرو شرح میدهد که غیر از زیبائی تن در خصلت دلدار آن لطف و ملاحتی است، که بحساب جسم نمی آید و خاص آدمیت است، آنکه آگاه و مست شعر از عشق باشد :

هر صنمی را که نمک بیش تر
خسته دلان را دل از او ریش تر !

حسن، نه نیکوئی رنگ است و پوست
هر چه کند جای بدلها نکوست

خوب که او حسن نداند فروخت
سینه ز آتش نتواند بسوخت

باغ چه داند که چه چیزش خوش است؟
گل چه شناسد که چرا دلکش است؟

آدمی است آنکه بلای دل است
آفت پوشیده برای دل است

هستی این طائفه سر تا قدم
عاشق و معشوق شد و عشق هم

خاص آدمیان ، البته آنان که بغفلت تن نداده اند :

بازنه قابل دل هر مردم است ،
بس دل مردم که بغفلت گم ست !

برگردیم به شیرین و خسرو : اندرز می دهد که باید راه و رسم عاشقی را از بت پرستان آموخت :

اگرچه عاشقی خود بت پرستیست
همه مستی شمر ، چون ترك هستیست !
بعشق ار بت پرستی ، دینت پاکست !
وگر طاعت کنی بی عشق ، خاکست !
نئی کم زآن زن هند و درین کوی
که خود را زنده سوزد بر سر شوی
بسا گبرا که پیش بت به تسلیم
بزیر اره ، خوش خوش شد ، بدو نیم !

حتی که از جانوران باید آموخت :

تو کز عشق حقیقی لاف ای دوست ،
خراش سوزنی بنمای در پوست
تو کز با نگ سگی از دین شوی فرد ،
نداری شرم ازین ایمان بیدرد ؟
چو قمری را دهی بیجفت پرواز
ز بستان در قفس رغبت کند باز

کبوتر، درهوای یار چالاك
فروافتد ز ابر تیره بر خاك

ترا گر پای در سنگی برآید،
چو بیدردی، زدردت جان برآید!

بلکه مهربانی برجانوران نشانه نیکوئی آدمی است:

دلت برگربه ای گر مهربانست
نشان صحت ایمان همانست

دلترا گربه برد وگر نبرده است
برو پیش سگ اندازش که مرده ست

نداری چون ز عشق گربه ای سوز،
وفاداری ز سگ، باری بیاموز!

تا چه رسد برعشق برآدمی، یعنی عشق مجازی، که باید فدای آن شد:

فدای عشق شو، گر خودمجازیست
که دولت را درو پوشیده رازیست

حقیقت درمجاز اینک پدید است
که فتح آن خزینه، این کلید است!

۲ــ عشق کامجویان

پیش از آنکه در بیان عشق کام جویان پردازیم، مثال «نمونه ئی» دل دادن را، از مثنوی لیلی و مجنون می گزینیم .

لیلی و قیس هنوز کودکند و پابند شهوات نشده اند. چشم و دل ایشان پاك است. بمقایسه نشانه های دلدادگی مرد و زن شایسته توجه است، گرچه نتیجه بر هردو یکی است :

این ، دیده درو بچشم پاکی
او نیز ، ولی بشر مناکی
این کرده بگریه خاك را گل
او گریه فرود خورده در دل
این کام خود از فغان خود دوخت
او سینهٔ خود زآه خود سوخت
عشق آمد خون بخون در آمیخت
خو نابهٔ دل ز دیده میریخت
اندیشه متاع صبر گم کرد
غم بر دل و دیده اشتلم کرد !

مثال نمونهٔ دلدار فتنه انگیز را در کنیزکی می یابیم که اسکندر دلبستهٔ او می شود (اسکندر نامه):

جهان سوزی از مه شب افروز تر
زخورشید، رویش جهان سوز تر

بیک طره صد شهر بر هم زده
بیک غمزه بر ملک عالم زده

این فتنهٔ زمان ، خود ، بیان فتنه بودن خویش را میدهد:

چو شانه زنم زلف آشفته را
برقص آورم فتنهٔ خفته را
چو یکسو کشم مقنع از طرف گوش
کلاه از سراندازم وسوز دوش
پری گرچه باشد دل آویزتر
نباشد ز من آفت انگیز تر
بهشتی است این قامت پر نگار
پر از سیب و با دام ونارنج و نار

کمالاتی ، بالاتر ازمیدان تک وتاز شهوات ، نیز دارد:

گل از رنگ و رویم گلستان شود
می از دست من آب حیوان شود
سکندر که کرد آب حیوان هوس
نظیر منش بود مقصود و بس
چو در روشنی چون منی را ندید
بتاریکی آب حیوان دوید
چو باز آمد ، آن می به پیمانه یافت !
به ویرانه گم کرده ، در خانه یافت !

با این همه کمالات زندگی پرستانه ، مزایای جسمانی این صنم، مایه دلربائی او شده است . پس هر چند دم از پارسائی زنیم ، در شعر امیر خسر ، بیان وصال جسمانی را در می یابیم . چند بیتی از مثنوی هشت بهشت می گزینیم:

پاسی از شب چو در گذشت ، نه دیر
در چراگاه آهو آمد شیر
دومه ، از پرده روشنائی داد
دو دل ، از دوستی گوائی داد
جان عاشق که روی جانان دید
تشنه ، گوئی که آب حیوان دید

برگردیم به سکندر نامه و تشبیهات امیر خسرو را در بیان وصال کامجویان بخوانیم :

زبس کا وریدش در آغوش تنگ
بنفشه دمید از گلی لاله رنگ
همائی در افگند ، باز سپید
در آمیخت گلبرگ ، با مشک بید ،
ز شاخ گل و نخل خرمای تر
گهی انگبین چیدو گاهی شکر
به کان گهر ، شاخ مرجان نشاند
گهر سفت و یاقوت بیرون فشاند!

این بود مثالی از مثنوی های خمسه. در غزلیات و دیگر اشعار امیرخسرو، سخن باین بیانات نمی کشد. مگر باز هم، بارها، بیان ناز خوبرویان را می‌خوانیم:

به آن چشم کرم دیده، چو دز دیده بسوی من
چو سویش دیده من از ناز، دیگرسو نظر کرده

حتی که شاعر دلداده، خود، راه و رسم ناز را بآن ستمگر می‌آموزد:

غم عاشقان بشنو، اما بناز
جواب سخن، گه ده و گه مده!

و راه و رسم تغافل را:

وی که رسوا شده‌ای دیده، بگفتی کاین کیست؟
دامن آلوده بخون، خسرو تر دامن بود!

دلدار چنان شوخ و نازپرورده است که خسرو می گوید:

زین ذوق همی میرم:
کان شوخ، که از گاهی،
دشنام مرا گوید،
رو با دگری کرده!

* * *

چون می روی، اندر ره،
از آه نمی ترسی؟؟
ای هرطرف از شوخی،
داغ جگری کرده!

* * *

در دیده کنم جایش ،
دل طعمه نهم پیشش ،
آن سگ که بکوی تو ،
وقتی گذری کرده !

حالات دقیق نازو ناز پرورد گی دلدار را ترسیم میکند :

خوش آن شبها که آن سلطان دل مهمان من بودی
حدیثم را نمودی سوی خود ره ، گرچه نشنودی
خوش آن می خوردنش در مستی ای کامد همی خوابش
ز دستش ریختنی می اندکی ، آندم که بغنودی !

اینک خطاب زیر کانه به دلداده ٔ نازپرورده :

داده لبت بوسه و رنجه شدی
باز ستان ، گر تو نفرموده ای !!
دوش نشد دل که به مه بنگرم (۱)
زانکه تو اندر دل من بودی ای
بشنو از ارواح شهیدان خویش
زمزمهٔ عشق که نشنوده ای !

سرنوشت عشق در کف دلدار است و نه دلداده :

جانان گذری به بوستان کن
باده خور و رخ چو ارغوان کن !
گر می کشی ام ، ز من چه پرسی ؟
چیزی که ترا خوش آید ، آن کن !

---

(۱) دلم نشد یعنی که دلم نخواست مطابق اصطلاح دری گفتاری افغانستان تا امروز .

گویا که شاعر خود آرزومند است بروی ستمروا شود و می‌داند که:

خود ز خوبان پری چهره همین کار آید
که ستمکاره ومردم کش‌و بد خو باشند !
غنچه سان بهر جدائی همه روپشت شوند
گل صفت بهر جفارا ، همه تن‌رو باشند!

درمطلع الانوار ، نفس‌خویش‌را خطاب کرده اورا ، از این فتنه گان غنچه سان و گل صفت ، برحذر می‌دارد بلکه ایشان را گژدم میخواند:

سیمبرانی که تو بینی چوماه
عقرب جان اند ، ززلف سیاه
گرچه همه چشم وچراغ دلند
سوخته داند که چه داغ دلند
مایهٔ مهر اند ، ولی کینه جوی
دشمن جانند ، ولی دوست روی
آفت تقوی لب می نوش شان
زلف ، بلائی به بناگوش شان
دیدن خوبانست بشهوت وبال
قند چو می گشت ، نباشد حلال

این پشیمانی وتقوای شاعر بما صلا می‌زند ، تا بجوئیم ، درباره عشق پاکدلان چه میگوید .

۳- عشق پاکدلان

درسطاع الانوار بیان میکند که دیده راحقی است بردیدن زیبائی:

گر نگری پاك رخ لاله فام
نیست گل و لاله بدیدن حرام
آنکه زحق پاکی چشمش عطاست ،
منع ز رخسار بتانش خطاست !

اما کدام دیده را ؟ دیدهٔ پاکبازان را:

دیده که در روی نظر پاك نیست
سرمهٔ آن دیده بجز خاك نیست
دیده نباشد که نظر نیستش
کور چه بیند ، که بصر نیستش ؟
دیدهٔ بادام که بی نور زیست
از گل بادام چه آگه ، که چیست!

این دیده درپی کار این جهان نیست ، ورنه عشق مانندزمان خامی محبت لیلی وقیس میشود :

اندیشه هنوز خام بودش
دل درغم ننگ ونام بودش

زمانی که مادر وپدر بیایند ورسم رواج رابکار بندند، و از زبان اغیار بترسند:

مادر ز نهیب شرم اغیار
بنشست بگوشه ای دل افگار
زان آتش ده زبانه ترسید ،
وز سرزنش زمانه ترسید !

مگر چون عشق باهمه قدرت آن دررسد آنگاه چنانکه در شیرین و خسرو :

چو عشق آرد لگد کوب خطر ناك
نه خسرو ، بلکه کیسخرو شود خاك
یکی دان عشق از موران و پیلان
بآتش در ، چه عود وچه مغیلان !

بدنامی ، لازم عشق است :

عشق است مذهب ما
رسوا شویم خسرو
زیرا که عار باشد
ما راز نیک نامی !

درین حال عاشق چه چاره دارد جز اینکه فریاد سیکند :

شمشیر خون کشیده
عشق و مرا درین کو
پای خرد شکسته ،
چون زین بلا گریزم ؟

چنانکه در هنگام اوج دلدادگی لیلی و مجنون بیکدیگر :

سلطان خرد برون شد از تخت
هم خانه بباد دادو هم رخت
طوفان ز تنور سر بر آورد
و آفاق بموج خون در آورد
افتاد ز فرق عافیت تاج
خازن شده و خزینه تاراج
فریاد شبان بمانده از کار
میش آبله پای و گرگ خونخوار !
مستان ، ز شراب خانه جسته ،
خم بر سر محتسب شکسته !

درین حال ، عقل چه باکه تقوی کار گر نیفتد ، چنانکه در شیرین و خسرو ، این حالت دودلی ، آشفتگی ، سراسیمگی و بیچارگی داد اده :

دهد هردم بگوشم عقل ره دارد
کزین آلودگی ، خود را نگهدار !
دگر ره گویدم ، جان هوائی
که عشقست این ، نه آخر پارسائی !
مبادا عشق و تقوی باهم افتد ،
که بامی ، پارسائی را کم افتد !
بعصمت باتو نتوان زد پروبال ،
که تیهو نازکست و جره قتال !

دلداده به جانان میگوید:

جانان رسم چو سوی تو، من آن کبوترم
کاید به میهمانی شاهین به پای خویش!

درچنین احوال، اندرز دادن به مجنون و لیلی چه سودی دارد؟

زان غم که درونه ریش میشد
از دادن پند بیش میشد
با سوختگان حدیث پرهیز
روغن بود، اندر آتش تیز
بیمار زهر چه داری اش باز
لب را بهمان خورش کند ساز!

لیلی و مجنون به پدر و مادر چنین پاسخ می‌دهند:

پند تو که عافیت پسندست
چون داروی تلخ سودمندست
لیکن چو ببرد دیوم از هوش،
دیوانه به پند کی نهد گوش!

خرد، هرچه در برابر عشق، بغاوت کند، درین مصاف، فاقد پهناه و گنجایش است:

خسرو نشود هرگز، عشق و خردت باهم
کان باغ نمی گنجد، در خانهٔ این باغی!

واینهم از اشعار «نهایت الکمال» است:

گم است اندر خیالت عقل و دانش
چو پند و مصلحت در عشق معزول
خوی حسنی که از رویت چکیده،
بشسته دفتر منقول و معقول!
تو ای دانا، که عاشق را دهی پند،
مکن دل در غم بیهوده مشغول!

بر ناآگاهی و فارغ البالی پند دهنده می‌خندد:

ای نصیحت گوی بی غم، ترک من کن چون ز چرخ
روز شادی زان تو، شب‌های غم زان من است!
خون من در گردنم، کامروز دیدم روی او
دست من فردای محشر، هم بدامان من است!

پند دهنده، بی‌خبر از شور عشق است:

در هوایش آنکه پندم میدهد، گر بیندش
مرد دانم، کز سر خویش این هوا بیرون برد!

تأثیر پند برعکس آرزوی پند دهنده است:

پند که گویند، بدل سوزی ام
سوخته را سوخته تر می کنند!

اندرز دهنده را چنین اندرز میدهد:

بزن ای رفیق آتش:
که اثر نماندم . تا

تو رهی ز نالش من ،
من سوخته ز پندت !

عقل و خرد در کشور عشق بیگانه است :

خرد را گفتم اندر عاشقی شرحی بکن گفتا :
غریبم ، رسم این کشور من مسکین نمیدانم !

عقل زیرک با همه دور اندیشی ، پهنای عشق را نتواند درک کند :

عشق گنجد در دل تنگ و نگنجد در جهان :
وین سخن در دل نگنجد ، عقل دور اندیش را !

چه سودا زاند ر زد انا به د لداده ای که بیکس و بیچاره شده ، و دریافته است که:

عقل بیگانه و عشق آفت و دل دشمن بود

این بود عاقبت عقل ، در برابر آفت عشق ، و طغیان دل ، عاقبت دین و ایمان به کجا می کشد ؟ شاعر گاهگاهی ، خود را بهٔ کوچهٔ شیرین زبانی زده ، بهانه ها می آورد :

گفته‌ام دلرا: چرا از عشق تازی سوی زهد ؟
وه که شاهد خانه‌ای را وقف مسجد چون کنم !

از دل صنم پرست خویش گلایه میکند

دلرا ز عشق ملامت کنم ، چو هیچ ،
این بت پرست کهنه مسلمان نمیشود !

این دل را فتنه انگیزی گمراه کرده است :

ندانم این دل گمراه را که فتوی داد
که بت پرستی ای درعاشقی روا باشد؟ !

سرانجام به آفریدگار مراجعه میکند، و همه معجزه عشق را کار قدرت او می خواند :

ای ز تو کار سازی همه کس
همه کس را تو کارسازی و بس
عقل و عشقند شب روان تو لیک،
دزد، بیدار تر بسی ز عسس!

با ین حساب آن عشق را که در ان امیدواری جانبازی باشد حلال و مشروع می شناسد :

خون شد حرام شرع، ولی من چو عاشقم
برمن حلال باد که خوش نوش کرده ام

عشق جانبازان

دلدادگان به جائی میرسند که جز یکدیگر را در جهان نمی بینند، چنانکه در شیرین و خسرو احوال دلداده را بیان می کند.

بهر نرگس که در گلزار دیدی،
خیال چشم مست یار دیدی!
بهر شاخی که از گل برگرفتی،
بیاد دوست آواز سر گرفتی!

بلکه، تن هردو یکی میشود، چنانکه درین نامه که لیلی به مجنون نگاشته است می‌خوانیم :

چون سایه رود براه بامن
فرقی نکنی ز سایه تامن
هرخار که پای تو کند ریش
من ازدل خود برون کشم نیش
هرآبله کافتدت برفتار
از دیدهٔ من تراود آزار
هرسنگ که پهلوی توخستست
اینک تن من ازان شکستست

ازروی این سوال، معنی عشق دانسته میشود :

آن نه عشقست کش آمیزش رنگی باشد
زانکه سرخیش زجائی وسپید ازدگر است
بلکه عشق آنست که پوینده کند پای بلند
سوی ملکی، که بران سوی نعیم وسقر است
عشق، نیلوفری برچشمه خور، دانی نیست
هست بل عاشق آن چشمه که زانش آبخور است

زانکه بی چشمه‌خور چشم همی بندد و بس
لیک بی چشمه آبش بهلاکی ضرر است
پیش افسرده، دم از معرفت عشق زدن،
گفتن «هندوی» اندر ختن و کاشغر است!

(در سخن امیرخسرو، مطلب از کلمه «هندوی» زبان هندی است)

نیاورد تن نازك، که رنج فقر برد !
حریر پوش چه داند، که چیست ذوق پلاس!
بجز هوس نبرد، جز فسوس ناشاید
زموم آنکه کند دیگ و کوزه از قرطاس
بهر دقیقهٔ صدق استوار باش چنانکه
فشرده پا بدل سنگ دستهٔ دستاس!

چاره دل عاشق به حیله نمی شود :

من، در پی صبح طرب،
دل، عاشق شبهای غم،
بد روز مادر زادرا،
از حیله کی مقبل کنم ؟!

چنانکه درین رباعی ناله میکند :

هر شب که در از خلق جهان پیش کنم
از نالش خود، سینه خود ریش کنم

چو رنج من است از دل من شب و روز
از دل گله هم پیش دل خویش کنم

اینک ترسیم دلداده، در نج هجران :

بشکسته ام زهجران ،
خو نابه زان فشانم!
ناچار می بریزد ،
چون بشکند قرابه !

زیرا دل بود که به عشق گردن نهاد :

عشق بنشست بجان ، خانه دل بادخراب
که من سوخته را ، بر سر این سودا داشت!

چه دشوار است حال مهجور و به چه افسونی زنده می ماند :

نی مجال آنکه او را از دل خود بر کشم
نی دلم خالی ، در ان دل دلبری دیگر کشم
دیده را گر حق آن نبود که دیدا و را بسی
من زخون هائی که زو خوردم ، ز چشمش بر کشم!
عاقبت روشن شود ، همسایگان را سوز من
گر چه آه آتشین ، از خلق پنهان بر کشم
جان بدان افسون توانداشت ، خسرو ، سالها
گر توانم یک سخن ، زان لعل جان پرور کشم!

سرانجام دلداده‌درسی یابد که عشق دیدار، این بلای سوزنده شایستهٔ جانبازان است :

عشق‌چو توئی گرچه‌که سوزنده بلائیست
کاریست که‌جان برسرآن‌کار توان کرد

غم‌عشق عین سعادت است :

مؤمن‌اگر چه‌هرگز غم‌دل نکو نباشد،
ولی آن‌دمم‌مبادا! که‌غمت‌درو نباشد!

عاشق گمگشته راچاره‌جوئی‌احوال زار، دوراز راه وفا داری خواهد بود :

بس که‌خودرا گم کنم، شبها به گشت کوی تو
ره ندانم بازسوی خانهٔویران خویش !
ذوق غمهایم‌حرامم باد گرمن‌هیچگاه،
خورده‌ام‌غم درفراقت، ازپی سامان‌خویش
ازجفای‌تست چون‌درددل«خسرو» همه،
ازوفا نبود که باشم‌ازپی‌درمان خویش !

ازینجاست که دل‌عاشق به‌آتش عشق تسلیم میشود :

موم بوددل که‌زعشق‌است زار
کاو بگدازاو فتد ازیک‌شرار !

این تسلیم و رضا کمال نعمت عشق است :

به که درین ره برضا ایستی ،
رنجه شوی چون به قضا ایستی !
گر همه بر دیده زند، دوست تیر ،
منتی بر دیده نه‌ودر پذیر!

ستمگری دلدار مایهٔ بختیاری ستمدیده است :

هر کرا امروز خواندی باز فردا کشتی‌اش ،
بارك‌الله ! این چه اقبال است یاران ترا !
خون تیره می‌خورند، از چشم خوش عشاق تو ،
نوش بادا این می بیادت، دردخواران ترا !

تسلیم به سلوك یار ، گرچه جفا بنماید :

جفای دوست بمقدار دوستیست عزیز ،
رسید عشق ، شفا شد حلاوت ستمش !

مثال زنان هندو را که بعضی هنگام مرگ شوهر با جسد وی خود را زنده می‌سوختند ، بارها می‌آرد :

عاشقان در روش عشق مسلمان نبوند ،
گرنه در سوختن خویش چو هندو باشند !

تسلیم به قربان شدن :

پندم همی دهند بعشقت! چه جای آنست ؟!
من راضیم که بند ز بندم جدا کنند!!

عاشق سربلند و مست شادمانی است، که خانهٔ دل بیچاره اش را فرشتهٔ عشق گرفته و این نعمت را مژدگانی و سربلندی می شمارد:

خسروا، عشق درآمد بدلم مژده مرا،
که بدام پشهٔ جبریل منور بستم!

و درین سوداگری، همه سود را از آن خویش می یابد:

عشقش که هست قیمت او صد هزار جان،
سودی گرانست، اینکه بجانی خریده ام!

پاکان درین تجارت فایده میگیرند:

پاکان که بهر عشق تو خود را فروختند،
گوئی که گوهری بسفالی خریده اند
آنانکه عاشقان ترا میزنند طعن
معذور دارشان، که رخت را ندیده اند
پابند، زین پس از غزل خسرو اهل دل،
سوزي که درفسانه مجنون شنیده اند!

عاشق زاری می کند تا جانب دیگر، پایش را از معامله بیرون نکشد:

جان باختم در کوی تو، رنجه شدی چه کم شود!؟
گر طاقت آری بازی ای از عاشق جانباز خود!

گرچه می داند از عشق چاره ای نیست، مگر ازین حال بجان خورسند است:

بتان هرسوی و منع دل کنم از عشق، چون کاری
که میگویم مشو تر، گرچه در بارانش میدارم!

بچشم پر نم واندر دل بریانش میدار م،
وی اندر خون من، نزد یک خود، مهمانش میدارم

درین حالت شور انگیز ،دلداده سراسیمه میشود، زیرا آماده فدا شدن است،مگر هنوز فدا نشده است:

نه جان از لب درو ن آید نه بیرو ن
بلاشد عشق پابوس خیالـــت!

دلداده رادریغ می‌آید که نه خام است نه پخته:

خسرو که هست سوختهٔ خام سو زعشق،
آتش ز نش چو پخته و بر یا ن نمیشو د !

ونیز درین رباعی از ناپخته سوختن خویش گوید:

بسیار دل من آتش عشق افروخت
هم پختگی کار درین فن ناموخت
شد سوخته درعشق ،ولی پخته نشد
زو راست شد آن مثل که ناپخته بسوخت!

می داند که، جزباختن جان ،راهی ندارد:

جان که نه عشقش بود آن باز ی است
عشق نه‌بازی ست که جان باز ی است
مرد، که درعشق ، بجان فرد نیست
گرصف کافر شکند ، مرد نیست!
زنده دلان ،خوش زغم دل شو ند،
جانوران ، پاك به بسمل شوند !

این ابیات نیز از «مطلع الانوار» است :

زنده نه آنست که جانی در وست
اوست که از عشق نشانی در وست
غمزده به، جان که غم اندوز نیست
سوخته به، دل که درو سوز نیست

پس عاشقی بدون جانبازی حقیقت ندارد :

آنکس که گشت بیدل وعاشق زدیدنت،
گوئی نه عاشق است، چو بیجان نمیشود !

جان را باید تیغ عشق هدیه کرد. شاعر از زبان معشوق می گوید :

عاشق کشیم وسایهٔ رحمت نیفگنیم
کاین مرحمت بمذهب خوبان وبال ماست
آن عاشقی که گشت گم اندر خیال ما
اوخود نماند وآنکه تو بینی خیال ماست

یک جان چه بلکه هزار جان را:

عشق تو شد بلای من !
کاش بود هزار جان،
کزپی دوستی تو،
پیش بلای خود کشم !

اگر دلدار زنده هم بماند، باید به میمنت دلدار باشد، و دلدار می گوید :

ازعشق ما کسی نزید، وانکه می زید ،
آن فرخی ، زطلعت فرخنده فال ماست !

پس ازعشقبازی دست نمی بـردارد و از رعنا ئی یعنی خود خواهیو خود نما ئی بیز ار ست :

بردرد عشق بازی ،
خسرو دوا نجوید ،
دردش دوای من شد ،
آن بردوام خواهم !
من عاشقم نه رعنا ،
کزدوست کام خواهم ،
کامم همین که زآن در ،
خاکی بکام خواهم !

بناً برین ، معنی این عشق با زی وجانبازی ، فراغت ازین جهان است :

آن رهروان که کام بصدق وصفازنند ،
دلرا ، سرای پرده ، برون زین سرازنند!
آنانکه عقل شان نکند حرص را سزا ،
بهر چه پای مور برین اژدها ز نند ؟
خسروخوش آنکسان که فروزندشمع عشق
وآتش درین فریبگهٔ پربلازنند !

مهر ، باجان توام میشود :

مهرت از جان من برون نرود ،
جان من ، گر برون رود جانم!

معشوق و عشق ، جاگزین در میان جان می شود :

ای دردل من، چوجان نشسته
در سینه درون ، نهان نشسته
من رفتن جان چگونه خواهم
توشوخ درآن میان نشسته!

خاطره دلدار ، در جان دلداده جاگزین میشود ، خواه شادی باشد خواه غم:

شادی بروی تو، چوغمم ، بهرروی تست
اینک درون جان خودش جای کرده‌ام!
گرد سعادت است برخسارمن که دوش
رخ را، بر آستانت، زمین سای کرده ام !

خیال دلدار، عاشق را، پس از مرگ ، از تاریکی گور در امان دارد:

زبهر روشنی گور، بس باشد خیال تو،
درآن روزی که مارا آفتاب عمر درگردد !

سودای عشق ازلی است، و نیز پس از مرگ ، و ابدی :

روزنخست من نگر ،
کزوصل، گیرد آسمان،
نامت که بانامم بهم ،
درکام مرد وزن فتد!

چون خاك گردم در رهت ،
وصلت همینم بس بود ،
کائی واز تو سایه ای،
بالای خاك من فتد !

قتل عاشق موجب بیزاری او از عشق نخواهد شد ،آن عشق که تا محشر زنده است :

گر تیغ زنی بر سر ،
ور تیر زنی برجان ،
زین سیل بلاعاشق ،
بیزار نخواهد شد!
خونخواره بود عاشق،
خسروز چنین باده،
مستی است که تامحشر
هشیار نخواهد شد !

پاکان را،توشه راه آن جهان، ازغم عشق دلداده است :

منزل عشقست که من پوشیده درجان می کنم ،
رخ گواهی می دهد، هرچند پنهان می کنم!
توشه دان جان گران گشت از برای آنجهان
بس که غمهایت ذخیره ،از پی جان میکنم !

وه ببرید این زبان ، کاز گفتن غمهای او
هر کجا شینم ، دل خلقی پریشان می کنم !
دی که دلها می ستد از خلق گفتم: این چراست؟
گفت در بازار غم ، نرخ دل ارزان می کنم !
جان ودل دادم خیالش را ، کجا ماند بجای !
خسروا چون دزد برکالا نگهبان می کنم !

طاعت وعبادت خالی، ازعشق بی ثمراست :

بی صدق ، سوی خدای رو نتوان کرد
بی عشق ، بهیچ کار خو نتوان کرد
زاهد ، به حدیث بی عمل ، نتوان شد
کزآب دهان خود وضو نتوان کرد

وصال صادقان وصال مجنون است:

وصال عشق بصدق این بود که چون لیلی
بخاك رفت ، درآغوش خفت مجنونش

عاشقان جانباز ، محرمان راز عشق اند:

خوانند روح وامق ومجنون واویس را ،
کایشان درون پردهٔ این راز محرمند!

۵ــعشق سوختگان

دلداده پاکدل ازراه جانبازی سوخته شعله عشق می گردد ،
ابروی جانان محراب وقربانگاه یا کیزهٔ او میشود:

داستان عشق ، کزابروی او ، میخواند دل ،
قصهٔ یوسف ، نوشته برسر محراب بود!

دلداده درین احوال شکایتی ازعقل ندارد، زیرا عشق، درون دل جامی گیرد، وعقل از بیرون دل، نمی تواند پا سبانی کند:

عشق آنچه بست ازمن
برعقل نیست طعنه،
برد آنچه دزد خانه،
برپاسبان نباشد!

کار عشق همین است:

زعشق، ارعاشقی مبرد ، گنه برعشق ننهد کس
که بهرغرقه کردن، عیب نتوان کرددریارا !

اینک ،اثرگریه عاشق صادق:

سرخ گل، کز خون چشم من، بکوی اودمید
گریهٔ خون کرد بروی، هرکه آنرا برگرفت!
گفتمش گویم غم خود، چون بدیدم ، دم نماند،
زانکه حیرت، ازلب خسرو، زبان را برگرفت!

عشق ،روشنائی دل است:

زآهم تیر بستان ومرا کش
اگر تیر تودر ترکش نباشد!
دل بی عشق رانوری نیابی
چراغ مرده راآتش نباشد !

این کار عشق بادلداده است، بلکه با همه جهان:

چرخ که زیرست وزبر هرنفس
زیر وزبر کردۀ عشق است وبس

این ابیات نیز از «مطلع الانوار» است، و به همین معنی رهبری میکند:

روح، درین زاویه ، بیگانه یست
عقل، درین سلسله، دیوانه یست
آنکه چشید این قدح تلخ فام
تلخ شدش چشمۀ حیوان بکام
چاشنی بادۀ تلخ ، آنکه یافت
روی زشیرینی عالم بتافت
وانکه بود آتش اوخانه خیز ،
رخت وی ازشعله ندارد گریز!
ایکه بمیری زتف یک شرار،
لاف چوخسرو مزن ازعشق یار

پس دریغ آدمی راا گربی همتی گزینند ، و بالاتر ازفرشته نرود:

بفلک سرچه فرود آری، ای بی همت؟!
چون ترابرتر ازآن پایه مقام ومقر است!
می پرد گر چه فرشته ز بلندی فلک ،
بفگند بال و پر آنجا که علو بشر است!

عشق سخت است ولی معرفت آموز دلست ،
سرمه سنگ است ولی نور فزای بصر است !

این نعمت جز در جانبازی پیهم و سوزش مستیانه حاصل نشود :

ما و رسوائی و بدنامی و بی ننگی و عشق ،
ای سلامت جو تو رو باعقل و بافرهنگ ساز !

چون سرود عشق او ، شد ورد م ، ای مطرب بزهد
رشته تسبیح من بستان و تار چنگ ساز

خسروا ، از عشقبازان ، چند جانی وام کن
وانگهی باعادت آن چشم شوخ و شنگ ساز

شیخ عطار از زبان منصور حلاج گفته بود « گلگونه مرد است خون» امیرخسرو درین میدان مردانگی به نامردی اعتراف کرده با چشم گریان خود را هنوز چون زن میداند :

سوی تو می گریزم   از خود که زنده مانم
بکشد مرا خیالت   گر سوی خود گریزم
عشق است کار مردان   من آن نه ام ، عروسم
و ز در و لعل دیده   بین زیور و جهیزم !

و نیز می گوید :

نه من مردم که خون گریم ، ز عشق شهوت آلوده ،
عروسی دان مرا ، گلگونه از خون جگر کرده !

رخ زرد عاشق چه باشد تا آنکه جان قربان نکرده است :

عاشق که نمیرد ، زرخ زرد چه خیزد
عشقست دروغین ، که هستی بزر آلود

آن مرد خدا هنوز در آغاز سلوك است و جانبازی نکرده است و مانند او بسیار تواند بود :

بس مرد خدائی که چو در عشق در آمد ،
گلگونهٔ خون کرد برخسار و زنی شد !

جا دارد که دلدار بروی بخندد که هنوز زنده مانده است :

یکخنده بزن زان لب لعل شکر آلود
برعاشق رسوا که رخ از خون تر آلود

دلداده را باید که ، بردار ، چون منصور رود ، همان عاشق راستین که شیخ نظام الدین سلطان الاولیا درار شادات خود اورا می ستود (و امیرخسرو در «افضل الفواید» کلام شیخ را درین باره آورده است) و خود میگوید :

دار ست جای عاشق و زان هم نه ایم ما ،
ما را چو بخت جلوه بدان جلوه گه نهاد !

امیرخسرو ، ازین روی ، عاقبت خود را در می یابد و سر نوشت خود را تعیین می کند :

از دست دل بدانم کز جای خود بسوزم
بیرون روم که باشد خو باگوزن و گورم

ذوق طرب نجویم کز غمکشان عشقم
فضل عرب ندانم کز روستای غورم
هر مرده از گناهی سوزند، من چو میرم،
از سوز عشق بازی باشد عذاب گورم!

و سالک را، از عقل ابله، برحذر می‌دارد:

در اوصاف خود عقل را ره مده!
بهشت برین را با بله مده!

سوختگان شهید را، برسردار، بخشاینده زندگانی نو می‌داند:

خسرو شد از تو کشته و جوید حیات نو
زان کشتگان عشق که حاجت روا کنند!

عشق بدون سربازی، کار نامردان است:

اگر از عشق لافد مرد و نامرد و نبازد سر،
سرم از تو، که خسرو مردتر باشد از آن هردو!

و اینک آرزوی شهید عشق:

بر سر گور شهید عشق، حاجت خواستم،
گفت نام دلبر من گوی، نی حاجت بگوی!

وصل پاکان در قربانی است:

خوبرویان چون به سلطان عالم بالا کشند
شیر مردان را، بزیر تیغ جان فرسا کشند
پیر عاشق پیشه ام، به کاین مصلای مرا
خدمتی، در زیر پای شاهد رعنا کشند!
بسکه از رفتار خوش، پای تو بر جانم نشست،
رخنه گردد جانم ار خار ترا از پا کشند
وصل من بس اینکه خون من بریزند و زخون
نقش من با نقش تو صورتگران یکجا کشند
با وجود خویشتن ما را دوئی باشد ولیک
با تو نبود، گر کسان اره بفرق ما کشند!
خسته. جان خسرو، از شیرینی و عیش و نشاط،
بر کشیدی، راست همچون خسته از خرما کشند!

منصور حلاج گفته بود که وضوی دو رکعت عشق، جز باخون روا نشود، امیرخسرو نیز گوید:

این دل که، به بت پرستی، از هر با بش،
خو گشت، چگونه زان شوم، رو تا بش؟
هر لحظه زخون وضو کنم، پیش صنم،
وانگاه کنم سجده استحبا بش!

دلداده طالب عاقبت منصور حلاج است ، که او را برای عبرت عوام بغداد بدار کشیده و جسدش را سوختند و خاکسترش را در دجله افگندند ، ودجله آنرا بدریا برد :

ای اهل دل ، نخست ز دل ترك جان کنید
وانگه نظاره بر رخ آن دلستان کنید
سویش همی کنید ببازی نظر ، خطاست
مانا بران شدید که بازی جان کنید !
یاران ، کنید بهروی از خنجرم شهید ،
وز بهر شهر گشت ، سرم بر سنان کنید
یادرزنید آتش وخاکسترم را ،
برسیل چشم خویش ، بسویش روان کنید!
تا کشتی مراد من اندر عدم رود ،
بروی ز پردهٔ دل من بادبان کنید!

واینک سرنوشت هرقطرهٔ خون عاشق که چون خون وخاکستر منصور سرمست عشق گردد :

هر قطره خون چشم من هست ،
برخاتم عاشقی نگینه!

درین طریق چنان پا بمردی می کند که او را همسفر و همسخن با سرور عارفان جلال الدین محمد بلخی می یابیم :

بنماز بسکه بینم،
چپ و راست نقش آن بت
دو سلام چار گویم،
چو ادا کنم نمازی

این شعر را که خواندیم از دیوان کبیر مولانا جلال الدین نگزیده ایم، بلکه در نهایت الکمال یمین الدین امیر خسرو یافته ایم و نیز این شعر را که از روی آن می توانیم با امیرعلی شیر نوائی همنوا شویم که امیرخسرو را «سمند ر آتشگاه عشق» و «غضنفر بیشهٔ درد» خوانده بود:

کندن جان، چون ز پی مردن است
کندن جان، از تن بیکار به
از تن کاهل که چو گل نازکست.
خارکش سوخته صد بار به
راه روی کاو برهٔ دل رود،
از تن خود نیز سبکبار به!

عشق خوش است از همه باشد مجاز،
لیک ز شهوت دم انکار به!

مرتبه عشق چو بی چارگی است،
فخر بدین مرتبه ناچار به!
سر الاهی به تهٔ تیغ گوی
رمز «اناالحق» بسر دار به!



بناغلی- ا-ف گیرس

امیرخسرو بلخی
و
شرق شناسی اتحاد شوروی

ا.ف. گیرس شرق شناس اتحاد شوروی

بحیث نمایندهٔ انستیتوت شرق شناسی اکادیمی علوم اتحاد شوروی از صمیم قلب افتخار میکنم که درپایتخت مملکت دوست جمهوریت افغانستان درین محفل بزرگ بین المللی در بارهٔ شاعرو نویسندهٔ بزرگ شرق امیرخسرو بلخی دهلوی شرکت میکنم.

به مبتکرین این محفل علمی از صمیم قلب تبریک می گویم. در آسمان ادبیات دری نام امیر خسرو مثل سایر ستارگان بزرگ درخشنده

اینک درمرور هفت قرن می درخشد. سرنوشت شخص امیرخسرو خاندان پدر مادر و شجرهٔ نسب او والبته آثار وایجادات او به دو جامعهٔ مهم نژادی ودو مدنیت قدیم (از یک طرف به فارسی-تاجکی و دری زبانان و ازطرفی به ناقلان هندی زبان) ارتباط ومناسبت عمیق و مستحکم دارد. وازهمین سبب طبیعی است که نام او تا امروز به دو نوع هم شکل به تلفظ دری زبانان (خسرو) و به تلفظ هندی زبانان (خوسرو) تلفظ می شود .

مگر آثار بدیعی وتاریخی امیر خسرو (مثنوی، غزلیات، قصاید و آثار مشهور او) بسیار پیش ازمناطق ثقافتی دری وهندی بر آمده و بزبان اصلی ویا ازراه ترجمه مال وملکیت بسیاری از ملل گشته.

این یک حقیقت غیر تصادفی است که امروز ممالک مختلف هفت صدمین سالگرهٔ امیرخسرو رامثل جشن خاص ادبی و کلتوری خویش استقبال می نمایند .

آثار گرانبهای ادبی اودرقرون وسطی توجه شعراء وعلماء و تذکره نویسان رابخود جلب نمود.

درسالهای بیستم وسی ام قرن ما اولین تحقیقات عصری شروع می شود که‌درآن زندگی زمانه‌وبعضی آثارامیرخسرو مورد مطالعه قرار گرفته ونویسند گان این آثار علمی دانشمندان نا مور هندی-رام چندر، محمد حبیب، محمد وحید میرزا واقبال حسین بودند.

به این صورت تیزس عمومی ادب شناسی شوروی «وقتیکه‌علمای شرق مطالعه ادبیات خود رابدست خود می گیرند، درادب شناسی شرق‌عصر نوی شروع می‌شود-به شکل خصوصی‌هم ثابت می شود.

به این سبب باید گفت که‌دانشمندان افغانستان درتحقیق خلاقیت ادبی امیرخسرو فعالیت های قابل قدری کرده‌اند. دراتحاد شوروی برای ما محققین کتاب محمدابراهیم خلیل بنام (شرح مختصر آثار و احوال امیرخسرو) وهمدربارهٔ این شاعر برجسته مقالات و رسالات

پشتو و دری به قلم غلام جیلانی جلالی، پوهاند رشتین، مرحوم پاینده محمد زهیر و فرزند او عبدالرزاق زهیرو بعضی نشریه های دیگر معلوم و مورد استفاده است. دیروز اثرمشهور دوکتور روان فرهادی را سه بار خواندم.

شرقشناسان وطن من که مطالعه تمدن و تاریخ جهان به نظر مارکسیزم می بینند در مورد تحقیقات در بارهٔ امیرخسرو از لحاظ کیفیت مرحله نوی راشروع کرده اند. ادب شناسان مشهور شوروی:

اکادمیسن آ.ای. کریمسکی -عضو اکادیمی علوم، آ.ای. بیرتیلس. پرو فیسور ای.س. براگینسکی. پروفیسور. آ، ان. بولدیریف وغیره زندگی و آثار امیرخسرو را در زمینه مسایل عمومی نظری ادب شناسی مورد غور عمیق قرار داده اند.

بطور مثال: «موضوعات توضیح دوره های مستقل در تاریخ ادبیات شرق صنعات و ابتکارات ادب ملی مسایل ترکیب مشترك مسلمانان و هندوان مناسبات متقابل در بین ادبیات ملل مختلف شرق و دیگر مسایل ضروری»(۱) ادب شناسان اتحاد شوروی متفقاً این عقیده را پذیرفته اند که در ادبیات قرون وسطی تمایلات شاهی ملوك الطوایفی از یکطرف و دیمو کراسی مردمی از طرف دیگر دایماً باهم در حال تصادم و مبارزه اند که انعکاسات این نظریهٔ عمومی از آثار خود امیرخسرو، در رسالهٔ دوکتور ای غضنفر یوسف او غلی علی یف طور مفصل صورت گرفته.

در شرق شناسی شوروی مرحوم پروفیسور آ.آ. ستاریکوف، اولین دانشمند بود که زندگی خود را وقف تحقیقات مخصوص مربوط به خلاقیت ادبی امیرخسرو نمود. پروفیسور ستاریکوف در تالیفات خود می نویسد: در بارهٔ ادب زبان فارسی هند و آثار امیرخسرو دهلوی به منظور تحقیقات کامیاب باید

---

(۱) فهرست آثار مطبوع در اتحاد شوروی در بارهٔ امیرخسرو به زبان روسی ضمیمهٔ این راپور تقدیم شده بود.

کوشش های متخصصان مختلف گردآوری و تدوین شود. و این کار که اولا منحصر به خود ستاریکوف بود از طرف شاگردان او نیز تعقیب گردید وامروز دراتحاد شوروی نه تنها در مسکو و لیننگراد، که مراکز مهم عنعنوی شرق شناسی در وطن ما میباشد، آثار امیر خسرو مورد تحقیقات و تتبعات مفصل قرار گرفته بلکه در تاجکستان و ازبکستان آذربایجان و سایر جمهوریت های سوسیالستی شوروی هم جریان دارد.
علمای شوروی در باره خلاقیت ادبی و تاریخی امیر خسرو **به این** نکات اساسی توجه دارند :

نکته اول- تحقیقات عمیق و مفصل آثار این شاعر و نویسنده در شرقشناسی شوروی به اساس علم قوانین انکشافات ادبی و تاریخی صورت می گیرد.

درده پانزده سال اخیر در مسکو، دوشنبه، تاشکند، باکو و سایر شهرهای مملکت ما علما در بارهٔ امیرخسرو چند کتاب و رسالهٔ خاص را تهیه و چاپ نموده اند.

چون وقت تنگ است، مجبورم که تنها نام این تالیفات و نویسندگان آنرا ببرم :

-غضنفر علی یف- ادبیات زبان فارسی هند.
-میرمن اشرافیان- سلطنت دهلی.
-م، بقایف- امیرخسرو (بزبان تاجکی)
(همین نویسنده: خسرو دهلوی و مثنوی او، دول رانی وخضر خان. این کتاب نیز بزبان تاجکی نشر گردیده است).
-طاهراحمد اوغلی محرم اوف- زندگی و آثار امیر خسرو شاعر بزرگ (به زبان آذربایجانی) لیفکوفسکایا- ادبیات زبان فارسی هند و غیره.

نکته دوم - تحقیقات شرقشناسان شوروی این است بعضی متخصصین متن شناسی ما، بدقت علمی تمام، به نشر آثار امیرخسرو مصروفند. این نشرات با تبصره و توضیحات دقیق و مقدمه های علمی بر آثار، یکجا با متون انتقادی آن بزبان اصلی شاعر چاپ می شوند.

کارهاوفعالیت های زیادی برمبنای تیکستو لوجی(متن شناسی) شوروی برپایه‌تجربه و اصول‌اساسی علمی‌صورت می‌گیرد که تقاضای اصلی‌موضوع عبارت است از: تحقیق‌متن باید با ارتباط‌آثار و نسخه‌های مختلف نشان داده شود. مقایسه‌و تحلیل متون مختلف باید بادرنظر داشت تسلسل تاریخی‌اوقات استنساخ نسخه هاصورت بگیرد.

درمتن شناسی شوروی اصول‌فوق‌طرز اصلی واصول مقایسوی‌و تاریخی شناخته می شود.

دربین آثار امیرخسرو واثری که علمای‌شوروی بالای‌آن تحقیقات تیکستولوجیک انجام‌داده اند لازم است‌ازهمه اولتر «خمسهٔ» شاعر معرفی‌شود. متن انتقادی همه‌مثنوی های‌این منظومه: (مطلع الانوار مجنون‌ولیلی، شیرین‌و خسروآ، ئینه‌سکندری‌و هشت‌بهشت) به مناسبت سالگرهٔ شاعربزرگ‌به زبان‌اصلی‌تحت‌نظرو ریاست اکادیمیشن باباجان غفوروف‌از طرف‌انستیتوت شرقشناسی مسکودرپنج جلد مستقل تهیه‌و سه‌جلد‌آن چاپ‌شده‌و بقیه زیرچاپ‌می‌باشد.

انجمن مطالعات امیرخسرو مرکب‌از: غضنفرعلی‌یف. طاهرمحرم اوف جعفرافتخار ومیرسید وف‌است.

درتهیه وتدوین‌متن انتقادی‌وعلمی‌ازمنابع مختلف وموثوق‌استفاده شده‌مثلا درجریان‌تهیه منظومهٔ چهارم: (آئینه سکندری) سی نسخهٔ قدیمی قلمی‌بدست‌آورده‌شده که اکنون نسخ‌مذکوردرکتابخانه‌های لیننگراد، باکو، تاشکند، دوشنبه‌ولندن محفوظاند.

هم‌چنین تجزیه‌وتحلیل تیکستولوژیک و دقیق در بارهٔ بعضی از آثاردیگر شاعر نیزصورت گرفته. بطورنمونه‌درین جا ازهمه اولترباید نام محقق‌تاشکندی باسط. م. موسی یف‌ودانشمندی‌ازشهردو شنبه م. بقایف

برده شود. که اولی دیوان (تحفة الصغر) امیر خسرو را که درزمان جوانی اش نوشته تحت مطالعه قرارداده و دومی مثنوی مشهور شاعر (دول رانی وخضرخان) را زیرتحقیق گرفته .

یک نکتهٔ دیگر تحقیقات دانشمندان شوروی درباره میراث ادبی امیرخسرو این است که ذریعهٔ ترجمهٔ آثار شاعر بزبانهای روسی آذربایجانی ازبکی، قزاقی و بعضی از زبانهای دیگر- راه آثار گرانمایه شاعر گرامی رادربین توده های مردم کشوده اند. مخصوصاً به مناسبت سالگرهٔ امیرخسرو ترجمهٔ غزلیات، رباعیات، روایات، مثنوی های مشهور «شیرین و خسرو»، «هشت بهشت» «ومجنون و لیلی» شاعر در شهرهای مسکو، باکو، تاشکند ، دوشنبه، الماتا وغیره به چاپ رسیده اند .

گرچه تیراژ این کتابهای منتشره به پانزده- هزار نسخه میرسد ولی ترجمه های آثار شاعردرآن واحد نشرو بفروش رسیده ، واین می رساند که آثار امیرخسرو در بین مردم ما ارزش، محبوبیت و شهرت بزرگ و حقیقی دارد .

این بود یک نظراجمالی برشناسائی امیرخسرو در شرقشناسی شوروی که به ما ثابت می سازد که فعلاً دانشمندان، متخصصان وترجمانان ما درین ساحه دارای مقام اول می باشند .

مگردر بارهٔ شاعرو نویسندهٔ نامور، تااکنون مسایل تحقیق ناشده ویا کم تحقیق شده موجود است وما می خواهیم که برای تکمیل این تحقیقات، علما و متخصصان ممالک مختلف باهم دست داده تادرین کار شریفانه و نجیبانه کامیابی قطعی را کمائی کنند .

نسخه‌های خطی آثار امیرخسرو بلخی

معرفی یکعده نسخه‌های خطی عمده حاوی آثار امیرخسرو بلخی در کتابخانه‌های افغانستان

از: فقیر محمد خیرخواه

چنانکه علاقمندان محترم در فهرست مراجع و مدارك جلد سوم آثار گزیدهٔ امیر خسرو بلخی (که توسط موسسهٔ نشراتی بیهقی بمناسبت مجلس بزرگداشت امیر خسرو، هفتصد سال پس از آغاز شاعری وی سال گذشته نشر شده است) ملاحظه کرده اند. در کتابخانه های افغانستان یکعده از نسخه های خطی عمده وقابل توجه شامل آثار امیر خسرو بلخی موجود است که هر یک گنجینهٔ بزرگ و میراث ارزندهٔ دانشمندان سلف بوده بعد از گذشتاندن صدها آفت زمان و مکان ودیدن بسا منازعات و دستبرد ها بما رسیده است.

قبل برین نظر به ارادتی که به شعرای عارف دارم با رهنمائی دانشمندان سعی کردم تا نسخه های خطی حضرت مولانا جلا الدین بلخی امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی و واعظ کاشفی را ترتیب دهم اکنون مناسب دانستم یک قسمت ازین یادداشت های خودرا به کنفرانس علمی بیان کرده و شامل این مجموعهٔ «مجلس امیرخسرو بلخی» نمایم.

بنا برین بعد ازتقدیم یک فهرست عمومی درمعرفی چند نسخه‌یی که از نظر تحقیق متن ویا از نگاه هنر خط ونقاشی و صحافت قابل توجه پیدا شد، برای علاقمندان علم ودانش معلومات خاصی تقدیم نمایم.

فهرست مختصر
نسخه های خطی آثار امیر خسرو

الف- کتابهای نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور:

۱- خمسهٔ گرانبها و بی نظیر امیرخسرو دریک وقایه، که سالها مورد استفادهٔ اعیان و هدیه سلاطین و امرا بوده و به سالهای (۹۷۱، ۹۸۲ و ۹۸۹) تحریر گردیده است.
۲- سبعهٔ جامی، خمسهٔ امیر خسرو و خمسهٔ نظامی دریک وقایه که در زمان حیات جامی در هرات نوشته شده است.
۳- خمسهٔ بدون مثنوی لیلی و مجنون. سنهٔ کتابت ۸۳۲ ه.
۴- خمسه یی که مثنوی مطلع الانوار در آغاز و انجام آن قرار دارد.
۵- اعجاز خسروی.
۶- نه سپهر.
۷- خضر خانی و دولرانی.
۸- قران السعدین.
۹- نسخهٔ دیگر قران السعدین.
۱۰- دیوان اشعار امیر خسرو.
۱۱- دیوان غزلیات امیر خسرو.
۱۲- نصاب بدیع العجایب امیر خسرو که به سال ۱۲۶۶ در شهر کابل تحریر گردیده است.
۱۳- مجموعهٔ اشعار نایاب امیر خسرو (سنه کتابت ۱۰۲۳ ه).

ب- کتابهای خطی مربوط پوهنتون کابل:

۱۴- مطلع الانوار -این نسخه درقرن نهم هجری درشهر رستاق افغانستان کتابت شده است .

۱۵- مجموعهٔ لطایف وسفینهٔ ظرایف -سنهٔ کتابت ۸۰۳ ه.

۱۶ -هشت بهشت (مورخ به‌سال ۸۹۱ کاتب محمد بن ناصرالدین).

۱۷- قران السعدین (کاتب شرف‌الدین وسنهٔ کتابت ۱۱۹۷).

۱۸- اعجاز خسروی(طوریکه درپایان رساله‌دوم آمده است به‌سال ۱۲۶۹ه به خط نستعلیق نوشته شده است).

ج- کتابهای خطی موزیم هرات:

۱۹ - دیوان وسط الحیات .(استاد بورکوی، سنه کتابت این نسخه‌را درفهرست نسخه های قلمی افغانستان۹۶۸ ه قید کرده‌اند).

۲۰ - مطلع الانوار .

۲۱ -آیینهٔ اسکندری.

د- کتابخانهٔ ارگ جمهوری نظر به (فهرست استاد بورکوی)

۲۲- قران السعدین.

۲۳ -نسخهٔ دیگر قران السعدین (فهرست پروفیسور بورکوی).

۲۴- مثنوی خضر خانی ودولرانی (که‌در زمان‌حیات‌امیرخسرو نوشته شده است).

ه - مربوط به کتابخانهٔ شخصی استاد پرونتا :

۲۵- دیوان اشعارخسرو .

۲۶- اشعار خسرو درجنگ زمان سلطان‌حسین بایقراء.

۲۷- قران السعدین .

۲۸ ـ مثنویات خمسه (که در سال ۷۷۶ تحریر گردیده است).
۲۹ ـ آیینهٔ اسکندری.
۳۰ ـ تذکره دولتشاهی.
۳۱ ـ نزهة الارواح و مجمع الصنایع.
۳۲ ـ دیوان حسن دهلوی به خط زیبا.
۳۳ ـ دیوان حسن دهلوی به خط خام.

نسخهٔ پر ارزش و بی نظیر خمسه امیر خسرو بلخی

نسخهٔ قلمی متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور مشتمل به ۳۳۴ ورق، ۶۶۸ صفحه، هر صفحه ۳۸ بیت ۷۶ مصرع نوع خط نستعلیق بار یک زیبا، دارای دو صفحهٔ مرصع، سه سراوح و سه مجلس تصویر منقش، عنوانها همه مطلا بوده و برنگ سفید بآن نوشته شده است کاغذ متن سمرقندی، حاشیه زرافشان ملون، جدولهای متن همه آب طلا و اطراف متن بدو سه رنگ خطکشی شده است، طول و عرض این نسخه ۳۴+۲۳ جلد بخارائی رویه روغنی است.

طوریکه در پایان صفحهٔ ۳ تحت تصویر مرد عارف تحریر گردیده است نقاش ماهر، محمدی(۱) و کاتب محمد بن علاء الدین رزه ئی است(۲) که (آیینهٔ

---

(۱) چنانچه در سه تصویر موجود دیوان خطی خمسه دیده میشود مخصوصاً در یکی از مجالسی که خود نوشته است «از اول تا اخیر به قلم محمدی». محمدی هنرمند ماهری بوده که همه تصاویر را طور مجسم و طبیعی نشان داده است، چنانچه بیننده میشناسد که یک اسپ کار، دیگری مشکین، یک درخت بید و دیگری ثمر است.

(۲) محمد بن علاء الدین رزه ئی هروی کاتب تمام متن خمسه، از استادان مشهور نستعلیق خفی بوده که هر ورق کارش به خود مانند ندارد چه تمام کارش یکدست نوشته شده تراشیدن و قطع قلم باریکی و کتابت آن کار سهل نیست. برای اینکه در مورد معلومات*

سکندری) را به سال ۹۷۱ ه ق، (هشت بهشت) را به ۹۸۲ و (شیرین و خسرو) را در سنه ۹۸۹ به‌خط زیبای خود نوشته است، تا اینکه چندی بعد به توجه و اهتمام نورالدین محمد نا کی تهیه. ترتیب و تکمیل گردیده حضور

* واضح تر ارائه گردد چند جمله از صفحه ۳۵ کتاب «خوشنویسان و هنرمندان» اثر مرحوم فکری ساجوقی، نیز تقدیم میگردد:

«مولانا علاء الدین هروی سخت مشهور است و در همه جا او را علاء الدین هروی شاگرد ارجمند سلطان علی نوشته اند و باین همه شهرت شرح حال او بیش از آنچه صاحب ریحان نستعلیق نوشته بدست نمی‌آید که همه تنها باسم علاء الدین هروی اکتفا نموده او را شاگرد ارجمند سلطان علی یاد کرده اند. کاتبی دیگر بنام محمد بن علاء الدین رزه ئی بسیار مشهور است و آثار او کم و بیش بدست می‌آید که در فن کتابت استادی هنرمند بوده و آنچه از آثار او باقی است از بهترین نمونه های نستعلیق خفی بشمار میرود الحق که بسیار عالی و شیرین و از اکثر اساتیذ پیشین صافتر و بهتر نوشته و هم اکنون خمسهٔ امیرخسرو بلخی دهلوی بقلم کتابت عالی خفی بخط زیبای او در کتابخانهٔ نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور موجود است کتابت خفی سراپا یکدست نوشته شده و براستی تراشیدن و قطع نمودن قلم بآن باریکی و کتابت نمودن کتابی بزرگ بان خط و قلم از قدرت بشر خارج می‌نماید و اگر صاحب ریحان نستعلیق را اشتباهی دست نداده و یا کاتب (محمد بن علاء الدین رزه ئی) را علاء الدین محمد قید ننموده باشد یقین دارم این خمسه ایست که صاحب ریحان نستعلیق آنرا دیده و محمد معصوم خان (صاحب تاریخ معصومی) آنرا خریده است».

کاتب در آخر خمسه چنین امضاء نموده است «تمت الکتاب بعون الملک الوهاب. تحریر آفی شهر رجب المرجب سنة اثنا و ثمانین و تسعمائة. کتب العبد المذنب فقیر محمد بن علاء الدین رزه ئی، غفر ذنوبه و ستر عیوبه.

جلال الدین محمد اکبر(۱) اهداء شده است . و بالاخره این پنج گنج در صفرالمظفرسال ۱۳۳۷ هـق از طرف سید عالم (شاه بخارا) برای امیرحبیب الله‌خان پادشاه افغانستان هدیه گردیده است .

این خمسه عبارت از پنج مثنوی تصوفی، عشقی و رزمی امیرخسرو بلخی است که به‌ترتیب ذیل در آن نوشته شده است :

مطلع الانوار، شیرین‌خسرو، لیلی مجنون، آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت که امیرخسرو این همه را در کمتر از دو سال سروده است چنانچه در صفحات بعد در مورد هر کدام مطالبی تقدیم گردیده است :

۱- اکبر: جلال الدین محمد اکبر(۹۶۳-۱۰۱۴) پسر همایون نوادهٔ بابرشاه یکی از شاهان بزرگ شرق است که در مدت بیش از پنجاه سال حکمروائی خود سرزمین وسیع را به خوبی اداره نموده نام نیکی از خود یادگار مانده است. وی به علما و دانشمندان علاقهٔ خاصی داشته است- ابوالفضل، فیضی، خانخانان، عبداللطیف عباسی از آن جمله است .

چندین صفحه به‌خط و امضای عباسی و خانخانان پسر بیرم خان در کتابخانهٔ خطی وزارت اطلاعات و کلتور موجود است.

همچنین در صفحه ۳۷ «تاریخ تذکرهٔ همایون و اکبر» تالیف بایزید که به سال ۱۳۶۰ هـق در کلکته طبع و نشر گردیده چنین آمده است :

«در سنه ۹۷۷ بندگان حضرت معه شهزاده‌ها و محلها بسیر کشمیر تشریف بردند و بعد از (۳ ماه) یعنی وقتی که میرزاخان ولد نواب مرحوم بیرم‌خان به‌خطاب خانخانان سرافراز شد متوجه سیر کابل شدند و چند ماه دیگر در باغ شهرآرای کابل تشریف داشتند ودر اوایل سال ۹۹۸ از کابل برآمدند و منزل به منزل به لاهور تشریف آوردند چنانچه محمد قاسم مستوفی مشهدی در مورد این سفر گفته است :

بحمدالله که از گلزار کابل — بفیروزی شهٔ بحرو بر آمد
ز شادی عالمی خوش‌دل که ناگاه — جلال الدین محمد اکبر آمد
شهنشاهی که ذات عالی او — میان پادشاهان مظهر آمد
ز پیر عقل چون تاریخ جستم — بگفتا مهر از مغرب بر آمد

۱- مطلع الانوار:

مطلع الانوار کتاب اول خمسه است که بجواب مخزن الاسرار نظامی و بنام سلطان علاءالدین خلجی نوشته شده، اصل نسخه دارای (۳۳۱۰ شعر تصوفی) است که در سال ۶۹۸ سروده شده است.

شروع کتاب اول خمسهٔ امیرخسرو که در صفحه مرصع متناظر این نسخهٔ قلمی نوشته شده عبارت است از:

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحیم
خطبهٔ(۱) قدس است بملک قدیم
دایحهٔ «۲» حکمت و توقیع راز
نیست مگر کین رقم جان نواز

انجام:

نیت راگر زحق باشد فراغی
گیاهی را بود پاداش باغی
نخواهی آخر اندر کارها خوش
توکل را مکن اول فراموش

درانجام مقالهٔ هفتم که در بارهٔ «صبر، قناعت و خرسندی» است تصویر زیبای رنگه به قلم نقاش ما هر موسوم به محمدی ترسیم گردیده است. نقاش در این تصویر مرد قناعت پیشه یی را نشان میدهد که ترک حرص و

---

(۱) در اصل خصه خوانده میشود اما در «مجموعه اشعار نایاب» قید شماره ۲۹۵ ر ۲۸ ر ۱۰ ر ۵۳ کتابخانه خطی « خطبه » نوشته شده است.

(۲) اما این دو مصرع در «خمسهٔ امیرخسرو (ناقص)» که قید شماره ۱۳ فهرست کتب خطی مرحوم فکری سلجوقی است چنین آمده است:

فاتحهٔ فکرت و توقیع راز نیست مگر کین رقم جان فراز

آز و شکم پرستی نموده به تربیهٔ روح میکوشد و هم دیده میشود که ملوك ووزراء با همه شأن و شوکت به دست بوسی خم شده ازوی مدد میجویند چنانچه در بالا و پائین این تصویر اشعاری به خط نستعلیق زیبا نوشته شده است :

کارشناسی پی کاری گرفت
رفت بعزلت بن غاری گرفت
شد ز گریبان کشی غم ستوه
دامن خود بست بدامان کوه
تن ز تنعم بجفایی نهاد
دل ز قناعت بگیاهی نهاد
خاصه یکی از ملکان دیار
روزی از آن سوی گذشت از شکار
گوشه نشین را بطواف اندرون
دید چو سیمرغ بقاف اندرون
پیکری از کوب محن چون خیال
قامتی از سلح فلک چون هلال

۲ـ شیرین و خسرو :

دومین کتاب خمسه، شیرین و خسرو است که تعداد ابیات آن ۲۱۲۴ بوده، در ماه رجب سال ۶۹۸ تمام شده است .

آغاز :

بهر کاری که باشد تا توانی
خدا را یاد کن دیگر تو دانی

تصویردوم درانجام عنوان« سرود گفتن نیکپا»آمده است که صحبت شیرین و خسرو را نشان‌میدهد ، گرچه روی تصویرخسرو و شیرین تراشیده‌شده‌است اما تصویرسرد موسفیدعصا بدست ویک‌جوانی که‌در کنارآب وزیرشگوفهٔدرختهای پرازگل بیکدیگر نگاه میکنند نهایت جالب است . ابیاتی که‌تحت تصویرآمده است خوانده نشده اما چند بیت دیگرآن چنین آمده‌است :

کجایی‌ایدلم برده بدستان
نظر به‌زین فگن برزیردستان
بنوروصل روشن کن‌چراغم
ببوی خود معطرکن‌دماغم
چومی باید بتنهایی غنودن
چرا باید بعمداً دور بودن
به بیداری نشاط عمردریاب
که‌داردهر که بینی تکیه برخواب
مناز ازگل‌اگرچه‌نازنین‌است
که هرگل راخزانی‌درکمین‌است
جوانی‌چیست‌اندر نقش‌خوابی
بنای آدمی خاکی وآبی
حصارگل‌کشد گر سربرافلاك
بیکک باران نهدرخساره‌درخاك

بیندیش این زمان کین جان کم بخت
بزندان فراموشان کشد رخت
کسی کز تو فراوان آورد یاد
همین گوید که مسکین آدمی زاد
بساخانه کزین دودکهن سوخت
نشاید روسپی را حیله آموخت

انجام :

چو بکشایند فردا پردهٔ راز
نپرسی از من این بازیچه را باز
چو بر خسرو سراید زندگانی
گناهش عفو کن دیگر تو دانی

تحریراً فی غره شهر صفر ختم بالخیر و الظفر سنه ۹۸۹ غفر ذنوبه و ستر عیوبه

۳- لیلی و مجنون (۱):

لیلی و مجنون که شمار اشعار آن (۲۶۶۰) و در سال ۶۹۸ ه ق به پایان رسیده عبارت است از آن اشعار پخته و استادانه امیرخسرو که بین آن و لیلی و مجنون نظامی تفاوتی دیده نمیشود.

(۱) نقاش چیره دست در صفحهٔ مقابل، تصویر زیبای دو پسری را کشیده است که یکی سوار اسپ بوده بردست بازشکاری دارد و دیگر درجلو اوست هردو در فراز کوهی قرار دارند. در دامنهٔ کوه در کنار جوی آب و گل های خودرو و درختهای بید و سرو سنبل دختر زیبایی نشسته اسپ سیاه قوی هیکل او دورتر ایستاده معلوم میشود، وی دست به پیشانی گذاشته طرف دوجوانی که بالای کوه قرار دارند نگاه میکند. گرچه این تصویر در آخر داستان منظوم لیلی و مجنون کشیده شده، اما بالای یکی خسرو شاه و بر دیگری شیرین نوشته شده است.



این تصویر که در انجام داستان منظوم لیلی ومجنون « خمسهٔ پرارزش
امیرخسرو » کشیده شده ، مهارت کار نقاش ماهر (محمدی) را
نشان میدهد .

آغاز :

ای داده بدل خزینهٔ راز
عقل از تو شده خزینه پر داز
ای دیده کشای دور بینان
سرمایه ده تهی نشینان

بعد از مناجات ، نعت سید مرسلین ، صفت معراج ، مدح شیخ نظام الدین ، مدح سلطان علاءالدین محمد شاه ، سبب نظم کتاب ، نصیحت به فرزند ، داستان منظوم «دانستن مردم ، عاشقی لیلی و مجنون را» چنین شروع گردیده است :

بر روی محیط پل توان بست
نتوان لب خلق را زبان بست

انجام کتاب لیلی و مجنون:

امیرخسرو در انجام این اثر خود تاریخ ختم کتاب و تعداد اشعار را چنین آورده است :

از شکر خدای خوش کنم کام
کاغاز صحیفه شد بانجام
بیتش بشمار راستی هست
جمله دو هزار و ششصد و شصت
نامش که ز غیب شد مسجل
مجنون و لیلی ، بعکس اول

تاریخ زهجرت آنچه بگذشت
سالش نود ست و ششصدو هشت
هر کو بکند بطبع قابل
از بعد نو شتنش مقا بل
یا بیتی از ین میان کند کم
کم بادورا خلاص از غم
امید که هرخرد پناهی
درچشم رضا کند نگاهی
زانکس که طلب کند بتمکین
انصاف طلب کنم نخستین
یارب که من سیاه نامه
کاراستم این ورق بخامه
هرچند برآمداین شمارم
چشم از تو بجز بهی ندارم

«تمت و طابت و یا لیتها طالت»

۴- آ یینهٔ اسکندری :

چهارمین کتاب خمسه آیینه اسکندریست که بجواب اسکندر نامهٔ نظامی گفته شده است .

تعداد اشعار آن (۴۴۵۰) و سال انجام آن را (۶۹۹ هـ ق) نشان داده اند .

آغاز :

جهان پادشاها خدایی تراست
ازل تاابد پادشاهی تراست
کشایندهٔ چشم بینش تویی
نگارندهٔ آفرینش تویی

بعد از (حمد، نعت، صفت شب معراج، مدح شیخ نظام الدین اولیا و مدح سلطان علاءالدین، نصیحت به فرزند، اقبال دولت، فضیلت خشم فروخوردن) آیینهٔ اسکندری شروع شده است.

ختم آیینهٔ اسکندری:

بیا ساقی وان می که کام منست
بمن ده که درخورد نام منست
مرا با حریفان من نوش باد
حریفان بد را فراموش باد
بیا مطربا ساز کن پرده را
بسوز این دل عشق پرورده را
رسیداز بتان جان خسرو بکام
بیک نغمه کن کاراورا تمام

«تمت الکتاب بعون ملک الوهاب تحریر فی شهرذی حجة الحرام سنة احدی و سبعین و تسعمائة (۹۷۱) کتبه العبد المذنب فقیر محمد بن علاءالدین رزه‌ئی غفرذنوبه وسترعیوبه، به‌ولایت خواف درقریه نشتقان صورت تحریر یافت. تمت الکتاب.»

۵- هشت بهشت:

آخرین مثنوی پنج گنج امیرخسرو هشت بهشت است که‌درجواب هفت پیکر نظامی گفته شده تعداد ابیات آن (۳۳۸۲) وسال ختم‌آن ۷۰۱ درج شده، که اشعار آن بنام سلطان علاءالدین خلجی سروده شده است.

آغاز :

ای کشایندهٔ خزانهٔ جود
نقش پیوند کارگاه وجود
کوکب آرای آسمان بلند
هم زمین ساز وهم فلک پیوند

انجام :

نامهٔ او که حرز جانش باد
در قیامت خط امانش باد

درختم هشت بهشت مهتمم این نسخهٔ قلمی مطالبی چند درمورد خمسهٔ امیر خسرو ،تهیه، ترتیب و صفات نیک جلال‌الدین اکبرنوشته است که اینک غرض مزید معلومات علاقه‌مندان تقدیم است :

«الحمد لله، علی الاتمام، والصلوة والسلام علی خیر الانام، واولاده الکرام الی یوم القیام»:

بسال همایون ووقت سعید
بتاریخ میمون و روز چوعید
بساعتی که‌مبارك بود به آن ایام
به‌طالعی که‌تفاخر کندبآن اجرام–۱–
کواکب همه سعد ومسعود حال
مبارك بتاثیرو فرخ بفال

–۱–چنانکه ملاحظه‌می کنند وزن این بیت دوم غیراز وزن بیت اول‌و سوم است.

بسرحد اختتام رسید و در رشتهٔ انتظام کشید این تحفهٔ لا یق احرار و این آفتاب پرانوار ، این روضهٔ چون خلد برین و این منتخب احوال خسرو شیرین ، این مجموعهٔ حکایات موزون و این دیباچهٔ داستان لیلی و مجنون، این گلستان بگل و ریاحین آراسته و این بوستان بسان هشت بهشت پیراسته، این عقد مملو بدرو گوهر و این بنای عالی چون سد سکندر، که چون خمسهٔ متبحر بی شبه و نظیرست و مانند پنج گنج بیعدیل و دلپذیر، جواهرهاست از مخزن اسرار غیب و گلهاست از حدیقهٔ انوار لاریب ، گوهریست از بحر اعجاز ، گلدسته ایست از گلشن راز، درهاست دریک صدف ، زیور هاست درغایت عزو شرف، افسریست در نهایت زیور ، عقدیست آراسته بدرو گوهر بحریست بیکران ، عماریست بی پایان ، حوران غیبش دلایل حسن و جمال، تصویرات شیرینش شواهد صدق و مقال ، سنبل زلف بتان سبزهٔ سیراب دران ، سروان لاله عذاران صنوبر بالا رشحات سحاب بلاغت ازصفحات اوراق آن لایح ، نفحات مشکین رقم فصاحت شیم ازصحایف اطباق آن رایح ، حکایات رنگینش مشعر برمعانی صدق و یقین ، روایات شیرینش مخبر از اسرار دیرین ، الفاظ بیغش مبنی برغایت سخنوری معانی بدیعش محتوی برنهایت فضیلت گستری، ازشعرهای ترش آب خضر منفعل است ، مسیح از نفس روح پرورش خجل است ، تحفهٔ مجلس بهشت آئین و هدیهٔ محفل جنت قرین حضرت پادشاه گردون جاه منظورالله نور حدقهٔ سلطنت و شهر یاری ، نور حدیقهٔ ابهت و بختیاری :

گوهر درج خلافت اختر برج جلال

آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله

مستفیض از نفحهٔ گلزار عدلش جان و دل

مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهرو ماه

جمشید دولتی که دین محمدی وملت احمدی زینت یافتهٔ جاه اوست، فریدون صولتی که سلک سلیمان سلک کمترین بندگان درگاه اوست، حجهٔ چتر آسمان سایش پیکر طمع خورشید، ونعل سمند گردون سایش افسر مرصع جمشید، پرچم رایات منصورش طرهٔ عنبر افشان حور، وصدای کرنای عالم گیرش نمودار نفخهٔ صور:

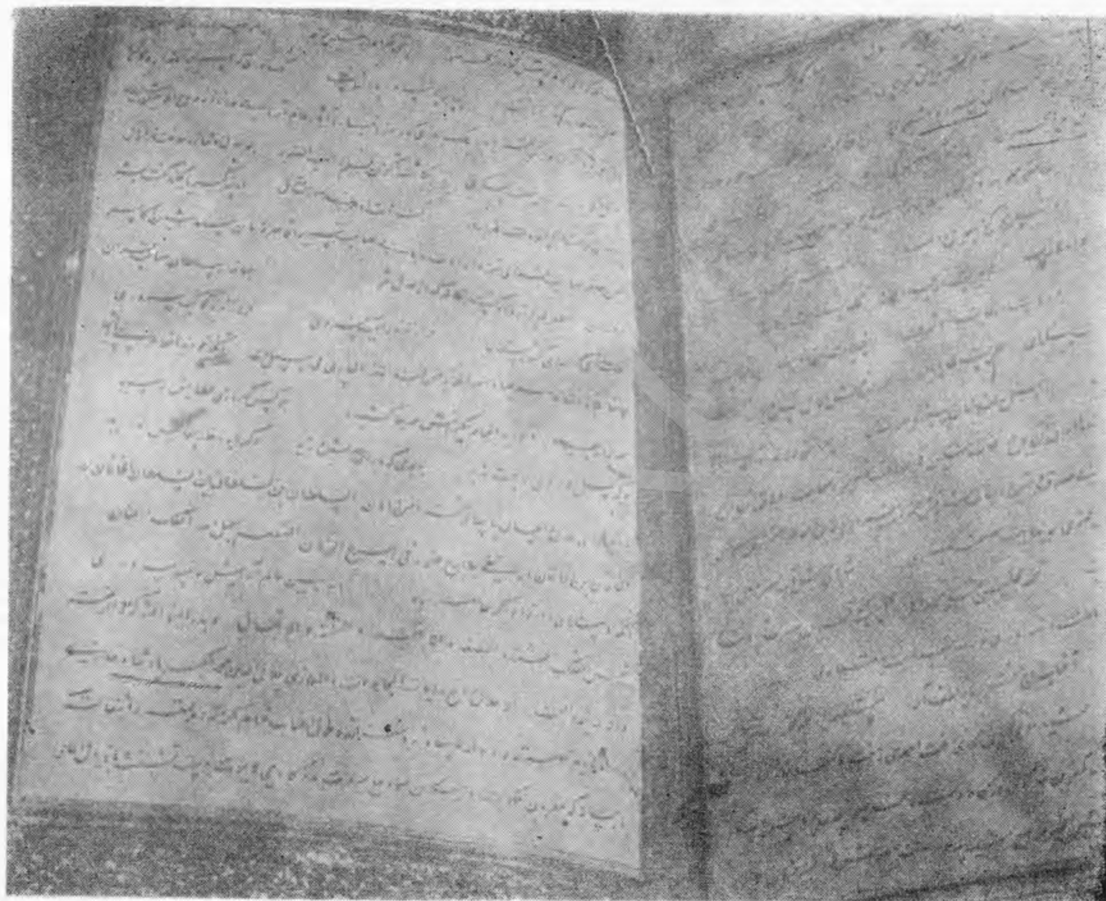
شهی چتر او ابرمشکین برند
سر سدره در پای تختش بلند
بتحقیق سلطان کشور کشاست
پدر برپدر خسرو وپادشاست

ملک قدری که اسرار اقتدارو فرمان روایی گویا از کرام الکاتبین دیده، فلک بدری که رموز اخبار وآثار عالم آرای همانا ازروح الامین شنیده:

برلوح کاینات بدین لطف پیکری
بنگاشت تا کنون قلم واهب الصور
بر عدل اونهاده خلافت هزار دل
برروی او کشاده سعادت هزار در
درکنه ذات او نه رسد صورت عقول
در سر کبریا چکند مکنت بشر

نگین خاتم صاحب قرانی تحفه وارادت ربانی صاحب سریراقاصر زمان مسند نشین اکابر دوران:

مظلوم نواز، دادگستر، ظالم گداز، عدل ثمر، جهان دار، سلطان صاحب قران، فلک رای، کشورستان:



دو صفحه تحشیه و تعلیقی که نورالدین محمد ناکی در باره «نسخه گرانبهای خمسه امیرخسرو» در انجام هشت بهشت این نسخه نوشته است .

فرازندۀ رایت خسروی
فروزندۀ کوکب سروری

حافظ بلاد الله، ناصر عباد الله، المؤید من عند الله الغازی فی سبیل الله، آنکه فواید انعام بی‌پایانش همه را رسیده و موائد انعام بیکرانش همه جا کشیده:

بهر کس که روزی عطایش رسید
دگر نسل اوروی حاجت ندید
به بومی که باران عدلش وزید
دگر باره خار جفاکش ندید

دافع لوای عدل و احسان، باسط اجنحه امن و امان، السلطان بن سلطان بن سلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ارتقی مدارج علوه فی اسرع الزمان المعتصم بحبل الله الملک المنان، آنکه، نابینای مادرزاد اگر حاضر شود، در جبین عالم آرایش ببیند، سروری شمس الفلک الحشمت و الصفة و الابهة و العظمة و الاقبال و بدر السماء الشکوه و الرفعة و الاعایز و العزو الا جلال رافع رایات المجاهدات و المغازی. جلال الدین محمد اکبر، پادشاه غازی ...ایام نصرته و دولته و سعادته و منزلته و طول اطناب خیام مکرمته و مرحمته و اشفاقه و احسانه که مقربان ملکوت و سکان صوامع جبروت بدرگاه حی لایموت دست تشبث باذیال دعای بی‌ریا استوار کرده بزبان اعتذار میگوید:

سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت
بادت اندر شهریاری بر قرار و بر دوام
سال خرم، فال نیکو، مال وافر، حال خوش
اصل ثابت، نسل باقی، تخت عالی، بخت رام

بتوفیق خالق عباد و سعی و اهتمام الاعتقاد سرگشته بادیه غمناکی نورالدین محمد تاکی که در لوای شهور و اعوام از خلوص نیت و اهتمام ستوده دعاگوی رانصب العین خود ساخته امیدوار است که به عنایت آفریدگار که آفتاب تائیدات ربانی که برقصر عظمت این دودمان عظیم الشأن تافته همیشه تابنده باشد ....»

در حاشیهٔ صفحهٔ آخر این نسخه قلمی، بخط زیبای نستعلیق ریز چنین نوشته اند :

بحضور اعلی حضرت سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان هدیهٔ سیدعالمخان امیر بخارا، مصحوب ایشان طوره خواجه صدر و حاجی قطب الدین صدور ماه صفرالمظفر ۱۳۳۷.(۱)

مشخصات این نسخهٔ خطی :

۱- بجای حروف خاص دری (پ، چ، ژ، گ) حروف (ب، ج، ز، ك) نوشته شده است .

۲- در اکثر مواردیای نسبتی بصورت همزه نشان داده شده است (هواء نداء وغیره)

۳- در بعضی موارد کلمات (آنکه، آنچه) بصورت قدیم آن (آنك آنچ) تحریر گردیده است .

۴- بعضی کلمات نقطه دار بدون نقطه در زیر حروف (ی) دو نقطه (ې) در زبر (س) نقطه (پس) گذاشته شده است .

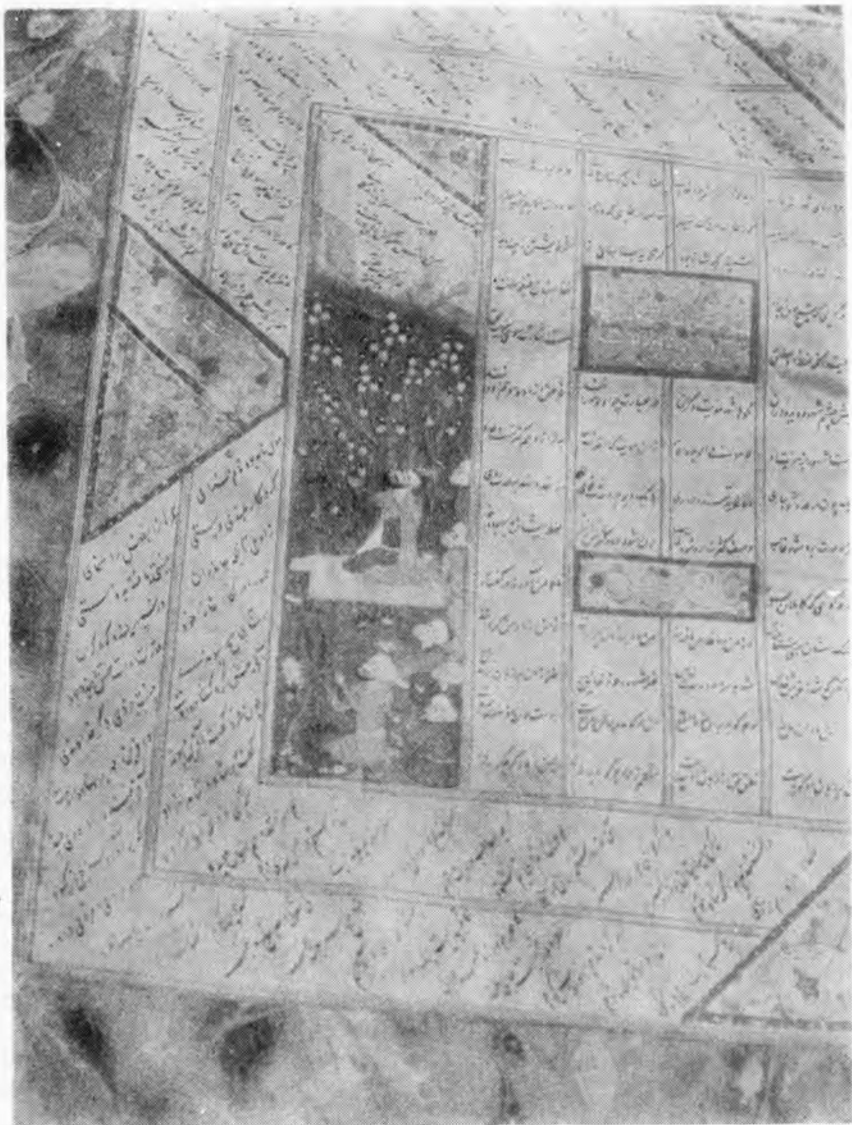
سبعه جامی، خمسه امیرخسرو بلخی وخمسه نظامی

این نسخه متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل به ۸۲۶ صفحه، تعداد سطر های صفحات مختلف، نوع خط نستعلیق کاغذ متن، خانبالغ و حاشیه ابری است . هشت صفحه مرصع و مذهب و ۳۴ مجلس تصویر داشته جلد روغنی ساخت ماشین خانهٔ کابل است که با تکهٔ مخمل سبزغلاف شده است .

(۱)- صفر ۱۳۳۷ هجری قمری مصادف با نومبر ۱۹۱۸ و چهار ماه قبل از پایان زندگی سراج الملة است .



این تصویر که غالباً به‌قلم بهزاد یا سلطان محمد هروی ویا شاید از قاسم علی‌چهره کشا باشد مجنون را در حلقهٔ ددو دام نشان میدهد



این تصویر ، امیرخسرو را در حالی نشان میدهد که با یاران دست دعا و نیاز بدرگاه بخشایندهٔ بی‌نیاز بلند کرده میگوید :

چو بگشایند فردا پردهٔ راز　　نپرسی از من این بازیچه را باز
چو برخسرو سرآید زندگانی　　گناهش عفو کن دیگر تو دانی

عناوین برنگ سفید وخط زیبای نستعلیق نوشته شده، سنهٔ کتابت ۸۷۹ ه ق، نام کاتب احمد الشیرازی است. به استناد صفحه ۲۶۷ فهرست قلمی کتابخانهٔ نسخ خطی- تصاویر این مجموعه غالباً به قلم بهزاد یا سلطان محمد هرویست و یا شاید از قاسم علی چهره کشا باشد که بکار های وی بسیار شباهت دارد. (قاسم علی از شاگردان بهزاد است که در عصر سلطان حسین با یقرادر شهر هرات شهرت داشته) واین نسخه در آنجا تحریر، تذهیب و تصویر گردیده است.

این مجموعهٔ خوشخط دارای تصاویر وتذهیبی است که از نوادر روزگار بشمار میرود.

هفده اثر سه شاعر شهیر دری گوی در این نسخه نفیس به خط زیبای نستعلیق چنین آمده است:

۱- در متن هر صفحه- سبعهٔ جامی (هفت او رنگ جامی)

۲- حاشیهٔ جوار متن- خمسهٔ امیرخسرو بلخی.

۳- حاشیهٔ کلان خمسهٔ نظامی است.

کاتب این مجموعه در انجام کار خود سنه ۸۷۹ را واضح نوشته است:

« تمت الخمستین والسبعه بتوفیق الله الملك المنان فی شهور تسع وسبعین ثمانمائة» که ۸۷۹ باشد و در حاشیهٔ صفحهٔ آخر اسکندرنامه نوشته شده است: « تم الکتاب بعون الوهاب فی سنة ۹۸۹ » واین رقم به هندسه تحریر گردیده است که مغشوش و دستخورده بنظر میرسد امادر مورد سنهٔ انجام کتاب هیچ جای شك وتردید نیست زیرا سال تحریر بحر بی نوشته شده واضح وبدون دست خوردگی است که تصرف در آن محال است. ودر آخر سلسلة الذهب، کاتب بنام احمد الشیرازی امضا کرده. این نسخه از نفایس بیش قیمتی است که خوشبختانه تا حال سالم باقی مانده و بما رسیده است.

دراول حوادث روزگار اوراق این گنجینه را پریشان ساخته، اما در عصر مرحوم امیرحبیب الله خان دوباره ترمیم گردیده است، چنانچه مرحوم محمد رضا (۱) خطاط خوش نویس در ورق علیحده‌ای نوشته:
این کتاب نایاب روشنی بخش دیدهٔ اولوالالباب که از خصوصیات کتابخانهٔ معارف نشانهٔ پادشاه خیرخواه رعیت پرور مهربان اعلیحضرت سراج الملة والدین پادشاه خود مختار دولت خداداد افغانستان خلدالله ملکه است. خیلی نفیس و نادر و مستحسنات آن ظاهر و باهر است از پخته گی خطوط و لطایف نفوس و تصاویر مستغنی از بیان است الحق مجموعه ایست پراز اشعار آبدار و لالی شاهوار از سه شاعر شیرین زبان نادرهٔ روزگار رـ متن آن سبعهٔ جـامی و حاشیهٔ کلان خمسهٔ نظامی و حاشیهٔ خورد خمسهٔ امیرخسرو دهلوی علیه الرحمه را شامل است. لیکن لیلی و مجنون نظامی را کاتب بعینه مکرر نوشته است و اسکندر نامهٔ امیرخسرو دهلوی را کتابت نکرده وعوض آن «اقبال نامهٔ اسکندری» نظامی را نوشته است.

پس برین تقدیر شش کتاب از نظامی و چهار کتاب از امیر خسرو میباشد. فهرست این کتاب معهٔ شمار تعداد صفحات آن حسب الامر جلیل القدر اعلیحضرت همایونی درین صفحه مرقوم شده بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۳ فی دار السلطنهٔ کابل حرره فقیر حقیر محمد رضا.

۱- شیخ محمد رضا: مرحوم شیخ محمد رضا، خراسانی یکی از خطاطان و هنرمندان توانای این سرزمین بود که تا ۵۸ سال پیش در شهر کابل حیات بسرمی برد.

وی شاعر، عالم و منجم توانایی بود که در نوشتن انواع خط مهارت زیاد داشته آثار متعددی ازوی باقی است مقدمهٔ نسخهٔ خطی این مجموعه، لب و لباب مثنوی و ریاض الالواح غزنه، نیز به قلم اوست.
مرحوم خراسانی بتاریخ ۱۲ صفر ۱۳۶۱ ق ه فوت گردیده است.



صفحهٔ انجام کتاب خطی «سبعه جامی، خمسه امیرخسرو و خمسه نظامی» که بسال ۸۹۷ ه‌.ق نوشته شده است .

فهرست این مجموعه ا:

خمسه امیرخسرو (ناقص)

۱- مطلع الانوار
۲- آیینهٔ اسکندری
۳- شیرین و خسرو
۴- هشت بهشت

نسخهٔ قلمی قید صفحه ۱۴ فهرست خطی مرحوم فکری سلجوقی در کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور. طول و عرض نسخه ۲۵ و نیم×۸ و نیم سانتی بد اخل ۱۳۸ ورق هر ورق ۲۵ سطر نوع خط نسخ متمایل به نستعلیق. کاغذ سمرقندی و دارای سرلوح مذهب است که در سال ۸۳۲- نوشته شده است.

آغاز:

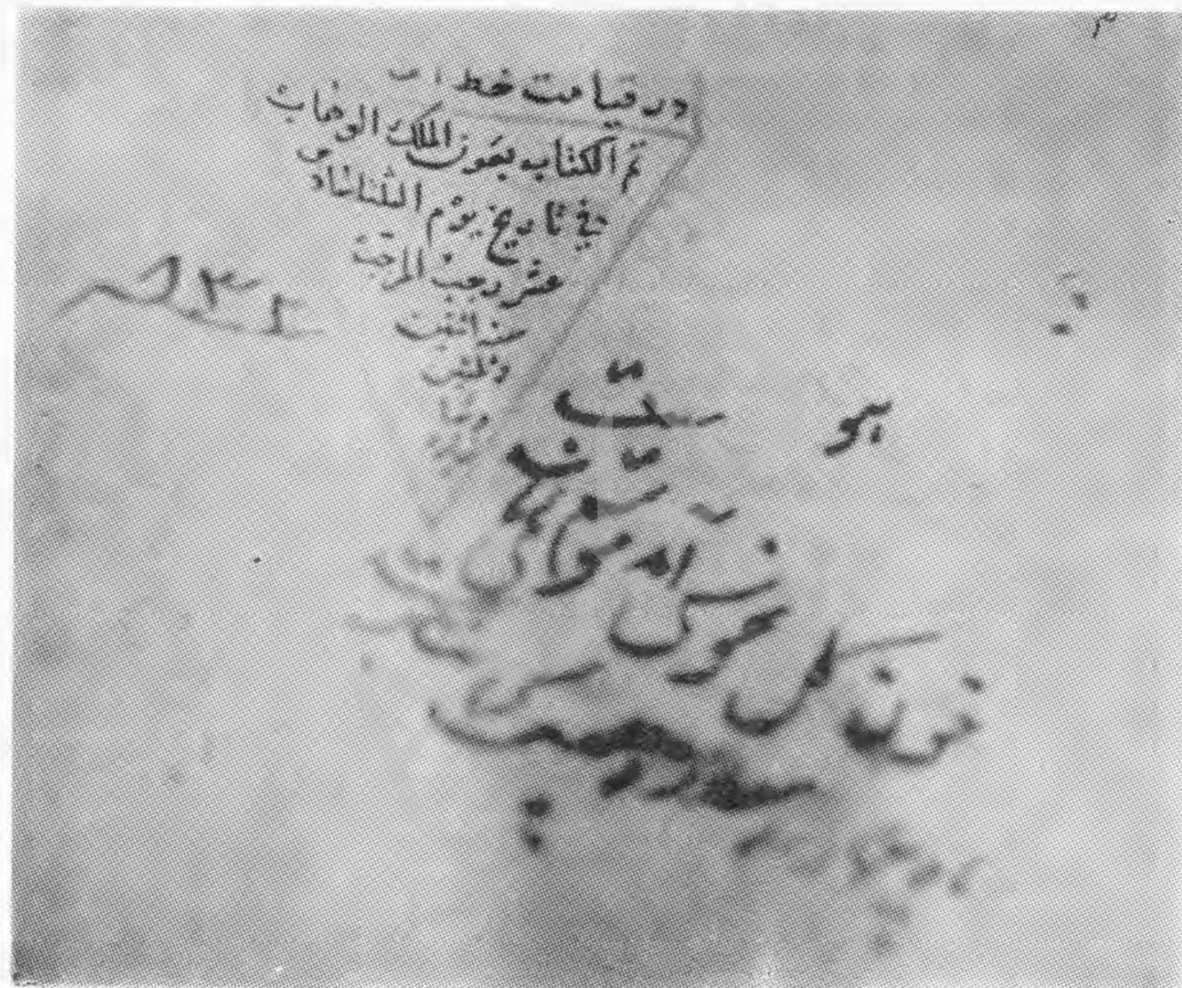
بسم الله الرحمن الرحیم
خطبهٔ قدس است بملک قدیم
فاتحهٔ فکرت و توقیع راز
نیست مگر کین رقم جان فراز

انجام:

شعرا ر چه که خود صلاح دین است
بروی ز شریعت آفرین است
این نامه سزای آفرین باد
انشاءالله که همچنین باد

اما کاتب درختم آیینهٔ اسکندری تاریخ کتابت را چنین واضح قید کرده است:

«تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی تاریخ یوم الثلثا سادس عشر رجب المرجب سنة اثنین و ثلثین و ثمانمائة» (۱۶ رجب المرجب سال ۸۳۲ ه ق)



صفحهء انجام آیینه اسکندری در نسخه خطی «خمسه ناقص» که درسال ۸۳۲ ه.ق نوشته شده است

نسخه دیگر خمسه

این نسخه عبارت است از: مجموعهٔ خسرو شیرین ، لیلی و مجنون آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت . که مطلع الانوار بعد ها در آغاز و انجام آن وقایه شده است این کتاب نیز متعلق به کتابخانهٔ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل به ۲۲۵ ورق هر صفحه ۱۴ سطر بطول و عرض ۱۷ × ۹ و نیم، نوع خط نستعلیق. کاغذ خانبالغ بوده دارای دو سر لوح معمولی است.

آغاز:

صرف زجان گر همه اینجا شدی
قطره عجب نیست که دریا شدی

انجام:

چرخ که خورشید خیالش نوشت
مطلع الانوار خطابش نوشت

(تمت الکتاب مطلع الانوار)

اعجاز خسروی

نسخهٔ قلمی مربوط به (صفحه ۱۴ فهرست مرحوم فکری سلجوقی در کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور (بطول ۲۶ و نیم × ۱۵ و نیم سانتی متر، ۳۱۹ ورق هر صفحه ۱۸ سطر نوع خط نستعلیق ، و کاغذ خوقندی است. از ینکه ورق آخر کتاب موجود نیست سنه کتابت معلوم شده نتوانست ، این نسخه نیز بدون سرلوح وجدول میباشد.

شروع: هذا الکتاب بفضل الله ذی الکرم .

ختم: التاسع عشر من شوال خمس وثلثین وسبعمائة (۷۳۵)

چگونگی : در این نسخه کدام تصویر سر لوح و جدول رنگه بکار نرفته است .

نسخه قلمی نه سپهر

نسخهٔ خطی ناقص ۹ سپهر متعلق به کتابخانهٔ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل بر ۸۱ صفحه هر صفحه ۱۵ بیت طول و عرض نسخه ۱۱×۱۸ سانتی متن ۶ × ۱۳ . نوع خط نستعلیق باریک زیبا ، عنوانها برنگ سرخ ، کاغذ متن خانبالغ ، حواشی بعضی صفحات ملون و برخی ابره یی بوده بعد ها اکثراً اوراق رامور یا نه خورده است. باید گفت ـ این کتاب محض یک قسمت نه سپهر است که سه ورق اول از سپهر اول و ۵ ورق ما بعد از سپهر سوم و ۲۳ ورق ما بعد از سپهر دوم میباشد. نه سپهر راسلطان نامه و نه سپهر قطبی (بنام سلطان قطب الدین) نیز یاد کرده اند اما مثنوی کامل (نه) سپهر بیش از ۴۵۰۰ مصرع داشته شامل (نه) فصل است و هر فصل آن را سپهر نامیده که درآن یکی از مقامات اختران ذکر گردیده است .

امیر خسرو این اثر رابه سن ۶۵ سالگی خود یعنی درسال ۷۱۸ به انجام رسانده است .

آغاز :

همه لعب ناکرده درشط شدند

همه ساده بودند درخط شدند

قلم راچون سرزان رقم سوده گشت

قلم زان سواد ازسر آسوده گشت

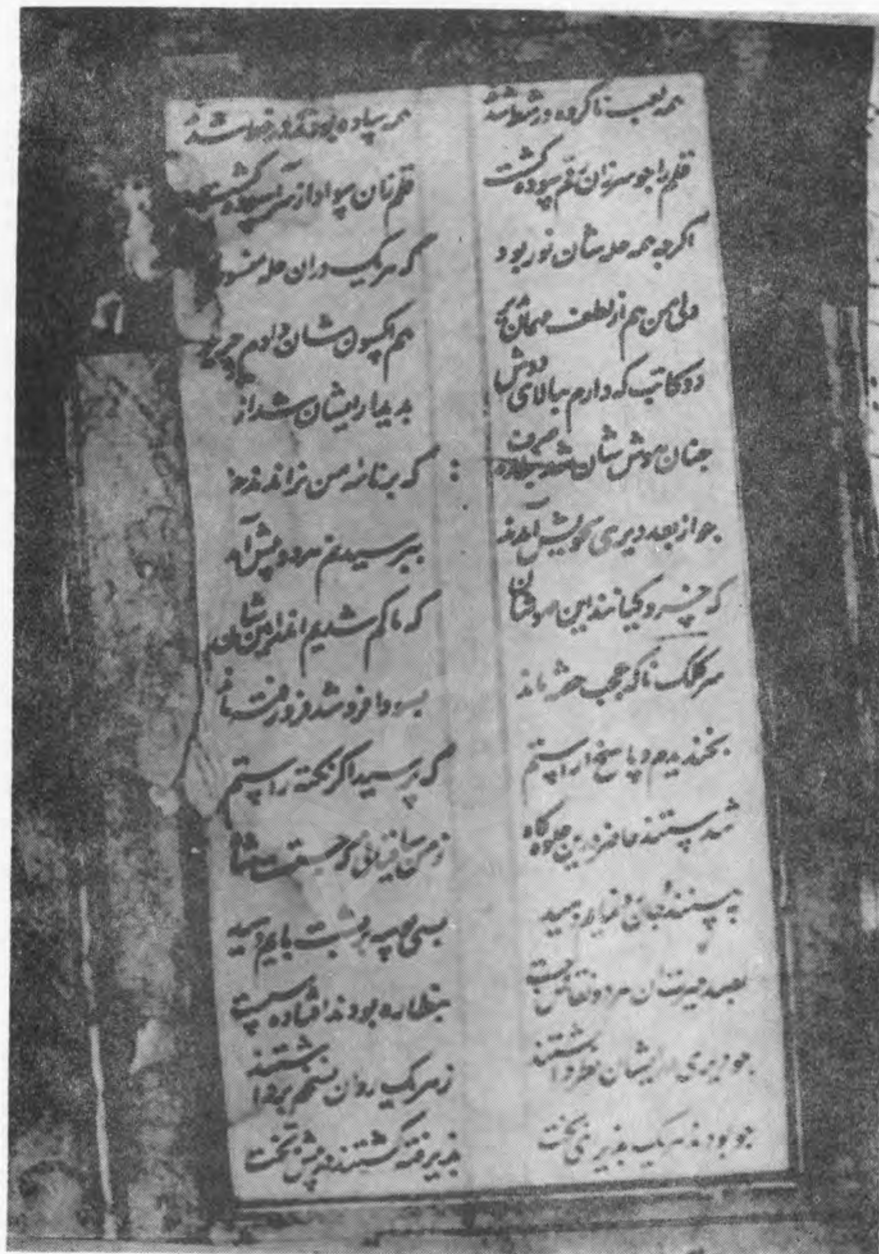
انجام :

تاجورانرا بهر اندیشه یی

نیست به از دادگری پیشه یی

انجام نسخهء خطی « اعجاز خسروی »

انجام نسخهٔ خطی «نه سپهر»



آغاز نسخه خطی «نه سپهر» متعلق به کتابخانه خطی اطلاعات و کلتور .

استاد محمد وحید میرزا در کتاب خود بزبان انگلیسی راجع به زندگی و آثار امیر خسرو، این مثنوی را بحیث یک شهکار آن شاعر بزرگ تشخیص میکند . وی با مراجعه به سه نسخهٔ قلمی شامل اندیا آفس لندن مجمل محتویات همه سپهرهای این مثنوی را میدهد که دراینجا خلاصه میشود :

فصول مثنوی	وزن عروضی	مندرجات
دیباچه	مفعتلن مفتعلن فاعلن	حمد نعت معراج، ستایش نظام الدین اولیا
سپهر اول	فعولن فعولن فعولن فعل	جلوس مبارکشا رفع بغاوت دیوگیر
سپهر دوم	فعولن فعولن فعولن فعولن	عمارات دهلی ـ لنگ وجنگ ورنگل، جنگ عظمت دهای ساقی نامه، غزل
سپهر سوم	مفتعلن مفتعلن مفتعلن	وصف هند، اقلیم ـ گل ها مرغان ـ جانوران، دینی زبان های هند، شکست هرپادیو
سپهر چهارم	فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات	اندرز به شاه، به ولیعهد، ملکان وامراء، به سپاه ورعیت، غزل

فصول مثنوی	وزن عروضی	مندرجات
سپهر پنجم	فاعلاتن ، مفاعلان ، فعلن	شکار سلطان ، مناظرهٔ تیر و کمان ، ساقی نامه
سپهر ششم	مفاعیلن ، مفاعیلن ، فعولن	بهار ، نوروز ، جشن تولد سلطان محمد ، رقاصه
سپهر هفتم		موسیقی ، بزم باده
سپهر هشتم	مفعول ، مفاعلن ، فعولن	بازی چوگان سلطان مناظره ، گوی چوگان ساقی ، غزل
سپهر نهم	فاعلاتن فاعلاتن فعلن	عظمت شعرای هند ، ستایش سعدی و همان شعر خودش ـ ذکر ختم مثنوی نه سپهر .

خضر خانی ودولرانی

این نسخهٔ خطی مربوط به کتابخانهٔ نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل به ۳۰۴ صفحه هر صفحه ۱۵ بیت ۳۰ مصرع ، خط نستعلیق کاغذ خانبالغ ، اندازهٔ کتاب ۲۲×۱۵ سانتی است ، عناوین به رنگ سرخ جلد ضربی نارنجی لبه چرمی است . چون اوراق آخر نسخه ناقص شده است لذا نام کاتب وسنه کتابت معلوم نیست . در صفحهٔ اول نسخهٔ قلمی نوشته شده است : « کتاب خضر خانی و دولرانی من مصنفات پادشاه صوری و معنوی امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه والمغفره » (این کتاب به سال (۱۳۳۶ ه ، ۱۹۱۷ ع در مطبعهٔ علی گر) طبع و نشر گردیده است).

صفحه اول نسخه خطی کتاب «خضر خانی ودول رانی»

آغاز:

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر .

سرنامه بنام آن خداوند
که دلها را بخوبان داده پیوند
زعشق آراست لوح آب وگلرا
بدان جان زندگی بخشید دلرا

انجام:

یکی ازمن غزل جوید یکی بیت
نشانیدم بر آتش روغن زیت

اما طوریکه نسخهٔ چاپی دیده شد شعر فوق انجام اصل کتاب نبوده بلکه پنجاه بیت آن در این نسخهٔ قلمی موجود نیست چنانچه در نسخهٔ چاپی کتاب ، این شعر انجام آن است:

نمیخواهم زتو بخشی چو هر کس
توخسرو راچو میبخشی همان بس

دولرانی دختر سلطان گجرات وخضر خان پسر سلطان علاءالدین بود که عاشق دولرانی شده واورا به نکاح در آورد . خضرخان موضوع رابه امیر خسرو هدایت داد تا در مدت چهار ماه کتاب راتمام کند . این کتاب مشتمل بر ۴۳۰۰ بیت بوده اما بعد از مرگ خضر خان دیگر وقایع که برای دولرانی پیش آمده همه را در ۳۱۹ شعر دیگر بیان نموده وبران اضافه کرده است.

امیر خسرو این اثر را در سال ۷۱۵ به انجام رسانیده است.

قران السعدین

نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ خطی اطلاعات و کلتور، دارای ۱۰۵ صفحه هر صفحه ۲۵ سطر طول و عرض ۲۰×۱۲ و نیم سانتی، نوع خط نستعلیق، کاغذ سمرقندی، جلد معمولی، تزیین، ندارد .

چون کتاب با آنکه قید (نمبر ۲۲۸ فهرست مرحوم فکری سلجوقی در کتابخانه خطی اطلاعات و کلتور است) پیدا نشد، لهذا تنها به شهرت قید فهرست کتابخانه اکتفا شده است .

قران السعدین

کتاب قلمی قید صفحه ۲۲۸ فهرست مرحوم سلجوقی متعلق به کتابخانه نسخ خطی اطلاعات و کلتور مشتمل بر ۱۳۶ صفحه هر صفحه ۱۵ سطر نوع خط نستعلیق۔ کاغذ سمرقندی، جلد-چرم ضربی سرخ رنگ سنه کتابت ۹۹۶ بوده، تزئینی ندارد .

نوت : چون این نسخه را محترم کتاب دار نسخه خطی یافته نتوانست بنابران معلومات فوق از روی فهرست قید گردیده آغاز و انجام کتاب تا وقت پیداشدن آن سفید ماند .

دیوان اشعار امیر خسرو

نسخهٔ قلمی متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور، مشتمل به ۳۳۸ ورق، تعداد سطرها، متفاوت، نوع خط نستعلیق، کاغذ خانبالغ جلد چرم سیاه، طول و عرض نسخه ۲۷ و نیم×۱۳ سانتی متر است، در این نسخه ابیاتی موجود است که در اکثر نسخه های چاپی موجوده بنظر نخورده لذا میتوان گفت برای حل مشکلات محققین نسخهٔ مهمی است که باید هرچه زودتر طبع و نشر گردد.

این دیوان دارای یک سرلوح بوده صفحات آن به آب طلا خط کشی گردیده، عنوانها همه برنگ آبی، سرخ و آب طلا نوشته شده است.

شروع :

ای زخیال ما برون در تو خیال کی رسد

....

ختم :

تاکی گویی مرا کجا رفت دلت
آن جان عزیز من کجا رفت بگوی

غزلیات امیر خسرو

این نسخه نیز متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطیست که دارای ۵۷ ورق هر صفحه ۱۷ سطر، اندازه ۲۲ و نیم× ۱۲ و نیم، نوع خط نستعلیق خوش، کاغذ خانبالغ و جلد آن معمولی است.

شروع :

من بگسلم از مویش از شرم مسلمانان
تن را بنماز آرم زنار همان در دل

ختم :

با برو فتنه انگیزی به نرگس عالم آشوبی
ببالا آفت آبادی بگیسو کافرستانی

چگونگی : اوراق اول و آخر کتاب افتاده، جدولها به آب طلا، و عناوین برنگ سرخ، آبی و آب طلا کار شده است .

نصاب بدیع العجایب

مجموعهٔ بنام «اثرات طغرا، غزلهای سنمان، بدیع العجایب امیرخسرو و ادبیات» مؤلفهٔ رنجورای متعلق به صفحه ۳۰۸ فهرست کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور مشتمل به ۱۵۳ صفحه، طول و عرض ۱۹ و نیم × ۱۷ سانتی، هر صفحه ۱۲ سطر، نوع خط نستعلیق مایل به شکست کاغذ-خوقندی جلد-معمولی. نصاب بدیع العجایب در صفحات (۹۹-۱۳۲) این مجموعه گنجانیده شده . کاتب در مورد نام مؤلف، اسم مجموعه، سنه و محل کتابت چنین نوشته است :

تمت نصاب بدیع العجایب من تصنیف حضرت امیر خسرو دهلوی قدس الله سره، در بلدهٔ کابل بتاریخ بیست و هشتم جمادی الاول سنه ۱۲۶۶ .

آغاز مجموعه :

بسم الله الرحمن الرحیم عرضداشت حقارت انتما طغرا از حضیض سکنت ذره وار .

انجام مجموعه :

این لفظ مشتق بود چون سوز و سوزنده و قرار بمعنی بستن و کشادن و گاهی یک لفظ مفرد و جمع .

آغاز (نصاب بدیع العجائب) : الحمد لله رب العالمین و العاقبته للمتقین

انجام : در بلدهٔ کابل بتاریخ ۲۸ جمادی الاول سال ۱۲۶۶ .



صفحهء انجام کتاب خطی « غزلیات امیرخسرو »

صفحه اول کتاب خطی «نصاب بدیع العجایب» که بسال ۱۲۶۶ ه‍ ق.
در کابل نوشته شده است.

مجموعه اشعار نا یاب

کتاب قلمی مربوط به کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور است. طول و عرض مجموعه ۱۶×۱۰ سانتی، تعداد صفحات در انجام کتاب ۱۷۳ نوشته شده اما مجموعه بیش از دو صد صفحه است. جلد چرم سرخ ضربی عنوانها برنگ سرخ، کاتب قاضی شیخ زاده، و سنهٔ کتابت ۱۰۲۳ ه‍ «این مجموعهٔ اشعار از مطلع الانوار، قران السعدین، خسرو شیرین و آیینه اسکندری بداخل ۱۵ صفحه انتخاب گردیده است.

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحیم
خطبهٔ قدس است بملک قدیم
عقل بران گنج ندارد کلید
ذهن برین مایه نیارد رسید

انجام:

پشیمان زگفتار دیدم بسی
پشیمان نگشت از خموشی کسی
چو حلوا و پالوده برخوان بود
همه خلق نا خوانده مهمان بود

مطلع الانوار

این نسخهٔ خطی مربوط به نمبر (۱۱۵۶۳۹) کتابخانهٔ پوهنتون کابل بوده مشتمل به ۲۶۸ صفحه است. نوع خط نستعلیق کاغذ، خوقندی- جلد بخارایی ضربی. طول و عرض نسخه ۶×۸ و نیم انچ بوده نام کاتب معلوم نیست. تمام عنوانها برنگ سرخ نوشته شده است.

چگونگی: این اثر امیرخسرو بلخی که دارای سه هزار و سه صد و ده بیت است بجواب مخزن الاسرار نظامی بوده بنام سلطان علاءالدین خلجی به سال ۶۹۸- نوشته شده در آغاز کتاب بعد از حمد، نعت، صفت شب معراج، صفت صبر، قناعت- بعضی مطالب مهم تصوفی نیز موجود است. مطلع الانوار که کتاب اول خمسه است چندین بار طبع و نشر گردیده است.

آغاز کتاب: این برج دقایق که مطلع الانوار الهی است:

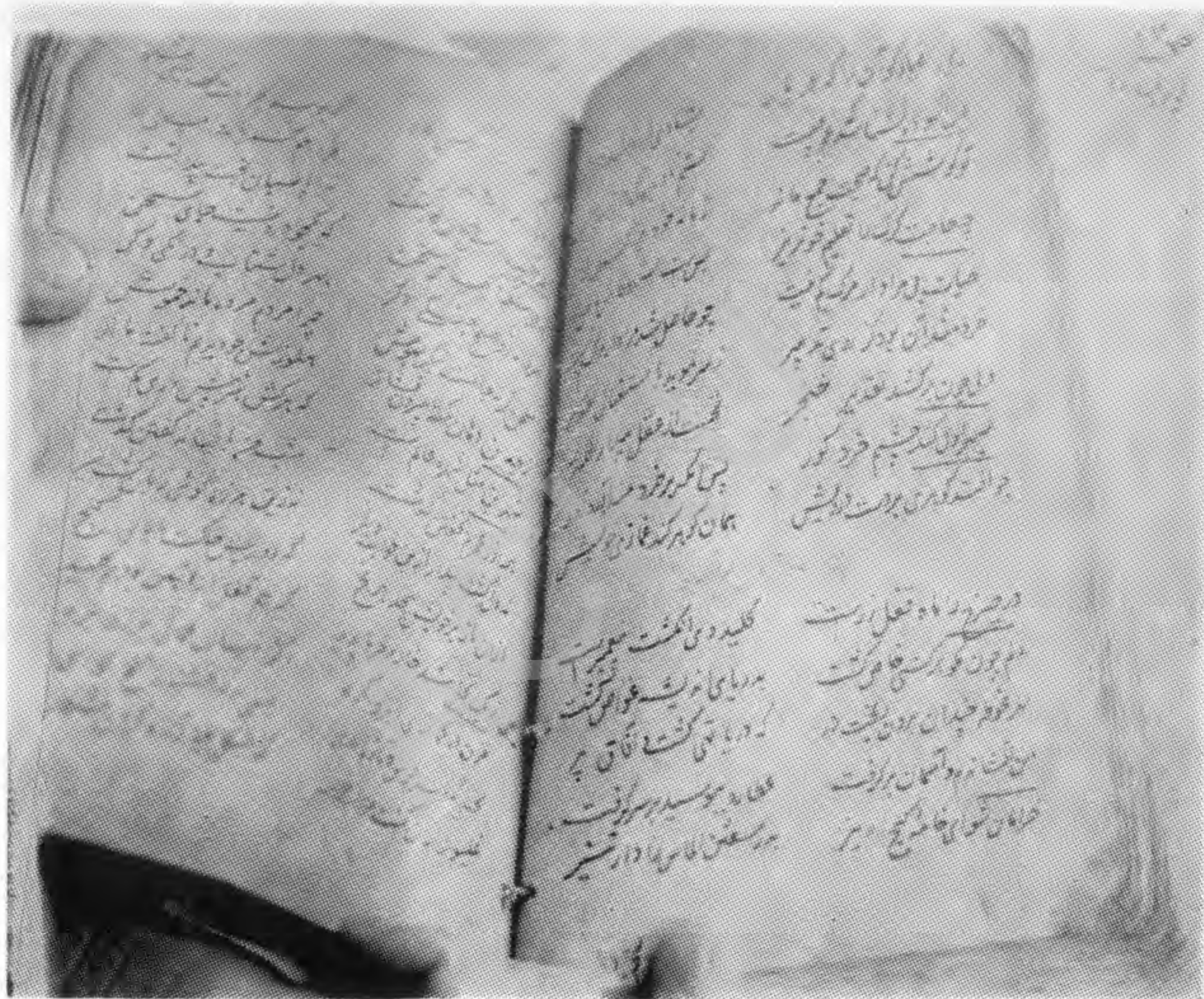
بسم الله الرحمن الرحیم
خطبهٔ قدس است بملک قدیم

انجام:

بو که ز نزهتگه دارالسلام
بوی علیکی رسدم والسلام

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب هذا نسخته المیمونة مسمی به مطلع الانوار من تصنیف افضل الفضلاو ابلغ البلغأ و الفصحأ، حضرت امیرخسرو دهلوی قدس الله تعالی سره العزیز، فی تاریخ و شهر رستاق ختم الله بالخیر و الظفر یوم چهار شنبه بوقت پیشین تمت تمام تحریر یافت

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بندهٔ گنه کارم.



یک صفحه از کتاب خطی موسوم به «مجموعه اشعار نایاب» که بسال ۱۰۲۸ هـ تحریر شده است .

یک صفحه از انجام کتاب خطی « مطلع الانوار » که در شهر رستاق نوشته شده است

آغاز کتاب خطی «مطلع الانوار» مربوط کتابخانه پوهنتون کابل.

مجموعه لطایف و سفینه ظرایف

از: سیف جام هروی (۱)

نسخهٔ خطی متعلق بشماره (۱۳۷۶۱) نسخ قلمی کتابخانهٔ پوهنتون کابل طول و عرض نسخه ۲۶×۲۰ سانتی. تعداد صفحه ۸۳۱ هرصفحه سی بیت. نوع خط، نستعلیق. عناوین و شمار فهرست برنگ سرخ، جلد چرم قهوه یی بعضی اوراق از شیرازه جدا گردیده نوع کاغذ خانبالغ است که به سال ۸۰۳ نوشته شده است. چنانچه به صفحه (۳۹۱) این مجموعه آمده است: «ابیات که از حروف اول صد هزار مصراع حاصل میشود تاریخ سنه ثلاث و ثمانمایه از ترکیب - این سلطان شرق بحساب مجمل محسوب است».

بخش غزلیات «مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف» که در شماره هشتاد و پنج فهرست درج است از صفحه ۳۹۳ الی ۵۰۷ میرسد، از صفحه ۳۹۳ باغزل خاقانی آغاز و در صفحه ۴۱۵ پایان یافته است.

پس از آن غزلیات امیرخسرو بلخی که از نصف صفحه ۴۱۵ شروع و تا نیمهٔ صفحه ۴۲۳ ختم گردیده چنین شروع شده است:

۱- سیف جام: باوجود تجسس زیاد، در مورد سیف جام و مجموعه لطایف معلومات بیشتر بدست نیامد، امید است دانشمندان محترمی که درین مورد منبع و ماخذی دیده باشند بر بنده منت گذارند.

امیرخسرو لاچین فرماید :

شکرت (*) را شده گرچه سیه مور مــرکب
مگسی نیز نخواهم که کند سایه بر آن لب

بکرشمه سر ابرو مکن از بهرخدا خم
که زمحراب تو برشد بفلک نعرهٔ یارب

مکن ای دوست نصیحت که مکن سجده بتان را
چو بود مذهب من (۱) این نتوان گشت ز مذهب

منم و قامت شاهد (۲) بروای خواجه موذن
تو در مسجد خود زن، والی ربک فارغب

دل درویش (۳) ندارد خبر از تاج سلاطین
برهی کان بسر آید سر مــاوسم مرکب

بخیال سر زلفش (۴) خبر از تاج ندارم
چه دراز ست شبم وه که سیه روی چنین شب

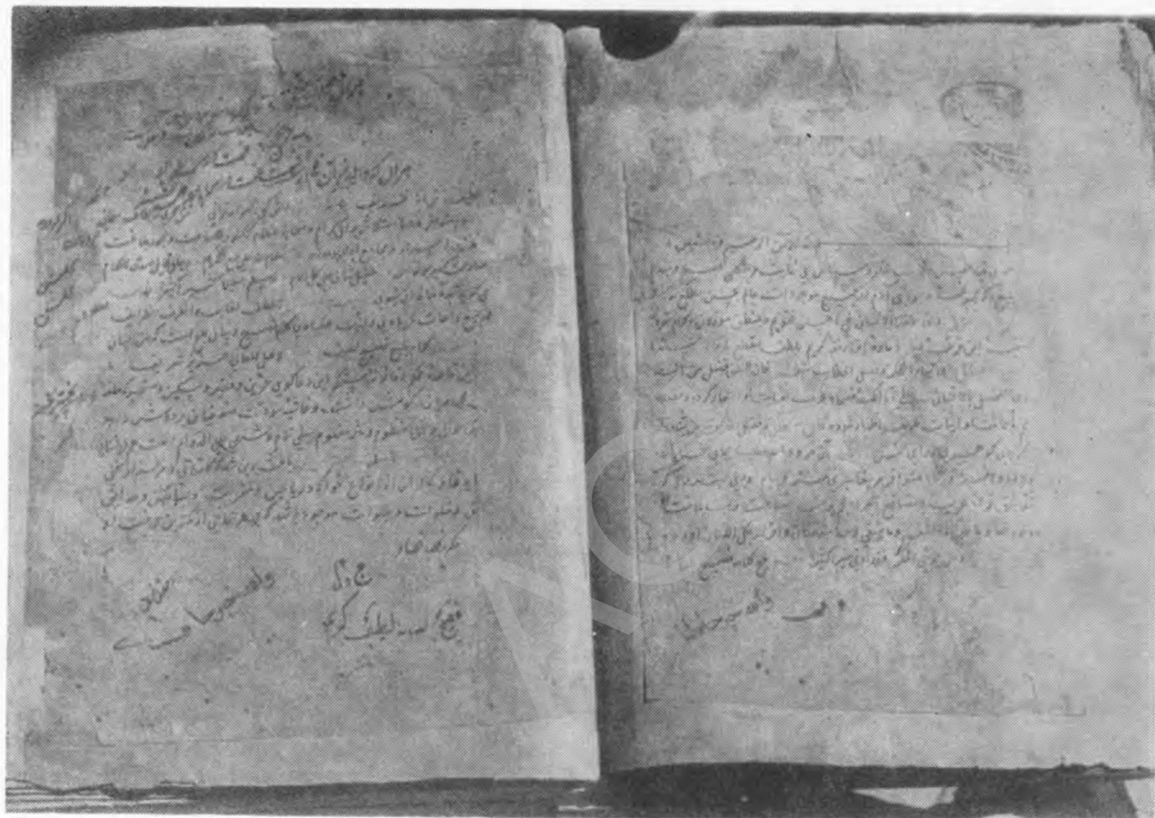
(*) این غزل در صفحه (۳۱) غزلیات کامل امیر خسرو که به سال ۱۳۵۰ در تهران طبع گردیده با تفاوتی چند آمده است :

۱- ما

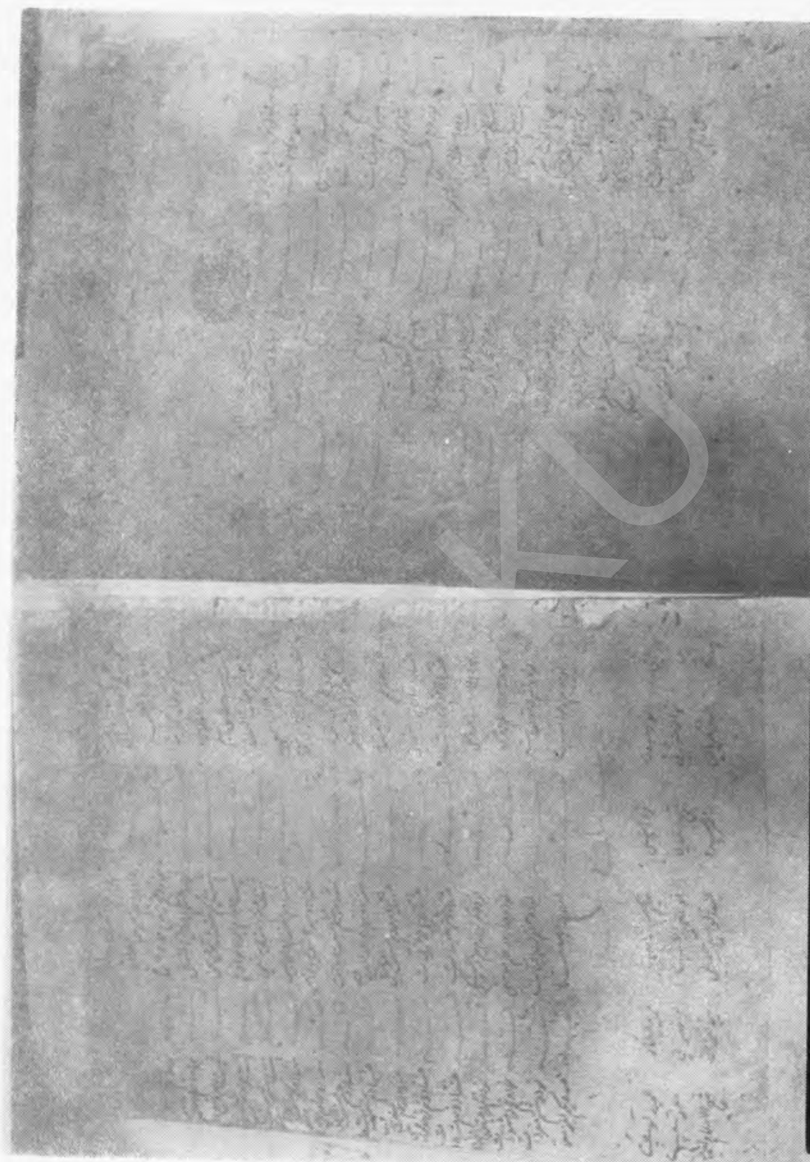
۲- قامت آن لب

۳- سر درویش

۴- سر زلفت



مقدمه کتاب خطی « مجموعه لطایف و سفینه ظرایف »



فهرست نسخه خطی کتاب « مجموعه لطایف وسفینهٔ ظرایف »

اگر آن (۱) سوخته گوید سخن بوس و کناری
مکنی عیب که هست این هذیان گفتن از تب
سخنی کز لبت آمد مبادا شنود کس (۲)
ز پی بردن دلها چه فسونست مجرب
که بود خسرو مدبر که دهد دل بتو باری
بسر کنگر ز لفت سر پیران مقرب

هشت بهشت

نسخهٔ خطی قید شماره (۱۴۷۶۱) نسخ قلمی کتابخانه پوهنتون کابل است. طول وعرض نسخه ۶×۸-انچ بوده تعداد صفحات ۸۴۱ است که هرصفحه (۱۱۶) بیت دارد. نوع خط نستعلیق خفی زیبا، کاغذ خانبالغ جلد ابری، دوره چرمی که به سال ۸۹۰ ق به‌دست محمد بن ناصرالدین محمد فوشنجی قلمی شده است.

آغاز:

ای کشایندهٔ خزانهٔ جود
نقش پیوند گار گاه‌وجو

انجام:

رمضان المبارك سنه تسعين وثمانيه‌مائة

۱- این
۲- بجای مصرع فوق چنین آمده است: «لب لعل تو بهنگام شکر خندهٔ پنهان»

چگونگی: این نسخهٔ قلمی که در چهار ستون تحریر گردیده دارای جدول های طلایی میباشد. هشت بهشت آخرین مثنوی خمسهٔ امیرخسرو بلخی است، که بجواب هفت اورنگ نظامی در سال ۷۰۱ نوشته شده و تعداد ابیات آن بعد از حمد، نعت، بنام سلطان علاءالدین خلجی نوشته شده و جمله هجده هزار بیت است. این کتاب نیز چندین بار بچاپ سنگی طبع گردیده است.

قران السعدین

نسخه قلمی متعلق به شماره (۱۲۱۱۵۸) نسخ قلمی کتابخانه پوهنتون کابل طول و عرض ۱۳ ونیم × ۸ تعداد اوراق ۲۴۰ هر صفحه ۱۵ سطر. نوع خط نستعلیق - کاغذ - خوقندی جلد - چرم ضربی دار، سنه کتابت ۱۱۹۷ بوده اسم کاتب شرف الدین آمده است.

آغاز:

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان
برسر نامه ز توحید نوشتم عنوان

انجام:

شد سخن ختم قبولی که خدایش داد ست
تا ابد بادش پایان و مبادش پایان

باتمام رسید وخلت اختتام پوشید نسخهٔ متبرکهٔ قران السعدین، یوم پنجشنبه تاریخ بیست و پنجم رجب المرجب سنه یکهزار و یکصدو نود هفت، از دست اضعف العباد الله، کمترین خلق الله، شرف الدین مرحوم.

چگونگی: قران السعدین مثنوی اول امیرخسرو است که به سن ۳۶ سالگی خود یعنی سال ۶۸۸ ه نوشته است. در این مثنوی که بعد از حمد، نعت، صفت شب معراج، تعریف دهلی مسجد جامع مراسلات کیقباد و شرحی درمورد ملاقات آنها دارد.

اعجاز خسروی

الف: نسخه قلمی قید شماره (۳۴۷۵۶ر۱۵۹۰) کتابخانه پوهنتون کابل طول وعرض ۷ و نیم × ۱۲ و نیم انچ، تعداد اوراق ۱۴۳، نوع خط نستعلیق کاغذ سمرقندی، جلد چرم سیاه، نام کاتب معلوم نیست.

آغاز: هذا الکتاب بفضل الله ذی الکرم

انجام: ازین آسمانهای بلند اعنی رسالت این کتاب.

چگونگی: اعجاز خسروی که در قواعد و اصول انشاء تالیف گردیده هزاران صفت ایجاد و ابتکار دارد که، حضرت امیر خسرو در سال ۷۱۹ در سه جلد به اتمام رسانیده است.

سنه کتابت در پایان رساله دوم چنین آمده: تمام شد رسالة الثانی من اعجاز الخسروی سنه ۱۲۶۹ ه ق. در انجام این کتاب یک معمای هندی چنین نوشته شده:

«کوتی کسری بی کون دو با جور ملور
جبی نه ها س که بی ا س سیتی جو ر»

دیوان وسط الحیات (۱)

نسخه قلمی متعلق به کتابخانه موزیم هرات مشتمل به (۱۷۵ صفحه) اما در صفحات خود کتاب ۱۸۳ صفحه نوشته اند. طول وعرض کتاب ۲۸×۱۸ جدولها به آب طلا. نوع خط ـ نستعلیق. کاغذ ـ خوقندی جلد ـ کپره ئی، گوشه های جلد چرم سیاه گرفته شده، جز یک سرلوح دیگر تزئینات ندارد. چون آخر نسخه ناقص است، لذا نام کاتب وسنه کتابت معلوم شده نتوانست. اما پروفیسور بورکوی سنه این نسخه را ۹۶۸ قید کرده اند.

آغاز: بفضل الله قد سطرت هذه الصفحات و جعلتها وسط البقاء الذات بعد اعتماد وترجمیتها بوسط الحیات.

انجام:

باد کوس بنفشه می پیچد

که ز بلبل سخن نمی شنود

مطلع الانوار (۲)

این نسخه شامل یک مجموعه است که در صفحه ۳۲۱ فهرست استاد بورکوی درج است.

آیینه اسکندری

همچنین یک جلد کتاب دیگر بنام اسکندرنامه ضم این مجموعه و صفحهٔ فهرست نشان داده شده است.

---

(۱) دیوان وسط الحیات، اشعار بین سالهای ۲۰-۲۳ و ۳۴ سالگی امیر خسرو است.

(۲) هردو نسخه مربوط به موزیم هرات است.



صفحهٔ اول «کتاب وسط الحیات» مربوط به کتابخانه موزیم هرات

دیوان اشعار امیر خسرو

نسخهٔ خطی مربوط به کتابخانهٔ شخصی استاد پروفیسر مشتمل به ۷۸۳ صفحه هر صفحه ۱۴ سطر. از اول کتاب اوراقی چند افتاده است. طول و عرض نسخه ۲۳×۱۶، نوع خط نستعلیق، کاغذ خانبالغ، جلد کپره یی سیاه، زیروزاویه های جلد چرم سفید، کدام تزئینی در کتاب به کار نرفته، نام کاتب و سنه کتابت معلوم نیست.

آغاز :

ای دیده کز تیغ ستم ریزی همی چون دم بدم
یاجان من بستان زغم یاغم ده این غمناک را
ریزی توخون بر آستان من شویم از اشک روان
کالوده دیدن چون توان این آستان پاک را
آندم که می پوشی قبا مخرام از بهر خدا
پوشیده دار از چشم ما آن قامت چالاک را

انجام :

... پی سر قلم نبود این تاریخ
تا گشت به سال هفتصد وهژده تمام

... گرد راین همه دیوان
خلاف دین سخن گفت خسرو مسکین
اشهد ان لا اله الا الله...
بدین احمد مرسل رسول باز پسین
که حشر کن بصف مومنان مغفورم
رسان بعز قبول این دعای من ، آمین !

جنگ دورهٔ سلطان حسین با یقرا

نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ محترم پروفیتا بداخل ۵۹۷ صفحه، هر صفحه از ۱۷-الی ۱۹ سطر است که اشعار امیر خسرو از صفحهٔ ۱۳۲-۳۴۳ آن آمده. عناوین و جدولها برنگ سرخ کشیده شده، جلد چرم سرخ، طول و عرض کتاب ۲۰×۱۳ سانتی، نوع کاغذ خوقندی خط - نستعلیق، کاتب و سنهٔ کتابت واضح تحریر نگردیده.

قران السعدین

کتاب متعلق به کتابخانهٔ استاد پروفیتا مشتمل به ۲۶۶ صفحه، هر صفحه ۱۵ سطر طول و عرض نسخه ۱۲ × ۲۲ بوده جدولهای مطلا، خط نستعلیق زیبا، کاغذ سمرقندی، کاتب و سنهٔ کتابت نامعلوم بوده با چرم سرخ وقایه شده است.

آغاز:

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان
بر سر نامهٔ توحید نوشتم عنوان
نام این نامهٔ والاست قران السعدین
کز بلندیش بسعدین سپهرست قران

انجام:

دردا که دل خسرو بیچاره میرود
آگاه نه ز بردن دل آن که میرود

خمسه (ناقص)

نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ استاد پرونتا مشتمل به ۲۲۶ صفحه طول وعرض هرصفحه ۲۱×۱۴ کاغذ-سمرقندی.خط- نستعلیق خفی زیبا پشتی- کپره ئی. عناوین برنگ سرخ که حسب الامر میرزا کجی بیگ تحریر گردیده و سنهٔ کتابت درانجام هشت بهشت ۲۰ رجب المرجب ۷۷۶-آمده است.

چون اول وآخر نسخه ناقص است، نام کاتب معلوم شده نتوانست.

آغاز:

نیمشبی کاختر پر نور ما

انجام:

نبود از بسکه دراو هیچ مویش
کدوی تلخ دامانست رویش

سکندرنامه وآیینه اسکندری

کتاب خطی مربوط به کتابخانهٔ شخصی استاد پرونتا مشتمل است بر ۲۲۶ صفحه (از صفحه ۶۸-۲۹۴ مجموعهٔ سکندرنامهٔ نظامی و آیینه اسکندری امیر خسرو آمده است) هر صفحه ۱۸ سطر متن و ۱۵ سطر حاشیه دارد. طول وعرض نسخه ۱۲ و نیم ×۱۳، کاغذ متن خوقندی حاشیه-خانبالغ، نوع-خط نستعلیق خفی زیبا، جدولها مذهب، عنوانها برنگ سرخ. آغاز داستان اول- در آغاز کردن آیینه اسکندری و فرستادن سکندر.

انجام:

رسیداز بتان جان خسرو بکام
بیک زخمه کن کار اورا تمام

تمام شد آیینهٔ سکندری

تذکرهٔ دولتشاهی

نسخهٔ خطی مربوط به کتابخانهٔ باغلی پرونتا، مشتمل به ۳۸۱ صفحه هر صفحه ۲۳ سطر، نوع خط ـ نستعلیق، کاغذ خوقندی ملون، پشتی ـ چرم قهوه یی که در صفحه ۱۸۸ آن راجع به امیر خسرو مطالبی ذکر گردیده است.

نزهت الارواح مجمع الصنایع

این نسخه نیز متعلق به کتابخانه محترم پرونتا است. اول و آخر کتاب مکمل، نوع خط نستعلیق خفی، کاغذ ـ هندی رنگه، پشتی چرم قهوه یی تاپه دار، کاتب غلام حسن تلخکام. نزهت الارواح از امیر حسینی و مجمع الصنایع از نظام الدین احمد است که در سنه ۱۲۷۶ ه نوشته شده.

آغاز نزهت الارواح:

الحمد لله رب العالمین علی کل حال علی کل حین.

انجام نزهت الارواح:

المسمی به نزهت الارواح فی سبعین صباح ورواح فی اواخر شهر شعبان سنه سته و سبعون و مأتان بعد الالف. (۱۲۷۶ ه)

هذا کتاب نزهت الارواح من تالیف حضرت سید حسینی سادات.

آغاز مجمع الصنایع:
الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام.

انجام مجمع الصنایع :
الثانی ختم الله بالامن و الامالی سنه ۱۲۷٦ ه

دیوان حسن دهلوی

نسخهٔ قلمی مربوط به کتاب خانهٔ شاغاسی پرونتا مشتمل به ۲٦٦ صفحه هرصفحه ۱٦ بیت ۳۲ مصرع، طول ۲۰، عرض ۱۳ سانتی، نوع خط نستعلیق خفی زیبا، کاغذ سمر قندی ملون، جلد چرم گلابی آغاز و انجام نسخه از بین رفته، جدولها مذهب است.

آغاز :

والله بملک دلبری یک بت حریف تو نشد
دراعتقاد عارفان حجت تویی توحید را

انجام :

دل تنگ مدارای حسن ازمنت دون
دارند هنر کم ومباهت افزون
گرلاف زنند فاعق عنهم واضح
هرطایفهٔ بمالدیهم فرحون

دیوان خطی حسن دهلوی

کتاب خطی متعلق به کتابخانه استاد پروتا مشتمل به ۱۶۱ ورق ۳۲۲ صفحه هر صفحه ۱۶ سطر به طول ۲۲ و عرض ۱۶ سانتی نوع خط نستعلیق خام مخلوط به شکست. کاغذ هندی - جلد، چرم سیاه موریانه خورده، جدولها برنگ سرخ صفحات آب رسیده، شروع کامل و از انجام افتاده است. کاتب، سنه کتابت و محل آن معلوم نیست.

آغاز :

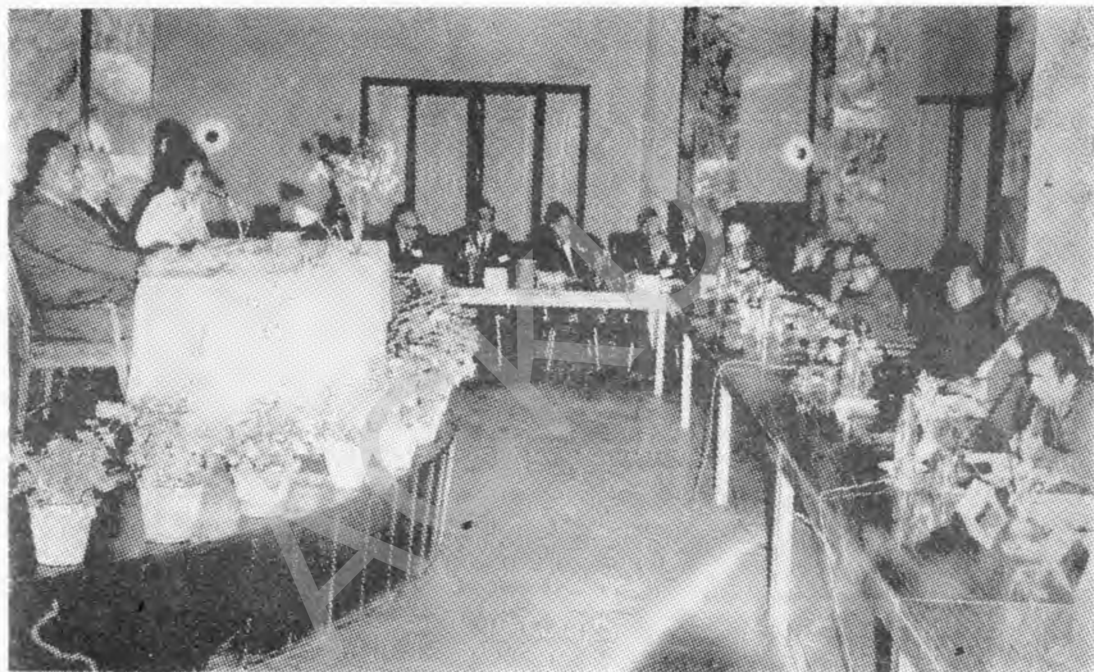
ثنا و ستایش کنم بر خدا
درود دعا باد بر مصطفی
بود یار اول ابو بکر پاك
دوم عمر عادل با صفات
سوم هست عثمان کان حیا
چهارم علی حیدر با وفا

انجام :

از عشق من آن ترك خطا را که خبر کرد
درد دل من عشوه نما را که خبر کرد
چون حلقه نموده سررا هم خم زلفش
درگردن من دام بلا را که خبر کرد
افسانه هجر تو بخوانیم شب و روز
انشا گری درد جفا را که خبر کرد

یادداشت : برای اینکه در ضخامت کتاب « مجموع مقالات امیرخسرو » نیفزاید، معلومات بیشتر و مفصلتر این سلسله در کتاب « نسخه های خطی افغانستان » وقتی که بچاپ برسد تقدیم خواهد شد.

46 Bey



یک صحنه از مجلس علمی امیرخسرو بلخی در تالار محمود طرزی

پیشنهاد مجلس علمی کابل

در مورد نشر متن های انتقادی مجموعهٔ آثار امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی:

- نظر به مقام والای امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی در ادب زبان دری،
- نظر به ضرورت قاطع تقدیم مجموع آثار نظم و نثر آن استاد سخن با هل ادب و دانش و همه خوانندگان کشور های علاقمند،
- نظر به در دست نبودن یک مجموعهٔ یکسان و یکدست از آثار امیر خسرو،
- با تائید کامل پیشنهاد رئیس پوهنتون کابل در جلسه اول علمی که تهیهٔ متن انتقادی مجموعهٔ آثار امیر خسرو یکی ازخدمت های مهم وضروری است که جز باهمکاری دانشمندان و مراکز علمی همه کشور های ذیعلاقه نمی تواند صورت گیرد.
- به مقصد تعیین حدود و مراحل این خدمت علمی و فرهنگی ومیسر ساختن این همکاری.
- مجلس علمی تحقیق در بارهٔ امیر خسرو (مرکب از دانشمندان افغانی، هندی، ایرانی، شوروی و بنگله دیش) در اجتماع کابل (حوت ۱۳۵۳-مارچ ۱۹۷۵) این طرح پیشنهادی را که بنام «طرح کابل» نامیده خواهد شد، تصویب کرده است:

فصل اول ـــ مراحل تهیهٔ متنها

مرحلهٔ اول ـ ترتیب فهرست نسخه های خطی امیر خسرو :

۱ـ جمع آوری مندرجات فهرستهای چاپ شده نسخه های خطی و فهرست نسخه های چاپی کم یاب امیر خسرو .

۲ـ جمع آوری نام ها و مشخصات نسخه های خطی که فهرست آن ها چاپ نشده است از راه تماس و مکاتبه با مراکز دست نویس ها یا مراجعهٔ مستقیم .

۳ ـ چاپ فهرست نسخه های خطی و نسخه های چاپی کمیاب که باین گونه تهیه شده .

۴ ـ تهیهٔ عکسها و میکرو فلمها از نسخه های معتبر و مورد ضرورت و آماده داشتن آنها برای توزیع .

مرحلهٔ دوم ـ تهیه مجموعهٔ آثار موجود امیر خسرو :

گام مقدماتی : تعیین نحوهٔ واحد نقل برداری متن (پس از استکتاب انتقادی) در زمینهٔ رسم الخط و نقطه گذاری ـ تقطیع عبارات و بند ها و فصول و معیار انتخاب نسخه بدلها در حواشی و انواع فهرستها :

۱ـ دیوانهای پنج گانه :

الف ـ	تحفة الصغر	٦٧٠
ب ـ	وسط الحیاة	٦٨٢
ج ـ	غرة الکمال	٦٩٢
د ـ	بقیهٔ نقیه	۷۱٦
هـ ـ	نهایة الکمال	۷۲۵

تذکرات :

۱ـ دیباچه های منثور هر دیوان نیز شامل متن انتقادی آن خواهد بود .

۲ـ در آخر هر دیوان فهرستهای لازم برای تسهیل رجوع و تحقیق در اعلام و اماکن با شعار دیوان اضافه خواهد شد .

۳- درصورتیکه دیوان کامل به مفهوم ممزوج معتبر قدیم شامل همه اشعار امیرخسرو بدست است بطور جداگانه برای چاپ آماده خواهد شد .

۲-مثنوی های خمسه :

الف- مطلع الانوار	۶۹۸
ب- شیرین و خسرو	۶۹۸
ج- مجنون و لیلی	۶۹۸
د- آئینهٔ سکندری	۶۹۹
ه - هشت بهشت	۷۰۱

۳-مثنویهای پنجگانهٔ واقعه نگاری :

الف- قران السعدین	۶۸۹
ب - مفتاح الفتوح	۶۹۰
ج - خضرخان ودول رانی	۷۱۵
د - نه سپهر	۷۱۸
ه - تغلق نامه	۷۲۵

۴-آثار منثور :

الف-خزاین الفتوح	۷۱۱
ب - افضل الفواید	۷۱۹

ج - اعجاز خسروی شامل مقدمه، پنج رساله و فصل خاتمه - ۷۲۰

۵- **تهیهٔ دیگر متنهای انتقادی** منظوم و منثوریکه قبلا شناخته نشده و با ثرتحقیقات جدید کشف خواهد شد.

۶- **تهیهٔ متن معتبر آثار دری** آمیخته با زبان هندی و یا خالص در زبان های هندی با افزودن ترجمهٔ دری آن :

۷-**چاپ عکسی (فاکسیمیلی)** از نسخه های معتبر و هنری.

مرحلهٔ سوم — چاپ متنهای انتقادی و تهیهٔ کتاب شناسی

۱ - محل چاپ هریک ازمتن های انتقادی حتی الامکان در کشور تهیه کنندهٔ متن (ویا هرمحل دیگر که و سایل شایستهٔ چاپ را تهیه کند.) خواهد بود .

۲ - تهیهٔ کتابشناسی کامل در بارهٔ امیر خسرو اعم از کتابها مقالات و تحقیقات .

مرحلهٔ چهارم — چاپ مجموعهٔ آثار امیر خسرو:

۱- حتی الامکان مجموعهٔ آثار امیر خسرو توسط یک مرکز واحد باساس متن های انتقادی صورت خواهد گرفت و بآن فهرست مراجع اضافه خواهد شد .

۲ - برعلاوه هر کشور آرزو مند باشد به‌چاپ یا تجدید چاپ مجموعهٔ آثار خواهد پرداخت .

۳-تجدید چاپ گزیدهٔ آثار چاپ کابل(۱۳۵۳مطابق ۱۹۷۵) برای کشورهای دیگر آزاداست .

۴-هر کشور آرزو مند باشد گزیده‌های جداگانهٔ آثار امیرخسرو را بچاپ خواهد رسانید .

۵- متنهای ساده برای استفادهٔ همگان در هر کشور چاپ خواهد شد .

۶-ترجمهٔ آثار بزبانهای مختلف نشر خواهد شد.

۷-تهیهٔ یک جلد مستقل مشتمل برارزش آثار امیر خسرو بنظر انتقادی ومقایسوی بادرنظر داشتن محتوی وقالب وتخلیقات هنری خاص اودرپرورش معانی وقوالب گفتار - که برای تکمیل این کتاب تمام مقدمات دانشمندان هندی برطبع آثار وی(دکن- علیگره) وهمچنان کتیبه دربارهٔ امیرخسرو بزبانهای مختلف نوشته شده در نظر خواهد بود واین کتاب ارزش خاص انتقاد بیطرفانهٔ علمی خواهد داشت .

مرحلهٔ پنجم :

۱ـتهیه وچاپ متن های قدیمی دیگر که درتحقیق زندگانی و آثار امیرخسرو سودمنداست از قبیل آثار مربوط حسن سجزی نظام الدین اولیا وشروحی که دربارهٔ آثار امیرخسرووجوددارد

۲ـترجمه و نشرتحقیقات دراحوال،آثاروافکار امیرخسرو اززبان های دیگر بزبان دری و بالعکس.

تبصره :

مراحل پنجگانهٔ بالا نظربه چگونگی آن یکی بی دیگر یاسو ازی بهم درموارد جداگانه عملی خواهد شد.

فصل دوم ـــ اقدامات اجرائی

۱ـانجمن تاریخ وزارت اطلاعات وکلتور افغانستان به همکاری ریاست پوهنتون کابل امورمکاتبات وتبادل خبرهای مربوط عملی شدن طرح کابل رااجراء خواهد کرد ، واز طریق شعبهٔ فرهنگی وزارت امور خارجهٔ جمهوریت افغانستان این طرح وجریانات ما بعد واطلاعات راکه درین زمینه ازمراکزعلمی کشورهای دیگردریافت کنند منظماً به دول علاقمند اطلاع خواهد داد تانحوهٔ شروع کار درمورد اجزای این طرح بطور لازم ومؤثروباهم آهنگی صورت گرفته شود تاحتی الامکان تحقیقات مکرر پیش نیاید.

۲ـهر یک ازمؤسسات علمی کشورهای ذی‌علاقه تمایل خود را بانجمن تاریخ وزارت اطلاعات وکلتورافغانستان دربارهٔ به‌عهده گرفتن هریک ازاجزای طرح کابل خبر خواهد داد وانجمن تاریخ آنرا به‌اطلاع همه کشور های ذی علاقه خواهد رسانند.

۳-هریک از کشور های ذی‌علاقه میتواند برای جلب همکاری مؤسسات علمی بین المللی و یا مراکز علمی دیگر کشورها (از جمله کشور هایی که در اجتماع کابل نماینده نداشتند) اقدام کند.

۴- حکومت جمهوری افغانستان متن این طرح پیشنهاد را به توجه مدیرعمومی یونسکو رسانیده مساعدت آن مؤسسه را در اجرای مراحل این طرح و فراهم آوردن امکانات مزید جلب خواهد کرد.

۵-در اجتماعات دیگریکه راجع به بزرگداشت و تحقیق احوال و آثار امیرخسرو در هریک از کشور های ذی‌علاقه صورت گیرد در بارهٔ عملی ساختن مراحل طرح کابل مطالعهٔ مزید صورت خواهد گرفت.

۶-به‌منظور اجرای مؤثرو بهتر طرح کابل امید است کمیته‌ای در آینده به اشتراک کشورهای علاقمند تشکیل شود و تا آنوقت در صورت لزوم از طریق مکاتبه با دانشمندان کشورهای ذی‌علاقه نظر های آنها خواسته شود و مورد توجه قرار گیرد.

۷-هیئت های شامل این مجلس علمی متن پیشنهاد را به مقامات کشورهای خویش تقدیم خواهند داشت.

خاتمه:

مجلس علمی از خدمات و تحقیقاتیکه دانشمندان عده‌ای از کشورها تا کنون در تهیهٔ متون و چاپ آثار و احوال امیرخسرو بجا آورده اند قدر دانی میکند و امید دارد دانشمندانیکه اکنون به تهیهٔ متنهای دیگر آثار امیرخسرو اشتغال دارند با «طرح کابل» همکاری نمایند.

انجام مجلس بزرگداشت امیرخسرو بلخی -۱-

از : پروفیسور انور علی یف

استادان محترم ، دوستان گرامی !

زدانا بپرسید پس دادگر
که فرهنگ بهتر بو دیا گهر؟
چنین داد پاسخ بدو رهنمون:
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون!

امروز مجلس بزرگداشت یکی از نوابغ مشرق زمین ، سخنور نامی امیرخسرو بپایان رسید. در این سمینار علمی بین المللی دانشمندان افغانی، هندی، ایرانی، بنگله دیش و اتحاد شوروی شرکت نمودند باید گفت که این سیمینار از لحاظ علمی بسیار ثمربخش واز حیث استحکام دوستی و تماسهای دانشمندان کشور های ما بسیار موفقیت آمیز بود. مقاله هائی که درجریان سمینار قرائت گردید نتیجهٔ تتبعات و پژوهش های عمیق دانشمندان دربارهٔ زندگی و خلاقیت این سخنور بزرگوار بوده و پس از چاپ در دسترس عشاق ادب گذاشته خواهد شد .

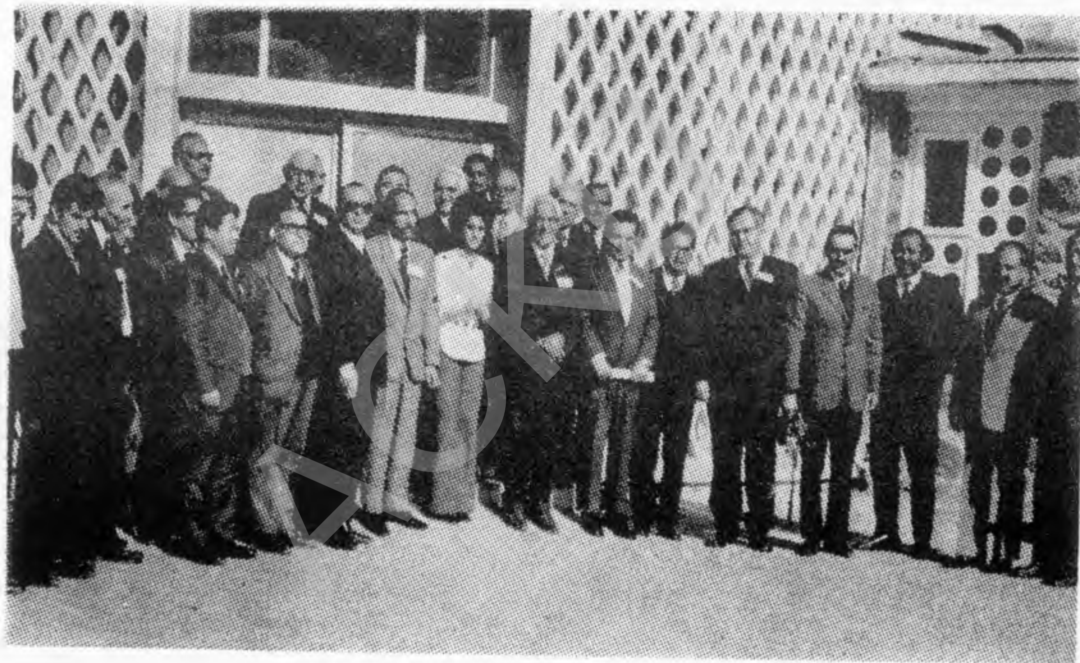
-۱- این بیانیه به وکالت از همه دانشمندان مهمان در مجلس امیر خسرو ایراد گردید .

ضمناً از جانب هیئت علمی اتحاد شوروی که در این سمینار شرکت دارند، اجازه میخواهم اظهار نمایم که برای ما این یک افتخار بزرگی است وما خوشوقت هستیم که توانستیم به دوستان دانشمند خود گزارش دهیم که مستشرقین اتحاد شوروی درباره آثار وزندگی امیرخسرو نامی بیش از هفتاد کتاب که تحقیقات علمی میباشد نوشته اند و متن انتقادی خمسه امیرخسرو را به چاپ رسانیده اند.

پیام رئیس دولت وحکومت جمهوری افغانستان که هنگام افتتاح مجلس بزرگداشت قرائت گردید بیانگر اهمیت بسزایی است که جمهوریت افغانستان برای ترویج علم و ادب وآموزش میراث خلق قائل میباشد. به این سبب پیام شاغلی محمد داود موجب تقدیر و سپاسگزاری عموم شرکت کنندگان سمینار گردید.

ما همچنین از وزارت اطلاعات وکلتور جمهوریت افغانستان و وزیر آن شاغلی پوهاند نوین و کارکنان آن وزارتخانهٔ محترم مخصوصاً اعضای ریاست نشرات که در تنظیم برگزاری این مجلس بذل مساعی ارزنده نموده‌اند متشکر میباشیم واز کارکنان وهنرمندان رادیوافغانستان و نشرات رادیوئی که در برگزاری مجلس افتتاحیه نقش مهمی داشتند سپاسگزاریم.

شرکت کنندگان مجلس بزرگداشت امیرخسرو، از مساعی رئیس پوهنتون کابل و رئیس پوهنځی ادبیات وجمیع دانشمندان افغانی وخاصه کمیته علمی سمینار، که مقدمات مجالس علمی را تهیه نموده وتوسط مؤسسه نشراتی بیهقی سه جلد کتاب سودمند حاوی صفحات برازنده‌ای از آثار نظم ونثر امیرخسرو را بچاپ رسانیده ومقدمه های علمی ارزنده‌ای بر منتخبات هریک از آثار چاپ شدهٔ امیر خسرو در کابل نگاشته اند، قدردانی مینمائیم.



اعضای مجلس علمی مقابل تالار محمود طرزی در کابل

شرکت کننده گان سمینار مراتب شکران خود را به رئیس دولت وحکومت افغانستان اظهار نموده. معتقد ند که این مجلس بزرگداشت وسمینار علمی مربوط به آن در شناسائی مزید احوال وآثار امیرخسرو که آفریده های اومیراث فرهنگی گرانبها و مشترک مردمان این ناحیه است، گام عمده ای بوده ونتایج آن در تحقیقات وپژوهش های علمی ما بعد بسی سود مند واقع خواهد شد.

شرکت کننده گان سمینار اظهار رضایت مینمایند که در نتیجه این مجلس بزرگداشت «طرح کابل» حاوی توصیه ای در موضوع ادامهٔ نشرمتن های انتقادی وطبع کلیات آثار امیر خسرو اتخاذ گردید ویقین دارند که این امرخدمت بزرگی به فرهنگ آسیا خواهد بود.

شرکت کننده گان کنفرانس انتظار دارند که مجموعهٔ ای با پیام رئیس دولت وحکومت جمهوریت افغانستان ومقالات و سخنرانیهای سمینار و شرح زندگانی امیرخسرو و دیگر مقالات وپیامهای واصله به مجلس بزرگداشت امیرخسرو، به چاپ برسد.

باری:

دل نمیخواست جدائی تو اما چه کنم

دور ایام نه بر قاعدهٔ دلخواه است

درپایان باردیگر از ملاطفت، مساعدت ومهمان نوازی گرم مقامات ومردم افغانستان که بهترین خاطرات را در حافظه ودل ما باقی گذاشت مراتب سپاسگزاری وامتنان خود را تقدیم میداریم.

صحت نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۵	۹	میسر کرده	میسر کرد
۲۷	۹	دایون	دیوان
۲۹	اخیر	جوان	چوهان
۳۱	۱۱	ثراین	نراین
۳۱	۱۶	وکیسل	و کیل
۳۲	۱۳	جوهان	چوهان
۳۵	اخیر	مزج وفرهنگ	مزج فرهنگ
۳۹	۳(اززیر)	ازیر	آذین
۷۸	۶	قاسم فرشت	قاسم فرشته
۷۹	۹	جدوم	جروم
۸۲	۲(اززیر)	لغان	لغات
۸۵	۶(اززیر)	خلیجان	خلجیان
۸۷	۶	J	T
۸۷	۱۳	جوات	جواب
۸۸	۸	سگک نوشته	سنگک نوشته
۸۹	۷	عز	غز
۲۰۲	اخیر	خسم	خصم
۲۰۶	۱۵	خسرووپرویز	خسروپرویز
۲۱۲	۱۲	دشوارتر	ازداستان نویسی دشوارتر
۲۴۷	۳	وادارد کند	وادارد که
۲۵۱	۲۰	برد	بر
۲۵۱	۲۱	وآهو	دوآهو



صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۸۹	۵	اشک	رشک
۳۰۰	اخیر	بحرالابربرار	بحرالابرار
۳۰۳	۱۳	شکریز	شکرریز
۳۱۶	۱۴	آلهیم	الهیم
۳۱۸	۱۲	چند	چتر
۳۲۰	۱۰	نوابی	نوایی
۳۳۰	۴	میخوانید	مخوانید
۳۴۰	۷	یوړه	یووړه
۳۴۴	۲	تصنیقال	تصنیفات
۳۴۵	۲	ددي	دي
۳۴۵	۱۷	خورد	خرد
۳۵۲	۱	ددغی	ددغسي
۳۵۳	۱۹	فرنداش	قرنداش
۳۵۵	۱	دوخت	دخت
۳۵۶	۱۲	د۷	دی
۳۵۶	۱۳	الکه	لکه
۳۵۶	۱۹	Niv	Nir
۳۵۸	۵	ک ه	که
۳۵۸	۱۳	پهتی	پهټی
۳۵۹	۱۳	اله	اټ
۳۷۳	عنوان	امیروخسرو	امیرخسرو
۳۸۰	۲ (ازاخیر)	ببرند	چو ببرند
۳۹۲	۱۳	عقل‌ره‌دارد	عقل‌ره‌دار
۳۹۶	عنوان	عشق جا نبازان	۴- عشق جا نبازان
۴۰۹	۱۰	مبرد	میرد
۴۱۴	۱۱	خسته، جان	خسته‌جان
۳۷۴	۱۲	بجز سه کلمه اول یعنی «فرهنگی هند بود» دیگر کلمات این سطر زایداست خط زده شود.	



بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه
جدی ۱۳۵٤

دو لتی مطبعه

جمهوریت افغانستان

مجلس
امیر خسرو بلخی
«معروف به دهلوی»
۶۵۱—۷۲۵ هـ — ق

مجموعهٔ بیانا تیکه‌در مجلس علمی
امیر خسرو بلخی (معروف به‌دهلوی)
بمناسبت مرور ششم و نیم قرن
از وفات او بتاریخ ۲۰ حوت ۱۳۵۳
در کابل ایراد گردید.

اطلاعات عامه

وزارت
اطلاعات
و
کلتور